



اصلاح گری از نظریه تا تحقق عینی



مصطلح کل



سید نذیر الحسنی

مترجم: سید شاہپور حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به آستان مقدس حضرت ولی عصر
- ارواحنا له الفداء -

مصالح كل

(نظريّة اصلاح گري و ظهور مصالح كل در آخر الزّمان)

نويسنده:

نذير يحيى حسنى

مترجم:

سيد شاهپور حسينى

سرشناسه	: حسنی، نذیر یحیی، ۱۳۵۲-
عنوان قراردادی	: المصلح العالمی: من النظرية الى التطبيق. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	: مصلح کل از تئوری تا تحقق / تألیف نذیر یحیی الحسنی؛ مترجم سید شاهپور حسینی
مشخصات نشر	: تهران: موعود عصر (عج)، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۶ ص.
شابک	: ۹۶۴-۶۹۶۸-۹۷-X
یادداشت	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۳۱۹] - ۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -
موضوع	: مهدویت.
موضوع	: معاد.
رده بندی کنگره	: ۲۲۴/ح ۵۱۷ م ۶ BP
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۳۷۲-۸۵ م.

مصلح کل

(نظریة اصلاح گری و ظهور مصلح کل در آخر الزمان)

نویسنده: حسنی، نذیر یحیی

مترجم: سید شاهپور حسینی با همراهی و مشارکت زینب اکبری

ناشر: موعود عصر (عج)

سال و محل نشر: تهران، ۱۳۸۷

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۶۹۶۸-۹۷-X

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، ص. پ: ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

شماره تلفن: ۸-۶۶۹۵۶۱۶۷

سخن ناشر

عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در گذار از فراز و نشیب تاریخ و در گیر و دار با مناسبات و معاملات مبتلای التقاط، امتزاج و انحراف می‌شوند و ناگزیر پس از چندی از آنها جز نشانی و یادی در خاطرات اقوام باقی نمی‌ماند.

«نظریه اصلاح‌گری» که به نحوی ویژه در تفکر و فرهنگ اسلامی مطرح و جاری شده، با اتکاء به مبانی دینی مندرج در منابع و حیانی و سیره و سنت حضرات معصومین (ع)، پادزهر همه آفت‌هایی است که عموم فرهنگ‌ها را مستعد استحاله و اضمحلال می‌کند.

آنچه که به این «نظریه» معنا می‌بخشد، باور به ظهور منجی موعود در آخرالزمان و ضرورت آمادگی و انتظار برای استقبال از اوست. همان که طی بیش از یک‌هزار سال اسلام و هویت مسلمانان را از دستخوش انحراف و تحریف در امان داشته و مسلمانان پیرو شریعت محمد (ص) را به عنوان امتی فعال، زنده و بانشاط معرفی نموده است؛ چنان‌که در اولین دهه از قرن بیست و یکم و هزاره جدید دیگر بار به‌رغم بحران‌های فراگیر فرهنگی و تمدنی و رخوت عموم اقوام در برابر تندباد ابتلائات سوء، مسلمانان در جریان رود زلال فرهنگ اسلامی به عنوان امتی احیاگر اخلاق و انسانیت شناخته می‌شوند.

اثر حاضر حاصل مطالعه و پژوهش جدی جناب «السید نذیر الحسنی» است که با بررسی سیر تحول نظریه اصلاح‌گری در میان ملل و نحل موضوع «ظهور مصلح کل» و مباحث پیرامون آن را مورد بررسی قرار داده است.

امید که این اثر طبع لطیف آن مصلح جهانی را بیاراید. إن شاء الله

فهرست مطالب

۱۱مقدمه
۱۷فصل اول: مصلح کل در ادیان گذشته
۱۸نظریه مصلح کل در ادیان گذشته
۲۰نظریه مصلح از دیدگاه یهودیان
۲۴نظریه مصلح از دیدگاه مسیحیان
۲۷نظریه مصلح در ادیان غیر آسمانی
۲۸نظریه مصلح از دیدگاه فیلسوفان و دانشمندان غیرمسلمان
۳۱فصل دوم: رو بنای نظریه مصلح جهانی در اسلام
۳۲رو بنای نظریه مصلح در قرآن کریم
۳۹رو بنای نظریه مصلح در احادیث پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان (ع)
۳۹حدیث اول، حدیث ثقلین
۴۹فصل سوم: هویت شخصی مهدی موعود (عج)
۵۲اول: نام امام
۵۳دوم: نام پدر
۷۳سوم: نام مادر امام زمان (عج)
۷۴چهارم: ولادت مبارک امام مهدی (عج)
۷۶پنجم: لقب‌های امام زمان (عج)
۷۸ششم: صفات و ویژگی‌های مصلح جهانی

۸۵ امام مهدی(ع) و علم به غیب داشتن ایشان
۸۹ فایده وجود امام در دوران غیبت
۹۷ جنگ‌افزارهای امام(عج)
۱۰۰ چگونگی زندگی امام مهدی(عج) در زمان غیبت

فصل چهارم: نقش امام عسکری(ع) در نظریه اصلاح‌گری جهان و رهبر موعودی و

۱۰۵ منتظران او
۱۰۷ آگاهی دادن امام حسن عسکری(ع) در مورد ولادت حضرت قائم(عج)
۱۰۹ اوضاع سیاسی جامعه در شامگاه و بامداد ولادت حضرت مهدی(عج)
۱۱۴ نظریه‌پردازی در مورد غیبت

فصل پنجم: زمینه‌های غیبت امام منتظر(ع)

۱۱۷ حکمت اول: خطر امنیت جانی امام از سوی دستگاه‌های حکومتی
۱۲۵ حکمت دوم: امتحان و آزمایش
۱۲۷ حکمت سوم: غیبت راز و سری از اسرار خداوند
۱۲۹ حکمت چهارم: بیعت نکردن با هیچ ظالمی

فصل ششم: نقش نواب در اندیشه مصلح جهانی

۱۳۱ نمایندگان غیر نایب
۱۴۱ غیبت کبرا و ولایت فقیه
۱۴۳

فصل هفتم: مدعیان باییت و مهدویت

۱۴۷ ادعای باییت
۱۴۸ ادعای مهدویت
۱۵۶

فصل هشتم: شاعران و نظریه مصلح جهانی

۱۶۱ نقش شاعران در تثبیت اندیشه مهدویت
۱۶۲

۱۸۵	فصل نهم: نشانه‌های ظهور
۱۸۶	مقدمه
۱۸۸	تفاوت میان حتمی الوقوع با مشروط و معلق بودن حوادث
۱۹۰	نشانه‌های قطعی و حتمی الوقوع
۱۹۱	اولین نشانه: خروج سفیانی
۲۰۰	نشانه دوم: فرو رفتن در سرزمین بیداء [خسف بیداء]
۲۰۲	نشانه سوم: اختلاف عباسیان بر سر حکومت
۲۰۳	نشانه چهارم: کشته شدن نفس زکیه
۲۰۶	نشانه پنجم: مرد یمانی
۲۰۷	نشانه ششم: صیحه یا ندای آسمانی
۲۱۱	نشانه هفتم: طلوع خورشید از مغرب
۲۱۳	نشانه هشتم: دستی که از آسمان بیرون می‌آید
۲۱۴	نشانه‌های موقوف یا مشروط
۲۲۳	فصل دهم: اوضاع عمومی سیاسی پیش و پس از ظهور
۲۲۴	مقدمه
۲۲۷	سرزمین شام
۲۳۱	ایران
۲۳۷	عراق
۲۴۲	حجاز
۲۴۵	فلسطین
۲۵۱	فصل یازدهم: حکومت اسلامی و نشانه‌های امام مهدی (عج)
۲۵۲	مقدمه
۲۵۴	اوضاع سیاسی در زمان حکومت امام مهدی (عج)
۲۵۶	اوضاع اجتماعی در زمان ظهور امام مهدی (عج)
۲۵۸	اوضاع اقتصادی در حکومت امام مهدی (ع)

- پیشرفت علمی در دوران ظهور ۲۶۳
- فصل دوازدهم: شبهات موجود در مورد مصلح جهانی ۲۶۷
- پیش گفتار ۲۶۸
- شبهه نخست: نفی نظریه نصّ و انتصابی بودن امامت از طرف خداوند و در نهایت نفی وجود امام (عج) ۲۷۰
- شبهه دوم: جدایی بین دو بخش نظریه نصّ، یعنی وجود امام و اینکه ایشان مهدی موعودند ۲۹۱
- شبهه سوم: رهبری زود هنگام امام مهدی (عج) ۲۹۵
- شبهه چهارم: طول عمر امام مهدی (عج) ۳۰۴
- شبهه پنجم: مهدی (عج) از فرزندان عباس است ۳۰۷
- شبهه ششم: مهدی از فرزندان امام حسن مجتبی (ع) است ۳۱۶
- شبهه هفتم: در دست نبودن نشانه و علامتی مبنی بر غیبت کبرا و غیبت صغرا ۳۱۹
- کتابنامه ۳۲۱

مقدمه

با حمد و سپاس یکتا پروردگار دو عالم و درود بر محمد مصطفی، صلواة الله علیه، سرور آفریدگان و خاندان پاک و مطهرش.

منطقه شبه جزیره عربستان، پیش از حضرت محمد(ص) از امکانات اقتصادی و سیاسی خاصی که امپراتوری‌های روم و ایران، از آن بهره‌مند بودند، برخوردار نبود. این دو امپراتوری، به واسطه این امکانات، برتری ویژه‌ای بر جوامع آن زمان داشتند.

به محض اینکه خورشید هدایت طلوع کرد و محمد(ص) برای هدایت بشر، برانگیخته شد، این منطقه، شروع به رشد و شکوفایی کرد و به برکت وجود ایشان، جایگاهی بلند هم چون سایر امت‌ها و ملت‌ها یافت و علاوه بر آن، قوانین و دستوراتی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وضع گردید و در این عرصه، صدرنشین شد و بدین گونه زمینه لازم برای رقابتش با تمدن‌های دیگر فراهم آمد و بدین صورت، واقعیت جدیدی در این منطقه رقم زده شد.

تابش این پرتوهای الهی در زمان زندگی آن پیامبر امی و در طول زمامداری جامعه اسلامی و رهبری ایشان ادامه داشت. پیامبر آنان را در یک صف و پیرامون یک هدف واحد گرد آورد و آنها را متحد و یکپارچه کرد و ساختار اجتماعی آنها را بازسازی نمود. بدین ترتیب، استعدادهای نهان آنان را شکوفا ساخت و با کمک آنها، کار انتشار و گسترش رسالت الهی را آغاز کرد. شاید بهترین توصیف از جامعه ساکنان شبه جزیره عربستان پیش از بعثت حضرت محمد(ص) و پس از آن، توصیفی باشد که در خطبه حضرت فاطمه(س) آمده است. ایشان در آن خطبه فرمودند:

... و بر پرتگاه آتش بودید. شمارتان اندک بود و بسیار خوار و حقیر و ذلیل و ناتوان و همواره مورد تاراج و حمله دیگران بودید و بسیار ضعیف.

خوراک بسیار بدی داشتید؛ آب ناپاک و گل آلود می نوشیدید و طعامتان تگه‌های گوشت خشک شده بی ارزش بود. بسیار ناتوان و خوار و پیوسته از مردمان اطرافتان در بیم و هراس بودید. پس از آن، خداوند با فرستادن پدرم شما را نجات داد. در حالی که شما پیش از آن گرفتار نیرومندان و قدرتمندان و دلیران عرب و اهل کتاب بودید.

پس از آنکه پیامبر (ص) حجّتش را بر مخلوقات تمام کرد و به ندای پروردگارش لَبّیک گفت و به ملکوت اعلی پیوست، اتفاقات زیادی روی داد. درگیری‌هایی پیش آمد که همه از آن اطلاع داریم و به دلیل معلوم و مشخص بودن آن و نیز اینکه چندان ارتباطی با بحث مورد نظر ما ندارد از گفت‌وگو و بررسی در مورد جزئیات آن خودداری می‌کنیم.^۱ شبه جزیره عربستان به دلیل آن رویدادها، دوباره به حالت نخست خود بازگشت و کم کم عقب نشینی از آن ارزش‌ها، شروع شد. این در حالی بود که در زمان حیات پیامبر (ص) چنین بیمی نمی‌رفت. اما به هر حال، ایشان در زمان حیات پر بار خویش، نسبت به این گونه حوادث هشدار داده و فرموده بودند:

آگاه باشید همچنان که اهل کتاب که پیش از شما بودند، به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند، این امت [امت پیامبر] هم به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود و تنها یک فرقه از این هفتاد و سه فرقه نجات می‌یابند و بقیه در آتشند.^۲

پس از مدتی، آنچه پیامبر (ص) در مورد آن هشدار داده بود، اتفاق افتاد و امت اسلامی به عقب بازگشت و به گونه شکاری آسان و در دسترس برای طمع‌کاران و قدرت‌پرستان درآمد. حتّی کار آنها به جایی رسید که دین را کنار گذاشته و از سایر حکومت‌ها حکومت‌ها و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها برای امور زندگی خویش کسب تکلیف کردند.

با گذر سال‌های دراز، در کنار اینها، تمدن‌های جدیدی پدید آمد که تمدن‌های روم و ایران باستان را به خاطر می‌آورد. اما یک تفاوت اصلی و ریشه‌ای، میان دیدگاه تمدن‌های گذشته (ایران و روم) با تمدن‌های کنونی، درباره این منطقه وجود دارد.

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۹.

ایران و روم در گذشته، به این منطقه به چشم مناطقی خشک و بی‌آب و علف می‌نگریستند. اما امروزه این منطقه تبدیل به شریان اقتصادی جهان شده و ضامن بقای تمدن‌های غربی گردیده است و همین امر، باعث شده که تمدن‌های کنونی، دیدی متفاوت نسبت به این منطقه داشته باشند. این گونه، روزگار ورق خورده و این منطقه بار دیگر، میدان و کانون جنگ‌ها و درگیری‌های اصلی جهان شده است.

غربی‌ها، دانشمندان و اندیشمندان خود را با نام «خاورشناسان» به این منطقه فرستادند. آنها تاریخ و تمدن این منطقه را مورد بحث، مطالعه و بررسی قرار داده و دریافتند که این منطقه، بازگشت جدیدی خواهد داشت و آینده آن درخشان خواهد شد و بر همه مناطق جهان مسلط و چیره خواهد شد و گسترش دین اسلام و احیاء میراث و تمدن آن مجدداً به رهبری امام مهدی (عج) و انقلاب اصلاح‌گرانه جهانی ایشان اتفاق خواهد افتاد. به همین دلیل، آنها طرح‌ها و برنامه‌ها و نقشه‌هایی برای جلوگیری از تأثیرات این حیات مجدد، در اذهان مردم آماده کردند.

آنان پس از تجزیه‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها در جوامع و کشورهای مسلمان، می‌خواهند این اندیشه مهدویت را حتی از اذهان نسل‌های آینده بزدایند. جنگ‌ها، ویرانی‌ها و کشتارهایی که هم اکنون ما در اغلب مناطق جهان اسلام مشاهده می‌کنیم و همچنین تهدیدات، و محاصره‌های ملت‌های مسلمان و استقرار حاکمان دست‌نشانده غرب، همه و همه نتیجه آن نگرش خاورشناسانه و برنامه‌ریزی‌های آنان برای آینده امت اسلامی است.

دشمنان به این حد هم بسنده نکردند. بلکه اقدام به ساخت فیلم‌های تبلیغاتی بسیاری در موضوع‌های گوناگون کردند و محور اصلی این فیلم‌ها را هشدار و ترساندن غربی‌ها از مردی از ساکنان و اهل این منطقه است که با ظهورش خرابی‌ها و ویرانی‌های زیادی به بار می‌آورد.

شبکه‌های تلویزیونی و سینماها در اغلب مناطق اروپا و آمریکا بر این طبل می‌کوبند تا به جوامع غربی بقبولانند که این خرابی‌ها و ویرانی‌هایی که اکنون در مناطق اسلامی روی می‌دهد، به این علت است.

اما این اقدامات، نتیجه‌ای خلاف آنچه مورد نظر طراحان، برنامه‌ریزان و اجراکنندگان بود، در پی داشت و اتفاقاتی افتاد که خوشایند آنان نبود.

مردم در زمانی که معیارها و ارزش‌ها از بین رفته بود، متوجه اندیشه اصلاح‌گری

شدند؛ به آن روی آوردند و به جست‌وجوی رهبر و فرمانسده واقعی این اصلاح‌گری پرداختند. اصلاح‌گری که زمین را همان گونه که سرشار از ستم و بیداد شده، سرشار از عدل و داد می‌کند. بدین سبب، آنان به جست‌وجو و پژوهش در مورد نشانه‌های ظهور و چگونگی زندگی ایشان و موارد مربوط به انقلاب اصلاح‌گرایانه بزرگش پرداختند.

به منظور سهیم شدن و ایفای نقش در ترکیب قطعات و تصاویر زیبا و تابناک آینده امت اسلامی و با هدف شناساندن عقیده و اندیشه مهدویت از وجه نظری و عملی، این پژوهش با نام «مصلح جهانی از نظریه تا اجرا» در دوازده فصل، به رشته تحریر درآمده است:

فصل اول این کتاب، به مطالعه و بررسی این عقیده، در ادیان مسیحیت و یهودیت می‌پردازد. علاوه بر این، نگاهی گذرا و کوتاه نیز به افکار، اندیشه‌ها، اعتقادات و فلسفه‌های گذشته در این مورد دارد.

فصل دوم کتاب، پژوهشی است مستقل در مورد نظریه‌پردازی قرآن درباره این عقیده، تا به این ترتیب، این فصل زمینه و شرایط لازم را برای بیان مطالب فصل سوم فراهم کند.

فصل سوم به شرح و توضیح مصداق واقعی این نظریه و هویت شخصی ایشان و مطالب مربوط به آن پرداخته است.

فصل چهارم این کتاب به نقش «امام حسن عسکری» (ع) در این مسئله، می‌پردازد. در این فصل، گفته شده که دوران ایشان، از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین دوره‌ها بوده است. زیرا، تناقض‌هایی در مورد مسئله مهدویت در ابعاد مختلف اجتماعی وجود داشت، که امام عسکری (ع) می‌بایست از یک سو امام مهدی (عج) را به مردم شناسانده و ایشان را به مردم نشان می‌داد تا شک و شبهه‌ای در آینده در مورد وجود و تولد ایشان به وجود نیاید. مردم باید می‌دانستند که فرزند ایشان همان ذخیره الهی است که واجبات و آموزه‌های اصیل اسلامی را تجدید می‌کند و از سوی دیگر ایشان باید امام مهدی (ع) را از دیدگان پنهان می‌داشت تا حاکمان ستمگر، که منتظر تولد ایشان بودند، نتوانند آسیبی به ایشان برسانند.

فصل پنجم هم به بیان علل و مقتضیاتی می‌پردازد که باعث پنهان شدن امام از دیدگان مردم تا زمان ظهور شده‌اند.

فصل ششم این کتاب، در مورد نقش چهار نایب و سفیر امام و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ایشان و همچنین شناخت و آشنایی با رابطان دیگر امام، سخن خواهد گفت.

فصل هفتم این کتاب هم در برگیرنده مطالبی در مورد مدعیان دروغین مهدویت و بررسی

فرقه بابیت است. ما این مدعیان دروغین را یکی از حلقه‌های زنجیره طرح‌های هدفمند برای مشوّش کردن افکار و گمراه کردن مردم در مصداق این نظریه، به شمار آورده‌ایم.

فصل هشتم، در مورد نقش شاعران در گسترش و رواج این نظریه در محافل اسلامی سخن گفته و خاطر نشان کرده است که شاعران با بیان این نظریه در قالب‌ها و ساختارهای شعری، لباسی نو بر تن این نظریه کرده‌اند.

فصل نهم این کتاب هم به بیان نشانه‌های ظهور پرداخته است. در این فصل، نشانه‌های ظهور به دو گروه تقسیم شده است؛ نشانه‌های حتمی و نشانه‌هایی که ممکن است روی بدهد. ما این نشانه‌ها را از روایت‌های اهل بیت (ع) استخراج کرده و در پایان به ثمره‌ها و سودهای ناشی از این نوع تقسیم‌بندی اشاره کرده‌ایم.

فصل دهم این کتاب هم به بیان اوضاع سیاسی در منطقه و محل ظهور امام (عج)، (شام، ایران، عراق، حجاز، فلسطین) می‌پردازد و در این فصل تحلیل‌هایی نیز در مورد حوادث مذکور که در آن مناطق، پیش از ظهور یا پس از آن روی می‌دهد، آمده است.

فصل یازدهم این کتاب هم در مورد ویژگی‌ها و نشانه‌های حکومت اسلامی، از بعد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، پس از استقرار حکومت مهدی موعود (ع) سخن گفته است و اشاره‌ای به پیشرفت‌های علمی‌ای که روایت‌های زمان ظهور آنها را یادآور شده‌اند، خواهد داشت.

فصل دوازدهم مفصلاً به بررسی شبهات موجود که از قدیم الایام تاکنون در مورد این نظریه مطرح شده، پرداخته است.

در پایان، از تمام کسانی که به گونه‌ای اینجانب را در نوشتن این کتاب، یاری کرده‌اند، کمال تشکر را دارم و اگر تقصیر یا اشتباهی در این کتاب باشد، بی‌گمان از نویسنده است و نویسنده به علت آن، امید عفو و بخشش از خوانندگان بزرگوار دارد و هر چه از کمال و درستی در این کتاب باشد، بی‌گمان از خداست و ما به خاطر کم‌کاری‌ها و تقصیرات خود از او طلب بخشش می‌کنیم و او را شکر می‌گوییم که به ما توفیق به پایان رساندن این کتاب را عنایت فرمود. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

السید نذیر الحسنی

شهر مقدّس قم، پنجم ماه رجب، ۱۴۲۳ هـ. ق

فصل اول

مصلح کل در ادیان گذشته

نظریهٔ مصلح کل در ادیان گذشته

اندیشهٔ نجات و اصلاح و عدالت فراگیر در دین اسلام، موضوعی تازه و مختص آن دین نبوده است. بلکه، این اندیشهٔ دیرینه‌ای است که از روزگاران کهن و از زمان برافروخته شدن آتش جنگ میان جبههٔ حق و باطل ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. آتشی که در زمان‌ها و دوران‌های مختلف، رنگ‌ها و اشکال گوناگونی به خود گرفته است. قرآن کریم نیز در این آیه بدان اشاره کرده است:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *
وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ^۱

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم. و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانش، آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم.

این درگیری تا روز برپایی عدل و داد ادامه خواهد یافت، روزی که دیگر میش از گرگ و ضیعف از قدرتمند نمی‌هراسد.

با اندکی تأمل در سرنوشت بشریت، به درک و شناخت این درگیری و مسائلی از قبیل ظلم، آوارگی و کشتار که دامنگیر پیروان ادیان و اندیشه‌های الهی می‌شود، می‌رسیم، تا جایی که وجود این اندیشه، تسکین دهندهٔ دردها و زدایندهٔ ترس‌ها می‌شود.

سختی‌ها و ملامت‌هایی که مؤمنان مسیحی در زمان «نرون» در سال ۶۴ م. و زمان «تراجان» سال ۱۰۶ م. و زمان حکومت «دسیون» سال ۳۴۹ تا ۳۵۱ م. متحمل شدند، خود به تنهایی عامل ایمان به عدالت موعود الهی و موجد حسّ عدالت‌خواهی آنان بود و

دل‌هایشان را با شراره‌های آتش عشق به منجی و مصلح جهانی بر افروخته‌تر می‌کرد.
در این فصل به بحث و بررسی درباره‌ی این اندیشه - موعودگرایی - در ادیان گذشته،
مانند یهودیت و مسیحیت و نیز رویکرد ادیان غیر آسمانی به آن می‌پردازیم.

نظریهٔ مصلح از دیدگاه یهودیان

منابع یهودی طی اخبار متعددی به نظریهٔ اصلاح و رهبریت «مهدی موعود» (ع) اشاره کرده‌اند. «کعب الأحبار» می‌گوید:

در سفر انبیا آمده است: مهدی (ع) عیبی در کارش ندارد.

«سعید ایوب» در توضیح همین مطلب می‌گوید:

گواهی می‌دهم آن را به این صورت در متون اهل کتاب دیده‌ام.

اهل کتاب، اخبار مهدی (ع) را مانند اخبار جد بزرگ ایشان، حضرت محمد (ص) مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. در اخبار سفر رؤیا به زنی اشاره می‌شود که از او دوازده مرد متولد می‌شوند. این سفر پس از آن به زن دیگری اشاره می‌کند. زنی که آخرین مرد از نسل جدش را به دنیا می‌آورد.^۱ در ادامه، این اسفار به خطرهایی که این زن با آن مواجه می‌شود، اشاره می‌کند و آن خطرها و مشکلات را تشبیه به اژدها کرده است. منظور از آن - اژدها - موضع‌گیری‌های کینه‌توزانهٔ بنی‌عبّاس در برابر آن طفل موعود است.

سفر رؤیا می‌گوید:

اژدها در برابر آن زن قرار گرفت تا هنگامی که او فرزندش را به دنیا آورد،
آن را ببلعد.^۲

اسفار به این مقدار بسنده ننموده بلکه به غیبت ایشان نیز که با اذن و ارادهٔ خداوندی انجام شد، به وضوح اشاره می‌کند. سفر رؤیا می‌گوید:

خداوند فرزندش را در آغوش گرفت و از او محافظت کرد.^۳

یعنی خداوند این طفل را از دیدگان پنهان کرد.

این، بیانی صریح و روشن در مورد دوازده امام از نسل «حضرت علی» (ع) و آزار، اذیت و تعقیب‌هایی بود که پیروان این خاندان متحمل شده‌اند. به همین دلیل «پارکین» می‌گوید:

اژدها نبرد سختی با فرزندان این زن خواهد داشت.

سپس به مطالب این سفر اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱. المسيح الدجال، سعید ایوب، ص ۳۷۹ - ۳۸۰، چاپ دوم.

۲. سفر الرؤیا، ح ۱۳، ص ۳.

۳. همان منبع، ح ۱۳، ص ۵.

ازدها از زن به خشم آمد و تصمیم به جنگ با بقیه ذریه‌اش که اوامر خداوند را پاس می‌دارند، گرفت.^۱

با اندیشه و تأمل در این نوشته‌ها درمی‌یابیم که موضوع وجود دوازده امام از جمله موضوعاتی است که ادیان گذشته نیز به آن اشاره کرده‌اند. به این دلیل سفر پیدایش صریحاً به آن اشاره می‌کند و می‌گوید:

و اما اسماعیل، نظرت را در مورد او شنیدیم و او را مبارک و میمون گردانده و نسلش را زیاد می‌کنیم و از نسل او دوازده برگزیده به دنیا می‌آید و آنها را امتی بزرگ می‌گردانیم.^۲

این عدد فقط در مورد امامان دوازده‌گانه به واقعیت پیوست و مصداق دارد. آنانی که با رفتارشان در تمام ابعاد زندگی، نمونه کامل و الگویی مناسب هستند. نتیجه اینکه یهودیان نیز مانند دیگران در انتظار منجی و مصلح هستند و او را از نسل داوود پیامبر(ع) می‌دانند. به همین دلیل ابن قیم می‌گوید:

آنان - یعنی یهودیان - منتظر قائمی از فرزندان حضرت داوود(ع) هستند که هر گاه دست به نفرین بردارد همه ملت‌ها نابود می‌شوند.^۳

یهودیت نه تنها به فرد منجی و مصلحشان اشاره کرده است بلکه، برخی نشانه‌های ظهور ایشان را هم ذکر کرده است. شایان ذکر است که آن نشانه‌ها، مشابه علایم و نشانه‌های یاد شده در اسلام هستند. به همین علت یکی از پیامبرانشان می‌گوید:

شاخه‌ای از شجره یسی (پدر حضرت داوود) بیرون می‌آید و شاخه‌ای از آن می‌روید و روح پروردگار در آن دیده می‌شود. روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خدا در اوست و لذتش هم در ترس از خداست. تنها بر اساس ظاهر امور قضاوت نمی‌کند. در مورد فقرا به عدالت‌ورزی می‌پردازد و در مورد درماندگان انصاف روا می‌دارد. با زبان برنده‌اش کار جهان را یکسره می‌کند و منافق را با دهان گشودنی از بین می‌برد، نکویی و امانت‌داری جزئی از وجود اوست، (در زمان او) بره در کنار گرگ ایمن است و بزغاله بدون احساس خطر، در کنار پلنگ

۱. سفر رویا، ج ۱۳، ص ۱۳.

۲. سفر پیدایش، ج ۱۷، ص ۲۰.

۳. هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود و النصارى، ص ۱۳۳.

زندگی می‌کند. گوساله و بچه شیر و پرندگان در کمال آرامش در کنار هم به زندگی ادامه می‌دهند. طفل شیرخوار با مارهای افعی بی‌هیچ آسیبی بازی می‌کند و کودکان بدون ترس دستشان را در لانهٔ مار فرو می‌برند.^۱

جدا از این، در این دین نشانه‌ها و ویژگی‌هایی مشابه آن نشانه‌ها که در متون احادیث اهل بیت(ع) به آنها اشاره شده و به دست ما رسیده به چشم می‌خورد.

یهودیان برای جعل و تحریف این عقاید و اندیشه‌ها که با اهداف سیاسی و روانی صورت می‌گرفت، تمام نیروها و امکانات خود را به کار گرفتند تا به منظور چیره گشتن بر ملت‌ها و گماردن دست نشانده‌های خود بر سراسر کرهٔ خاکی، به این گونه اعتقادات رنگ و بوی نژادپرستانه و تبعیض‌گونه ببخشند و بدین ترتیب قدرت فقط در دستان یهود باقی مانده و بقیهٔ مردم نیز به یهودیت پیوندند.^۲

ویژگی نیرنگ و تزویر و حرص به ثروت دنیا و لذت بردن از ظلم به فقرا و ضعیفان، با استفاده از ابزارهای مختلف، این امکان را به یهودیان داد تا عقاید خود را دستاویزی برای نیل به امیال نفسانیشان قرار دهند. به همین دلیل می‌بینیم؛ وقتی در کتاب‌هایشان صحبت از ظهور به میان می‌آید، در آنها نوشته شده:

بنای اورشلیم سه مایل بالا می‌رود و درهایش از جنس مروارید و سنگ‌های گرانبها خواهد بود.^۳

یهودیان برای کامل کردن زنجیرهای تزویر و تحریف خود، با استفاده از تعالیم خاصشان علایم ظهور منجی را با نگرشی نژادپرستانه مطرح کرده‌اند و در این مورد نظریه‌پردازی کرده و قدرت و سیطرهٔ دوران قبل از ظهور را مختص یهود می‌دانند. در کتاب «اسرائیل و تلمود» آمده است:

بر هر یهودی واجب است که در حدّ توان مانع پیشرفت دیگر ملت‌ها در زمین شود تا قدرت فقط در انحصار یهودیان بماند و چنانچه غیر یهودیان بر سرزمین‌های یهودی مسلط شوند، یهودیان باید وا مصیبتا کنان بگویند: چه ننگ و عاری نصیب ما شده است و پیش از آنکه در نهایت، یهودیان به

۱. اشیاء الاصحاح الحادی عشر.

۲. قصة الديانات، ص ۳۷۶.

۳. قصة الديانات، ص ۳۷۶.

حکومت برسند باید جنگ سختی رخ دهد و دو سوم جهان نابود شوند و یهودیان تا هفت سال غنایم جنگی را پس از پیروزی می‌سوزانند... یهودیان در جنگ سخت با دیگر ملت‌ها، منتظر آن روز می‌مانند و مسیح واقعی می‌آید و پیروزی موعود فرا می‌رسد و ملت یهود در آن زمان در دریایی از ثروت غوطه می‌خورند زیرا تمام اموال دنیا را به چنگ آورده‌اند.^۱

یاوه‌گویی‌های آنها که توسط دانشمندانشان بیان شده، سراسر تمجید و تعریف از نژاد اسرائیل و برتری دادن آن بر سایر مردمان و در اختیار داشتن ثروت‌های زیاد، با وجود انحطاط اخلاقی و روحیشان است.

عجیب اینجاست که در تمامی عقاید انحرافی یهودیان هیچ اثری از حق و باطل به چشم نمی‌خورد و صرفاً به یهودیت، توهم بزرگش برای قدرت تصرف و استقلال و چگونگی غارت کردن می‌پردازد.

بنابراین، اندیشه مصلح و منجی، مسئله‌ای است که ادیان مختلف آن را در طول تاریخ با خود داشته و از آن سخن گفته‌اند. اما نحوه بیان یهودیان با دیگر ادیان تفاوت بسیاری دارد. به عنوان مثال، دین اسلام، اعتقاد به مهدی (عج) را با مطرح کردن مفاهیم عدالت‌گستری و نابودی ظلم. «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» و به قدرت رسیدن مظلوم و مستضعف «و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض». بیان می‌دارد و سخنی از قدرت یافتن ظالم به صرف ایمان ظاهری داشتن به اسلام، به میان نیاورده است. مسیحیان نیز از عدل و داد سخن گفته‌اند. آنها بر این باورند که:

مسیح فرزند خداست و به زمین باز می‌گردد تا بر آن حکومت کند و هر که به او ایمان آورد، در جهان آخرت به بهشت می‌رود.^۲

این دین، در مورد مضداق آن (پسر خدا) و مؤمنان به او، به صورت و طریقت و نه به صورت موضوعیت به میان آورده است و منظور از آن عده خاصی نیست. اما در آیین یهودیت تحریف شده، یهودیت، نقش محوری دارد و یهودیان برای به چنگ آوردن ثروت‌های دنیا و غارت و چپاول آن تلاش می‌کند و تنها بر کل یهودیان تکیه می‌شود و در آخر الزمان از آنها سخن گفته می‌شود.

۱. اسرائیل و التلمود، ص ۶۰.

۲. المسیح فی القرآن و التوراة و الانجیل، ص ۵۳۳.

نظریهٔ مصلح از دیدگاه مسیحیان

ایمان به این نظریه - ظهور مصلح موعود - منحصر به یهودیان نبوده بلکه مسیحیان نیز با بشارت‌های انجیل به آن ایمان دارند. از جمله انجیل‌هایی که صریحاً به این بشارت‌ها اشاره داشته‌اند، می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱. انجیل یوحنا

در آن آمده است:

حقیقت را به شما می‌گویم او زمانی می‌آید و آن هنگامی است که مردگان صدای پسر خدا را می‌شنوند و شنوندگان زنده می‌شوند... از آن شگفت‌زده نشوید، او در زمانی می‌آید که تمام کسانی که در قبرها خفته‌اند، صدایش را می‌شنوند و نیکوکاران از قبرها، برای زندگی جاودانی بیرون می‌آیند و بدکاران نیز برای رستخیز خارج می‌شوند تا به حساب آنها رسیدگی شود.

۲. انجیل لوقا

در این انجیل آمده است:

ترس و انتظار از آنچه می‌خواهد به وقوع بپیوندد، مردم را فرا می‌گیرد، زیرا نظم و ثبات آسمان به لرزه در خواهد افتاد.

۳. انجیل متی

در این انجیل نیز در چند جا و در چند بخش، سخن از این موضوع گفته شده است:

متن اول:

پس از فشار آن روزگار، خورشید تیره و تار می‌شود و ماه بی‌نور می‌گردد

۱. انجیل یوحنا، ۵/ ۲۵ - ۲۸.

۲. لوقا، ح ۲۱، ص ۲۶.

و ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت. در این هنگام تمام مردم به ناله درمی آیند. فرزند انسان را می بینند که سوار بر ابر با قدرت و بزرگی بسیار می آید و فرشتگانش را با شیپور بزرگی می فرستد و آنها برگزیدگان را از چهار سوی جهان، از دورترین جای فلک تا نزدیکترین آن جمع می کنند.

با این بیان نامفهوم و مبهم، برخی نشانه‌ها که اندیشه اسلامی هم در مورد مسئله مهدی (عج) بر آن صحه گذاشته است، به ذهن خطور می کند؛ مانند ظلمی که از آن به در تنگنا قرار گرفتن در آن روزگار، تعبیر شده است و کسوف که با تاریکی خورشید از آن تعبیر شده، همچنین ماه و ستارگان و صیحه‌ای که در متن بالا آمده با «شیپور بلند» از آن تعبیر شده و دیگر نشانه‌های ظهوری که ادیان آسمانی آن را نقل کرده‌اند.

متن دوم:

شما نیز آماده باشید زیرا زمانی که تصور نمی کنید فرزند انسان می آید.^۱ انجیل‌های مسیحیت به این مقدار بسنده ننموده، بلکه نشانه‌های ظهور را نیز که زمینه‌ساز و بشارت دهنده ظهور منجی و مصلح است بیان کرده‌اند. در انجیل مرقس آمده است:

وقتی او - یعنی مسیح - روی کوه زیتون مقابل معبد سلیمان نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندراوس هر یک پرسیدند: این چه زمانی است؟ (یعنی ظهور شما) و نشانه پنهانی آن چیست؟ مسیح پاسخ داد و گفت:

بسیاری به نام من می آیند و ادعا می کنند که مسیح‌اند و بسیاری را گمراه می کنند. هنگامی که صدا و اخبار جنگ را شنیدید پریشان نشوید زیرا حتمی است و ناگزیر باید آن روی بدهد، اما انجام کار هنوز نرسیده است، زیرا ملتی علیه ملت دیگر به پا می خیزد و حکومتی علیه حکومت دیگر، در مناطق مختلف زلزله رخ می دهد، خشک‌سالی و هراس اتفاق می افتد. اینها ابتدای درد و مصیبت است. شما احتیاط کنید زیرا به مجالسی کشانده می شوید که در آنجا مجبور به مقاومت هستید و به خاطر من رو در روی حاکمان و امیران قرار می گیرید.

هرگاه آن آلودگی که دانیال نبی (ع) از آن سخن گفته را دیدید آن آلودگی

در جایی شایسته نیست به وجود آمد، در این هنگام کسانی که یهودی هستند، بایستی به کوه‌ها پناه ببرند و کسی که روی پشت بام است به داخل خانه نمی‌رود و حتی چیزی از خانه بر نمی‌دارد و کسی که در دشت است به پشت سر باز نمی‌گردد تا حتی لباسش را بردارد، وای بر زنان آبستن و شیرده در آن روزگار. اگر آن موقع کسی به شما گفت: «مسیح اینجاست» یا «او آنجاست» باور نکنید، زیرا مسیح‌های دروغین و پیامبران دروغین زیادی می‌آیند تا مردم را گمراه کنند و حتی برخی دست به کارهای عجیب و شگفت‌انگیز می‌زنند، آگاه باشید و دقت کنید، اکنون من همه چیز را پیشتر به شما می‌گویم.^۱

اعتقاد به منجی و مصلح، تنها اختصاص به دین مسیحیت ندارد و به همین دلیل، «ویل دورانت» می‌گوید:

عقیده مشترکی وجود دارد که باعث وحدت گروه‌های پراکنده مسیحیت در اقصی نقاط جهان گشته است و آن اینکه مسیح فرزند خداست و او بازمی‌گردد تا حکومتش را در زمین برپا کند و هر که به او ایمان داشته باشد بهشت سرمدی نصیبش می‌گردد.^۲

۱. انجیل مرقس، اصحاح ۱۳، آیه ۳.

۲. المسیح فی القرآن و التوراة و الانجیل، ص ۵۳۳.

نظریهٔ مصلح در ادیان غیر آسمانی

ادیان غیر آسمانی نیز به این اندیشه اعتقاد دارند و حتی برخی از آن ادیان به دلیل وجود خلأهای بزرگ عقیدتی، در این مسئله دچار اوهام و خیالات شده‌اند. گرچه یهودیت و مسیحیت راه انحراف و تحریف را در پیش گرفتند ولی گاهی مجبور شده‌اند برخی از نشانه‌ها را که پیامبرانشان بشارت داده بودند، به طور صحیح نقل کنند. ادیان غیر آسمانی در این زمینه افسار خیال‌پردازی را رها کرده و آن را با افسانه در آمیخته‌اند. به گونه‌ای که کارشان به جایی رسیده است که به تشییع جنازهٔ آن منجی و دفن کردن او رسیده و در نهایت به بازگشت او ایمان دارند، تا آنان را از مشکلات و مصایبی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنند برهانند.

بودایی‌ها معتقدند که «بودا» همان فرزند خدا و نجات دهندهٔ مردم از دردها و بلاها است و اعتقاد به بازگشت دوبارهٔ او به دنیا برای عدالت‌گستری و داد ورزی دارند. زرتشتیان نیز به بازگشت «بهرام شاه» اعتقاد دارند و نیز مزدکیان به بازگشت «ارشیدوا» و اسپانیایی‌ها به بازگشت شاهشان «رودریگ» و مغول‌ها به بازگشت «چنگیزخان» و البته چینی‌ها و مصری‌ها هم از این قاعده مستثنی نیستند.^۱

۱. قائم‌القیامه، دکتر مصطفی غالب، ص ۲۷۰.

نظریهٔ مصلح از دیدگاه فیلسوفان و دانشمندان غیرمسلمان

فیلسوفان، اندیشمندان و صاحب‌نظران در هر جامعه‌ای، سخن‌گوی رسمی احساسات و عواطف تودهٔ مردم به شمار می‌روند. آنها هستند که می‌توانند این احساس را در ابعاد واقعی و جایگاه متعارف خود، منعکس سازند. بسیاری از مردم افکار و احساساتی دارند که به ذهنشان می‌رسد اما از مرتب کردن و نظم دادن و بیان آن در قالب واژگان که آیندگان آن را بخوانند و تأیید کنند ناتوانند.

از جمله عقایدی که فیلسوفان به آن ایمان دارند و صراحتاً در مورد آن سخن گفته‌اند، اندیشهٔ منجی و مصلح است.

برتراند راسل فیلسوف انگلیسی می‌گوید:

جهان در انتظار مصلحی است که همهٔ دنیا را یکپارچه زیر پرچم و شعار و کلمهٔ واحدی ببرد.^۱

انیشتین صاحب نظریهٔ نسبیّت می‌گوید:

آن روزی که صلح و آرامش و صفا و یک‌رنگی بر جهان حاکم شود و مردم به هم عشق بورزند، دور نیست.^۲

«برنارد شاو» فیلسوف انگلیسی در کتاب خود تحت عنوان «انسان و سوپرمن (ابر مرد)»

به آن اشاره می‌کند و به همین دلیل «عبّاس محمود العقاد» در شرح آن می‌گوید:

(برنارد شاو) به ما می‌گوید که [ظهور] سوپرمن (ابر مرد) محال نیست و دعوت برای ایمان داشتن به او، حقیقتی ثابت و تأیید شده است.^۳

تمام این گفته‌ها، اندیشهٔ منجی جهان را وارد فکر و ذهن و دل و جان انسان می‌کند و آن را تقویت می‌نماید.

تا اینجا روشن گردید که این اندیشه در ادیان گذشته وجود داشته و این وجه اشتراک آنها است و باید گفت: مطالب بسیاری در این مورد، در آن کتاب‌ها آمده است، اما ترجمه‌ها با رعایت نکردن اصل امانت‌داری، باعث از میان رفتن آن شده‌اند. جدا از این، این کتاب‌ها و متون و منابع، دستخوش تحریف‌های زیادی شده است.

۱. احمد حسین یعقوب، حقیقة الاعتقاد بالامام المهدي المنتظر، ص ۷۴.

۲. همان منبع.

۳. برنارد شاو، عبّاس العقاد، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

نتیجه اینکه، اندیشهٔ مصلح و اصلاح‌گری، پدیدهٔ جدیدی نبوده که اسلام آن را مطرح کرده باشد؛ بلکه به خاطر دارا بودن پشتوانهٔ اساسی در نهاد بشر، این اندیشه ریشه در اعماق تاریخ دارد و آن هم خود به دلیل عشق فطرت انسان به صلح و آرامش و عدالت و بیزاری از ستم و جور است.

فصل دوم

رو بنای نظریهٔ مصلح جهانی در اسلام

روبنای نظریهٔ مصلح در قرآن کریم

در قرآن کریم، آیه‌هایی آمده است که مفسران در تأویل آن گفته‌اند: منظور و مقصود این آیه‌ها، مهدی منتظر و موعود است که نوید به ارمغان آوردن صلح جهانی به وسیلهٔ او داده شده است و مأموریت اجرای این بیانات و سخنان را بر زمین که رسول انسانیت عنوان کرده بر عهده گرفته است. بنابراین، او همان وعدهٔ الهی است که در مورد او خلف وعده نمی‌شود و او هم در انجام مأموریت خود سستی نمی‌کند. خداوند عزوجل بسیار راست و درست فرموده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داد که بر روی زمین جانشین دیگرانشان کند، همچنان که مردمی که پیش از آنها بودند، جانشین دیگران کرد و دینشان را که خود بر ایشان پسندیده، استوار سازد و وحشتشان را به اعتماد بدل کند، مرا می‌پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌کنند.

بنابراین، این یک وعدهٔ الهی در مورد جامعه‌ای صالح و نیکوکار، تهی از ستم و بیداد و خالی از ادعاهای و شعارهای براق و به دور از واقع است. جامعه‌ای که عدالت و داد در جای جای آن حاکم است و ستم و بیداد و بهره‌برداری نادرست از دیگران از آن رخت برمی‌بندد. جامعه‌ای که دین پیامبر(ص) در آن به اجرا درمی‌آید و کار به جایی می‌رسد که گرگ و گوسفند با کمال آرامش و بدون ترس، در کنار هم نگاه‌داری می‌شوند.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه به طور خلاصه می‌گوید:

از این آیه این نتیجه به دست می‌آید که خداوند سبحان، به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، وعده داده که برای آنها، جامعه‌ای صالح و نیک و خالی از کفر و نفاق و فسق، بنا می‌نهد و آنان زمین را به ارث می‌برند و تنها دین حق در ذهن و عقاید تمام افراد این جامعه حاکم خواهد بود. آنان در چنین جامعه‌ای در کمال امنیت و آرامش و بدون ترس از دشمنان داخلی یا خارجی زندگی می‌کنند، آنان از مکر و حيلةٔ مکاران ایمن‌اند و ستم ستمگران و جور حاکمان به آنها نمی‌رسد، این جامعهٔ پاک و طاهر با آن صفات و ویژگی‌های نیک و با آن قداست، از زمان بعثت پیامبر (ص) تاکنون، در زمین وجود نداشته است و اگر زمانی بخواهد چنین جامعه‌ای برپا شود، تنها در دوران ظهور امام مهدی (عج) خواهد بود و پیامبر و امامان اهل بیت (ع) نیز بر این امر صحه گذاشته‌اند. کتاب خداوند بلند مرتبه، تنها به اشاره به این جامعه بسنده نکرده است، بلکه با آیه‌ای دیگر، به شرح و توضیح آن جامعه‌ای که مصلح جهانی رهبری آن را بر عهده دارد، پرداخته است. خداوند می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۲

اوست آن خدایی که پیامبر خود را با هدایت و دین راستین بفرستاد تا او را بر همهٔ ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید.

و موجبی نیست بر اینکه ما هم مانند «رازی»، ظهور را با زور و قدرت مرتبط بدانیم. او گفته است:

بدان که ظهور و غلبهٔ یک چیز بر غیر، ممکن است با دلیل و حجت و برهان باشد و ممکن است با فراوانی و شمار زیاد یاران و ممکن است با غلبه و چیرگی و استیلاء بر دیگری باشد و بدیهی است که خداوند بلند مرتبه، مژدهٔ آن را داده است. مژده دادن، تنها در مورد امور آینده که صورت نگرفته و روی نداده، جایز است و غلبهٔ این دین با برهان و دلیل، مقرر

۱. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۵.

۲. سورهٔ صف، آیه ۹.

و معلوم و بدیهی است، بنابراین واجب است که آن را چیرگی با دلیل و برهان بدانیم.^۱

بنابراین موجبی برای این تخصیص وجود ندارد، زیرا بحثی در مورد غلبه و چیرگی و فایق آمدن دین با حجّت و دلیل و برهان در مقام ثبوت، وجود ندارد. اما در مقام اثبات و بحث و جدل با دشمن، دین در هر زمان و مکانی، به برهان و دلیل قاطع و روشن، نیاز دارد تا به وسیله آن، بر غیر فایق آید و پیروز شود و این آیه از این مقوله است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛^۲

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن.

بنابراین آن امام غایب که مردم انتظار ظهورش را دارند، از این دعوت، مستثنی نیست و این با مژده خداوند به این ظهور در آینده، در تعارض نیست، زیرا همه می‌دانیم که هم زمان با ظهور مصلح جهانی، علاوه بر جهاد با کافران و منافقان، معجزاتی رخ می‌دهد. این معجزات دقیقاً مانند معجزات پیامبران و اوصیاء است. مانند طلوع کردن خورشید از سمت مغرب و معجزات دیگر.

علاوه بر این، این غلبه و برتری، بر تمام ادیان خواهد بود و نه تنها بر یک دین. به همین علت در تفسیر «الدّین کله» گفته شده که منظور از آن، ادیان شش گانه است:

إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛^۳

کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند.

بنابراین، تمام ادیان وارد دین اسلام می‌شوند^۴ و همان گونه که «قرطبی» به نقل از «السدی» می‌گوید، این رویداد، تنها در زمان خروج حضرت مهدی (عج) رخ خواهد داد.^۵

فایق آمدن و غلبه کردن بر این ادیان، آن گونه که «رازی» گفته تنها با قدرت و زور و چیرگی ظاهری، صورت نمی‌پذیرد، بلکه دلیل، برهان و حجّت نیز در کنار چیرگی و

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۴۰.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳. سوره حج، آیه ۱۷.

۴. السیوطی، الدر المثور، ج ۴، ص ۱۷۶.

۵. تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۱۲۱، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۲.

قدرت، در این کار سهیم‌اند.

چرخ نظریهٔ پردازی قرآنی در این مورد اینجا متوقف نشده است، بلکه در آیه‌ای دیگر آمده است:

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا؛^۱
و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آنکه پیش از مرگ خود، حتماً به او ایمان
می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

این آیه از حتمیت داشتن روز رهایی و اصلاح جهانی وعده داده شده به مردم،
خبر داده است. برخی از تفاسیر آن را با عیسی (ع) در ارتباط دانسته‌اند و به همین دلیل
«شیخ طوسی» می‌گوید:

منظور از آیه «إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» آگاهی دادن به این است یعنی همه
اهل کتاب پیش از مرگ حضرت عیسی به او ایمان می‌آورند علماء در
مورد مرجع ضمیر «ه» در این آیه اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: مرجع
این ضمیر عیسی (ع) است و گفته‌اند: منظور این است: کسی از یهودیان
باقی نمی‌ماند مگر اینکه پیش از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورد، یعنی
آنها ایمان دارند که خداوند در آن زمان عیسی را از آسمان بر زمین فرود
می‌فرستد؛ یعنی زمانی که مهدی (عج) خروج کند و خداوند او را برای
کشتن دجال بر زمین می‌آورد، پس از آن، همهٔ مردم به صورت ملّتی واحد
که همان ملّت اسلام است، درمی‌آیند.^۲

در تفسیر «علی بن ابراهیم» با اسنادش به «شهر بن حوشب» آمده است که او گفت:

حَجَّاجُ بَرَاءٍ مِنْ تَعْرِيفِ كَرْدٍ كَمَا يَكُونُ فِي كِتَابِ خَدَاوَنَدٍ مَرَا رَنْجُورٍ وَ
مَأْيُوسٍ كَرْدَةٍ اسْت. پس از آن گفتم: ای امیر، آن، کدام آیه است؟ او گفت:
آیه «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ». به خدا سوگند من به
مأمورانم دستور می‌دهم گردن یهودیان و مسیحیان را بزنند و در آن حال با
چشمان خود به آنها، نگاه می‌کنم، اما نمی‌بینم که آنها لب‌های خود را تکان
دهند و پس از مدّتی خاموش می‌شوند. پس گفتم: خداوند امیر را بی‌عیب
و نقص گرداند، این مسئله آن چنان که شما فرمودید و تفسیر کردید،

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۵۹.

۲. التبیان، ج ۳، ۳۸۶.

نیست. او گفت: پس چگونه است؟ گفتم: عیسی (ع) در روز قیامت در دنیا فرود می‌آید و همه مردمان یهودی و مسیحی، پیش از وفات ایشان، به او ایمان می‌آورند و او هم پشت سر مهدی (عج) نماز می‌خواند. گفت: وای بر تو، تو این مطالب را از کجا آورده‌ای، گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) آن را برای من گفت، پس او گفت: به خدا سوگند، این را از چشمه‌ای صاف و زلال آورده‌ای.^۱

نتیجه اینکه، این آیه در مورد آن روزی نازل شده است که در آن، زمین از ستم‌های بشر پاک می‌شود. کسانی که نه دین بر وجود آنها حکم می‌راند و نه مذهب، بلکه آنها تابع بی‌قید و شرط منافع و طمع‌ورزی‌ها و حرص و ولع‌ها و خواسته‌های نفسانی و شهوانی و لذت‌های خود هستند. اینان، در معرض تهدید قرآن قرار گرفته‌اند و قرآن فرموده است آن روز که در آن بزرگترین عذاب را به آنها می‌چشانند، فرا خواهد رسید.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۲

و قطعاً غیر از آن عذاب این دنیا [نیز] به آنان می‌چشانیم، به این امید که آنها [به خدا] بازگردند.

عذاب اکبر (بزرگترین عذاب) در این آیه، آن گونه که «قرطبی» از «جعفر بن محمد» (ع) نقل کرده است، همان خروج «مهدی» (عج) است.^۳ و خداوند بلند مرتبه نیز در آن روز، آنها را به خفت و خواری در دنیا، تهدید کرده و فرموده است:

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ^۴

در این دنیا، ایشان را خواری است.

اصحاب فن، منظور از خفت و خواری در دنیا را، خفت و خواری آنها در زمان قیام «مهدی» (عج) و فتح قسطنطنیه دانسته‌اند.^۵ قرآن طرح این نظریه را ادامه داده تا راه این نظریه و صاحب آن را روشن و بی‌ابهام کند. به همین دلیل است که در آیه‌ای دیگر آمده است:

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. سوره سجده، آیه ۲۱.

۳. تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۱۴.

۵. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۷.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ؛^۱

نه، نه! سوگند به اختران گردان [که از دیده] نهان شوند و از نو آیند.

امام باقر(ع) در شرح این آیه می‌فرماید:

امامی که سال ۲۶۰ از دیده‌ها پنهان می‌شود مانند شهاب، پدیدار می‌شود و در شب تاریک برافروخته می‌شود. اگر در زمان او زنده بودی، چشمت روشن باد.^۲

روشن شدن چشم با ظهور ایشان به خاطر اصلاح عام و فراگیر و همه جانبه‌ای است که تمام جوانب زندگی در تمام نقاط زمین را این گونه که این آیه بیان کرده است، در برمی‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛^۳

و در حقیقت، در زبور پس از تورات، نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

آن گونه که «امام باقر»(ع) فرموده‌اند، بندگان صالح و شایسته همان یاران «مهدی»(عج) در آخر الزمان‌اند.^۴

«طبرسی» در تفسیر این آیه و در مورد غیب از «ابن مسعود» و برخی صحابهٔ پیامبر نقل کرده است.

غیبت، یعنی: آنچه که بندگان نسبت به آن علمی ندارند و این نظر به دلیل عمومیت و فراگیر بودن آن شایسته‌تر و درست‌تر است.

از حکمت‌های خداوند بلند مرتبه این است که آن روز از اخبار غیبی است که زمان مشخصی برای آن تعیین نشده است و به همین علت است که خداوند فرموده است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛^۵

۱. سورهٔ تکویر، آیات ۱۵ - ۱۶.

۲. اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۲۴، کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۹.

۳. سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰۵.

۴. مجمع البیان، ج ۷، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۵. سورهٔ بقره، آیه ۳.

آنان که به غیب، ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

به آنچه دانش آن از بندگان پنهان مانده است، ایمان می‌آورند. از ابن مسعود و گروهی از اصحاب پیامبر (ص) در مورد تفسیر آن نقل شده که آنها گفتند: و این برای عموم آن شایسته‌تر و آنچه یاران و هم‌فکران ما در مورد زمان غیبت مهدی (عج) و زمان خروج او، روایت کرده‌اند، نیز از این مقوله است.^۱

بنابراین، این وعده‌ای است الهی؛ خداوند به مؤمنان و مستضعفان وعده حکومت و عدالت مطلق و پاک‌سازی زمین از پلیدی و ناپاکی ستمگران به وسیله مردی از قریش و از فرزندان عبدالمطلب و از نوادگان پیامبر (ص) و از پسران فاطمه (س)، بانوی زنان جهان، را داده است و با آن (حکومت الهی) است که صلح و آرامش جهانی که امروزه بشریت با جنگ‌ها و ویران ساختن تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، آرزوی آن را دارد، تحقق می‌یابد.

بنابراین، ظهور منجی موعود وعده‌ای گریز ناپذیر است و با قلم پروردگاری نگاشته شده و تقدیر الهی است که:

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛^۲

زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

(صالحان) کسانی هستند که مدت بسیار زیادی شکیبایی کرده‌اند و با اراده‌ای راسخ، بسیار شکیبا مانده‌اند و در (انجام دستورات) الهی به سرزنش سرزنشگران توجهی ندارند.

با وجود کاملاً سری بودن مسئله ظهور، قرآن از پیروان حق خواسته است که به آن شک نکنند. خداوند فرموده است:

وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ؛^۳

همانا آن، نشانه‌ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنده‌ها در آن تردید مکن و از من پیروی کنید و این است راه راست.

۱. مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۸۶

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره زخرف، آیه ۶۱.

مقاتل بن سلیمان و مفسران پس از او گفته‌اند: این مهدی (عج) است که در آخرالزمان خواهد بود و پس از خروج او، نشانه‌های قیامت پدیدار و برپا خواهد شد.^۱ نتیجه اینکه قرآن کریم، نه تنها این نظریه را بدون شرح و توضیح رها نکرده است، بلکه مفاهیم و چارچوب‌های خاص و عام آن را مشخص و معین فرموده است.

روبنای نظریهٔ مصلح در احادیث پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان(ع)

این تنها قرآن کریم نبوده که در مورد نظریهٔ مصلح سخن گفته، بلکه پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان(ع) نیز با احادیث نورانی خود به این موضوع پرداخته‌اند و حتی به بیان مصداق‌های خارجی آن نیز پرداخته‌اند. اکنون ما قصد داریم، تنها در مورد ساختار نظری این موضوع سخن بگوییم و بحث و تحقیق در مورد مصداق‌های آن را به بخش‌های آینده موکول می‌کنیم.

پیامبر و اهل بیت ایشان(ع) به این موضوع اشاره کرده یا صراحتاً به آن پرداخته‌اند و ما در این بخش، به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت.

حدیث اول، حدیث ثقلین

پیش از سخن دربارهٔ این حدیث شریف، باید بگوییم که در این مبحث، به مقدار نیاز به این حدیث خواهیم پرداخت و بررسی تمام مسائل آن، از جمله الفاظ، اسنادها و غیره، از حوصلهٔ این کتاب و بحث ما خارج است. بدیهی است که پرداختن ما به این حدیث تنها برای نظریه‌پردازی روبنایی و درک اندیشهٔ مهدی موعود(ع) است. با توجه به این نکته، دربارهٔ این حدیث می‌گوییم:^۲

«ابوسعید خدری» از پیامبر(ص) نقل می‌کند که ایشان فرمود:

من چیزی در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به آن چنگ زنید و پایبند آن باشید، پس از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو چیز بزرگتر از دیگری است، کتاب خداوند که ریسمان آویخته شده [خداوند] از آسمان به زمین

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۸.

۲. برای کسب اطلاعات جامع و کامل به کتاب، حدیث ثقلین، تواتره، فقهه، تألیف سید علی حسینی میلانی و کتاب‌های دیگر که در این موضوع نوشته شده، مراجعه کنید.

به همین دلیل، «علامه بهجت افندی»، نویسنده کتاب «تاریخ آل محمد (ص)» در توضیح حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» می گوید:

دانشمندان مسلمان، همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند و کمتر مسلمانی به وجود امام منتظر (عج) اعتقاد ندارد. ما اعتقاد داریم که مهدی صاحب الزمان و صاحب دوران، در سامراء به دنیا آمده است و با ایشان، وراثت نبوت و وصیت و امامت به پایان رسید و حکمت الهی حکم کرده که سلسله و زنجیره امامت تا روز قیامت حفظ شود و بی گمان، شمار امامان پس از پیامبر (ص) مشخص و معلوم است.^۱

بنابراین، این حدیث یک خشت از خشت های ساختمان برافراشته در باب تکامل نظریه امام مهدی (ع) است که اندیشه اصلاح در ذهنیت مسلمانان را مشخص و مرزبندی می کند.

حدیث سوم، حدیث: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ»

از علمای اهل سنت «اسکافی معتزلی»، «ابن قتیبه دینوری»، «ابن واضح یعقوبی»، «ابن عبد ربه اندلسی»، «بیهقی»، «رازی شافعی»، «ابن حجر عسقلانی»، «ابن ابی الحدید» و از شیعیان: «کلینی» و «صدوق» و دیگران، این حدیث را از امام علی (ع) نقل کرده اند.^۲ امام علی (ع) در این حدیث تصریح کرده است که:

زمین از وجود امام قائم (ع) شاهد بر امت و حاضر در میان آنان، خالی نمی شود.

ابن ابی الحدید نیز به این مفهوم اشاره کرده و در شرح آن گفته است:

تا زمین از کسی که از جانب خداوند بلند مرتبه، مهیمن بر بندگانش است و بر آنها مسلط و چیره است، خالی نشود و این تقریباً، تصریح به مذهب شیعه دوازده امامی دارد. اما دوستان و هم کیشان ما، منظور از آن را «ابدال» می دانند.^۳

۱. العلامة بهجت افندی، تاریخ آل محمد، ص ۱۹۸ به نقل از «من هو المهدی» تبریزی، ص ۹، بی نوشت شماره ۱.

۲. المعیار و الموازنة، ص ۸۱ / عیون اخبار الرضا، ص ۷ / تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۰ / العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۶۵ / المحاسن و المساوی، ص ۴۰ / مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۹۲ / فتح الباری، ج ۶، ص ۳۸۵ / شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۵۱ / اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۳۶ / کمال الدین، ص ۱۶۹.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

ابن حجر نیز این مفهوم را یادآور شده و گفته است:

اینکه گفته می‌شود، عیسی (ع) پشت سر مردی از این امت (مسلمان) نماز می‌خواند و عیسی (ع) در آخر الزمان و نزدیک زمان قیامت ظهور می‌کند، تأیید کننده و نشان دهندهٔ صحت این سخن است که می‌گوید: «بی گمان، زمین هیچگاه از قائم خداوند و حجت او خالی نمی‌شود».^۱

با این مقدمات، می‌توانیم معنای احادیثی را که از امامان اهل بیت (ع) در این مورد نقل شده، دریابیم و امامان (ع) در آن احادیث، دربارهٔ این سخن گفته‌اند که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند و گرنه زمین ساکنان خود را در خود فرو می‌بلعد. از «سلیمان الجعفری» نقل شده که او گفت:

از ابوالحسن (ع) سؤال کردم و گفتم: ممکن است، زمین از حجت خدا خالی شود و حجت خدا در آن نباشد؟ امام (ع) فرمود: «اگر زمین به اندازهٔ یک چشم به هم زدن، بدون حجت خداوند می‌ماند، بی شک ساکنان خود را در خود فرو می‌برد».^۲

احادیث زیاد دیگری نیز وجود دارد که اشاره به این معنا، یعنی روبنای نظریهٔ اصلاح و وجود مهدی موعود (ع) دارد. صرف نظر از نام و مشخصات ایشان، این احادیث اشاره به این نکته دارد که در هر زمان و دورانی، امامی وجود دارد. بنابراین، پیامبر (ص) و جانشینان ایشان (ع) همیشه نظریهٔ اصلاح را مد نظر داشته و در مجالس و سخنان خود، آن را یادآور می‌شده‌اند.

حدیث چهارم حدیث: «الْخَلْفَاءُ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»

خلیفه‌ها، دوازده نفرند و جملگی آنها از قبیلهٔ قریش‌اند.

یکی از احادیثی که در ساخت روبنا و سقف نظریهٔ اصلاح به رهبری مهدی منتظر (عج) نقش داشته است، حدیث خلفا دوازده نفرند، است. به ویژه که هم شیعیان و هم اهل تسنن، این حدیث را درست دانسته‌اند. بخاری در صحیح خود با سندش از «جابر بن سمره» گفته است. از پیامبر (ص) شنیدم فرمود:

۱. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۳۸۵.

۲. محمد بن الحسن الصفار (ت ۳۹۰ هـ ق) بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

«دوازده امیر خواهند بود». سپس پیامبر (ص) سخنی بر زبان آورد که آن را نشنیده بودم. پدرم گفت:

پیامبر فرمود: **جملگی آنها از قبیله قریش اند.**^۱

«ترمذی»، «ابوداود»، «احمد بن حنبل»، «طبرانی»، «الحاکم الحسکانی»، «ابن اثیر» و دیگران، این حدیث را درست شمرده‌اند و اختلاف نظری هم در مورد آن ندارند.^۲ تمام این دانشمندان، به این حدیث ایمان داشته و آن را در کتاب‌های حدیثی‌شان نقل کرده‌اند، اما شایسته نیست که ما تنها به نقل این حدیث و تصدیق الفاظ آن بسنده کنیم و مصداق و واقعیت عملی آن را نادیده انگاریم. حال، این مسئولیت سنگین بر دوش کسانی خواهد افتاد که قصد دارند، مصدق آن را شناسایی کنند. اگر ما بخواهیم در مورد واقعیت عملی این حدیث سخن بگوییم باید گفت که دو نظریه در این مورد وجود دارد:

۱- «ابن کثیر» می‌گوید:

مصداق‌های این حدیث، چهار خلیفه پس از پیامبر؛ یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی و عمر بن العزیز و برخی از خاندان بنی عباس است و به ظن قوی مهدی هم از آنان است.^۳

«ابن کثیر» معیاری برای تعیین و مشخص کردن مصداق‌های این حدیث نداشته است، از این رو، در اظهار نظر در این باره، از اصطلاحاتی چون «به گمانم»، «مرجح است» و «ظن غالب این است» استفاده می‌کند.

«ابن القیم الجوزیه»، «معاویه» و پسرش «یزید» را نیز جزو مصداق‌های این حدیث می‌داند. «قاضی دمشقی» نیز گفته است:

مصداق آن، چهار خلیفه پس از پیامبر، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزند او ولید، سلیمان، یزید، هشام و عمر بن العزیز هستند.

این در حالی است که «سعید بن المسیب» در مورد سال‌های حکمرانی یزید می‌گوید:

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، شماره حدیث ۱۸۲۱.

۲. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱ / سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶ / رقم الحدیث ۴۲۷۹ / مسند احمد، ج ۵، رقم الحدیث ۹۰ / المعجم الکبیر؛ الطبرانی، ج ۲، ص ۲۳۸، رقم الحدیث ۱۹۹۶ / مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۶۱۸ / البداية و النهایة، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴، تفسیر آیه ۱۲ سوره المائده.

آن سال‌ها، سال‌های شومی بود. در سال اول، حسین بن علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) کشته شدند. در سال دوم، به حرم پیامبر هتک حرمت شد و حرمت مدینه هم شکسته شد. در سال سوم، در حرم الهی، خونریزی شد و کعبه آتش زده شد.^۱

اندیشمندی دربارهٔ کسی که یزید را از مصداق‌های این حدیث به شمار آورده، چه نیک و راست گفته است، که او جمع‌کنندهٔ هیزم برای شب است تا آتش بیفروزد و شب تاریک را با آن هیزم‌ها، همچون روز روشن کند.

اما نغزترین و بهترین نظریهٔ علمای اهل تسنن در مورد مصداق‌های این حدیث، نظر «سیوطی» است؛ او اعتراف به شکست این نظریه (که می‌گوید کسانی غیر از اهل بیت پیامبر (ص) مصداق این حدیث‌اند) اعتراف می‌کند و می‌گوید:

تاکنون این دوازده مصداق، وجود نداشته‌اند.^۲

«دکتر احمد محمود صبحی» نیز تصریح به این شکست کرده و گفته است:

اما از بعد فکری و اندیشه‌ای، اهل سنت نظریه‌ای یکپارچه و هماهنگ در سیاست ارائه نداده‌اند.^۳

۲- مصداق‌های این حدیث به صورت روشن و قطعی معرفی شده و نیازی به سختی پژوهش و تحقیق برای اثبات آن وجود ندارد، زیرا پیامبر (ص) در احادیث زیادی به آن مصداق‌ها و شخصیت‌های مورد نظر اشاره فرموده است؛ وگرنه، خردمندان نیست که بگوییم، پیامبر (ص) در مورد موضوعی سخن گفته‌اند و کسی در مورد معنا و مفهوم و محتوا و حقیقت آن سؤالی نکرده باشد.

بنابراین، حدیث ثقلین و احادیث زیاد دیگری به این مصداق‌ها اشاره کرده‌اند. علاوه بر این، احادیث دیگری نیز در دست است که نام‌های آنها را مشخص و بیان کرده‌اند. «کلینی» با سند صحیح به نقل از «جابر بن عبدالله انصاری» می‌گوید:

نزد فاطمه (س) رفتم، در آن حال او در پیش روی خود لوحی داشت که نام‌های اوصیاء در آن بود، من دوازده نام را در آن دیدم و آخرین آنها،

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۵.

۳. احمد محمود صبحی؛ الزیذیه، ص ۳۵.

نام قائم بود. سه نفر از آنها، محمد نام داشتند و نام چهار نفر از آنها هم، علی بود.^۱

«کلینی» با سندش از «ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری» از ابوجعفر (ع) نقل کرده است که:

امیرالمؤمنین (ع) پیش آمد و در آن حال حسن بن علی (ع) همراه او بود و نام هر دوازده امام را بر زبان آورد.^۲

لازم به ذکر است که «شیخ صدوق»، «حنفی»، «خزار» و دیگر اندیشمندان بزرگ شیعه و دانشمندان منصف اهل سنت نیز این حقیقت را نقل کرده‌اند.^۳
«نعمانی» با سندش به نقل از پیامبر (ص) می‌گوید:

پیامبر (ص) فرمود: بی‌گمان، دوازده نفر از اهل بیت من، محدث‌اند.^۴

«شیخ مفید» با سندش از پیامبر (ص) نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

بی‌گمان اینان، والیان پس از من‌اند: علی بن ابی‌طالب و یازده نفر از فرزندان او.^۵

علاوه بر این، زندگی‌نامه این بزرگان و صالحان، که دانشمندان شیعه و اهل سنت آن را نقل کرده‌اند، گواه این مطلب است که آنان شایسته‌ترین افراد برای خلافت پیامبراند. «شهید صدر» در این باره می‌گوید:

این حدیث، بازتاب واقعیت نیست، بلکه این حدیث بی‌گمان، بیان حقیقتی ربّانی است که کسی آن را بر زبان آورده، که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. او فرموده است «خلیفه‌ها پس از من دوازده نفراند» و باید این حقیقت را ذکر کنیم که شیعیان به دوازده امام اعتقاد دارند و اولین آنها را امام علی (ع) و آخرین آنها را مهدی (عج) می‌دانند و با این اوصاف، نظریه شیعه دوازده امامی، تنها نظریه‌ای است که مصداق‌های این حدیث را به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۹۸، باب ۱۲۶، حدیث ۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۹۱، باب ۱۲۶، حدیث ۱.

۳. کمال‌الدین، ص ۲۶۴، باب ۲۸، ج ۴ / ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۸۴، باب ۹۴ / کفایة الاثر، صص ۱۰ - ۲۲.

۴. النعمانی: الغیبة، ص ۶۶، باب ۴، حدیث ۶.

۵. الإرشاد، ج ۲، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.

طور معقول ذکر کرده و به آن ایمان دارد.^۱

علاوه بر این، در اصل حدیث، عبارت «همگی آنان از قبیله قریش اند» نبوده است، بلکه عبارت «همهٔ آنان از بنی هاشم اند» بوده است. سپس صدایش را پایین آورد. من به پدرم گفتم چه چیز باعث شد او آهسته سخن بگوید، پدرم گفت: پیامبر فرمود:

همهٔ آنان از بنی هاشم اند و سماک بن حرب نیز چنین مفهومی را نقل کرده است.^۲

تا اینجا، مشخص شد که خداوند متعال، پیامبر (ص) و اهل بیت پیامبر (ص) از روز اول، عهده‌دار کار گذاشتن خشت‌های اصلی و بنا نهادن بنیان این احساس پنهان و نهفته در انسان، مبنی بر وجود نجات‌بخش و رهایی‌دهنده و اصلاح‌کنندهٔ تمام بشر، بوده و این مأموریت را به انجام رسانده‌اند.

احادیث بسیار زیاد دیگری وجود دارد که همگی به نظریهٔ اصلاح و مصلح اسلامی و جهانی در زمین اشاره کرده‌اند و در عین حال، مفسدان را تهدید به گرفتاری و بلا و بدبختی و نابودی و هلاکت به دست مهدی موعود (عج) کرده‌اند؛ آن مهدی‌ای که خمیدگی‌ها و کژی‌ها را راست می‌گرداند و ستم و تجاوز را برطرف می‌سازد.

ان‌شاءالله در بخش بعدی در مورد واقعیت عینی صاحب این نظریه به بحث و بررسی خواهیم پرداخت.

۱. الشهد صدر، بحث حول المهدی، ص ۶۷.

۲. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۹۰، حدیث رقم ۴.

فصل سوم

هویت شخصی مهدی موعود (عج)

واژه «مهدی»، در روایت‌های صحیحۀ مورد قبول شیعه و اهل سنت ذکر شده است. این روایت‌ها اشاره به این امر کرده‌اند که کار اصلاح جهان به دست ایشان به انجام می‌رسد. پیش از ورود به بحث درباره جزئیات زندگی شخصی حضرت مهدی (عج)، باید معنا و مفهوم صفت «مهدی» را دریابیم. واژه «مهدی» دو معنی دارد:

۱. به هر کسی که مردم را به سوی حق هدایت می‌کند، مهدی گفته می‌شود و به همین علت، «ابن منظور» در «لسان العرب» می‌گوید: مهدی کسی است که خدا او را به راه حق هدایت کرده است... و به همین علت کسی که پیامبر (ص) مژده ظهور او را داده است، نیز مهدی خوانده شده است.^۱

۲. مهدی، یکی از نام‌های مردی است که دولت کریمه حق و عدالت مطلق را بر پا می‌دارد. ایشان دارای ویژگی‌ها و صفاتی خاص است که پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان (ع)، آنها را مشخص و بیان نموده‌اند. از جمله صفات ایشان این است: **يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا؛** زمین را همان گونه که آکنده از ستم و پیداد شده، سرشار از عدل و داد و انصاف می‌کند.

این واژه به گونه یک حقیقت دینی در آمده و هنگامی که آن اسم بر زبان آورده می‌شود، ذهن مردم ناخودآگاه به سوی معنی دوم می‌رود، نه معنای اول، هر چند ویژگی‌های معنای اول نیز در این معنا وجود دارد. با اندکی تأمل در می‌یابیم که معنای اول، مصداق معنای دوم را نیز در برمی‌گیرد در حالی که عکس آن صادق نیست. زیرا معنای نخست؛ جدا از اینکه شامل آن فرد مشخص (مهدی) می‌شود، بر همه پیامبران و اوصیاء (ع) نیز صدق می‌کند. اما منظور از معنای دوم تنها آن فرد معین و مشخص است که خداوند او را برگزیده است.

۱. ابن منظور؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۵۴.

این نوع تقسیم‌بندی در سخنان امام باقر(ع) آمده است و آن هم در پاسخ سؤال «الحکم بن اُبی نعیم» از ایشان بود که از امام سؤال کرد:

آیا شما مهدی هستید؟ امام(ع) در پاسخ به او فرمود: همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم.

«حکیم بن نعیم» پس از شنیدن این پاسخ، به این سؤال بسنده نکرد، زیرا چیزی که او از مهدی در ذهن داشت و با شنیدن واژه مهدی ذهنش متوجه آن می‌شد، معنای اول نبود که امام(ع) به آن اشاره کرد، بلکه منظور او از مهدی، معنای دوم آن یعنی آن شخص خاص با ویژگی‌های خاص بود و به همین دلیل، او پس از سؤال اول خود، این سؤال را مطرح کرد: آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خدا را به هلاکت می‌رساند؟ امام در پاسخ به ایشان فرمود:

ای حکم، من که افزون بر چهل و پنج سال سن دارم، چگونه می‌توانم آن شخص باشم؟ صاحب این امر، بسیار جوان‌تر از من است، او بسیار چابک و چالاک‌تر از من بر مرکب می‌نشیند و آن را می‌راند.^۱

بنابراین امام(ع) در پاسخ خود، مهدی هدایت‌کننده به سوی خدا را از آن مهدی که زمین را سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند، جدا می‌داند.

امام صادق(ع) نیز هنگامی که یکی از یارانش از ایشان سؤال کرد که «آیا شما صاحب این امرید؟» فرمود:

نه، پرسشگر گفت: صاحب این امر کیست؟ امام فرمود: کسی است که زمین را آن چنان که در دوران امامان پیش از ایشان، آکنده از جور و ستم و بیداد شده، سرشار و آکنده از عدالت و داد و انصاف می‌کند.^۲

علت اصلی و پشت پرده این سؤال در مورد «مهدی» به معنای دوم، فشار سیاسی‌ای بوده است که هر از گاهی بر یاران امامان(ع) اعمال می‌شد؛ به گونه‌ای که همین فشارها باعث شد آنها با یاد و آرزوی دیدار این نجات‌بخش و سؤال کردن در مورد ایشان از پدران و اجداد ایشان، انس و الفت بگیرند.

ان شاء الله در بخش‌های بعد، به بیان چگونگی این درگیری‌ها میان یاران امامان(ع) و

۱. الکلینی؛ الکافی، ج ۱، صص ۶۰۱ - ۶۰۲، باب ۱۲۸ / حدیث ۱.

۲. ابو حمزه الثمالی؛ تفسیر اُبی حمزه الثمالی، ص ۸۲.

رهبران سیاسی حاکم در آن زمان خواهیم پرداخت. حال در این مبحث، به بررسی موارد زیر خواهیم پرداخت:

اول: نام امام

نگارنده تا آنجا که تحقیق و بررسی کرده، کسی را در حوزه اسلامی نیافته است که درباره این مسئله که نام مهدی «محمد» است، شک داشته باشد، بلکه هم شیعیان و هم اهل تسنن، احادیث بسیاری از پیامبر (ص) و اهل بیت پیامبر (ع) نقل کرده‌اند که همگی صراحتاً به این نام اشاره کرده‌اند. برخی از این احادیث عبارتند از:

«عبدالله بن مسعود» از پیامبر (ص) نقل کرده که ایشان فرمود:

قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه مردی از اهل بیت من که هم نام من است، بر مردم فرمانروایی کند.^۱

«ابن حماد» با سند خود از «أبی الطفیل» نقل قول کرده است که:

پیامبر (ص) فرمود: مهدی، هم نام من است.^۲

«ذهبی» با سند خود از «زرار عبدالله» نقل کرده که عبدالله گفت:

پیامبر (ص) فرمود: «سیر شبها و روزها به پایان نمی‌رسد مگر آنکه مردی از اهل بیت من که هم نام من است، فرمانروای عربها شود».

ذهبی سپس می‌گوید:

ترمذی سند این روایت را تصدیق کرده است.^۳

«سیوطی» در «الدرّ المنثور» گفته است:

ترمذی این حدیث را نقل کرده و این حدیث را که ابوهریره نقل کرده، او تصدیق کرده است. او گفت: پیامبر (ص) فرمود:

اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند قطعاً آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا اینکه مردی از اهل بیت من که هم نام من است، بیاید. (و

۱. سنن ابی عمرو الدانی، ۹۴/۹۵.

۲. الفتن، ابن حماد، ۱۰۸۰/۳۶۸.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

زامام امور را در دست گیرد).^۱

علمای شیعه همگی بر این نام اتفاق نظر دارند و در اینجا لازم نمی‌بینیم، نظریات آنها را در این مورد نقل کنیم، زیرا این مطلب از جمله مطالب روشن و بدیهی در میان شیعیان و اهل تسنن است و این مسئله، از جمله امور تأیید و تأکید شده است که در میان علمای شیعه و اهل سنت، هیچ گونه اختلافی در مورد آن وجود ندارد.

دوم: نام پدر

دو دیدگاه در مورد نام پدر امام مهدی(عج) وجود دارد:

۱. نام پدر ایشان، امام حسن عسکری(ع) است؛

۲. نام پدر ایشان، عبدالله است.

علمای شیعه امام حسن عسکری(ع) را پدر ایشان می‌دانند، در حالی که برخی از علمای اهل سنت، نام پدر ایشان را عبدالله می‌دانند.^۲

علت اصلی اینکه برخی نام پدر امام(عج) را عبدالله دانسته‌اند، وجود برخی احادیث است که در آنها نام پدر مهدی(عج)، عبدالله داشته شده است، نه حسن که علمای شیعه دوازده امامی قائل به آنند. «عاصم بن ابي النجود» از «زربن حبیش» از «عبدالله بن مسعود» از پیامبر(ص) نقل کرده است که ایشان فرمودند:

قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه مردی از اهل بیت من فرمانروای مردم شود،

او هم نام من است و نام پدر او هم نام پدر من است.^۳

«ابن حماد» هم با سند خود از «أبي الطفيل» نقل کرده است که پیامبر(ص) فرمود:

مهدی، هم نام من است و پدرش هم، هم نام پدر من است.^۴

برخی این احادیث را که اغلب آنها به «ابن مسعود» باز می‌گردد، (در کتاب‌های خود) نقل کرده‌اند. اما در مورد حدیث «ابن حماد» باید گفت که در سلسله سند او نام «رشدین

۱. الدرر المنتور، ج ۷، ص ۴۸۴.

۲. علت این که گفتیم برخی از علمای اهل سنت این است که ما در بخش‌های بعد، سخنان برخی از علمای اهل سنت را خواهیم آورد که صراحتاً گفته‌اند که نام پدر امام مهدی(عج)، حسن(ع) است.

۳. سنن ابي عمروالدانی، ۹۴ - ۹۵.

۴. الفتن، ابن حماد، ۳۶۸ / ۱۰۸۰.

بن سعد المهری» آمده است. از «احمد بن حنبل» نقل شده، که او توجهی به این نداشت که حدیث از چه کسی روایت می‌کند. «أبسی زرعه» هم در مورد او گفته است که او ضعیف الحدیث است و «ابو حاتم» نیز گفته: او منکر الحدیث است. «نسائی» هم گفته است که او متروک الحدیث است و حدیثش نوشته نمی‌شود^۱ (مورد اعتماد نیست).

اما در مورد احادیثی که سلسلهٔ سند آن به ابن مسعود می‌رسد، باید گفت که عالمان بزرگ علم حدیث اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند، اما در آن احادیث عبارت «و نام پدرش هم نام پدرم است» نیامده است و «مقدسی شافعی» هم پس از ذکر این حدیث، بدون هیچ گونه اضافه‌ای، این نکته را یادآور شده و گفته است:

این حدیث را گروهی از بزرگان علم حدیث در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله آنها، «امام ابو عیسی الترمذی» در «جامع ترمذی»، «امام ابو داود» در «سنن» خود، «الحافظ ابوبکر البیهقی» و «شیخ ابو عمرو الدانی» است. این علماء، همگی این حدیث را این گونه روایت کرده‌اند^۲ و عبارت «نام پدر او هم نام پدر من است» در احادیث آنها نیامده است.

«ذهبی» این حدیث را بدون ذکر عبارت پایانی (نام پدر و ...) با سندش از «محمد بن هارون» آورده است که او گفت:

عمرو بن علی برای ما گفت: «یحیی بن سعید» از «سفیان» از «عاصم» از «زر» از «عبدالله» نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

روزها و شب‌ها به پایان نمی‌رسد مگر آنکه مردی از اهل بیت من به فرمانروایی عرب‌ها برسد. او هم نام من است.

او سپس گفت: و ترمذی هم آن را معتبر دانسته است.^۳

«سیوطی» در «الدر المثور» گفته است:

و ترمذی این حدیث را روایت کرده و حدیث ابوهریره را صحیح و معتبر دانسته است، او گفت: پیامبر (ص) فرمود:

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، قطعاً خدا آن روز را آنقدر

۱. تهذیب الکمال، ج ۹، ۱۹۱ / ۱۹۱۱، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲. عقد الدرر، ۵۱ / باب ۲.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

طولانی می‌کند تا اینکه مردی از اهل بیت من که هم‌نام من است، بیاید.^۱
در کتاب «الفتن» تألیف «نعیم بن حماد» آمده است که او گفت:
«ابن عیینه» به نقل از «عاصم» از «عبدالله» از پیامبر(ص) برای ما گفت که
پیامبر فرمود: مهدی، هم‌نام من است و پدرش، هم‌نام پدر من است.
سپس گفت:

و بارها این حدیث را شنیدم اما در آن سخنی از نام پدر ایشان به میان
نیامده بود.^۲
«ابن خلدون» در کتاب «تاریخ» خود، حدیث «او هم‌نام من و پدرش، هم‌نام پدر
من است» را ذکر کرده و گفته است:
در سلسله سند این حدیث، نام «داود بن المجنی بن المحرم» و پدرش آمده
است و این دو (از نظر نقل حدیث و مورد اعتماد بودن) بسیار ضعیف
الحدیث‌اند.^۳

«طبرانی» در کتاب «المعجم الاوسط» خود گفته است: «احمد» برای ما حکایت کرد
و گفت:
«عبدالأعلی بن حماد الفرسی» برای ما گفت: «عبدالله بن موسی» برای ما گفت که
«زائده» از «عاصم» از «زر» از «عبدالله» نقل کرد که رسول خدا(ص) فرمود:
اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی
می‌کند تا مردی از اهل بیت من که هم‌نام من است و پدر او هم‌نام پدر
من است، بیاید. او زمین را که پر از ستم و بیداد شده است، سرشار از
عدالت و داد و انصاف می‌کند.
سپس گفت:

کسی جز عبدالله این حدیث را با این عبارت اضافی، روایت نکرده است.
«نعمان بن محمد التمیمی المغزی» (متوفای ۳۶۳ هـ ق) در حاشیه کتاب خود به نام
«شرح الاخبار» این سخن را آورده است و «ابن داود» یادآور شده که:

۱. الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۸۴.

۲. الفتن، ابن حماد، ص ۲۷۷.

۳. تاریخ ابن خلدون، ص ۳۲۱.

در بیشتر روایت‌های راویان مورد اعتماد و اطمینان، تنها عبارت «او هم نام من است» آمده است و کسانی که در ادامه این حدیث آورده‌اند که: «پدر او، هم نام پدر من است» این عبارت زائد است و چنین اشخاصی خود این عبارت را به این حدیث افزوده‌اند. سپس گفت: و علی بن عیسی گفت: اما دوستان شیعه ما، این حدیث را معتبر نمی‌دانند، زیرا آنها نام ایشان و نام پدرش را قطعاً چیز دیگری می‌دانند، اما عموم علما گفته‌اند که با افزوده شدن این عبارت زائده، در این حدیث، نتیجه این شده که علماء با این کار، این گونه می‌خواستند که در یک حدیث، همه روایت‌ها و نقل قول‌ها آمده باشد.

«زین الدین ابومحمد علی بن یونس» (متوفای سال ۸۷۷ هـ.ق) در شرح این عبارت اضافه شده، گفته است:

این عبارت اضافی که به این حدیث افزوده شده، روش شما است و برای ما حجت نیست و علمای علم اصول، به کسانی که افزوده‌ها و زائده‌ها بر اصل را نقل می‌کنند، حمله کرده و بر آنان عیب گرفته‌اند. گنجی گفته است:

ترمذی این حدیث را در جامع خود آورده است و در آن عبارت «پدر او هم نام پدر من است» نیامده است. «ابوداود» هم این حدیث را در «سنن» خود آورده و در کتاب او هم از این عبارت اضافی خبری نیست.^۲

علاوه بر این بسیاری از علمای علم حدیث اهل سنت، این حدیث را بدون آن عبارت اضافی، نقل کرده‌اند. «طبرانی» در «معجم» خود به نقل از خود «ابن مسعود»، در موارد زیادی این حدیث را آورده و آن قسمت اضافی را ذکر نکرده است.

«طبرانی» در موارد، ۱۰۲۱۴، ۱۰۲۱۵، ۱۰۲۱۷، ۱۰۲۱۸، ۱۰۲۱۹، ۱۰۲۲۰، ۱۰۲۲۱، ۱۰۲۲۳، ۱۰۲۲۵، ۱۰۲۲۶، ۱۰۲۲۷، ۱۰۲۲۹، ۱۰۲۳۰ این حدیث را آورده است.

به طور حتم این عبارت اضافی در این حدیث، به وسیله کسانی انجام شده که می‌خواستند این لقب را به خود نسبت دهند و خود را مصداق آن نشان دهند. آنها خواسته‌اند از آن در جهت منافع شخصی خود استفاده کنند. در اینجا به ذکر یک مورد

۱. شرح الاخبار فی فضائل الانمة الاطهار، ج ۳، ص ۳۸۷، پاورقی / مؤسسه النشر الاسلامی.

۲. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۲، ص ۲۲۲ / تحقیق محمد الباقر البهودی، طبع الحیدریه / نشر المکتبه المرآتیه لأصیاء الاثر الجعفریه.

اکتفا می‌کنیم: «محمد بن عبدالله بن الحسن»، لکننت زبان داشت و از «ابی هریره» نقل شده که او گفت:

نام «مهدی»، «محمد بن عبدالله» است و لکننت زبان دارد.^۱

نتیجه اینکه عبارت پدرش، هم‌نام پدر من است که به این حدیث افزوده شده، یا به این علت بوده که برخی خواسته‌اند به اصل این حدیث خدشه وارد سازند، یا برخی به وسیله آن خواسته‌اند از این لقب استفاده کرده و از روی باطل و دروغ، آن را به خود نسبت دهند و خود را آن شخص خاص معرفی کنند.

اما در مورد این نظریه که عنوان می‌کند حسن عسکری(ع) پدر امام مهدی(عج) یعنی آن مصلح جهانی است و علمای شیعه سخت پایبند آنند، باید گفت که این مسئله با مباحث و موارد زیر قابل اثبات است:

۱. هویت مصلح جهانی از دیدگاه پیامبر(ص)؛
۲. هویت مصلح جهانی از دیدگاه اهل بیت(ع)؛
۳. دانشمندان علم انساب و تبارشناسی و محمد بن الحسن العسکری(ع)؛
۴. سخنان علمای اهل سنت در مورد ولادت محمد بن الحسن العسکری و اینکه ایشان همان مهدی موعود(عج) است؛
۵. دیدارهای فردی و گروهی مردم با امام؛
۶. توقیع‌های صادر شده از سوی ایشان.

مسئله اول: هویت مصلح جهانی از دیدگاه پیامبر(ص)

پس از آنکه ساختمان نظریه اصلاح‌گری و مصلح در کتاب خداوند بلند مرتبه و در بیانات فرستاده و جانشین او - که در فصل گذشته، توضیح داده شد - پایه‌گذاری شد و بنای آن برافراشته شد، نوبت به اجرا درآمدن و عملی شدن آن بیانات و آن سخنان فرا رسید. مهم‌ترین بخش و عنصر به اجرا درآمدن و به واقعیت پیوستن این نظریه، بیان و مشخص کردن هویت شخصی رهبر آن بود، تا بدین وسیله راه در مقابل بلند پروازی‌ها و جاه‌طلبی‌های سیاسی قدرت‌طلبان برای به کارگیری آن بنایی که در خود مشروعیت قیام

۱. ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۳.

و انقلاب را دارد، مسدود کنند و به همین دلیل، پیامبر(ص) نسب این رهبر را به گونه‌ای بیان و مشخص کرد که کار برای فرصت‌طلبان که در پی سوءاستفاده از این مسئله بودند، بسیار دشوار شد.

«ابن ماجد» و «الحاکم» و «سیوطی» و «طوسی» و برخی دیگر می‌گویند؛ پیامبر مهدی را از نسل عبدالمطلب دانست و فرمود:

ما فرزندان عبدالمطلبیم، و من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی، سروران اهل بهشتیم.

پیامبر(ص) به ذکر این مطلب بسنده نکرده، بلکه نام ایشان را هم یادآور شده‌اند و فرموده‌اند که با ایشان هم نام‌اند. پیامبر فرموده است:

روزگار به پایان نمی‌رسد، مگر آنکه مردی از اهل بیت من که هم‌نام من است، به فرمانروایی عرب‌ها برسد.

پیامبر مصداق مهدی را در چارچوبی محدودتر قرار داد، چرا که ایشان را از فرزندان فاطمه(س) دانسته‌اند و با این کار دایره مصداق‌ها را تنگ‌تر کرد. پیامبر فرمود:

مهدی، حق است و او از پسران فاطمه است.

شگفت‌انگیز اینکه برخی تلاش کرده‌اند این حدیث را از «صحیح مسلم» حذف کنند و این در حالی است که مشاهده می‌کنیم «ابن حجر» و «المتقی الهندی»، «شیخ محمد بن علی الصبان» و «شیخ حسن العدوی المالکی» این حدیث را از «صحیح مسلم» نقل کرده‌اند، اما اکنون می‌بینیم که در چاپ‌های جدید صحیح مسلم، این حدیث نیامده است.

تا اینجا ثابت و مشخص شد که نام مهدی(عج) «محمد» است و او از اهل بیت پیامبر(ص) و از فرزندان فاطمه(س) است. با این اوصاف، هر کس که از ذریه و نسل

۱. سنن ابن ماجد، ج ۲، ص ۱۳۶۸ / رقم ۴۰۸۷، باب خروج المهدی / مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۲۳۳ / الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۱۳.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۱۰ / رقم ۴۰۷۸ / سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۲۳۳ / رقم ۴۲۷۲ / المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۳، ص ۲۶۷، رقم ۵۶۶.

۳. سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۰۷، رقم ۴۳۸۴ / سنن ابن ماجد، ج ۲، ص ۱۳۶۸، رقم ۴۰۸۶ / المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۳، ص ۵۶۶.

فاطمه باشد، می‌تواند از این لقب برای به دست آوردن مشروعیت قیام و انقلاب استفاده کند، اما پیامبر (ص) ویژگی دیگری برای ایشان افزوده است که عرصه را بر چنین اشخاصی تنگ‌تر می‌کند.

«الدار القطنی» و «ابن الصبّاح المالکی» و «السمعانی» و «القندوزی الحنفی» و «شیخ صدوق» و برخی دیگر گفته‌اند:

پیامبر (ص) به فاطمه (ع) فرمود:

ای فاطمه! شش ویژگی و صفت ویژه به ما اهل بیت داده شده است که تا به حال به کسی داده نشده است و تا قیامت هم کسی از آنها بهره‌مند نخواهد شد. مهدی امت که عیسی (ع) پشت سر او نماز می‌خواند، از ما است.

سپس آن حضرت بر شانه حسین (ع) زد و فرمود:

مهدی امت ما از (نسل) این است.^۱

«شیخ صدوق» از «سلمان» که خدا از او خشنود یاد روایت کرده است که او گفت:

روزی نزد پیامبر رفتم، در آن حال حسین بر پای پیامبر نشسته بود و ایشان چشمان حسین را می‌بوسید و بر دهان او هم بوسه می‌زد و می‌فرمود: تو سید (سرور) و پسر سیدی (سروری)، تو خود امامی و پسر امامی هستی که پدر امامان است، تو خود حجّتی و پسر حجّتی هستی که پدر حجّت‌ها است (۹) نه حجّت از صلب (نسل) تواند و نهمین آنها، قائمشان است.^۲

تا اینجا ثابت شد که نام مهدی (عج) «محمد» است و او از فرزندان فاطمه (س) و از نسل پیامبر (ص) و نهمین فرزند حسین (ع) است و عیسی (ع) پشت سر او نماز می‌خواند و در «حدیث لوح» و دیگر احادیث، ثابت شده که پیامبر (ص) همه امامان (ع) تا مهدی منتظر (ع) را نام برده است.

روایت‌هایی که از پیامبر (ص) به دست ما رسیده، امامان پس از ایشان را مشخص کرده

۱. الدار القطنی این حدیث را ذکر کرده و در «البیان فی اخبار صاحب الزّمان» تألیف الکنجی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ باب ۹ / الفصول المهمة، ص ۲۹۵ ۲۹۶، فصل ۱۲ / «فضائل الصحابة» تألیف سمعانی علی مافی / نیایع المودة، ج ۳، ص ۸۳۹، شماره ۲۶، باب ۹۲ مانند این آمده است.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۴۸۶، رقم ۱۲، باب التسعة / کمال الدین، ص ۲۵۰، باب ۲۴ / ج ۹.

است و علمای شیعه هم، همه آن را پذیرفته‌اند. «شیعه دوازده امامی» این، امامان را دوازده نفر می‌داند و اعتقاد دارد نخستین آنها امام علی (ع) و آخرین آنها، مهدی (عج) است.

مسئله دوم: هویت مصلح جهانی از دیدگاه اهل بیت (ع)

پس از بیانات و توضیحات و رهنمودهایی که پیامبر (ص) درباره مصداق اندیشه مهدویت داشتند، اهل بیت ایشان (ع) پس از پیامبر این کار را ادامه دادند تا بدین وسیله راه را بر کسانی که آرزوی رسیدن به رهبری سیاسی با استفاده از این لقب یا با استفاده از تحریف محتوای آن داشتند، ببندد و آرزوهای آنها را نقش بر آب کند. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در احادیث مختلف بر این مسئله تأکید داشتند، از جمله آن احادیث می‌توان به احادیث زیر اشاره کرد:

«ابووائل» روایت کرده است که:

علی (ع) به حسین (ع) نگاه کرد و فرمود: این پسر من، سرور شما است، رسول الله او را نام گذاری کرده و از نسل او مردی هم‌نام پیامبرتان خروج خواهد کرد، او زمانی خروج می‌کند که مردم در غفلت به سر می‌برند، در آن زمان حق از میان رفته است و ستم و پیداد پدیدار شده است و ساکنان و اهل آسمان از خروج او خرسند می‌شوند. او مردی است که چهره و پیشانی نواراتی و بینی خمیده و برگشته دارد ... الخ.^۱

«الأصبغ بن نباته» از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) روایت کرده که ایشان فرمود:

مهدی آخر الزمان از ما است و او همان مهدی است که تمام امت‌ها، انتظار او را داشته‌اند.^۲

امام علی (ع) در این حدیث مهدویت کسی را که از نسل اهل بیت (ع) نباشد، مردود شمرده و او را نفی کرده است. حدیثی که در این مورد با صراحت بیشتری سخن می‌گوید، حدیثی است که امام حسین (ع) از پدرشان امام علی (ع) نقل کرده‌اند، امام علی (ع) به حسین (ع) فرمودند: ای حسین، نهمین فرزند تو قائم و برپا دارنده حق است.^۳

۱. شیخ لطف الله الصافی؛ مجموعة رسائل، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. القاضي النعمان المغربي، شرح الخبر، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. کمال الدین، ص ۳۰۴.

«ابن حماد» نیز این سخن از امام علی(ع) را نقل کرده است. او مردی از (نسل) من است. برخی بر این مسئله ایراد گرفته‌اند که اگر مهدی(عج)، آن گونه که احادیث گذشته بر آن تأکید می‌کند که از فرزندان پیامبر(ص) باشد، در عین حال چگونه می‌توانند از فرزندان علی(ع) هم باشند؟

پاسخ بسیار ساده است. در مورد نسبت داشتن ایشان با پیامبر(ص) و از نسل ایشان بودن، باید گفت که این نسبت از طریق فاطمه(س) به ایشان می‌رسد، اما در مورد اینکه ایشان از نسل علی(ع)‌اند، باید گفت که علی(ع) همسر فاطمه زهرا(س) و نور چشم پیامبر(ص) بوده است.

حال، نوبت امام حسن(ع) رسیده تا نسب این مصلح را مشخص نماید و مطالبی را که جدّ و پدر بزرگوارشان در مورد او بیان کرده‌اند، تأیید کند. ایشان فرموده بودند که مهدی(ع)، نهمین فرزند از فرزندان حسین(ع) است. امام حسن(ع) نیز در مقام سخن و یاد ایشان در حدیثی طولانی پس از صلح با «معاویه»؛ طاغوت زمان خود فرمود:

او نهمین فرزند از فرزندان برادرم حسین است.^۱

پس از امام حسن(ع)، نوبت امام حسین(ع) رسید، تا در مورد ایشان بفرمایند: در نهمین فرزند من، سنتی از یوسف و سنتی از موسی است، او قائم ما اهل بیت است و خداوند بلند مرتبه کار او را در یک شب سامان می‌دهد.^۲

امام حسین(ع) در جایی دیگر فرموده‌اند:

نهمین فرزند من که غیبت می‌کند، قائم این امت است.^۳

و از ایشان نقل شده که فرمودند:

دوازده امیر از ماست، اولین آنها امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب(ع) بود و آخرین آنها هم نهمین فرزند من است.

امام زین‌العابدین هم فرموده‌اند:

بی‌شک پنجمین فرزندش یعنی از فرزندان امام صادق(ع) پسری خواهد

۱. الأربلی؛ کشف النعمة، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۷.

۳. المازندرانی؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۳۱۷.

داشت به نام جعفر که با جسارت و گستاخی به درگاه خدا و پیامبرش، ادعای امامت می‌کند.^۱

ایشان روایت‌های زیادی که محتوای آن مانند محتوای روایت‌هایی است که از طریق اجداد و پدران نقل شده، روایت کرده‌اند. پس از ایشان، نوبت به امام باقر(ع) می‌رسد، همان گونه که در کتاب «الغیبة شیخ طوسی» آمده، ایشان نام امامان و شمار آنها را بیان کرده‌اند.

«حمیری» از امام صادق(ع) روایت کرده است:

به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از پدرانست اخباری در مورد غیبت و صحّت داشتن آن روایت شده است، شما بفرمایید این غیبت مربوط به چه کسی است؟ امام فرمود: غیبت، از آن ششمین فرزند من که دوازدهمین امام هدایت‌گر پس از رسول الله(ص) است، خواهد بود.^۲

امام صادق(ع) در جایی فرموده‌اند: سید و سرور ما، از نسل این است. امام با دست خود به موسی بن جعفر(ع) اشاره کردند، او زمین را آن گونه که آکنده از بیداد و ستم شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند و دنیا هم برای او صاف و زلال و بی‌خش و خاشاک می‌شود.^۳

«یونس بن عبدالرحمن» گفته است:

روزی نزد موسی بن جعفر(ع) رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما یید؟ ایشان فرمود:

من قائم به حقم، اما آن قائم به حقی که زمین را از دشمنان پاک می‌کند همان گونه که پر از ستم و بیداد شده، آن را سرشار از عدالت و داد می‌کند، پنجمین فرزند من است.^۴

امام رضا(ع) نیز این مسئله را به «دعبل» یادآور شده‌اند و فرموده‌اند:

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳.

۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۲.

۴. الفتن، ابن حماد، ص ۲۶۶، باب نسب المهدي، التشریف بالمعنی، تألیف ابن طساووس، ص ۱۷۶، باب ۱۹۰ /

ای دعبل! امام پس از من، فرزندانم محمد است. و امام پس از او هم فرزندش علی و پس از علی فرزندش حسن، امام است. پس از حسن، فرزندش حجت قائم است که غیبت می کند و مردم انتظار (ظهور) او را دارند.^۱

امام جواد(ع) نیز در مورد این موضوع سخن گفته اند. ایشان فرموده اند:

او، سومین فرزند من است. به خدایی سوگند که محمد(ص) را پیامبری داد و ما را امام کرد، اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند، خدا آن روز را طولانی می گرداند تا او [مهدی(عج)] در آن روز خروج کند.^۲

امام حسن عسکری(ع) نیز دو مأموریت را به انجام رساند.

۱. پنهان ساختن فرزندش و رازداری ایشان؛

۲. اثبات تولد ایشان برای نسل های آینده.

امام حسن عسکری(ع) با علم و حکمت خویش، توانست این دو کار و مأموریت را با وجود اوضاع سیاسی خاص آن زمان که حاکمان منتظر و در کمین ولادت این نجات بخش و رهایی دهنده بودند، به بهترین شکل ممکن به انجام رساند. امام حسن(ع)، فرزندش را از دیدگان پنهان داشت و مسئله ولادت ایشان را تنها برای یاران خاص خود، بیان نمود.

«ثقة الاسلام شیخ کلینی» از «محمد بن یحیی العطار» - که نجاشی در مورد او گفته است: او شیخ اصحاب و یاران ما در زمان خود است، او مورد اعتماد، راوی احادیث بسیار و از بزرگان است -^۳ از «احمد بن اسحاق» - که او بنا به گفته آقای خوئی^۴ (در سلسله سند) میان رازی و اشعری مشترک است و هر دوی آنها با تأیید و تأکید شیخ طوسی^۵ ثقة و مورد اعتمادند - از «ابی هاشم الجعفری» - که ارج و منزلت خاصی نزد امامان داشت، ایشان ثقة و مورد اعتماد و بسیار والا مقام است. -^۶ گفت:

به اُبی محمد(ع) عرض کردم: هیبت شما مانع می شود که از شما سؤال

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۵، کفایة الأثر، ص ۳۱۷.

۲. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۳۸.

۳. رجال، نجاشی، ص ۳۵۳ / رقم ۹۴۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۳.

۵. رجال طوسی، ص ۳۹۷، شماره ۵۸۱۷، ص ۳۸۳، شماره ۶۵۴۳.

۶. رجال نجاشی، ص ۱۵۶، شماره ۴۱۱.

کنم، آیا اجازه می‌فرمایید از شما سؤال کنم؟ امام (ع) فرمود: «سؤال کن، عرض کردم: سرورم، آیا شما پسری دارید؟ فرمود: آری.»

این خبر صحیح، بیانگر و نشان‌دهنده این است که امام حسن عسکری (ع) فرزندی داشته است. از امام حسن عسکری (ع) خبری صحیح به دست ما رسیده است که ثقة الاسلام کلینی آن را از «علی بن محمد» (ثقه و مورد اطمینان)^۱ از «محمد بن علی بن بلال» (ثقه و مورد اطمینان)^۲ نقل کرده است، او گفت:

ابو محمد دو سال پیش از رهسپار شدنشان (به دیار باقی) جانشین پس از خود را به من معرفی کرد و سه روز پیش از رهسپار شدنش، مرا از جانشین پس از خود آگاه کرد.^۳

«کلینی» و حدیث‌دانان و اشخاص مورد اعتماد شیعه، باب‌های خاصی را در دائرةالمعارف‌های حدیثی خود به بیان اخبار مربوط به وجود پسری برای امام عسکری (ع) اختصاص داده و آن باب‌ها را «باب اشاره و تأکید بر صاحب‌خانه» نامیده‌اند. بر اساس این روایت‌ها، شیعه دوازده امامی ناگزیر اعتقاد به این دارند که مهدی (عج) همان محمد بن حسن عسکری (ع) است.

شایان ذکر است، روایت‌هایی که در اینجا آورده شد، تنها بخشی از روایت‌های زیادی است که از امامان اهل بیت (ع) در این مورد به دست ما رسیده است.

مسئله سوم: دانشمندان علم انساب و محمد بن حسن عسکری (عج)

تنها کسانی می‌توانند در مورد ولادت یا متولد نشدن افراد اظهار نظر کنند که در علم انساب و تبارشناسی دانشمند بوده و از شجره‌نامه‌های اشخاص آگاهی داشته و کار اصلی‌شان هم تبارشناسی و نسب‌شناسی باشد. در مورد مسئله امام مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) نیز باید گفت که دانشمندان علم انساب و تبارشناسی، از آغاز غیبت صغرا تا سال ۱۲۴۶ هـ.ق به ولادت ایشان اعتراف کرده‌اند.

«سهل بن عبدالله بن داود بن سلیمان بخاری»، یکی از تبارشناسان که در زمان غیبت

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۲۷، شماره ۸۳۸۴ خلاصه الاقوال، ص ۱۸۷ / ۹.

۲. رجال الطوسی، ص ۴۰۱، شماره ۵۸۸۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹ / ح ۱.

صغرا زندگی می‌کرده، گفته است:

حسن بن علی عسکری از علی بن محمد تقی(ع) و از مادری به نام ریحانه و در سال ۲۳۱ هـ ق به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ هـ ق در حالی که ۲۹ سال داشت، در سامراء دستگیر شد و جعفر که شیعیان دوازده امامی او را جعفر کذاب نامیده‌اند نیز از علی بن محمد تقی(ع) به دنیا آمد او به دلیل اینکه ادعای میراث [امامت] برادرش امام حسن عسکری(ع) را می‌کرد، کذاب نامیده شد. او برای فرزند قائم و حجّتش حقی قائل نبود. پس کذاب نامیده شدن او، به این علت نبوده که او از نسل این امامان نبوده است.^۱

«سید عمری»، دانشمند نسب‌شناس مشهور در قرن پنجم هجری در یکی از کتاب‌های

خود می‌نویسد:

ابومحمد در حالی از دنیا برفت که پسرش از نرجس به دنیا آمده بود و نزد یاران خاص و افراد مورد اعتماد خانواده‌اش، شناخته شده بود. در این بخش ما به بیان چگونگی ولادت او و اخباری که درباره آن شنیده‌ایم، خواهیم پرداخت. با غیبت او، نه تنها مؤمنان، بلکه همه مردم به امتحان درآمدند، «جعفر بن علی» چشم طمع به اموال و مقام و منزلت برادرش داشت و منکر این شد که برادرش پسری دارد و برخی فرعونیان او را در گرفتن کنیزان برادرش یاری دادند.^۲

«فخر رازی شافعی»: نسب شناس قرن پنجم هجری متوفای سال ۶۰۶ هـ ق گفته

است:

امام حسن عسکری(ع) دو پسر و دو دختر داشت، اما در مورد دو پسر باید گفت، یکی از آنها صاحب‌الزمان(عج) است و دومی موسی است که در زمان پدرش درگذشت.^۳

«المروزی الازورقانی»، تبارشناس قرن ششم هجری می‌گوید:

بی‌شک، جعفر بسیار دروغگو بود و به این علت کذاب نامیده شد که ولادت امام مهدی(عج) را انکار می‌کرد.^۴

۱. ابونصر البخاری، سرالسلسلة العلویة، ص ۳۹، ۴۰.

۲. المجدی فی أنساب الطالبین، ص ۱۳۰.

۳. الفخری الرازی؛ الشجرة المباركة فی أنساب الطالبية، صص ۷۸ - ۷۹.

۴. الفخری فی أنساب الطالبین، ص ۸.

«جمال الدین احمد» معروف به «ابن عنبه» دانشمند تبارشناس، متوفای سال ۸۲۸ هـ ق می گوید:

علی الهادی ملقب به عسکری است؛ زیرا او در سامراء که عسکر نامیده می شد، سکونت داشت. مادر او یک پسر داشت. آن پسر صاحب کمالات بسیار بوده و بسیار والا مقام و شریف و نیک سرشت بود. متوکل او را به سامراء رهسپار کرد. او هم تا زمان وفاتش در آنجا بود. از او دو پسر به جای ماند؛

یکی از آنها امام ابو محمد الحسن العسکری بود که بسیار پارسا و پرهیزگار و دانشمند بود و او همان پدر امام محمد مهدی (عج) است.^۱

ابوالحسن محمد الحسینی الیمانی الصنعانی، یکی از تبارشناسان معروف قرن یازدهم یادآور شده است که: آن مهدی که مردم در انتظارش اند، از فرزندان عسکری (ع) است و نامش محمد است.^۲

محمد امین السویدی، متوفای سال ۱۳۴۶ هـ ق گفته است:

محمد مهدی که در زمان وفات پدرش، پنج ساله بود، قامتی دارای متوسط، خوش چهره و نیک موی بود، بینی خمیده و پیشانی بی عیب و روی نیکو و زیبا داشت.^۳

و در پایان، «محمد ویس الحیدری السوری» می گوید:

محمد مهدی (عج) که سرداب و مسائل آن مربوط به او است،^۴ از نسل حسن عسکری (ع) بود. حیدری در پی نوشت این عبارت گفته است: او در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق به دنیا آمد و نرجس مادر او بود.^۵

مطالبی که گفته شده اعتراف های دانشمندان فن تبارشناسی درباره ولادت امام محمد بن حسن عسکری (عج) بود.

۱. عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب، ص ۱۸۰.

۲. روضة الألباب لمعرفة الانساب، ص ۱۰۵.

۳. سبائك الذهب، ص ۷۸.

۴. الدرر البهية في الأنساب الحيدرية والاويسية، ص ۷۳.

۵. پی نوشت الدرر البهية، صص ۷۳ - ۷۴.

مسئله چهارم: سخنان علمای اهل سنت درباره مهدویت و ولادت محمد بن حسن عسکری(عج)

بسیاری از علمای اهل سنت، صراحتاً محمد بن حسن عسکری(ع) را مهدی موعود(عج) دانسته‌اند و بیان کرده‌اند که ایشان متولد شده‌اند. ما در این بخش به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم و در ادامه برای آگاهی بیشتر به برخی از منابع که نظریات و سخنان آنها در آن آمده است، اشاره خواهیم کرد.

«محمد بن طلحة شافعی» متوفای سال ۶۵۲ هـ ق می‌گوید:

محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن القانع بن علی الرضا ابن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیرالمؤمنین بن ابی طالب، مهدی و حجت و خلف صالح و موعود است.^۱

«سبط ابن جوزی» متوفای سال ۶۵۴ هـ ق در مورد امام(عج) می‌گوید:

او، محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب است، کنیه‌اش ابو عبدالله و ابوالقاسم است. او همان جانشین و حجت (خدا) و صاحب الزمان و قائم و موعود و در پایان، آخرین امام است.^۲

«محمد بن یوسف کنجی شافعی» متوفای سال ۶۵۸ هـ ق می‌گوید:

«جانشین (علی الهادی) فرزندش ابا محمد الحسن است» سپس او تاریخ ولادت و وفات ایشان را ذکر می‌کند و می‌گوید و پسرش جانشین او است و او امام منتظر(ع) است.^۳

«علی بن محمد الصباغ المالکی» می‌گوید:

حجت و خلف صالح، فرزند ابی محمد الحسن الخالص است... الخ.^۴

«مالکی» به ذکر برخی نشانه‌ها و امور مربوط به ایشان هم پرداخته است.

۱. مطالب المسؤول، ج ۲، ص ۷۹، باب دوازده.

۲. تذکرة الخواص، ص ۳۲۵.

۳. کفاية الطالب، ص ۴۵۸.

۴. الفصول المهمة، فصل دوازدهم، ص ۲۹۱.

«ابن خلکان» متوفای ۶۱۸ هـ ق می‌گوید:

ولادت ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی الهادی بن محمد الجواد که از او سخن گفته شد، روز جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق بوده است.^۱

«شعرانی» در مورد سخنان «محمی الدین بن عربی» متوفای سال ۶۳۸ هـ ق می‌گوید:

شیخ محمی الدین در باب‌های شش، شصت و سیصد کتاب «الفتوحات المکیة» گفته است: «آگاه باشید که مهدی (عج) حتماً خروج خواهد کرد. او تنها زمانی خروج می‌کند که زمین پر از ستم و بیداد شده باشد. ایشان (پس از خروج خود) زمین را پر از داد و عدالت و انصاف می‌کند و اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می‌کند تا آن خلیفه بیاید. آن خلیفه از عترت و نسل پیامبر و از فرزندان فاطمه (س) است و حسین بن علی (ع) جد او و حسن عسکری بن الامام علی النقی (ع)، پدر او است».^۲

این، سخنانی بود که شعرانی، از کتاب «الفتوحات المکیة» ابن عربی نقل کرده است، اما این سخنان در کتاب الفتوحات که تازگی به چاپ رسیده است، دیده نمی‌شود.

«ذهبی» متوفای سال ۷۴۸ هـ ق می‌گوید:

در آن سال یعنی در سال ۲۵۶ هـ ق محمد بن الحسن بن علی الهادی بن محمد الجواد که رافضی‌ها [شیعیان] او را خلف و حجت و مهدی منتظر و صاحب الزمان می‌دانند به دنیا آمد. او دوازدهمین و آخرین امام است.^۳

«عبدالله بن علی الشافعی الیافعی»، متوفای سال ۷۶۸ هـ ق می‌گوید:

و در آن سال - حوادث سال ۲۶۰ هـ ق - امام عسکری، پدر محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر الصادق، یکی از دوازده امام بنابر اعتقاد شیعیان دوازده امامی، وفات یافت. شیعیان اعتقاد دارند او پدر همان مهدی موعود و صاحب سرداب است. او با نام عسکری شناخته شده بود و پدرش نیز چنین لقبی داشت.^۴

۱. وفيات الاغیان، ج ۴، ص ۱۶۶ / شماره ۵۶۲.

۲. الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۵۶۲، مبحث شصت و پنجم.

۳. العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۱، دول الاسلام، ص ۱۴۵.

۴. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۲۷، حوادث سال ۲۶۰.

«احمد بن حجر» متوفای سال ۹۷۴ هـ ق گفته است:

عسکری پسری جز ابوالقاسم محمد حجت، نداشت. او در زمان وفات پدرش پنج ساله بود، لیک خداوند به او حکمت عطا کرد و او قائم منتظر نامیده می‌شود...^۱

«احمد بن یوسف ابوالعباس القرمانی الحنفی» متوفای سال ۱۰۱۹ هـ ق گفته است: (حجت) در زمان وفات پدرش پنج سال داشت و خداوند در آن سن، همان گونه که به یحیی در دوران کودکی، حکمت بخشیده بود، به او هم حکمت داده بود.^۲

«سلیمان بن ابراهیم» معروف به «القندوزی الحنفی» متوفای سال ۱۲۷۰ هـ ق گفته است: خبر معلوم و تحقیق شده نزد اشخاص مورد اعتماد این است که قائم(عج) در شب پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق در سامراء به دنیا آمده است.^۳ «شبلنجی» متوفای سال ۱۳۰۸ هـ ق گفته است:

ابو محمد الحسن بن علی، روز جمعه هشتم ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هـ ق وفات یافت، او از خود پسری به نام محمد به جای گذاشت. شبلنجی همچنین گفتارها و تأکیدهای امام عسکری(ع) را مبنی بر اینکه ایشان فرزندی خواهند داشت که زمین را پر از داد و عدالت و انصاف می‌کند، نقل می‌کند.^۴ «زرکلی» متوفای سال ۱۳۹۶ هـ ق می‌گوید:

محمد بن الحسن العسکری الخالص بن علی الهادی ابوالقاسم، دوازدهمین و آخرین امام از نظر شیعیان دوازده امامی است، او در سامراء چشم به جهان گشود، زمانی که او حدود پنج ساله بود، پدرش وفات یافت. گفته شده که او در شب پانزدهم (نیمه شعبان) سال ۲۵۵ هـ ق به دنیا آمده است و در سال ۲۶۸ هـ ق غیبت او آغاز شده است.^۵

علاوه بر این، علمای زیادی در کتاب‌های خود، به این حقیقت اعتراف کرده‌اند، از جمله:

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۰۱، باب یازدهم.

۲. اخبار الدول و آثار الاول، ج ۱، فصل ۱۱، صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۰۶، آخر باب ۷۹.

۴. نورالابصار، ص ۲۵۷.

۵. الاعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۱. «علامه شیخ ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بیهقی نیشابوری شافعی» متوفای سال ۴۵۸ هـ ق در کتابش به نام «شعب الایمان»؛
 ۲. «علامه عبدالله بن احمد بن محمد خشاب» متوفای سال ۵۶۷ هـ ق در کتابش تحت عنوان «تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم»؛
 ۳. «شیخ محمد بن طلحة حلبی شافعی» متوفای ۶۵۲ هـ ق در کتابش تحت عنوان «مطالب السؤل»؛
 ۴. تاریخ نویس مشهور، «ابوعبدالله یاقوت الحموی» متوفای ۶۲۶ هـ ق در کتاب «معجم البلدان»؛
 ۵. «شیخ فرید الدین عطار» متوفای سال ۶۲۷ هـ ق در کتاب «مظهر الصفات»؛
 ۶. «شیخ محی الدین ابوعبدالله محمد بن علی محمد» معروف به «ابن حاتمی طائی اندلسی» متوفای ۶۳۸ هـ ق در کتاب «الفتوحات»؛
 ۷. «شیخ جلال الدین محمد بلخی رومی» معروف به «مولوی» متوفای ۶۷۲ هـ ق در «دیوان بزرگ» خود؛
 ۸. «شیخ صلاح الدین صفدی» متوفای سال ۷۶۴ هـ ق در کتاب «شرح الدائرة».
- این نام‌ها که به آن اشاره شد، تنها بخش کوچکی از نام‌های علمای اهل سنت و شیعه است که «شیخ نجم الدین جعفر بن محمد عسکری» در کتاب خود تحت عنوان (المهدی الموعود المنتظر) از آنها نام برده است. شیخ از چهل نفر از علماء که صاحب کتاب‌اند، نام برده است و «شیخ لطف الله صافی»، نام ۲۶ عالم و دانشمند صاحب کتاب دیگر را به آن افزوده است و این چنین ششمار آنها به ۶۶ عالم از علمای اهل سنت رسیده است که همگی به تولد امام مهدی بن حسن عسکری (ع) اعتراف کرده‌اند. «سید ثامر العمیدی» در کتاب خود تحت عنوان «دفاع عن الکافی» نام این علما را به ترتیب سسال و قرن از آغاز قرن چهارم هجری تا قرن چهاردهم هجری مرتب کرده است.

مسئله پنجم: مشاهدات و دیدارهای فردی و گروهی با امام زمان (عج)

دیدارهای فردی و گروهی با امام مهدی (عج) که افراد مورد اعتماد و اطمینان آنها را نقل کرده‌اند، فصلی از فصل‌های واقعیت عینی و به عمل در آمده روایت مهدی منتظر (عج) است و ما در این بخش به ذکر نام‌های برخی افرادی که امام را مشاهده

کرده‌اند و این مطلب در کتاب‌های روایی آمده است، بسنده می‌کنیم و در پی نوشت، منابع آن را نیز ذکر می‌کنیم. افراد ذیل همگی امام مهدی(عج) را زیارت کرده‌اند.

«ابراهیم بن ادریس ابواحمد»^۱، «ابراهیم بن عبده نیشابوری»^۲، «ابراهیم بن محمد بن احمد انصاری»^۳، «ابراهیم بن مهزیار ابواسحاق اهوازی»^۴، «احمد بن سعد اشعری»^۵، «احمد بن اسحاق وکیل»^۶، «احمد بن حسین بن عبدالملک ازدی»^۷، «احمد بن عبدالله هاشمی»^۸، «احمد بن محمد بن مطهر»^۹، «احمد بن هلال و حسن بن ایوب»^{۱۰}، «ابوالادیان»^{۱۱}، «اسماعیل بن حسن هرقلی»^{۱۲}، «اسماعیل بن علی نوبختی»^{۱۳}، «جعفر بن علی»^{۱۴}، «جعفر کذاب»^{۱۵}، «جعفر بن محمد بن عمرو»^{۱۶}، «حسن بن ایوب بن نوح»^{۱۷}، «حسن بن حسین ایادی»^{۱۸}، «حسن بن عبدالله تمیمی»^{۱۹}، «حسن بن وجناء نصیبی»^{۲۰}، «حسین بن روح

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲ / حدیث ۸ الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲ / حدیث ۸ الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۳.

۳. الطبری، دلائل الامامة، ص ۲۹۸.

۴. کمال‌الدین، ص ۴۰۸، باب ۴۴ / حدیث ۱۹، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۳۵، باب ۸۳ ح ۱۲.

۵. ینابیع المودة، ص ۳۳۱، باب ۸۳ ح ۷.

۶. کمال‌الدین، ص ۴۱۸، ج ۵۱، الاحتجاج طبری، ج ۳، صص ۵۲۴ - ۵۲۵.

۷. الغیبة طوسی، ص ۱۵۳.

۸. همان منبع، ص ۱۵۵.

۹. الکافی، ص ۳۹۲ / حدیث ۵، الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۲.

۱۰. الغیبة، طوسی، ص ۲۱۷.

۱۱. کمال‌الدین، ص ۴۳۲، باب ۴۴ ح ۲۵.

۱۲. النجم الثاقب، ج ۲، ص ۳۴۳، باب هفتم.

۱۳. الغیبة، طوسی، ص ۱۶۴.

۱۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲ / حدیث ۹.

۱۵. کمال‌الدین، ص ۴۵ / ح ۱۵.

۱۶. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۸.

۱۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.

۱۸. تبصرة الولی، صص ۲۷۹ - ۲۸۰.

۱۹. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۳، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۷۱ / حدیث ۱۵.

۲۰. منتخب الاثر، ص ۴۸۸، شماره ۷.

ابوالقاسم» و «ابوالحسن بن ابي البغل الكاتب»^۱، «حکیمه» دختر امام جواد(ع)^۲، «رشیق» صاحب الماداری^۳، «سعد بن عبدالله قمی»^۴، «أبوسوره»^۵ و دیگران. علاوه بر این اشخاص دیگری نیز به صورت گروهی در زمان حیات امام حسن عسکری(ع) و پس از ایشان، امام را زیارت کرده‌اند.

مسئله ششم: توقیعات امام زمان(عج)

امام مهدی(عج) همانند خورشید که پشت ابرها می‌رود، از دیده‌ها پنهان شد و حایلی میان ایشان و مسلمانان، (برای دیدن ایشان) به وجود آمد، اما همچنان، اندک امیدی برای ارتباط با ایشان و کسب خبر از آن بزرگ از طریق چهار نماینده ایشان وجود داشت. بنابراین، امام غایب(عج) از طریق این افراد مورد اعتماد توانست، راهنمایی و سفارش‌های خود را به مردم برساند. «شیخ کلینی» به نقل از «اسحاق بن یعقوب» می‌گوید:

از «محمد بن عثمان العمری» خواستم نوشته‌ای به خط مولایمان صاحب الزمان(عج) به من برساند. (همان خطی که یکی از یاران و اصحاب امامان در مورد آن گفته است: آن همان خطی است که امام عسکری(ع) می‌نوشت)، امام به سؤالات و مسئله‌های «اسحاق بن یعقوب» پاسخ داد. علاوه بر این، امام پاسخ بسیاری از مسائلی که یاران امام از طریق نمایندگان ایشان به امام می‌رساندند، می‌دادند. «شیخ صدوق» خود به تنهایی ۴۳ توقیع را ذکر کرده است و آن را (در کتاب خود) در بابی جداگانه آورده است. این توقیع‌ها حاوی راه حل‌ها و پاسخ بسیاری از مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم بود که یاران امام، آن پاسخ‌ها را دریافت کرده و با جان و دل پذیرا شدند. لازم به ذکر است که در برخی از آن توقیعات، صراحتاً غیب‌گویی شده است و آن بیانات و پیش‌بینی‌ها پس از اندک زمانی به واقعیت پیوسته است.

۱. فرج المهموم، ص ۲۴۵.

۲. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۱۴.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

۴. کمال الدین، ص ۴۵۴، حدیث ۲۱، حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۵۷.

۵. الثاقب فی المناقب، ص ۵۹۶، شماره ۵۳۸.

۶. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

سوم: نام مادر امام زمان(عج)

احادیث زیادی در میراث شیعی به دست ما رسیده که این زن را ستوده و ایشان را تحسین و تمجید کرده‌اند. این احادیث بیانگر مقام و عفت و طهارت و خلوص و پاکی ایشان هستند. یکی از این احادیث، حدیث زیر است که امیرالمؤمنین علی(ع)، هنگامی که سخن در مورد امام مهدی(ع) گفته شد، فرمودند:

ای فرزند بهترین کنیزان، منتظر چه زمانی هستی؟ پیروزی‌ای نزدیک از جانب پروردگار مهربان (به مردم) مژده بده.^۱

امام صادق(ع) نیز ایشان را بانوی کنیزان توصیف کرده است، «ابوبصیر» گفته است: به اباعبدالله(ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از میان شما اهل بیت، قائم کیست؟ امام فرمود:

ای ابوبصیر! او پنجمین فرزند فرزندانم، موسی است، او فرزند بانوی کنیزان است که از دیده‌ها پنهان می‌شود و ناحقان و باطلان در مورد او تردید می‌کنند، سپس خداوند عزوجل ایشان را پدیدار می‌سازند و ایشان ظهور می‌کنند و خداوند به وسیله او غرب و شرق زمین را فتح می‌کند.^۲

از امام صادق(ع) نقل شده که ایشان فرمود:

قائم دو نشانه دارد: خالی (لگه مادرزادی) در سر دارد و لگه‌ای مادرزادی میان شانه‌هایش که مانند برگ درخت مورد (آس) است و او پسر برترین و بهترین کنیزان است.^۳

این احادیث و احادیث دیگر، بیانگر صفات و جایگاه والای این زن است. شیعیان در مورد این زن نظریات مختلفی دارند و در کل پنج نام برای ایشان ذکر کرده‌اند: سوسن،^۴ ریحانه،^۵ نرجس،^۶ صقیل،^۷ خمط.^۸

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۴۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۱.

۴. الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۵. الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۳.

۶. الصدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۸.

۷. الطوسی، الغیبة، ص ۲۷۲.

۸. المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴.

اما مشهورترین نامی که برای ایشان ذکر شده، نرجس است. شایان ذکر است که منابع اهل سنت، اشاره‌ای به نام مادر مهدی (عج) نکرده‌اند و البته انتظار چنین امری هم از آنها نمی‌رود، زیرا آنها [به طور کلی] تنها به اصل مسئله مهدی موعود (ع) اعتقاد دارند، اما بر این باور نیستند که مهدی (ع) متولد شده و اکنون وجود دارند.

برخی از شکاکان با تکیه و استناد به اختلاف موجود درباره نام مادر امام مهدی (عج) تلاش کرده‌اند که به طور کلی اندیشه و نظریه مصلح جهانی و مهدی موعود را از دیدگاه شیعه نفی کنند. باید دانست که هر کس با چنین استدلال‌ها و دیدگاه‌هایی به مطالعه و تحقیق در تاریخ پردازد، ناگزیر باید وجود تمام بزرگان و پیشوایان اسلامی را نفی کند، زیرا علما در مورد نام پدر و مادر و تاریخ ولادت و وفات بسیاری از شخصیت‌های اسلامی که شهرت جهانگیر دارند، اختلاف نظر دارند. اینجا ما به ذکر یک نمونه از این گونه اختلاف‌ها بسنده می‌کنیم. به طور مثال علما در مورد نام مادر امام موسی کاظم (ع) اختلاف نظر دارند. برخی نام ایشان را حمیده می‌دانند که البته این مشهورترین نام است و برخی دیگر نیز نام مادر امام (ع) را نباته می‌دانند.^۱ آیا کسی به علت شک داشتن در نام مادر امام موسی کاظم (ع)، جرأت شک کردن در وجود امام کاظم (ع) را دارد؟

چهارم: ولادت مبارک امام مهدی (عج)

در حدیثی، امام حسن عسکری (ع) از انتظار آمیخته با ترس و هراس حاکمان از نوزاد موعودی که خداوند مقدر کرده است که او پیروز شود، سخن گفته‌اند، امام فرمودند:

ستمگران می‌پندارند که می‌توانند مرا به قتل برسانند و این گونه این نسل را مقطوع سازند و کسی از آن بر جای نماند، شگفتا، آنها قدرت خدا را چگونه دیده‌اند.^۲

این نوشته و نوشته‌های دیگر بیانگر این است که عباسیان چگونه منتظر به دنیا آمدن آن مصلح جهانی و مترصد از بین بردن وی، در گهواره‌اش بوده‌اند. اما «اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ

۱. دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۱۷۷.

۳. الطوسی، الغیبة، ص ۲۲۳.

كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛^۱ خداوند، نور خود را کامل خواهد گردانید، هر چند مشرکان را ناخوش آید».

در شبی از شب‌های مبارک، امام حسن عسکری(ع) به سوی منزل عمّه‌اش، حکیمه دختر امام جواد(ع) رفت، این زن به پاکی و عفت و حسن تدبیر و نیک اندیشی زبانزد همه بود. امام به او فرمود:

عمّه! امشب را در خانه من بمان، چون خداوند عزوجل تو را با (تولّد) ولیّ و حجّتش بر مردم و با جانشین پس از من خوشحال خواهد کرد.^۲

اندکی بعد «بانو حکیمه» از امام سؤال کرد، مادر او کیست؟ امام فرمود: «نرجس» و چون سنّت اوصیاء نیز مانند سنّت انبیاء است، بنابراین جای شگفتی نیست که نشانه‌های بارداری در یک زن، مانند مادر موسی(ع) پنهان بماند.

به همین دلیل بود که حکیمه تعجب کرد و با کمی ترس، سعی کرد از نزدیک به بررسی امور پردازد، تنها پس از چند ساعت آن نوزاد متولّد شد و دنیا را با نور آسمانی خود نورافشانی کرد. پس از تولّد ایشان، زمین که منتظر آن روز وعده داده شد بود، نورانی شد.

حال به بیان این مطلب از زبان شیخ صدوق و علمای شیعی دیگر و رخ دادن این معجزه از زبان حکیمه می‌پردازیم. حکیمه می‌گوید:

ابو محمد حسن بن علی کسی را به دنبال من فرستاد و فرمود:

عمّه، امشب افطار را نزد ما باش، امشب نیمه ماه شعبان است و خداوند بلند مرتبه و بزرگ، حجّت را که حجّت او بر روزی زمین است، نمایان می‌کند.

حکیمه گفت: به ایشان عرض کردم، مادر ایشان کیست؟ امام(ع) به من فرمود: نرجس، گفتم: خدا مرا قربانی تو کند، به خدا سوگند نشانه‌های بارداری در نرجس وجود ندارد، امام(ع) فرمود: به تو خواهم گفت.

بنابراین حکیمه منتظر به دنیا آمدن آن کودک بود تا آنکه در ساعت‌های

۱. سوره صف، آیه ۸

۲. الطوسی، الغیبه، ص ۲۳۵.

آخر شب کم کم احساس کرد آن تولد نزدیک است.

زمانی که او در این حال بود، نرجس با نگرانی از خواب بیدار شد و با شتاب خود را به حکیمه رساند حکیمه می گوید:

پس از آن به او گفتم: چیزی احساس می کنی؟ نرجس گفت: آری، عمه! به او گفتم: خودت را جمع کن، دلت را جمع کن... اندک زمانی گذشت و پس از آن، زمین با نور پروردگار نورانی شد و مسئله موعود به حقیقت پیوست و حجت خدا بر روی زمین متولد شد و پدرش او را با روی گشاده و نورانی استقبال کرد، امام(ع)، نوزاد را با دو دست خود گرفت و شعار پیامبران و نغمه و سرود اولیاء را که همان «الله اکبر، لا إله إلا الله» است، به او آموخت.

پس از آن، حکیمه، نوزاد را از امام(ع) گرفت و او را به مادرش بازگرداند و امام(ع) دستور داد، کارهای مستحب هنگام ولادت فرزندان مانند صدقه دادن و مانند این انجام شود و خبر تولد این نوزاد را به یاران و شیعیانش داد و در این خبر تأکید کرد که ایشان امام خواهند بود و این موضوع در احادیث صحیحه نیز آمده است. پس از آن، شیعیان و یاران امام، همان گونه که در مبحث ملاقات‌های فردی و گروهی به آن اشاره شد، به زیارت مهدی موعود(عج) مشرف شدند.

پنجم: لقب‌های امام زمان(عج)

در ضمن بحث و مطالعه درباره هویت شخصی مصلح جهانی، ناگزیر باید به بیان لقب‌های ایشان و معنای آن لقب‌ها نیز پرداخت. امام لقب‌های زیادی دارند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مهدی؛

ما در بخش‌های گذشته به توضیح در مورد این واژه که امام بدان مشهور شده‌اند^۱ پرداختیم و گفتیم که این واژه به طور کلی، دو معنا دارد.

اول) مهدی به معنای کسی است که مردم را به سوی حق هدایت می‌کند. پیامبر در

۱. کمال الدین ۲، ۴۲۴، منابع المودة، صص ۴۴۹ - ۴۵۱، الغیبه، طوسی، صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲. منن الرحمن، ج ۲، ص ۲۳۳.

یکی از دعاهایشان می‌فرماید: «خداوند ما را به زیور ایمان آراسته کن و ما را هادی و مهدی قرار بده»^۱

دوم) مهدی همان کسی است که زمین را همان گونه که آکنده از ستم و بیداد شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند. ما این دو معنا را در بخش‌های گذشته از زبان امام باقر(ع) بیان کردیم.

۲. حَجَّت؛^۲

عَلَّت اینکه این لقب به امام داده شده، این است که ایشان حَجَّت خدا بر آفریده‌هایش است و خداوند به وسیله او، بر آفریده‌هایش حَجَّت می‌آورد و در احادیث آمده است که او حَجَّت خداوند است.

۳. مُنْتَظَر؛^۳

امام به این دلیل منتظر خوانده شده است که مؤمنان، انتظار دیدن پگاه صادق ایشان بر خود را دارند تا دیدگان آنها با دیدن روی زیبا و قامت رشیدش روشن شود.

۴. خَلْف صالح؛

این لقب را به این دلیل به امام داده‌اند که ایشان خلف و جانشین عترت و خاندان پیامبر(ص) و باقی مانده زنجیره طلایی خاندانی است که نخستین حلقه آن علی(ع) بوده و آخرین آن هم محمد مهدی(عج) خواهد بود.

۵. قائم؛

به این دلیل امام به این نام خوانده شده که ایشان انقلابی جهانی بر پا می‌کنند و با آن فساد را ریشه‌کن می‌کنند و خواب از چشمان متکبران و ستمگران تمام جهان می‌ریزند. آنها در آن زمان همگی هراسان و پریشان می‌شوند.

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲. حَجَّت یعنی: دلیل، سند و منبع مورد اعتماد و مقامی که گفتارش حَجَّت است. «م»

۳. منتظر، اسم مفعول از باب افتعال است و به معنای چیزی یا کسی است که مردم انتظار فرا رسیدن آن را دارند. «م».

ششم: صفات و ویژگی‌های مصلح جهانی

روایت‌ها، صفات و ویژگی‌های زیادی برای امام زمان (عج) ذکر کرده‌اند، برخی از صفات و ویژگی‌های مربوط به خصوصیات‌ها و ویژگی‌های جسمانی امام مهدی (عج) است و برخی دیگر از آنها، مربوط به عناصر و ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی امام است. بنابراین این مبحث شامل موارد زیر است:

الف: ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها و صفات جسمانی و ظاهری امام؛

ب: عناصر شخصیتی و درونی.

مبحث اول: صفات، ویژگی‌ها و خصوصیات جسمانی و ظاهری امام زمان (عج)

برای اینکه سخن در مورد هویت شخصی امام را کامل کنیم، در این بخش در مورد برخی از صفات و ویژگی‌های جسمی امام که در احادیث پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) آمده است، سخن خواهیم گفت:

«احمد بن حنبل» با سندش از «ابی سعید الخدری» حدیثی آورده و گفته است، پیامبر (ص) فرمود:

قیامت بر پا نمی‌شود مگر آنکه (پیش از آن) مردی از خاندان من که پیشانی گشاده و بینی بلند و نازک دارد، به فرمانروایی برسد. او زمین را همان گونه که آکنده از ستم و بیداد شده، سرشار از داد و عدالت و انصاف می‌کند، این (حکومت) هفت سال خواهد بود.^۱

«الدانی» در «سنن» خود حدیثی از پیامبر (ص) را آورده که در آن می‌فرماید:

در آخر الزمان، مردی از خاندان من که جوان است و نیکو روی و پیشانی گشاده و بینی باریک و بلند دارد، قیام می‌کند. او زمین را همان گونه که آکنده از ستم و بیداد و بی‌عدالتی شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند. او هفت سال فرمانروایی می‌کند.^۲

این احادیث و حدیث‌های دیگر دو ویژگی (اصلی) برای امام ذکر کرده است:

۱. أجلی الجبین (پیشانی گشاده)؛

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷.

۲. کشف النعمة، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲. أقرنی الانف (بینی باریک و بلند).

أجلی الجبین بودن امام به معنای این است که ایشان در قسمت پیشانی کم موی‌اند و دو طرف پیشانی ایشان هم کمتر مو دارد. در مورد، أقرنی الانف بودن هم باید گفت که این صفت به معنای آن است که ایشان بینی کشیده و بلند دارند و پره بینی ایشان هم نازک است و در وسط بینی ایشان خمیدگی وجود دارد.

احادیث به این دو ویژگی و صفت، بسنده نکرده‌اند، بلکه صفات و ویژگی‌های دیگری برای ایشان ذکر کرده‌اند. «حذیفة بن ایمان»، صفات دیگری از پیامبر(ص) برای ایشان نقل کرده است. او می‌گوید:

پیامبر(ص) فرمود: مهدی(عج) مردی است از فرزندان من، چهره‌ای چون ماه تابان دارد، رنگ چهره او عربی است و جسم او مانند جسم بنی اسرائیل است.^۱

به فرض اینکه این روایت صحیح باشد، رنگ بدن امام، عربی است، یعنی گندمگون یا سفید و جسم ایشان هم این گونه خواهد بود، بلند قامت و پر مانند فرزندان یعقوب (بنی اسرائیل).

امیرالمؤمنین علی(ع) صفات و ویژگی‌های دیگری به این صفات افزوده است. از «ابی وائل» نقل شده که او گفت:

امیرالمؤمنین(ع) به حسین(ع) نگاه کرد و فرمود: این پسر من همان گونه که پیامبر او را سید نامید، سید است و خداوند از صلب او (از نسل او) مردی هم نام پیامبر به وجود می‌آورد که در کردار و رفتار و صفات جسمانی همانند پیامبر است، او زمانی خروج می‌کند که مردم در غفلت به سر می‌برند، حق از بین رفته و باطل چیره و پدیدار شده است... او مردی پیشانی گشاده، با بینی بلند و نازک، شکم بزرگ، دارای ران‌های از هم گشاده است، در ران راستش نشانه‌ای (لگه‌ای مادرزادی) است و دندان‌های پیشین او گشاده (از هم فاصله دارند) است و زمین را همان گونه که سرشار از ستم و بی‌عدالتی و بیداد شده، آکنده از عدالت و داد می‌کند.^۲

۱. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲. النعمانی، کتاب الغیبة، ص ۲۱۵.

علاوه بر این، امیرالمؤمنین علی (ع) در حدیثی دیگر، صفات و ویژگی‌های دیگری در تکمیل صفات قبلی، بیان فرموده است:

در آخر الزمان، مردی از فرزندان من خروج می‌کند که رنگ بدنش سفید آمیخته به سرخی است. او شکم برآمده و ران‌های عریض و بزرگ دارد، استخوان‌های شانهاش بزرگ است و در پشت او دو نشانه (لکة مادرزادی) وجود دارد. یک نشانه بر روی رنگ پوستش است و یک نشانه مانند نشانه پیامبر (ص) دارد. او دو نام دارد، یک نام که پنهان نگه داشته می‌شود و یک نام که به همه اعلام می‌شود، نامی که پنهان نگه داشته می‌شود «احمد» است و نامی که اعلام می‌شود، «محمد» است، چون بجنبند می‌بینی که از شرق تا غرب جهان برای او نورافشان می‌شود، اگر دستش را بر سرهای بندگان بگذارد، دل همه مؤمنان هم چون تگه‌های آهن می‌شود. خداوند قدرت چهل مرد را به او عطا کرده است و (در زمان او) آن شادی (ظهور او) در دل تمام مردگان که در قبر هستند، وارد می‌شود.^۱

همچنین از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده که ایشان فرمود:

او هم نام پیامبر است، پناهگاه او بیت المقدس است. او ریشی پر پشت و چشمانی سیاه و دندان‌هایی درخشان دارد. در چهره‌اش یک خال است. پیشانی او گشاده و کم موی، بینی او بلند و نازک است و در شانهاش نشانه پیامبر (ص) وجود دارد... الخ.^۲

علاوه بر این، صفات و ویژگی‌های دیگری نیز روایت شده که پیامبر و اهل بیتش می‌خواسته‌اند آنها را به مردم بشناسانند تا بدین وسیله مردم همیشه منتظر آن سیما و چهره نورانی و زیبا باشند، کسی که زمین را پس از آنکه آکنده از ستم و بیداد شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند.

مبحث دوم: عناصر شخصیتی و درونی امام

در این گونه مباحث هیچ کس نمی‌تواند حکم نهایی و نظر قاطع حتی در مورد انسان عادی بدهد. حال چه رسد به اینکه آن شخص یکی از معصومان (ع) باشد، زیرا وجود و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۳.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹.

شخصیت انسان‌ها، قابلیت ابداع و تجدید در گذر زمان را دارد.

نگارنده نتوانسته است دست بر عناصر شخصیتی و نفسانی ظاهری و پدیدار این شخصیت بزرگ بگذارد و اینجا اعلام می‌کند که در ابراز صفات اصلاح‌کننده و پاک‌کننده این زمین از ناپاکی‌ها و پلیدی سرکشان و طاغوت‌ها، کاملاً ناتوان است، لیک،
آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

نگارنده بر این عقیده است که: امام مهدی (عج) نیز مانند پدران‌اش آراسته به مهم‌ترین صفت و ویژگی اشخاص دگرگون‌کننده و اصلاح‌گر است و آن هم صفت علم و احاطه کامل به حقیقت و واقعیت همه امور است و از این صفت، صفت عصمت که از جمله امور و شرایط لازم برای آگاهی از حقیقت و واقعیت اشیاء است، سرچشمه گرفته است و به همین دلیل است که حضرت علی (ع) می‌فرماید:

او بزرگ‌ترین پناه‌دهنده و داناترین شما است و از همه شما بیشتر صله ارحام می‌کند.

امام حسین (ع) جد حضرت مهدی (عج) نیز هنگامی که مردم از ایشان در مورد مهدی (عج) سؤال کردند و گفتند: چگونه و با چه چیزی مهدی (عج) باز شناخته می‌شود؟ در پاسخ فرمودند:

با شناختن حلال و حرام و با نیازمندی مردم به او در حالی که ایشان به مردم نیازی ندارد.^۱ او که هدایت‌گر و مصلح است و دانش گذشتگان و آیندگان را دارد و وارث قانونی پیامبران و اوصیاء است، چه نیازی به مردم دارد؟ این دانش‌ها، همانند دانش‌های متداول میان ما نبوده است، بلکه آن دانش‌ها، ارثی است که از جانب خداوند بلند مرتبه به او رسیده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

این امر متعلق به خردسال‌ترین و فراموش‌شده‌ترین ما است و خداوند دانشی به او عطا می‌فرماید و او را به حال خویش رها نمی‌کند.^۲

او این گونه است و با نص و تأکید پیامبر (ص) در حدیث ثقلین که شیعه و اهل تسنن

۱. النعمانی، کتاب الغیبه، ص ۲۱۴.

۲. همان منبع، ص ۲۴۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۳.

در مورد آن اتفاق نظر دارند، هم‌سنگ قرآن است.

امام باقر(ع) چه زیبا ایشان را توصیف کرده‌اند، امام فرمود:

علم و آگاهی از کتاب خداوند عزوجل و سنت پیامبر او، آن گونه که کشت و گیاه به بهترین نحو ممکن می‌روید و رشد می‌کند، در دل مهدی ما می‌روید. هر کس از شما زنده بود و او را دید، زمان دیدار ایشان باید به او بگوید «السَّلام علیک یا اهل بیت الرَّحمة و النبوَّة و معدن العلم و موضع الرَّسالة» سلام بر تو ای اهل بیت رحمت و نبوت و معدن دانش و محل رسالت.^۱

در مورد علم به غیب ایشان، آن گونه که در توقیعات آمده، ما در مبحث جداگانه‌ای از آن سخن گفته‌ایم.

در مورد پارسایی و زهد ایشان هم باید گفت که پارسایی یکی از شرایط الهی برای احراز مقام امامت است و کسی به این منصب و مقام نمی‌رسد مگر آنکه این شرط در او باشد. در اینجا بخشی از یکی از زیباترین دعاهایی که برای شیعیان بسیار شناخته شده و مألوف است ذکر می‌کنیم. در این دعا آمده است:

پس از آنکه بر آنها شرط کردی که از مقامات این دنیای پست، زهد پیشه کنند و راه پارسایی پیشه گیرند و زیورها و نمایشات آن را کنار بکنند، آنها این شرط را پذیرفتند و دانستنی که آنها به این امر وفا دارند، پس از آن، آنان را پذیرفتی و به خود نزدیک کردی و به آنها ذکر خدا و ثنا و ستایش آشکار دادی و فرشتگان را بر آنان فرو فرستادی و آنها را با وحی گرامی داشتی و با دانش خود از آنها پذیرایی کردی و آنها را وسیله [نزدیکی به] درگاهت ساختی... الخ.^۲

بنابراین، پذیرفته شدن، نزدیک شدن به خدا، فرود آمدن فرشتگان و بزرگ داشتن با وحی و به دست آوردن علم و دانش و وساطت میان خدا و بندگانش... جز با شرط یاد شده (زهد) تحقق نمی‌یابد، زیرا تمام این امور، بر آمده از این شرط است و این شرط اصلی و واقعی وجود انسان الهی بر روی این کره خاکی است. پیامبر اسلام(ص) که برترین پیامبران و ارجمندترین آنان است، آن گونه که در تاریخ آمده برای رفع گرسنگی

۱. همان منبع، ص ۳۶.

۲. دعای ندبه.

سنگ بر شکم می‌بست، حضرت علی(ع) نیز دنیا را سه طلاقه کرد، به گونه‌ای که جای هیچ گونه بازگشتی برای آن نگذاشت.

البته این مبحث تنها اشاره‌ای گذرا به این مسئله دارد و قصد آن ندارد که به بررسی دقیق و عمیق آن بپردازد.

بنابراین، مهدی، همان مصلح جهانی، از این راه که راه پدران و اجداد او بوده است، منحرف نشده است. امام رضا(ع) می‌فرماید:

قائم(ع) تنها لباس زبر و خشن می‌پوشد و خوراک او چیزی جز خوراک‌های درشت و خشن و بی نان و خورش نیست.^۱

لازم به ذکر است که عین این حدیث و دقیقاً همین متن از امام صادق(ع) نیز روایت شده است.

در مورد صبر و شکیبایی امام(ع) هم باید گفت که این بخش از دعای ندبه اشاره به آن دارد:

خداوندا! بلا افزون شده و پنهان آشکار و پرده فرو افتاده و امید قطع شده، زمین تنگ شده [چیزی نمی‌روید] و آسمان منع (نمی‌بارد) و تنها تویی که کمک کار و یاری‌دهنده‌ای، شکایت تنها به تو می‌بریم و در آسایش و سختی به تو تکیه و توکل می‌کنیم، خداوندا بر محمد و آل محمد درود بفرست و آنانی که اولی الامرند و تو فرمانبرداری از آنان را بر ما واجب گردانیدی و مقام و منزلت آنها را به ما شناسانده‌ای، به حق آنها تو را سوگند می‌دهیم، گشایشی با شتاب و نزدیک برای ما پیش آر.^۲

نگارنده با قاطعیت تمام می‌گوید کسی توانایی شرح این قطعه نورانی را ندارد. زیرا بی‌شک شرح آن باعث می‌شود درخشانی و نورانیت و زیبایی آنکه هر کس در زمان خواندن، خود بدان پی می‌برد، از بین برود.

در مورد عبادت و دعای امام(ع) هم باید گفت که ایشان مانند پدران و اجدادشان، تنها هدف زندگی را (جلب) رضای خدا می‌داند و هیچ کاری انجام نمی‌دهد مگر آنکه خدا را در آن می‌بیند، چه پیش از انجام کار و چه پس از انجام کار در پی این هدف است. در

۱. عزیز الله العطار دی، مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. البحر العاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۸۵.

یک دعا که از ایشان نقل شده، آمده است:

ای که (گردش) شب و روز در تو دگرگونی و تغییر به وجود نمی‌آورد، تو را به آنچه نوح خواند و او و همراهانش را نجات دادی و قوم مخالف و دشمن او را هلاک فرمودی، می‌خوانم. تو را به همان اسمی که خلیل تو ابراهیم، آنگاه که تو را خواند و نجاتش دادی و آتش را بر او سرد و محلّ امن کردی، می‌خوانم. تو را به آن نام مقدّس که موسی کلیم الله تو را به آن خواند و رود نیل را برای او شکافتی و فرعون و همراهانش را غرق کرد، می‌خوانم، تو را به آن نامی که عیسی روح الله، ذات پاکت را به آن نام خواند و دعایش را مستجاب کردی و او را از شرّ دشمنانت نجات دادی، می‌خوانم، تو را به آن نامی که حبیب و برگزیده و پیامبرت، محمد(ص)، تو را خواند و تو به او پاسخ داده و او را از احزاب و جنگ خندق نجات دادی و او را بر دشمنانت پیروز گرداندی، می‌خوانم.

دعای این بزرگان و ستارگان درخشان و این پیامبران و اولی العزمان، بدون عمل و عبادت پی در پی نبود، بلکه شاید دعا برای آنها، آخرین مرحله از مراحل عبودیت بود؛ یعنی آنان پس از به کارگیری تمام تلاش و قدرت و توان خود، به دعا می‌پرداختند. آنها پس از همه این کارها به خدا پناه می‌برند و مهدی(عج) نیز چنین می‌کند.

در مورد دلیری و شجاعت و پایداری و ایمان امام(عج) در عقیده و دینش نیز باید گفت که ایشان آن را از جدّش، پیامبر(ص) و علی(ع) و اجداد پاکش(ع) که جز از خداوند از هیچ کس دیگر نمی‌هراسیدند، به ارث برده است. او چگونه می‌تواند شجاع و دلیر نباشد در حالی که سخت‌ترین و دشوارترین و خطرناک‌ترین و سرنوشت‌سازترین مأموریت که همان قیام ضدّ باطل و گستردن عدالت و داد و گسترش حقّ است، به او سپرده شده و او متولّی آن شده است. برای بیان شجاعت امام(عج) باید به جنگ‌هایی توجه داشت که امام برای اجرای این مأموریت وارد آن می‌شود و همه پیامبران و اوصیاء نیز در این راه و برای محقق ساختن آن تلاش کرده‌اند. اوست که زمین را پس از آنکه آکنده از بیداد و ستم و جور شده، سرشار و لبریز از عدالت و داد و انصاف می‌کند. جبهه ظلم و ستم، یارانی برای خود دارد که آنها در جنگ‌ها و درگیری‌ها هیچ گونه محدودیت و خطّ قرمزی نمی‌شناسند، آنها در مقابله و

جنگ با دشمنانشان به صورت انسان‌ها و بر اساس قوانین آنها عمل نمی‌کنند، بلکه آنها به صورت شیاطین‌اند که امام(عج) با آنها روبرو و بر آنها پیروز می‌شود. شایان ذکر است، آنچه گفته شد، تنها قطره‌ای از دریای محاسن و صفات آن نجات‌دهنده و رهایی‌بخش جهانی است.

امام مهدی(ع) و علم به غیب داشتن ایشان

توقیعاتی که امام(عج) به وسیله نایبان خود در زمان غیبت صغرا به مردم می‌رساند، بیانگر و حاوی بسیاری از امور غیبی است و این به گونه‌ای است که این امور خارق‌العاده و سخن گفتن و خبر دادن از آن، از جمله نشانه‌های آشکار و روشن در زمان غیبت صغرا برای سفیران و نایبان امام(عج) بوده است. برخی به دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی، در علم به غیب داشتن امامان شک کرده‌اند و نتوانسته‌اند علوم غیبی که خداوند به امامان می‌بخشد و علوم غیبی که تنها مختص و ویژه خداست و خداوند آن را در انحصار خویش قرار داده، از هم باز شناسند. علم غیب دو گونه است.

۱. علم غیبی که ویژه خدا است و تنها خداوند از آن آگاه است و آن را در انحصار خویش قرار داده است؛

۲. علم غیبی که خداوند، پیامبر و اولیاء خود را از آن آگاه می‌کند. خداوند در مورد نوع اول فرموده است:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ^۱

بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است جز خدا غیب را نمی‌شناسد.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ^۲

بگو: غیب، فقط به خدا اختصاص دارد.

و در این آیه می‌فرماید:

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ^۳

۱. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲. سوره یونس، آیه ۲۰.

۳. سوره انعام، آیه ۵۹.

و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست، جز او [کسی] آن را نمی‌داند.
 اما در مورد گونه دوم علم غیب، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ؛^۱

این [جمله] از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم.
 و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛^۲

او دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری را
 که از او خشنود باشد.

علاوه بر این، شواهد دیگری نیز وجود دارد که تأکید می‌کنند خداوند، پیامبر و برخی
 از اولیاء برگزیده‌اش را از غیب آگاه کرده است. مسلمانان همگی اتفاق نظر دارند که نوع
 اول علم غیب ویژه و خاص خداوند است و خداوند هیچ کس را از آن آگاه نکرده است؛
 اما این در حالی است که مسلمانان با اتفاق نظر پذیرفته‌اند که خداوند، پیامبران و اولیاء
 خود را از علم غیب نوع دوم آگاه می‌کرده است.
 «رازی» می‌گوید:

ثابت شده که خداوند ممکن است کسانی غیر از پیامبران را از بخش‌هایی
 از غیب آگاه سازد.^۳

«ابن حجر الهیثمی» در این مورد می‌گوید:

منافات و تضادی میان این کلام خداوند که می‌فرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و این سخن خداوند که می‌فرماید
 «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» با علم و آگاهی پیامبران و اولیاء از
 بخش‌هایی از غیب، وجود ندارد، زیرا علم و آگاهی پیامبران، نشأت گرفته
 از علم الهی است و این سوای آن علمی است که تنها خداوند بلند مرتبه از
 آن برخوردار است، زیرا خداوند قدیم و ازلی و دائمی و ابدی و همیشگی

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۲. سوره جن، آیات ۲۵ و ۲۶.

۳. الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۳.

و به دور از هر گونه تغییر است.^۱

نیشابوری نویسنده «التفسیر» می گوید:

اگر کسی کرامات اولیاء الله را نفی کند، این کار یا به معنای این است که خداوند بلند مرتبه - نعوذ بالله - شایستگی این را ندارد که آنچه می خواهد به مؤمنان عطا کند یا بدین معنا است که مؤمنان، شایستگی آن را ندارند که خدا چنین چیزی را به آنها بدهد، قطعاً، هر دو احتمال بسیار بعید و غیر ممکن است و بی شک، توفیق مؤمن در شناخت خداوند، از جمله برترین و بزرگ ترین موهبت هایی است که خداوند به بنده خود عطا می فرماید.^۲

یکی از با ارزش ترین و بزرگ ترین کرامت هایی که خداوند به بندگان خود می بخشد، آگاه ساختن آنها از بخش هایی از غیب است که خداوند خود آن را می داند. «ابن ابی الحدید» می گوید:

ما منکر آن نیستیم که در میان انسان ها، اشخاصی باشند که امور غیبی به آگاهی آنها می رسد، همه این امور به خداوند باری تعالی بسته است؛ اوست که با مقدر داشتن و تمکین و آماده ساختن اسباب و وسایل لازم برای این کار، آن را انجام می دهد.^۳

بنابراین، اندیشه اسلامی منکر مسئله آگاهی و اطلاع اولیاء و پیامبران الهی از برخی دانش ها و علوم خاص و مربوط به غیب که خداوند آن را به آنها آموزش داده و آنان را از آن آگاه فرموده نیست و امامان تصریحاً یا تلویحاً به هر چیزی (از امور غیبی) اشاره کرده اند، علم به غیب از نوع دوم به شمار می آید.

۱. مقتل الحسین، ص ۵۳.

۲. مجله تراثنا، العدد ۲۷، ص ۲۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۵، باب ۵۸، ص ۱۲.

امام علی (ع) می فرمود:

پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید. از من سؤال کنید، زیرا من دانش و علم انسان‌های نخستین و آخرین را می‌دانم. به خدا سوگند اگر کرسی قضاوت برای من گذاشته شود با تورات میان اهل تورات و با انجیل میان اهل انجیل و با زبور میان اهل زبور و با قرآن میان اهل قرآن حکم می‌دهم.^۱

امام صادق (ع) می فرماید:

من از آنچه در آسمان‌ها و در زمین است و از آنچه در بهشت و آتش است و از آنچه بوده و خواهد بود، آگاهم.

راوی می گوید:

امام پس از این سخنان اندکی سکوت کرد و دریافت که پذیرش و هضم این امر بر شنوندگان بسیار سنگین است، پس از آن فرمود: این را از کتاب خداوند عزوجل می‌دانم، خداوند می‌فرماید: در قرآن بیان و شرح همه چیز وجود دارد؛ «تبیاناً لکل شیء».^۲

علاوه بر این، کتاب‌های شیعه سرشار از این گونه روایت‌ها است. این روایت‌ها به دلیل اینکه مضامین آن از موضوعات معروف است و از احکام نیست، نیاز به اثبات سند ندارند. زیرا در نظر گرفتن و تحقیق در مورد سند و مورد اطمینان و اعتماد بودن راویان یا مورد اعتماد نبودن آنها که در حوزه علم رجال است، تنها در مقام اثبات حکم شرعی و پیروی از آن، لازم و اجباری است، زیرا طریق معتبر بودن حدیث تا اینکه به عمل و تعبد به آن برسد، بستگی به اعتبار سند آن روایت دارد. این در حالی است که مسائل اعتقادی و موضوعات عرفی از جمله مواردی نیستند که بتوان به آنها عمل کرد، زیرا این گونه موارد از جمله احکام شرعی نیستند.^۳

این روایت‌ها که مسئله علم به غیب داشتن امامان را اثبات کرده ز هیچ کس در طول تاریخ منکر این علم آنان نشده، خود بهترین شاهد و گواه بر علم و آگاهی آنان است که

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۵.

۲. الکافی، ج ۱، صص ۳۱۹ - ۳۲۰، باب ۴۸.

۳. السید الجلالی، (پژوهش به چاپ رسیده در مجله تراننا)، شماره ۳۷، ص ۳۷، تحت عنوان «علم الائمة بالغیب».

خداوند اولیاء خود را از آن آگاه و مطلع ساخته است. این مطلب خود بیانگر واقعیت توقیعاتی است که امام مهدی(ع) آن را بیان فرموده و بسیاری از آنها، اشاره به علوم غیبی دارد. این توقیعات، توقیعاتی است که به وسیله آخرین امام از امامان خاندان پاک علوی(ع) بیان شده‌اند.

فایده وجود امام در دوران غیبت

برخی در مورد این عنوان اشکال گرفته‌اند و گفته‌اند:

اگر امام وجود داشته باشد، در صورت غایب بودن ایشان، چه فایده‌ای در بودن ایشان می‌تواند باشد؟

برخی نیز با استناد به این اشکال، تلاش کرده‌اند که وجود امام(ع) را نفی کنند، زیرا به گمان آنها، تفاوتی میان مهدی موجود غایب و مهدی موعود که در آینده ظهور می‌کند وجود ندارد و این در صورتی است که مهدی موجود و غایب آن فایده مورد نظر را برای جهان نداشته باشد.

از طرف دیگر برخی دیگر نیز تلاش کرده‌اند فایده آن را به غیب نسبت دهند و می‌گویند: فایده آن را فقط خدا می‌داند و این گونه از پاسخ دادن به این سؤال فرار می‌کنند.

پیش از وارد شدن و ژرف‌نگری در جزئیات این اشکال، ابتدا باید انواع فایده‌ها را بشناسیم.

فایده، دو نوع است:

فایده مستقیم و فایده غیرمستقیم.

هر کدام از این دو نوع فایده نیز با توجه به آینده، دو گونه‌اند، بنابراین فایده بر چهار گونه است:

۱. فایده مستقیم خاص؛ فایده غیرمستقیم خاص؛

۲. فایده مستقیم عام؛ فایده غیرمستقیم عام.

برای اینکه این مسئله بیشتر روشن شود، برای هر کدام از آن گونه‌ها، مثال‌هایی می‌آوریم.

مثال برای فایده مستقیم:

بدیهی است که انسان برای حفظ و بقای حیات خود، دست به هر کاری که بتواند، می‌زند؛ انسان زمانی که احساس تشنگی کند، به سوی آب می‌رود تا خود را سیراب کند و زمانی که گرسنه می‌شود، به جست‌وجوی غذا می‌پردازد تا نیازش را برطرف کند و سیر شود و به محض اینکه به خواسته مورد نظر خود می‌رسد، هدف او محقق می‌شود و آن هدف، سیراب شدن یا سیر شدن است و این هدف به صورت مستقیم و بدون هیچ گونه واسطه‌ای انجام می‌گیرد. ما به این امر، فایده مستقیم می‌گوییم. بنابراین انسان زمانی که احساس نیاز می‌کند، به طور مستقیم نفع آن را نیز حس و درک می‌کند.

در مورد این نوع فایده در مورد امام (عج) نیز باید گفت که برای بحث و بررسی آن، ناچار به این تقسیم‌بندی هستیم:

فایده خاص و فایده عام.

به بیان دیگر، آیا امام تنها نیاز عده‌ای خاص از مردم را به صورت مستقیم برآورده و برطرف می‌کند یا اینکه ظهور امام (عج) با مصلحت الهی، عام و برای همه مردم است؟

مثال فایده غیرمستقیم:

گاهی انسان در پی برآورده کردن و برطرف ساختن برخی نیازهای غیرمستقیم (ثانویه) یا معنوی است که ارتباط مستقیمی با آن ندارد. به عنوان مثال، وقتی انسان در پی به دست آوردن جایزه‌ای است که هیچ گونه نفع مادی جز شهرت برای او ندارد، یا مثلاً کتابی در زمینه‌ای خاص به رشته نگارش درمی‌آورد، در اینجا انسان همان احساسی که در پی به دست آوردن فایده مستقیم دارد، ندارد بلکه این احساس به نوعی دیگر است، انسان با رسیدن به این هدف خود، شهرت و معروفیت و منافع معنوی غیرمستقیم مانند این را به دست می‌آورد.

در مورد فایده غیرمستقیم امام مهدی (عج) نیز باید گفت که ایشان گاهی خود را به برخی از مردم نشان می‌دهد تا آنها را به راه راست هدایت کند یا جهت‌گیری درستی به اعتقادات آنها بدهد و این خود جزو فواید معنوی و غیرمستقیم برای آنها است.

اما آیا امام، تنها گروه خاصی را راهنمایی می‌کند یا این راهنمایی در مورد تمام انسان‌ها، البته در صورت مصلحت خداوندی، صادق است؟

پیش از وارد شدن به جزئیات این موضوع و بحث کردن در مورد آن، در ابتدا باید بدانیم که فایده چیست و معنای لغوی آن کدامست؟ آیا فایده شامل تمام معانی مستقیم و غیرمستقیم می‌شود یا اینکه تنها اختصاص به برخی از آنها دارد؟ دانشمندان علم لغت قائل به معنی بسیار فراگیری برای کلمه «فایده» اند. «ابن منظور» می‌گوید:

فایده عبارت است از امور نیکی که خداوند بلند مرتبه به بندگانش عطا فرموده تا از آن استفاده کنند و جمع فایده، فوائد است.
«جوهری» می‌گوید:

فایده یعنی اینکه، اگر کسی از دانش یا ثروتی سود ببرد، در این حال می‌گوییم آن چیز به او سود یا فایده داد.

حال دوباره به پاسخ سؤالی که مطرح شد، می‌پردازیم و پاسخ را با فایده غیرمستقیم و توضیح در مورد آن آغاز می‌کنیم و این بر اساس اصل لفّ و نشر غیر مرتب است، زیرا این بحث ما اقتضای چنین ترتیبی را دارد.

فایده غیرمستقیم:

آیا انسان از امام مهدی(ع) (غایب و موجود) به صورت غیرمستقیم، سود می‌برد یا خیر؟ به فرض سود بردن انسان از ایشان آیا این مسئله مختصّ و ویژه گروه خاصی است یا شامل تمام انسان‌ها می‌شود؟

اما پیش از بحث در این مورد، ناگزیر باید میزان فایده‌ای که انسان از ایشان می‌برد و روایت‌های مربوط به این مسئله را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

ثبوت فایده غیرمستقیم:

از احادیث پیامبر و اهل بیت(ع) این گونه برمی‌آید که مانعی در راه تحقق فایده غیرمستقیم در این سطح وجود ندارد. حال به برخی از این احادیث توجه کنیم:

نمونه اول: پیامبر(ص) فرمود:

پیوسته این دین، تا زمان دوازده امیر و امام از قریش، پابرجاست،

چون روزگار آنان سپری شود و آنان نباشند، زمین ساکنان خود را فرو می‌بلعد.^۱

نمونه دوم: پیامبر(ص) فرمود:

اهل بیت من باعث امنیت ساکنان زمین اند، چون اهل بیت من از زمین رخت بر بندند؛ اهل زمین نیز از بین می‌روند.^۲

نمونه سوم: امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

آری، زمین از قائم الهی و حجت او خالی نمی‌شود، حال آن قائم یا ظاهر و شناخته شده است یا ترسان و ناشناخته و این بدین سبب است که حجت‌ها و دلیل‌های خدا از بین نروند.^۳

نمونه چهارم: «الأعمش» از امام صادق(ع) نقل کرد که ایشان فرمود:

از زمانی که خداوند آدم را آفریده است، زمین از حجت خدا خالی نبوده است. اگر چنین بود، کسی خدا را پرستش نمی‌کرد.

«سلیمان الأعمش» گفت: پس از آن به امام صادق(ع) عرض کردم، مردم چگونه از

حجت غایب و پنهان سود می‌برند و از او استفاده می‌برند؟ امام(ع) فرمود:

همان گونه که مردم از خورشید، زمانی که پشت ابرها است، فایده می‌برند، در این حال، از امام نیز این گونه سود می‌برند.^۴

نمونه پنجم: توقیعی است که به وسیله «محمد بن عثمان» به ما رسیده است؛ امام(عج)

در آن فرموده بودند:

نحوه فایده بردن از من در زمان غیبت، مانند فایده بردن مردم از خورشید است، (هنگامی که ابرها خورشید را از دیدگان پنهان بدارند و همان گونه که ستارگان باعث امنیت اهل آسمان اند، من هم باعث امنیت اهل زمین ام).^۵

ده‌ها حدیث دیگر وجود دارد که چنین مفاهیم و موضوعاتی را در خود دارند و حاکی

۱. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. شیخ طوسی؛ الامالی، ص ۳۷۹.

۳. محمد عبده؛ نهج البلاغه، خطبه ۴، ص ۳۷.

۴. شیخ صدوق؛ الامالی، ص ۲۵۳.

۵. شیخ صدوق؛ کمال الدین، ص ۴۸۵.

از آنند که امام فواید غیرمستقیم برای مردم دارند. برخی از این احادیث، این فایده را به صورت (اگر امام نباشد، زمین ساکنان خود را فرو می‌بلعد) عنوان کرده و در برخی روایت‌ها، آن فایده به صورت (باعث در امان بودن اهل زمین) بیان شده است و برخی دیگر (ایشان را به خورشید پشت ابرها) تشبیه کرده‌اند.

از این احادیث این گونه برمی‌آید که علاوه بر اینکه این فایده غیرمستقیم است، این فایده، عام و فراگیر نیز هست و اختصاص به عده‌ای خاص و گروهی ویژه ندارد، زیرا اگر زمین بخواهد ساکنان خود را فرو بلعد، هیچ یک از اهل زمین برای آن تفاوتی ندارند. علاوه بر این در احادیث دیگر آمده که ایشان باعث امنیت (تمام) اهل زمین‌اند. علاوه بر این ایشان به خورشیدی تشبیه شده‌اند که نه تنها تمام ساکنان کره زمین بلکه تمام گوشه و کنار جهان از آن سود می‌برند.

خلاصه کلام اینکه روایت‌ها، حاکی و بیانگر فایده غیرمستقیم امام برای تمام انسان‌ها هستند.

تحقق یافتن فایده غیرمستقیم امام به صورت آشکارا

امام زمان(عج) احياناً در مقابل برخی از مردم که از راه راست و درست منحرف شده و برخی که در راه راست گام برمی‌داشته و پیوسته در راه راست و در مسیر حق گام برمی‌داشتند، ظاهر شده است. به عنوان مثال امام(عج) هنگامی که «ابوطاهر بن بلال» به دروغ ادعای نیابت ایشان را کرد و اموالی به نام امام از مردم گرفت و برای خود نگه داشت، خودشان را به او نشان دادند. «ابوجعفر العمری»، ابوطاهر را به جای خاصی برد و آن گونه که او می‌گوید از بالای خانه‌اش، به من دستور داد که اموال نزد خود را برای او ببرم. ما در اینجا نمی‌خواهیم به بررسی این مسائل پردازیم و این گونه مثال‌ها را شرح دهیم، زیرا در بخش‌های گذشته، عنوان کردیم که برخی که پیرو امام(عج) بودند و در مسیر حق گام برمی‌داشتند و برخی دیگر که از جاده دین منحرف شده بودند، به صورت فردی یا گروهی توفیق زیارت امام(عج) را پیدا کرده‌اند، تا این گونه، حجت بر آنها تمام شود.

بنابراین، امام برای ساکنان و اهل زمین، فایده عام و غیرمستقیم دارد، زیرا امام(عج) یا همان گونه که روایت‌ها یادآور شده‌اند، باعث امنیت آنها است. برخی از این روایت‌ها،

امام را تشبیه به خورشید کرده‌اند که توضیح و شرح این مطلب در بیان و سخن نمی‌گنجد، در مورد سخنان نویسنده «البحار» در مورد همانند بودن امام با خورشید و تشبیه ایشان به آنکه به وسیله ابرها پوشیده و پنهان شده است، نیز باید گفت که این امر هم بیانگر فایده عام و غیرمستقیم امام است و به دلیل دقت و ظرافت و نکته‌سنجی این وجوه تشابه، در اینجا آنها را به صورت خلاصه می‌آوریم:

۱. نور وجود و علم و هدایت، به واسطه و به وسیله ایشان (عج) به مردم می‌رسد. زیرا در اخبار مستفیض ثابت شده که ایشان علت اصلی و غایی آفریده شدن مخلوقات هستند، اگر اینان نبودند، نور وجود به دیگران نمی‌رسید و با برکت آنان و با شفاعت خواستن از آنها و توسل جستن به آنها است که جویبار دانش‌ها و آگاهی‌ها روان می‌شود و بلاها و مصیبت‌ها از مردم دفع می‌شود. اگر آنان نبودند، مخلوقات به علت اعمال زشتشان، شایسته انواع مختلف عذاب بودند و همان گونه که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ؛^۱

[ولی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.

۲. همان گونه که خورشید پشت ابرها پنهان می‌شود و در آن حال هم مردم از آن سود می‌برند و هر لحظه منتظر کنار رفتن ابرها هستند تا خورشید پدیدار شود تا از آن سود بیشتری ببرند، احوال مردم در مورد امام مهدی (عج) در زمان غیبتش نیز چنین است، مردم هر لحظه منتظر پایان غیبت و استفاده بردن بیشتر از ایشان هستند؛

۳. هر کس وجود امام را با وجود نشانه‌های زیاد آن انکار کند، مانند این است که کسی منکر وجود خورشید شود که ابرها آن را از دیدگان پوشانده و پنهان ساخته‌اند؛

۴. گاهی ممکن است وجود خورشید در پشت ابرها برای مردم، بهتر از پدیدار بودن آن بدون حجاب باشد، غیبت امام نیز این گونه است و البته این امر برای مردم بهتر است... الخ؛

۵. اگر خورشید مستقیماً بتابد، انسان به طور مستقیم نمی‌تواند به آن نگاه کند و شاید به دلیل ضعف چشمان بشر، نگاه مستقیم به خورشید باعث کور شدن او شود؛

خورشید ذات مقدّس امام مهدی(عج) نیز این گونه است، چه بسا که ظهور و پدیدار شدن ایشان، برای دیدگان ضعیف و ناتوان بشر، مضرّ باشد و سبب نابینایی آنان و ندیدن حق شود؛

۶. همان گونه خورشید ممکن است از پشت ابرها بیرون بیاید و تنها برخی از مردم به آن نگاه کنند و آن را ببینند، امام هم ممکن است در زمان غیبت خود، برای برخی از مردم ظهور کند و خود را به آنها نشان دهد، در حالی که برخی دیگر او را نبینند؛

۷. امامان در نفع بخشیدن به همه مانند خورشیداند و تنها نابینایان از آنها سود نمی‌برند... الخ؛

۸. همان گونه که نور خورشید از طریق روزنه‌ها و پنجره‌های یک خانه، وارد آن می‌شود و هر چه موانع ورود آن کمتر باشد، نور خورشید بیشتری وارد خانه می‌شود، مردم نیز مانند آن خانه‌اند؛ آنها هر چه بیشتر آن موانع را از حواس و احساسات و قلب خود کنار بگذارند و روزنه دل‌های خود را از شهوت‌های نفسانی و دلبستگی‌های جسمانی پاک کنند، انوار هدایت ایشان نیز بیشتر وارد دل‌های آنان می‌شود.^۱

فایده مستقیم:

آیا امام برخی از نیازهای مستقیم (اولیه) را مانند شفا دادن بیمار، بر آورده ساختن نیازهای مادی و دنیوی مستقیم و امثال این را برطرف می‌سازد یا خیر؟
آیا این رحمت شامل حال عموم مردم می‌شود یا این رحمت مخصوص عدّه خاصی است و دیگران از آن بی‌بهره‌اند؟

از روایت‌ها و حکایت‌ها این گونه برمی‌آید که امام مهدی(عج) خود را به افراد زیادی از مردم، صرف‌نظر از گرایش‌های مذهبی و مذهب آنها، نشان داده است. حتی برخی از آنها، گفته‌اند که حتی شیعه را قبول نداشته‌اند اما با این حال، امام(عج) برای آنها معجزه کرده است. کلینی، طوسی، برقی، شیخ مفید و راوندی به نقل از «بدر غلام احمد بن حسن» یاد آور شده‌اند که او گفت:

به «الجبل» (منطقه‌ای میان بغداد و آذربایجان) رفتم. در آن زمان اعتقادی

به مذهب تشیع و امامان آنها نداشتم تا اینکه «یزید بن عبدالله» از دنیا رفت. او در زمان بیماری اش وصیت کرد «شهری» (نوعی استر باری و بی ارزش است) و «سمند» (اسبی است با رنگ مایل به زرد) و شمشیر و کمربندش را به مولایش بدهند. من ترسیدم اگر شهری را به «کوتکین» (یکی از فرمانروایان ترک) ندهم، او مرا اذیت و آزار رساند. به نظرم اسب و شمشیر و کمربند با هم، هفتصد دینار ارزش داشت. من این مسئله را به کسی نگفتم، تا اینکه نامه‌ای از عراق به من رسید و در آن نوشته شده بود: آن هفتصد دیناری که ما بابت بهای شهری و شمشیر و کمربند نزد تو داریم، برای ما بفرست.

در اخبار آمده است که امام خود را به گروهی از مردم نشان داده است. «محمد بن احمد انصاری» می‌گوید:

در «مستجار مگه» بودم و در آن زمان حدود سی نفر در آنجا بودند که هیچ کدام از آنها، جز «محمد بن قاسم علوی» مخلص و دوست و شیعه نبود... او می‌گوید، امام (عج) بر آنها ظهور کرده و برخی دعاها را که از زبان امامان اهل بیت (ع) جاری شده، به آنها آموزش داده است.^۱

علاوه بر این دهها حکایت دیگر نیز در این باره وجود دارد که علمای شیعه مانند «شیخ مفید»، «طوسی»، «کلینی»، «صدوق»، «نعمانی» و دیگر علما آن را نقل کرده‌اند. برخی از این حکایت‌ها، در زمان آنها اتفاق افتاده است. این حوادث اشاره به این حقیقت دارند که امام خود را به یاران مخلص خویش و دیگران نشان داده است، برخی دعاها را نیز به آنها آموزش داده، برخی نیازهای مادی آنها را بر طرف ساخته و برخی از بیمارهای آنها را شفاء داده‌اند. همه اینها ما را به یقین می‌رساند که امام خود را به بسیاری از مردم نشان داده و نیازهای آنها را برطرف کرده است. علاوه بر این دلایل، هیچ مانعی هم وجود ندارد که آن را غیر ممکن نمایاند، اما میزان نائل شدن به این تشریف، بستگی به آمادگی روحی و ایمان انسان به این موعود جهانی دارد.

این بدین علت است که این انسان‌ها هستند که منتظر ظهور امام‌اند نه بر عکس و

۱. البرقی، المحاسن، ص ۳۱، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۲، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۳، الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۸۳، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶۴.

۲. الغیبة، الطوسی، ص ۲۵۹.

همین باعث می‌شود تا بار مسؤولیت به عهده خود انسان باشد و خود آمادگی بیشتری کسب کند و موانع را از پیش روی ظهور امام(عج) بردارد و این گونه بتواند با ایشان تماس و ارتباط داشته باشد و مشرف به دیدار ایشان شود. این همان کاری است که بر طرف ساختن نیازهای او را آسان‌تر و راه آن را از طرف ایشان، هموارتر می‌سازد.

شاید افزونی حکایت‌ها و معجزاتی که برای خواص روی داده و کمی آن حوادث برای دیگران به همین آمادگی و مقدمه سازی و امور مربوط به آن مانند بر داشتن موانع در راه امام منتظر (عج)، باز گردد.

تا اینجا مشخص شد که فایده‌های وجود امام چهار گونه است:

فایده مستقیم و خاص، فایده مستقیم و عام، فایده غیر مستقیم خاص، فایده غیر مستقیم عام.

همه این فواید به وجود ایشان بستگی دارد و ایشان سرچشمه آن هستند، هر چند که ایشان غایب و از دیدگان نهان باشند.

این فایده‌ها، همه باعث می‌شود که تفاوت زیادی میان دو مقوله «مهدی موجود» و «مهدی موعود» که برخی اعتقاد دارند در آینده متولد می‌شود، وجود داشته باشد. بنابراین محروم ماندن مردم، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی از مجموعه این فواید، بستگی به ایمان به مهدی موعود(عج) دارد و همچنین این امر باعث می‌شود آنها از آن فایده‌ها بی‌نصیب بمانند. علاوه بر این، برخورداری و استفاده از این فایده‌ها و سودها هم بستگی به ایمان به «مهدی موجود» (اما غایب) و متولد شده دارد.

جنگ‌افزارهای امام(عج)

در بسیاری از روایت‌ها آمده است که وسیله و جنگ‌افزاری که امام(عج)، هنگام ظهور با خود دارد و با آن می‌جنگد، شمشیر است. از «ابی بصیر» نقل است که او گفت:

از ابا عبدالله (امام صادق (ع)) شنیدم که فرمود: برای خروج قائم شتاب نکنید! به خدا سوگند او لباسی جز لباس‌های زبر و خشن نمی‌پوشد و غذای او از آرد درشت جو است، در آن زمان چیزی جز شمشیر و مرگ زیر سایه [به وسیله] شمشیرها نخواهد بود.

روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که حاکی از آن است که امام (عج) در حالی که شمشیری در دست دارد، خروج می‌کند و زمین را همان گونه که آکنده از ستم و بیداد شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند.

حال ما می‌گوییم منظور از شمشیر در این روایت‌ها یا همان شمشیر متعارف در آن زمان و در حال حاضر، یعنی آن وسیله برنده معروف است، یا منظور از شمشیر، نوعی جنگ افزار و سمبل عامل قدرت است که در هر دورانی ممکن است متفاوت باشد و در این روایت‌ها از آن ابزار و عامل قدرت، به شمشیر تعبیر شده است که در آن زمان مصداق بارز قدرت و جنگ بوده است.

اگر سلاح مورد نظر این روایت‌ها، همان شمشیر متعارف و با شکل خاص باشد، باید بپذیریم که سلاح‌های امروزی که ما آن را می‌شناسیم، در زمان خروج امام بی‌استفاده می‌شود. البته این امر عجیب نیست، به ویژه، اگر قدرت الهی و مشیت خداوندی در رویدادهای زمان ظهور امام (عج) دخالت کند.

اما اگر منظور این روایت‌ها از شمشیر، جنگ‌افزار عامل قدرت باشد و به این دلیل به آن شمشیر گفته شده که در آن زمان شمشیر از عوامل و مصادیق قدرت بوده است. باید گفت که سلاح امام در مبارزه با باطل، باید جدیدترین و برترین دستاوردهای انسان در زمینه سلاح‌ها باشد تا این گونه امام به وسیله آن بادشمنان خود رویارو شود. البته این امر بسیار ضرورت دارد، زیرا بیشتر مقاطع و مراحل دعوت ایشان، آن گونه که در روایت‌ها آمده است با جنگ و زور و قدرت پیش می‌رود.

روایت‌های دیگری نیز به دست ما رسیده است که تأیید کننده فرضیه دوم در مورد شمشیر است. به عنوان مثال در روایت‌ها آمده است، امام (عج) در «کوفه» در هفت عمارت گنبدی شکل و سفید رنگ فرود می‌آید و کسی نمی‌داند، ایشان در کدام یک است. این روایت اشاره به پیشرفت علمی و فناوری‌های جدید در آن زمان و استفاده از آسمان و کاربرد آن از جانب امام (عج) دارد.

از «جابر» نقل شده است که:

ابوجعفر (ع) در مورد این کلام خداوند بلند مرتبه که می‌فرماید «فی ظلّ من الغمام والملائكة و قضي الامر»^۱ مگر انتظار آنان غیر از این است که خداوند

فرشتگان،... در زیر سایبان‌هایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار [داوری] یکسره شود.» فرمود: امام هنگام فرود آمدن در دل کوفه در هفت قبه (عمارت گنبدی شکل) از جنس نور فرود می‌آید که کسی نمی‌داند، ایشان در کدام یک سکونت گزیده است.

چگونگی زندگی امام مهدی (عج) در زمان غیبت

یکی از مسائلی که علماء شیعه بسیار در مورد آن به بحث و بررسی پرداخته‌اند، مسئله کیفیت و چگونگی زندگی امام (عج) است و در این مورد سؤال‌های زیادی مطرح شده است. مانند اینکه:

آیا ایشان در یکی از مناطق این دنیای مادی سکونت دارند، با مردم در ارتباط‌اند، کار می‌کنند، مانند مردم عادی در بازارها به دنبال نیازهای روزانه خود هستند؟

آیا وجود ایشان مانند وجود و هستی مردم عادی است یا موجودیت ایشان خاص است و با زندگی عادی ما که از ماهیت و کیفیت و چگونگی آن نا آگاهیم، متفاوت است؟

حقیقت این است که: این مسئله به مسئله دیگری وابسته است - خداوند آگاه‌تر از همه است - و آن مسئله پنهان شدن امام (عج) است. ما از روایت‌هایی که در این مورد داریم به چه نکته‌ای در مورد پنهان شدن ایشان می‌رسیم؟ آیا شخص امام از دیدگان پنهان شده‌اند یا این روایت‌ها حاکی از آن است که مشخصات و نشانی امام، پنهان از مردم است؟ البته میان این دو موضوع تفاوت زیادی وجود دارد؟ ایشان ممکن است در میان مردم حضور داشته باشند و با آنها به داد و ستد و ارتباط پردازند، اما مردم از اینکه ایشان صاحب الزمان، ذخیره الهی، تجدید کننده فرایض، سنت‌ها و واجبات‌اند، ناآگاه باشند و این نیز بستگی به کار پنهان و پوشیده بودن مشخصات و نام و نشان امام دارد تا این گونه مشخصات ظاهری امام (عج) از مردم پنهان بماند و ایشان به راحتی بتوانند به پناهگاه‌ها و جای دوری پناه ببرند که کسی نتواند به آنجا دسترسی پیدا کند.

اگر از روایت‌ها این گونه دریافت شود که نام و نشانی و مشخصات امام (عج) از مردم پوشیده و پنهان است، در این حال مانعی وجود ندارد که امام در هر زمانی با نام‌ها و القاب متفاوت در میان مردم حضور داشته باشند و مردم همچنان از راز ایشان بی‌خبر بمانند. به ویژه اگر امام هر از چند گاهی، محل اقامت خود را تغییر دهد. علاوه بر این، با توجه به اینکه انسان‌ها، عمر معینی دارند و آن عمر هم حد و حدودی دارد و به دلیل همین عمر محدود خود، نمی‌توانند امام را شناسایی کنند و به این ترتیب راز ایشان فاش و منتشر نمی‌شود.

اما اگر از روایت‌ها این گونه نتیجه‌گیری شود که شخص امام از دیده‌ها پنهان اند نه

مشخصات و نشانی ایشان، این مانع این می‌شود که بگوییم امام در میان مردم حضور دارند و مانند اشخاص عادی زندگی اجتماعی متعارف در جامعه دارند.

برخی از روایت‌هایی که بیانگر پنهان بودن شخص امامند. عبارتند از:
۱- «الریان بن الصلت» گفته است:

از ابوالحسن امام رضا(ع) در مورد قائم(عج) سؤال شد، امام فرمود: جسم ایشان دیده نمی‌شود و ایشان به نامشان صدا زده نمی‌شود.

۲- از امام جواد(ع) نقل شده که ایشان فرمودند:

او کسی است که ولادتش را از مردم پنهان نگه می‌دارد و خود را از آنان پنهان و پوشیده می‌دارد.^۱

۳- از امام صادق(ع) نقل شده که ایشان فرمودند:

پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین(امام) خود را از شما پنهان می‌کند و شما جایز نیستید، نامی بر او بگذارید.^۲

۴- از «عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی(ع)» از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدرانیش، از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده که ایشان فرمود:

قائم از ماست، هنگامی که قیام کند، تحت بیعت هیچ کس نیست و به این دلیل، ولادت او پنهان داشته می‌شود و خود او هم از دیدگان غایب و پنهان می‌شود.^۳

۵- از امام حسن(ع) نقل شده که ایشان فرمود:

او خود را از دیدگان پنهان نگه می‌دارد تا در هنگام خروجش، تحت بیعت کسی نباشد.^۴

۶- از امام رضا(ع) در مورد قائم(عج) سؤال شد، امام فرمود:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. الاحتجاج، ص ۲۴۹.

۳. کمال‌الدین، ص ۳۳۳.

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۲۹.

۵. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۸.

جسم او دیده نمی‌شود و کسی او را به نام صدا نمی‌زند.^۱

۷- از «عبید بن زراره» نقل شده که گفت: از اباعبدالله (ع) شنیدم که فرمود:

مردم امامشان را از دست می‌دهند، آن امام مراسم‌های دینی مانند حج و... آنها را می‌بیند اما مردم ایشان را نمی‌بینند.^۲

۸- از عبدالله (ع) نقل شده که ایشان فرمود:

قائم، دو غیبت دارد. در یکی از آن دو غیبت شاهد مراسم‌ها است. مردم را می‌بیند، اما مردم او را نمی‌بینند.^۳

احادیث زیادی از اهل بیت (ع) به دست ما رسیده است که اشاره به این امر داشته و نظریه پنهان شدن شخص امام را تأیید می‌کنند.

اما برخی از احادیثی که در مورد پنهان و پوشیده بودن نشان و مشخصات امام، سخن گفته‌اند، عبارتند از.

۱- از «محمد بن العمری» نقل شده که او گفت: از ایشان، در مورد امام زمان (عج) شنیدم که می‌فرمود:

به خدا سوگند، صاحب این امر در مراسم (حج) هر سال حضور دارد، مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد، اما مردم ایشان را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.^۴

۲- همچنین ابی جعفر (ع) فرمود:

او مانند یوسف است که برادرانش با او معامله می‌کنند و با او سخن می‌گویند اما او را نمی‌شناسند.^۵

۳- همچنین ابی جعفر (ع) نقل شده که ایشان فرمود:

در (کار) صاحب این امر، سنت‌هایی از سنت پیامبران، وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران و سنتی از یوسف و سنتی از محمد (ص)، اما سنت

۱. ابن بابویه قمی؛ الامامة و التبصرة، ص ۱۱۷.

۲. به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. ابوغالب الزراری، تاریخ آل زراره، ج ۱، ص ۲۲.

۴. شیخ صدوق، من لا عقیه الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵. محمد بن جریر الطبری، دلائل الامامة، ص ۵۳۲.

موسی بن عمران این است که امام(ع) نیز مانند او ترسان و نگران و منتظر است، سنت... او هم چنین است، اما سنت یوسف در ایشان این است که ایشان ناشناخته‌اند و حقیقتشان بر مردم پنهان و پوشیده است. خداوند میان او و آفریدگان حجاب و پوششی قرار می‌دهد، به گونه‌ای که مردم ایشان را می‌بینند، اما نمی‌شناسند.

۴- از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود:

اما سنت یوسف در مورد ایشان این است که برادرانش با او داد و ستد و معامله می‌کردند و با او سخن می‌گفتند اما او را در آن حال نمی‌شناختند.^۲

۵- از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود:

اما، حجت، مردم را می‌شناسد، در حالی که مردم ایشان را نمی‌شناسند. همانند یوسف که مردم را می‌شناخت، اما آنها ایشان را نمی‌شناختند.

۶- در توفیق شریفی از امام زمان(عج) خطاب به «محمد بن عثمان» (که خداوند از او خشنود باد) آمده است:

چون آنان نام را بدانند، آن را منتشر می‌سازند و اگر مکان (مرا) بشناسند، آن را به دیگران نشان می‌دهند.

نتیجه این است که در مورد هر دو نظریه روایت‌هایی وجود دارد که ثابت کننده صحت آنها است، یعنی: نظریه پنهان و غایب شدن شخص امام و نظریه پنهان شدن و پوشیده ماندن مشخصات و نشانی امام.

اما باید گفت که در مورد نظریه اولی، ممکن است استثنایی به دلیل برخی مصلحت‌ها وجود داشته باشد. به عنوان مثال ممکن است امام برای دیدار با کسی یا برای رفع نیاز مادی یکی از دوستداران یا یارانش از حالت پنهان بودن به در آید، اما این خود مانع از پذیرفتن و صحت داشتن نظریه پنهان و پوشیده بودن خود امام نیست، زیرا این استثنا به دلیل مصلحت خاص بوده است.

علاوه بر این، مسائل دیگری در این باب وجود دارد که به این دو نظریه ربط دارد،

۱. شیخ صدوق؛ کمال الدین، ص ۳۵۱.

۲. همان منبع، ص ۲۸.

مانند مسئله ازدواج امام (عج)، اما پاسخی قطعی برای آن در دست نیست. اگر نظریه پنهان و پوشیده ماندن نشانی‌ها و مشخصات امام را با توجه به روایت‌ها بپذیریم، در این صورت می‌توان گفت که امام ازدواج کرده و همسر و فرزندان دارد، اما همسر و فرزندان از حقیقت ایشان آگاه نیستند و حتی می‌توان گفت: ممکن است امام نامی دیگر برای خویش برگزیده باشد و با آن نام، در میان مردم شناخته شده و ازدواج کرده و فرزندان هم داشته باشد.

اما اگر مسئله پنهان و پوشیده بودن شخص و خود امام در کار باشد، بدیهی است که بر اساس این نظریه، امام میان مردم حضور نداشته و با آنها زندگی نمی‌کند و هیچ گونه رابطه‌ای (مادی) با آنها ندارد.

خلاصه اینکه مسئله ترجیح دادن و درست تر دانستن یکی از این دو نظریه که در روایت‌ها آمده است، مسئله‌ای اجتهادی است که نیاز به گردآوری قرینه‌های زیادی دارد علاوه بر این، اثبات سند متن روایت‌هایی که در این مورد سخن گفته‌اند، نیاز به کوشش و تلاش بسیاری دارد، همچنین تحقیق و بررسی در مورد قراین در این باب که می‌بایست قرینه‌های زیادی به دست آورد نیز کاری بس دشوار و طاقت‌فرسا است.

فصل چهارم

نقش امام عسکری (ع) در نظریهٔ اصلاح‌گری
جهان و رهبر موعودی و منتظران او

پیش گفتار

امام حسن عسکری (ع) بار مسئولیت سنگینی درباره اثبات نظریه مهدویت بر دوش می کشیدند. این وظیفه و مسئولیت که بسیار دشوار هم بود، با وظیفه و مسئولیت امامان گذشته (ع) در مورد حضرت مهدی (عج) تفاوت داشت. امامان پیشین (ع)، تنها نام، حسب، نسب و هدف‌های مطلوب و مورد نظر ایشان و نشانه‌های ظهور و مانند این را بیان می کردند، اما امام حسن عسکری (ع) می بایست دو مأموریت و وظیفه مهم را انجام می دادند:

- ۱- اثبات ولادت ایشان برای نسل های آینده و پیش گیری از شبهه هایی که در آینده در مورد ولادت حضرت مهدی (عج) به وجود می آمد؛
 - ۲- محافظت از ایشان در مقابل حاکمان ستمگر و تلاش در جهت پنهان نگه داشتن ولادت ایشان و فراهم آوردن شرایط و تداوم زندگی ایشان. این دو مأموریت از بعد فعالیت های اجتماعی با هم در تعارض بودند، زیرا از یک سو، امام می بایست مزده تولد ایشان را می داد و ولادت ایشان را اثبات و اعلام می فرمود و از سوی دیگر می بایست، این امر کاملاً سری باقی مانده و راز ایشان فاش نمی شد.
- در این فصل مشاهده خواهیم کرد که چگونه امام حسن عسکری (ع) مردم را از ولادت ایشان آگاه ساخت و در ضمن این مبحث، به بیان و شرح اوضاع سیاسی آن زمان و موضع گیری های امام حسن عسکری (ع) در قبال حاکمان و خلفای عصر خود و چگونگی تحرکات سیاسی امام خواهیم پرداخت تا این گونه، تصویری کامل و دقیق و روشن از نقشی که امام در این امر ایفا نمود و موفق شد هر دو مأموریت را به نحو مطلوبی اجرا نماید، داشته باشیم.

آگاهی دادن امام حسن عسکری(ع) در مورد ولادت حضرت قائم(عج)

امام حسن عسکری(ع) با آگاهی و درایت و تجربه‌های خود توانست حصارها و دیوارهایی که دشمنان ایشان برای پیچیده و بغرنج کردن شرایط برای ولادت امام دوازدهم(عج) به وجود آورده بودند، درهم شکند. آنها با این محدودیت‌ها می‌خواستند عرصه را بر امام حسن عسکری(ع) و نوزادی که باید متولد شود، تنگ کنند. امام(ع) با وجود این همه محدودیت‌ها و مشکلات، شیعیان و خواص و یاران نزدیک خود را از تولد آن نوزاد موعود آگاه ساخت و این گونه، این امر برای نسل‌های آینده به اثبات رسید و جای هیچ گونه شک و تردیدی در مورد تولد ایشان باقی نماند. «ثقة الاسلام کلینی» به نقل از «محمد بن یحیی»^۱ از «احمد بن اسحاق» که در سلسله سند «رازی» و «اشعری»^۲ مشترک است و نام او وجود دارد و هر دو آنها ثقة و مورد اعتماد و مورد اطمینانند^۳، از «ابی هاشم جعفری» (ثقه)^۴ نقل کرده است:

به «ابی محمد» عرض کردم هیبت و عظمت شما باعث می‌شود من نتوانم از شما سؤال کنم، آیا اجازه می‌فرمایید از شما سؤال کنم. فرمود: سؤال کن. عرض کردم: سرور من! آیا شما پسری دارید؟ فرمود: آری.

«ثقة الاسلام کلینی» به نقل از «علی بن محمد»^۵ (ثقه) از «محمد بن علی بن بلال» (ثقه)^۶ می‌گوید:

دو سال پیش از رحلت ابو محمد، همراه با ایشان در جایی بودم و ایشان، جانشین پس از خود را به من معرفی کرد. سه روز پیش از رحلتشان هم با ایشان بودم و ایشان جانشین پس از خود را به من شناساند.^۷

«محمد بن عبدالجبار» می‌گوید:

۱. نجاشی می‌گوید: (ثقه = مورد اعتماد بودن، دقیقاً مانند کثیر الحدیث بودن است) نک، رجال النجاشی، ص ۳۵۳، شماره ۹۴۶.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۳.

۳. رجال النجاشی، ص ۹۱، رقم، ۲۲۵، رجال الطوسی، ص ۳۸۳، رقم ۵۶۴۳.

۴. همان منبع، ص ۱۵۶، رقم ۴۱۱، یا رجال الطوسی، ص ۳۷۵، رقم ۵۵۵۳.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۲۷، رقم ۸۳۸۴.

۶. رجال الطوسی، ص ۴۰۱.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹ / ح ۱.

به سرورم حسن بن علی (ع) عرض کردم: قربانت گردم ای فرزند رسول خدا، دوست دارم بدانم پس از شما چه کسی امام و حجّت خداوند بر بندگانش خواهد بود؟ امام (ع) فرمود:

امام و حجّت پس از من فرزندم است که به نام رسول الله (ص) نامگذاری شده است. (هم نام رسول الله است).^۱

در خبری طولانی که «شیخ طوسی» آن را از گروهی از شیعیان از جمله: «علی بن بلال»، «احمد بن هلال»، «محمد بن معاویه بن حکیم» و «حسن بن ایوب بن نوح» نقل کرده، آمده است که آنها همگی گفته‌اند:

با محمد الحسن بن علی (ع) دیدار کردیم تا از ایشان در مورد حجّت پس از ایشان سؤال کنیم، در آن مجلس چهل نفر حضور داشتند، عثمان بن سعید بن عمرو العمری برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا می‌خواهم در مورد مسئله‌ای از شما سؤال کنم که شما در آن، از من آگاه‌تر و داناترید، امام (ع) به او فرمود: عثمان، بنشین پس از آن عثمان با خشم برخاست که از مجلس خارج شود، امام فرمود: هیچ کس نباید از مجلس بیرون برود. به همین علت کسی از ما از مجلس بیرون نرفت. اندکی بعد، امام عثمان را صدا زد او به پا خاست و امام (ع) فرمود: می‌خواهید پاسخ سؤالی که به خاطر دانستن آن به اینجا آمده‌اید، به شما بگویم؟

حاضران گفتند: آری ای فرزند رسول خدا، امام (ع) فرمود: شما آمده‌اید سؤال کنید حجّت پس از من کیست؟ حاضران گفتند: آری. ناگاه چشم آنها به پسری افتاد که مانند تگّه ماه (زیبا) بود و بسیار به امام (ع) شباهت داشت. پس از آن، امام (ع) فرمود: این امام شما پس از من است و این خلیفه و جانشین من بر شماست.^۲

علاوه بر این، احادیث زیاد دیگری وجود دارد که در آنها امام حسن عسکری (ع) بر وجود فرزندش تأکید کرده یا به آن اشاره کرده است تا این گونه ولادت و وجود ایشان به مردم و جامعه اثبات شود. در این احادیث، نوعی مراقبت و احتیاط و هوشیاری در مقابله با حاکمان به چشم می‌خورد که آنها خود مراقب امام عسکری (ع) و منتظر و مترصد تولّد

۱. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. الغیبة، ص ۲۱۷.

فرزند ایشان حضرت مهدی (عج) بودند و امام این نکته را با کلام خود بیان فرموده‌اند:
آنها می‌پندارند با کشتن من می‌توانند مرا مقطوع النسل کنند (خاندان پیامبر
را مقطوع النسل کنند) و کسی از آنها بر جای نماند.^۱

اوضاع سیاسی جامعه در شامگاه و بامداد ولادت حضرت مهدی (عج)

تاریخ حاکی از آن است که در زمان حیات امام حسن عسکری (ع) سه نفر از پادشاهان سلسله عباسی بر تخت خلافت نشستند: «معتز»، «مهدی» و «معتمد». به دلیل انقلاب‌های خاندان علوی و دوستداران ایشان، طبیعتاً مناسبات میان بزرگ و رهبر خاندان علوی و این خلفاء، بی‌نهایت سرد و پُر تنش بود. در این جوّ پُر تنش و آشفتگی و با وجود این مشکلات سیاسی، عناصر و مأموران حکومتی در کمین و در پی ضربه زدن و از بین بردن بزرگان این خاندان بودند و به همین علت، این خلفاء و حاکمان، شروع به آزار و اذیت و گستاخی به حریم امام حسن عسکری (ع) و شیعیان و پیروان ایشان کردند؛ به تعقیب آنها پرداختند و بسیاری از آنها را به قتل رساندند و بسیاری دیگر را به زندان افکندند و برخی نیز از ترس، به کوه‌ها و درّه‌ها پناه بردند، اما مزدوران حکومتی پیوسته در پی یافتن آنها بودند و دست از تعقیب آنها برنداشتند.

در دوران خلافت معتز عباسی که با کمک ترک‌ها، برادرش را کشت و آنها زمانی که او مشغول بازی شطرنج بود، سر برادرش را پیش او بردند. امام حسن عسکری (ع) مدّتی زندانی شد و بارها مورد حمله و تجسس خانگی قرار گرفت و آن گونه که «صالح بن وهب» اعتراف کرده است، مسؤولیت زندان‌بانی ایشان به یکی از شرورترین و بدکارترین مخلوقات خداوند سپرده شد.^۲

«معتز» به این هم بسنده نکرد و بار دیگر ایشان را به زندان افکند و «علی بن اوتامش» را که بنا بر گفته «شیخ مفید»، او با شیعیان دشمنی و کینه شدیدی می‌ورزید، زندان‌بان امام قرار داد.^۳

چون معتز با زندانی کردن امام کاری از پیش نبرد و متوجه شد زندانی کردن امام ثمر

۱. الخراز القمی، کفایة الاثر، ص ۲۰۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۷۸، باب ۱۲۴، ج ۲۳.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۹.

بخش نیست و او به این وسیله به نتایج مورد نظر خود نمی‌رسد و این برای رویارویی با دشمن سرسخت حکومت عباسی کافی نیست، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند.

«اربلی» می‌گوید: زمانی که معتر به «سعید حاجب» دستور داد امام حسن عسکری (ع) را به کوفه ببرد، «ابوهیثم» نامه‌ای به امام نوشت و در آن گفت:

قربانت گردم. خبری به ما رسیده که ما را نگران و پریشان ساخته است؟
امام در پاسخ ایشان فرمود: سه روز دیگر برای شما فرجی می‌شود و در
روز سوم معتر کشته شد.^۱

«ابن شهر آشوب» می‌گوید:

معتر به سعید الحاجب مأموریت داد امام (ع) را به کوفه ببرد و در بین راه
سر ایشان را از تن جدا سازد.^۲

«مهتدی عباسی» هم خطر بزرگی برای علوی‌ها بود و می‌گفت:

به خدا سوگند، شما را از صفحه روزگار محو می‌کنم و کسی از شما را بر
زمین باقی نمی‌گذارم.^۳

نتیجه این کینه و دشمنی عباسیان نسبت به علوی‌ها، کشته شدن ده‌ها نفر از آنها و به
زندان افتادن بسیاری از آنان بود و حتی خود امام (ع) هم از این بدرفتاری در امان نبود و
ایشان هم زندانی شد. «ابوهاشم» گفته است:

همراه با ابی محمد (حسن عسکری (ع)) در زندان «مهتدی بن واثق» زندانی
بودم.^۴

«معمد» به زندانی کردن امام و نگاه داشتن ایشان در سیاهچال، بسنده نکرد، بلکه حتی
زمانی که امام (ع) در زندان و در آن سیاهچال‌ها بود به وسیله مزدوران خود از ایشان
جاسوسی می‌کرد. به عنوان مثال، معمد، امام (ع) را به زندانی که «علی بن جرین» مسئول
و زندان‌بان آن بود، به همراه برادرش «جعفر»، زندانی کرد و از طریق «علی بن جرین»
خبرهای امام را دریافت می‌کرد و علی بن جرین هم به جاسوسی در مورد کارهای

۱. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۷۶، باب ۱۲۴، ج ۱۶.

۴. الطوسی، الغیبة، ص ۱۳۴.

امام (ع) می‌پرداخت. معتمد حتی به این هم بسنده نکرد و امام را به زندانی روانه کرد که «یحیی بن قتیبه» زندان‌بان آن بود. ابن قتیبه نیز در زندان بسیار بر امام سخت‌گیری می‌کرد و ایشان را بسیار آزار و اذیت می‌داد.^۱

هم‌زمان با این حوادث، علوی‌ها تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و بسیاری از آنها به زندان افکنده شدند و بسیاری از آنها در آن سیاهچال‌ها و زندان‌های تاریک کشته شدند. «اصفهانی» از سیزده شخصیت علوی نام برده که در زمان امام حسن عسکری (ع) در زندان کشته شدند. او همچنین لیست دیگری حاوی نام ۱۷ نفر را در کتاب خود آورده است که به وسیله مزدوران حکومتی در بیرون از زندان کشته شدند.^۲ علاوه بر این، حاکمان برای ایجاد رعب و وحشت میان مسلمانان، در زمان امام حسن عسکری (ع) بسیاری را گردن می‌زدند و «معتمد» دستور گردن زدن بسیاری از علوی‌ها مانند «احمد بن عبدالله بن ابراهیم» را صادر کرد. «احمد بن محمد» از تبار خاندان پاک علوی بود و همان‌گونه که «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیین» خود می‌گوید، مزدوران حکومتی سر او را از تن جدا کردند و در میان مسلمانان به نمایش گذاشتند.^۳

روش و خط مشی امام در تحرکات سیاسی

امام حسن عسکری (ع) با وجود خطرهای بسیاری که در زمان خود با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، توانست با یاران خود تماس برقرار کند و بیانات و راهنمایی‌ها و توصیه‌های خویش و خبر تولد امام مهدی (ع) را به آنان برساند.

منابع تاریخی تأکید کرده‌اند که امام حسن عسکری (ع) به دلیل اینکه پس از پدرشان جایگاه رهبری شیعیان را داشته است، پیوسته با یارانش در ارتباط بوده است. با اندکی تأمل در سخنان امام (ع) می‌توان از روش‌های ارتباط امام با یارانشان آگاهی کسب کرد و از این طریق می‌توانیم جزئیات و ویژگی‌های این روش را دریابیم. امام روش خود را این‌گونه توصیف نموده‌اند:

خداوندا، فتنه‌ها راه به سوی ما کج کرده و ما را فرا گرفته و حیرت ما

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۲.

۲. مقاتل الطالبیین، صص ۴۳۴ - ۴۵۶.

۳. همان منبع، ص ۵۳۶.

را در بر گرفته است، ذلت و خواری ما را در هم کوبیده و کسانی بر ما حاکم شده‌اند که امین دین تو نیستند، خداوندا! سرچشمه‌های فضاحت و رسوایی. کارهای ما را ربوده و به دست گرفته‌اند؛ آنان که حکم تو را به فراموشی سپرده‌اند و در از میان بردن بندگانت و تباه کردن سرزمین‌هایت کوشیده‌اند... سپس فرمود: با سهم یتیمان و بیوه‌زنان، ابزار لهو و لعب و موسیقی خریداری شده و اهل ذمه در میان مؤمنان قضاوت و داوری می‌کنند و فاسقان قبایل، عهده‌دار کار مردم شده‌اند، نه کسی هست که آنها را از هلاکت باز دارد، نه پاسداری که به چشم رحمت به آنان بنگرد و نه دلسوزی که جگر سوخته‌ای را سیر و سیراب کند، آنان بینوایانی‌اند در خانه تباه شده و اسیران بیچارگی و همدوشان رنج و ذلت.^۱

امام حسن عسکری(ع) با این کلمات، آن دوران سرشار از حوادث و رویدادهای تاریک را که خائنان دین آن را جهت‌دهی می‌کردند، توصیف نموده است؛ آنانی که مردم را به وادی حیرت و پراکندگی کشانده بودند. امام(ع) در این شرایط و اوضاع که آن را توصیف کرده است، با مراقبت و احتیاط و شکیبایی و تدبیری خاص، به کار خود ادامه می‌دادند تا دشمن نتواند به آن سدها که امام برای حمایت خود و شیعیانش به وجود آورده بود، نفوذ کند یا آن را در هم شکنند. «ابن شهر آشوب» در کتاب «مناقب» می‌گوید:

از «داود الاسود» نقل شده که او گفت:

امام حسن عسکری(ع) یک چوب‌دستی به من داد و فرمود: «آن را به عمری بده». در راه چوب‌دستی شکست و در آن حال چشم من به نامه‌ای افتاد که داخل آن بود. «ابن الاسود» می‌گوید: امام پس از آن اتفاقی که برای من در راه افتاد، به من گفت:

اگر در راه شنیدی کسی به ما دشنام می‌دهد، به راه خود ادامه بده (چیزی نگو) و مبادا بگویی تو از شیعیان یا یاران ما هستی یا خود را به مردم بشناسانی، ما در شهر و سرزمین بدی زندگی می‌کنیم، به راه خود برو بدان که اخبار و احوال تو به ما می‌رسد.^۲

بنابراین، امام بسیار محرمانه راه خود را دنبال می‌کرد و به فعالیت می‌پرداخت تا آنجا

۱. منهج الدعوات، ص ۸۶

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۴۶۰ - ۴۶۱.

که امام در پایان این خبر، به «داود بن الاسود» گوشزد می‌کند که به دلیل موضع‌گیری‌های خصمانه حکومت سستمگر، در رفتار و کردار خود امین باشد و اصول احتیاط و ایمنی را رعایت کند. (جانب احتیاط در پیش گیرد.

امام حسن عسکری (ع) نه تنها به این نوع موضع‌گیری بسنده نکرد، بلکه به یارانش سفارش می‌کرد:

آگاه باشید، کسی از شما بر من سلام نکند و کسی با دست و اعضای دیگر خود به من اشاره نکند زیرا جان شما در خطر است و شما ایمن نیستید.^۱ امام (ع) برای تماس و ارتباط آنها با خود، خطّ مشی و نقشه خاصی ترسیم فرمودند. آن روش این گونه بود که یاران در تاریکی شب در یکی از خانه‌های دوست‌داران ایشان جمع می‌شدند. «سید مرتضی» می‌گوید:

امام حسن عسکری (ع) به یاران و شیعیان خود پیغام می‌فرستاد که «فلان شنب در تاریکی شنب به فلان جا و خانه فلانی بروید، آن زمان شما مرا آنجا خواهید یافت.^۲

«محمد بن عبدالعزیز بلخی» می‌گوید:

در کنار باب العامة شهر سامراء بودم که حسن عسکری (ع) از آنجا گذر کرد، با خود گفتم: اگر فریاد بزنم، ای مردم! این مرد، حجت خداوند بر شما است، پس او را بشناسید، آیا مرا می‌کشند؟

بلخی می‌گوید: زمانی که امام حسن عسکری (ع) به من نزدیک شد، به او نگاه کردم. ایشان به من فرمود:

اگر تو این را (امام و حجت بودن مرا) فاش سازی، تو را خواهند کشت. سپس فرمود:

یا کتمان و پوشیده نگه داشتن این راز، یا کشته شدن، پس مواظب جان خود باشید.^۳

این رویدادها و سفارش‌های امام، همگی دست به دست هم داده و باعث شده که

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

۲. عیون المعجزات، ص ۱۴۰.

۳. اثبات الوصیة، ص ۲۵۱.

یساران امام (ع) در زمان نقل روایت‌ها، گاهی اوقات تصریح به نام امام (ع) نکنند. این امر در مورد امام حسن عسکری (ع) مصداق داشت. اربیلی می‌گوید:

در هر خبری که گفته شده، آن مرد گفت، منظور از آن مرد، امام حسن عسکری (ع) است.^۱

نتیجه اینکه آن دوران، پر از ستم و کجروی بود و کسانی زمام حکومت مردم را در دست داشتند که نه در امور دنیوی و نه در امور دینی و اخروی، امین و مورد اعتماد نبودند و همه این حقایق بر امام و یاران ایشان آشکار و روشن بود و به همین علت، فرمانروایان آن زمان با وجود خیانت برخی از معدود نزدیکان خاندان امام مانند «جعفر»، نتوانستند هیچ گونه اطلاعاتی در مورد مهدی موعود (ع) به دست آورند.

نظریه پردازی در مورد غیبت

امام حسن عسکری (ع) نقش نظریه پرداز بدون واسطه غیبت فرزندش، حضرت مهدی (عج) را ایفا نمود و اصول آن را بیان کرد.

از جمله آن اصول؛ می‌توان از آراسته شدن به زیور شکیبایی، آگاهی و بیداری، احتیاط در مصیبت‌ها و مشکلاتی که انسان هر از چند گاهی دچار آن می‌شود، نام برد. به ویژه اینکه مسئله غیبت، از جمله مسائلی نیست که انسان به آسانی بتواند آن را بپذیرد و ما این نکته را در نامه امام (ع) به «علی بن حسین بن بابویه قمی» می‌توانیم بیابیم. در آن نامه آمده بود:

باید شکیبا باشی و انتظار فرج را داشته باشی، پیامبر (ع) فرمود: «برترین کارهای امت من، انتظار فرج است» پیوسته پیروان و دوستان ما، در اندوه خواهند بود تا آنکه فرزندانم که پیامبر مژده ظهور او را داده، هم او که زمین را همان گونه که آکنده از جور و بیداد شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند، ظهور کند. شیخ من، شکیبا باش، ای ابوالحسن علی، شکیبا باش و به تمام دوستان ما بگو که شکیبا باشند، بی‌گمان زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به ارث می‌دهد و

پایان از آن (و به سود) پرهیزگاران است.^۱

امام حسن عسکری(ع)، زمانی که حجّت(عج) را به یاران خود نشان داد، آنان را تشویق به تحمّل بار مسئولیت‌هایشان کرد. از «معاویة بن حکیم» و «محمد بن ایوب» از «نوح» و «محمد بن عثمان العمری» نقل شده که آنها گفتند:

ما که ۴۰ نفر بودیم و در منزل ابومحمد الحسن بن علی(ع) حضور داشتیم، ایشان در آن زمان فرزندش را به ما نشان داد و فرمود:

این پس از من، امام شما و جانشین من بر شما خواهد بود، از او فرمانبرداری کنید و پس از من با تفکرات و باورهای خود در مورد دین پراکنده نشوید و از گرد او هم پراکنده نشوید، زیرا هلاک خواهید شد، اما مسئله‌ای باقی است و آن اینکه شما پس از امروز او را نخواهید دید.

آنها گفتند ما از منزل امام بیرون رفتیم و تنها پس از گذشت چند روز ابومحمد امام حسن عسکری(ع) رحلت کرد.^۲

امام(ع)، به وجود آمدن اختلاف میان یاران و نزدیکانش را پیش‌بینی کرد و فرمود:
در سال ۲۶۰ هـ ق شیعه و پیروان و دوستان یاران من گروه گروه پراکنده می‌شوند.^۳

امام(ع) زمانی که برای حضرت مهدی(عج) سفیران و نمایان و وکیلانی تعیین کرد تا سؤال‌های مردم را به او برسانند و ایشان از طریق توقیعات خود، پاسخ آنها را بدهند، زمینه امر سفارت و نمایندگی از ایشان را آماده کرد. البته امام هادی(ع) نیز پیش از آن، دست به چنین کاری زده بود و ایشان هم بر مفهوم غیبت برای یاران و دوستان ایشان تکیه و تأکید کرده بودند. شاید بتوان گفت، علت رفتارهای عباسیان و آماده سازی وسایل کفن و دفن و نماز خواندن بر ایشان به همین مسئله شیوع مفهوم غیبت در میان دوستان یاران امام، باز می‌گردد. «احمد بن عبیدالله بن خاقان» می‌گوید:

زمانی که ابومحمد الحسن بن علی در بستر بیماری افتاد، پدرم کسی به دنبال من فرستاد و گفت، ابن الرضا بیمار شده است. پس او با شتاب سوار

۱. مسند الامام العسکری، ص ۱۵۲ و ۱۹.

۲. کمال‌الدین، ص ۴۳۵.

۳. الصدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۸.

بر مرکب خود شد و به سوی دارالخلافة رفت و سپس شتابان بازگشت، در این حال پنج نفر از خدمتکاران مورد اعتماد و از خواص امیرالمؤمنین همراه او بودند... او به آنها دستور داد پیوسته در خانه ابی محمد بمانند و از حال و احوال او کسب خبر کنند... دو روز بعد به او خبر داده شد که ابی محمد ضعیف شده است، او سوار بر مرکب خود شد و به دیدن ایشان رفت، سپس به برخی افراد پزشک‌نما دستور داد پیوسته همراه ایشان باشند و کسی را در پی قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلسش آورد و به او دستور داد، ده نفر از یارانش را برگزیند. پس از آن، او آنها را به خانه ابی محمد روانه کرد و به آنها دستور داد شب و روز کنار او باشند، آنها همچنان در خانه ابی محمد (ع) بودند تا اینکه ایشان (ع) وفات کرد... پس از آن، آنها شروع به آماده کردن جنازه ایشان برای دفن و امکانات لازم برای این کار کردند. بازارها تعطیل شد و پدرم و بنی‌هاشم و دیگر مردمان به تشییع جنازه ایشان پرداختند و سلطان به ابوعیسی بن متوکل دستور داد بر او نماز گزارد. چون جنازه بر زمین نهاده شد، ابوعیسی نزدیک شد و پارچه روی چهره ایشان را کنار زد و چهره ایشان را به علویان و عباسیان قبیله بنی‌هاشم و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان عادل، نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن رضا است...'

این نوع رفتار و برخورد و این کار حاکمان یعنی قاضیان را پیوسته در منزل ایشان نگه داشتن، کنار زدن پارچه از روی چهره ایشان و نشان دادن کالبد پاک ایشان به گروه‌های یاد شده در این روایت، بیانگر یک مسئله و موضوع پنهان بود و شاید (خداوند آگاه‌تر از همه است) علت این کارها جلوگیری از نفوذ و رخنه اندیشه غیبت امام حسن عسکری (ع) در میان مردم بود و این از جمله اموری است که پرده از وجود این اندیشه در میان بزرگان و علمای آن زمان و آشنایی آنها با آن برمی‌دارد.

فصل پنجم

زمینه‌های غیبت امام منتظر (ع)

کسی نمی‌تواند به صورت قطعی علت غیبت امام دوازدهم (ع) را بیان کند و آن را محصور به دلایل خاصی کند. آری، احادیث امامان پیش از ایشان، گاهی دلیل آن را ترس و گاهی حکمت الهی یا عدم بیعت با ظالمان و مانند آن عنوان می‌کنند، این غیر از اجماعی است که می‌گوید: امامت حکم نبوت را دارد و هر دو از یک جا سرچشمه می‌گیرند، بود و نبود پیامبر و بود و نبود امام و غیبت ایشان تقدیر الهی است و کسی اندک دخالتی نمی‌تواند در آن داشته باشد و تقدیر الهی را تغییر دهد. علاوه بر این، نبوت و امامت هر یک برای خود اسراری دارند و این خود علتی است که باعث شد، ما راه دیگری غیر از آنچه دیگران برای نام‌گذاری این فصل برمی‌گزینند، در پیش گیریم، و عنوان «زمینه‌های غیبت امام (ع)» را به جای دلایل غیبت انتخاب کنیم.

حکمت اول: خطر امنیت جانی امام از سوی دستگاه‌های حکومتی

شاید آغاز کردن سخن و پرداختن به شرح و توضیح این حکمت در این مبحث در حالی که هنوز به بیان زنجیره حوادث خونین و کشمکش‌های همیشگی میان علویان و حکومت‌های پی در پی، چه اموی و چه عباسی، پرداخته‌ایم، کمی زود باشد، اما باید دانست که درگیری و جنگ حق و باطل منحصر به عرب‌ها نبوده است، یعنی جنگ و درگیری خاندان علوی با عباسیان و امویان، بلکه این جنگ و درگیری‌ها سابقه‌ای طولانی داشته و از زمان گام نهادن حضرت آدم (ع) بر زمین بوده است. شاید از این کسانی که راه آن را هموار ساختند فرزندان آدم باشند، آن هنگام که یکی دیگری را به قتل رساند و از دفن جنازه‌اش درمانده گردید.

در اینجا ما قصد آن نداریم که به ذکر جزئیات این کشمکش قدیمی بپردازیم، بلکه ما به اندازه‌ای به آن خواهیم پرداخت که از چارچوب بحث خود خارج نشویم.

اختلاف علوی‌ها با اموی‌ها از اولین روز ظهور اسلام آغاز شد و آن به خاطر رسیدن به خلافت نبود، بلکه به دلیل استعدادها و قابلیت‌های ذاتی علویان مانند شکیبایی، جهاد، بر دوش کشیدن بارهای سنگین این رسالت و نبود این عناصر در خاندان اموی بود. استراتژی و خط مشی خاندان اموی بر قدرت‌طلبی و دنبال جاه و مقام و عیش و نوش بودن، استوار بود و آنها ارزشی برای فداکاری و ایثار قائل نبودند، در نتیجه، طبیعی بود که چنین اختلاف و درگیری‌ای میان دو خاندان علوی و اموی پیش بیاید، اما به هر حال نمی‌بایست در این درگیری‌ها، اموی‌ها تمام اصول و اخلاقیات جنگ و اصول کلی اخلاقی را زیر پا بگذارند و جامعه‌ی زمان آنها تبدیل به جنگل شود و در آنجا فقط قانون جنگل حاکم باشد.

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) در درگاه خداوند برای ظالمان به او طلب مغفرت می‌کرد، طرف مقابل، جلسات شبانه می‌گذاشت و برای کشتن ایشان با استفاده از وسایل و روش‌های گوناگون برنامه‌ریزی می‌کرد.

این موضوع محدود به چند شخصیت محدود مانند (علی و دشمنانش) نمی‌شد بلکه تمام خاندان علوی را در بر می‌گرفت، مصیبت‌هایی که به حسن و حسین (ع) به خاطر جنگ‌ها و حملات مختلف رسید، باعث شد که صفحه‌ی تاریخ سیاه و تاریک شود. و ما در اینجا به خاطر تحقیق‌های گسترده و بسیار دانشمندان اهل تسنن و شیعه در این مورد، بیش از این، وارد این مسئله نمی‌شویم.

آنچه در اینجا برایمان حایز اهمیت است، چگونگی اختلاف علویان و عباسیان است و می‌خواهیم بدانیم چرا عباسیان ریشه‌ی درخت نبوت را برکنند و نهال امامت را برچینند و البته کتاب‌های مورخان در ارائه‌ی تصویر واقعی این جنایات، خود کافی است. ما بحث خود را از آغاز حرکت پرچمدار حکومت عباسیان یعنی «ابومسلم خراسانی» شروع می‌کنیم.

«خوارزمی» درباره‌ی او چنین می‌گوید:

ابومجرم نه ابومسلم بر آنان - یعنی علویان - چیره گشت و زیر هر سنگ و کوه و در و دشتی را می‌گشت تا آنها را به قتل رساند.^۱

با رسیدن «منصور» به حکومت، «ابومسلم» به بهانه‌ی توطئه‌چینی ضد منصور دستگیر

۱. جعفر مرتضی‌العاملی، حیاة الامام الرضا (ع)، ص ۱۰۱.

شد و خود چنین اعتراف نمود:

دستور دادند که شمشیر بکشم و هر مظنونی را بگیرم و با تهمت بستن بکشم، عذری را نپذیرم، حریم‌هایی که خداوند دستور حفظش را داده بود شکستم و خون‌هایی را که خداوند حفظ آن را واجب نموده بود ریختم کار (زامداری و حکومت مسلمانان) را از اهلش گرفته و در غیر جایگاهش قرار دادم.^۱

منظور او از اهل امر، خاندان علوی است زیرا او شعار دعوت به رضای آل محمد (ص) را سر می‌داد و کارهایش سامان یافت و خلافت را از آنان بستاند.

نویسنده معاصر «احمد امین» جنایات و زندگی منصور را چنین توصیف کرده است: زندگی او سرشار از خونریزی و خونخواری و نابودی مخالفان بود.^۲

«مسعودی» در مورد علت نام‌گذاری منصور بدین نام می‌گوید:

راز برگزیدن نام منصور (پیروز شده) بر خود، پیروزی‌اش بر علویان است.^۳

«منصور به این جرایم» چنین اعتراف می‌کند:

دو هزار نفر یا بیشتر از فرزندان فاطمه را کشتم و سرور و آقا و امامشان جعفر بن محمد را رها کردم.^۴

«طبری» می‌گوید:

او انباری پر از سرهای علویان از خرد و کلان گرفته تا پیر و جوان داشت و بر هر یک از سرها برگه مشخصات او را درج و آویزان کرده بود و نام او و نام پدرش را بر آن نوشته بودند.^۵

این اعمال و رفتار جای شگفتی ندارد، زیرا قبلاً هم گفته شد راه و خط مشی دو خاندان متفاوت بود. خط مشی علویان، فداکاری و ایثار و خط مشی عباسیان قدرت‌طلبی و زورگویی و احساس کمبود بود. این حرف نتیجه تحلیل تاریخی صرف نیست بلکه

۱. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰.

۲. ضحی الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۵.

۳. التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۵.

۴. الأدب فی ظل التشیع، ص ۶۳.

۵. تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۳.

اعتراف خود «منصور» است. وقتی عمویش «عبدالصمد بن علی» او را به خاطر جرایم قتل و کشتارش سرزنش کرد پاسخ داد:

شمشیرهای فرزندان ابوطالب از زمانی که ما میان مردم، جزو اشخاص عامی و عادی بودیم تا اکنون که به خلافت رسیده‌ایم، در نیام نبوده است. تنها راه برای حفظ هیبت و شکوه و عظمتمان، فراموش کردن بخشش و استفاده از زور و قدرت است.

تا اینکه کار به تهدید امام صادق (ع) رسید و به او گفت:

تو و خانواده‌ات را می‌کشم تا هیچ اثری از شما باقی نماند.^۱

و در پایان منصور رو به «مسیب بن زهره» کرده و می‌گوید:

من بر این باورم، حجاج برای بنی مروان دلسوزتر از همه بود، مسیب گفت: مولایم هر چه حجاج در گذشته (در حق آل پیامبر) کرد، ما هم از آن فروگذار نکردیم. به خدا قسم خدا هیچ کسی عزیزتر از پیامبر برایمان نیافریده و تو فرمان قتل فرزندانش را دادی و ما اطاعت کردیم.^۲

پس از او نوبت «مهدی» رسید. او از یک ابزار دیگر هم برای مبارزه با علویان استفاده کرد؛ او با به وجود آوردن فرقه‌ها و گروه‌های انحرافی و سعی در منسوب کردن این نام‌ها به پیروان ائمه و خدشه وارد کردن به اعتبارشان، بیشتر از پیش به اختلافات دامن زد و فرقه‌های «زراریه» منسوب به «زراره» و «جوالیقیه» را به وجود آورد.^۳

او شیعیان و پیروان ائمه (ع) را متهم به کفر و زندیق بودن کرد تا بهانه قتل و آواره کردنشان را داشته باشد.

«عبدالرحمن بدوی» می‌گوید:

آن زمان پیوسته رافضی‌ها (شیعیان) را متهم به زندقه و کفر می‌کردند.^۴

پس از «مهدی» فرزندش «هادی» روی کار آمد. «یعقوبی» در مورد او می‌گوید:

او بر دستگیری شیعیان بسیار پافشاری می‌کرد و بسیار از آنها هراس داشت

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۸.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۹۶، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۲۴.

۴. من تاریخ الاحاد فی الاسلام، ص ۳۷.

و جیره و مواجبی که مهدی برایشان در نظر گرفته بود قطع کرد و برای دستگیری و احضار آنان به اطراف و اکناف نامه فرستاد.^۱

ذکر واقعه «فخ» برای تشریح این نکته به تنهایی کافی است. واقعه «فخ» تمام مسلمانان را به وحشت افکند. آنها به کشتار و آوارگی علویان اکتفا نکرده بلکه آنها برای به وحشت انداختن مردم، سرها را از تن جدا می‌کردند. پس از او «هارون الرشید» به حکومت رسید و به خاندان ابوطالب اعلان جنگ داد و بنابر سخن «خوارزمی» «درخت نبوت را درو کرد و نهال امامت را از جا کند». کار او به جایی رسید که بدون دلیل و هیچ جرمی، به کشتن فرزندان پیامبر خدا(ص) پرداخت. «الفخری» در کتاب «الاداب السلطانية» به شرح این وقایع پرداخته است.

همین بس که او خود اعتراف می‌کند و می‌گوید:

تا کی در مورد آل ابوطالب صبر کنم، قسم می‌خورم که آنها را می‌کشم و پیروانشان را می‌کشم و حتماً این کار را انجام خواهم داد.

او این نقشه ناجوانمردانه را هنگام فرستادن «جلودی» به جنگ با «محمد بن جعفر بن محمد»، اجرا کرد و به او فرمان داد تا به خانه‌های علویان در مدینه یورش برده و لباس و زیورآلات زنان را به غارت ببرند.^۲

بنابر گفته‌های «طبری» و «ابن اثیر»^۳ او به دلیل نفرت از شیعیان، همه آنها را از بغداد بیرون راند و به مدینه برد. این جنایتکار به قتل و آوارگی و تعقیب زندگان بسنده نکرده، بلکه کینه‌اش شامل اموات نیز شد و قبر امام حسین(ع) را نابود و زمین کربلا را شخم زد و با کشتن رئیس و سرور خاندان علوی یعنی امام موسی کاظم(ع) در کنج زندان تاریک عباسی، پرونده جنایت‌هایش را بست. به دلیل ضیق مجال، در اینجا قصد نداریم که مواضع تمام خلفای عباسی یعنی «سفاح»، «منصور»، «مهدی»، «هادی»، «رشید»، «امین»، «مأمون»، «معتصم»، «واثق»، «متوکل»، «منتصر»، «مستعین»، «معتز»، «مهدی»، «معتضد»، «مکتفی»، «مقتدر»، «قاهر»، «راضی»، «متقی»، «مطیع» را بازخوانی کنیم.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۹، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۲۳۵، الکامل، ج ۵، ص ۸۵.

صفحه تاریخ زندگی آنها، مالمال از سیاهی و آلوده به خون عترت پیامبر (ص) بود و عملکرد بدشان نسبت به اهل بیت (ع) لکه ننگی بر پیشانی انسانیت به شمار می‌آید؛ زیرا آنها یک سیاست واحد نسبت به علویان در پیش گرفتند که اصلی‌ترین ماده آن می‌گوید:

اگر میان کسی و یکی از خاندان ابوطالب اختلافی افتاد، بدون هیچ توضیح و دلیلی حرف او را بپذیر و به هیچ وجه احتجاج آن علوی را نپذیر.
این سخنی است که منتصر به یکی از عواملش نوشته است.^۱
شاعر می‌گوید:

به خدا قسم که تمامی جرم‌ها و جنایت‌های بنی‌امیه نسبت به علویان به اندازه تنها یک دهم جرم‌های بنی‌عبّاس است.
«ابوعطا افلح بن یسار سندی» متوفای سال ۱۸۰ ه. ق که در دو دوران اموی و عبّاسی زیسته است، می‌گوید:

کاش ظلم بنی‌امیه ادامه پیدا می‌کرد ولی عدالت بنی‌عبّاس نبود.^۲

خلفایی که معاصر امام حسن عسکری (ع) بودند ۳ تن هستند: «معتز»، «مهتدی» و «معمد» و ما به مناسبات امام با آنها و تلاش آنها برای به قتل رساندن ایشان در فصل‌های گذشته اشاره کردیم. در آن فصل به نقش امام عسکری (ع) در مورد نظریه «مصلح موعود» اشاره شده بود. «شبراوی» به صراحت از ترس امام عسکری (ع) بر جان فرزندش به خاطر مشکلات زمانه و ستم حاکمان می‌گوید.

امام عسکری (ع)، فرزندش را جانشین خود نمود؛ او دوازدهمین امام از نسل ابوالقاسم محمد (ص) است و پدرش وی را به هنگام تولد مخفی نمود و به خاطر شرایط زمانه و ترس از خلفا که در آن موقع به دنبال هاشمیان و دستگیری و کشتن و نابود کردن آنها بودند مسئله او را پنهان داشت.^۳

چگونگی برخورد و رفتار حاکمان با خانواده امام عسکری (ع) خود بیانگر ترس و احتیاط حاکمان در مورد این نوزاد بود. در همین راستا، «معتز» زمانی که امام حسن

۱. المقریزی، الخطط، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲. المحاسن و المساوی، ص ۲۴۶، الشعر و الشعراء، ص ۴۸۴.

۳. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۹.

عسکری (ع) را به زندان «علی بن اوتامش» افکنده بود، تلاش کرد ایشان را به قتل برساند. «شیخ مفید» در توصیف اوتامش می‌گوید:

او دشمنی زیادی با خاندان پیامبر (ص) داشت.^۱

«اربلی» می‌گوید:

وقتی معتز به «سعید حاجب» دستور انتقال امام را به کوفه داد، «ابوالهیثم» نامه‌ای به امام (ع) نوشت و گفت: فدایت شوم. خبری رسید. که نگرانمان ساخته است. امام (ع) پاسخ داد: تا سه روز دیگر گشایشی می‌رسد و معتز روز سوم به قتل رسید.^۲

«ابن شهر آشوب» درباره خبری که یاران ائمه را نگران ساخت گفته است:

معتز نزد سعید حاجب رفت و به او دستور داد که ابومحمد را به سمت کوفه ببرد و در راه گردنش را بزند.^۳

«مهدی» هم امام عسکری (ع) را همراه با «ابوهاشم» زندانی کرد، وی می‌گوید:

در زندان مهدی بن واثق با ابومحمد زندانی بودیم.^۴

«معمد» نیز جاسوسانش را بر خانه امام گمارده بود که هر از گاهی از نوزاد جدید خبری آورند و هر از چندگاهی به بازرسی خانه ایشان می‌پرداختند تا آن نوزاد را بیابند. اما این سیاست نیز سودی نبخشید و او مجبور شد امام (ع) را زندانی کند و او را به «یحیی بن قتیبه» که بسیار بر امام سخت‌گیری می‌کرد، سپرد.^۵

با مطالعه حوادث تاریخی دوره اخیر زندگی امام عسکری (ع) ما به ترس دستگاه حکومتی از این نوزاد پی می‌بریم. تاریخ اشاره به تفتیش خانه امام و خادمان وی و نیز گماشتن چند قاضی در خانه امام، قبل از وفات ایشان و زیر نظر گرفتن اوضاع و احوال آنجا و اقدامات شبیه دارد و تمامی این حوادث در فصل مربوط به نقش امام عسکری (ع) در حفظ و اثبات نظریه مهدویت توضیح داده شد، به همین دلیل امام عسکری (ع) در

۱. الأرشاد، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. كشف النعمة، ج ۳، ص ۲۱۲.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۶۴.

۴. الطوسی، الغیبة، ص ۱۴۳.

۵. مناقب ابن شهر آشوب.

زمان حیات خود، به ناچار فرزندش را پنهان داشت و بالطبع آن امر هنگام رحلت ایشان، به دلیل تمایل حکومت برای پیدا کردن نوزاد و سستم خویشاوندانی مانند عمویش جعفر، بیش از پیش احساس می‌شد. ترس یکی از عواملی بود که باعث شد امام در جامعه حضور ظاهری نداشته باشند و این غیبت همانند خورشید است، هنگامی که ابرها آن را می‌پوشانند.

علاوه بر موارد قبل، احادیثی از پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت ایشان به دست ما رسیده که به این حکمت اشاره می‌کند. از اباعبدالله (ع) نقل شده است که ایشان فرمود:

پیامبر (ص) فرمود: این پسر باید غایب شود. گفتند: چرا یا رسول الله؟
فرمود: بیم قتل او می‌رود.^۱

از ابوجعفر (ع) روایت شده است که:

اگر خداوند از ظلم عده‌ای نسبت به ما ناخرسند باشد ما را از برابر دیدگان پنهان می‌دارد.

«زراره» به نقل از امام ابوجعفر (ع) می‌گوید:

وی قبل از ظهورش غایب می‌شود.^۲ پرسیدم: چرا؟ فرمود: ترس و با دستش به شکمش اشاره کرد. زراره می‌گوید: یعنی ترس از کشته شدن.

روایات دیگری در کتاب‌های روایی وجود دارد که از بیم قتل به عنوان حکمت غیبت یاد کرده است.

حکمت دوم: امتحان و آزمایش

امتحان یکی از سنت‌های الهی است که نظام خلقت بر آن استوار است. خداوند در این مورد می‌فرماید:

أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون^۳؛

آیا مردم می‌پندارند که تا بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و امتحان نمی‌شوند.

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. الشيخ الصدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. سورة عنكبوت، آية ۲.

و نیز می‌فرماید:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۱

کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان
نیکوکارترید.

بنابراین، آزمایش همان چیزی است که بد را از خوب جدا ساخته و طلا را از بقیه فلزات متمایز می‌سازد و شاید هم - خدا عالم‌تر است - یکی از دلایل غیبت آزمایش مردم باشد. البته در احادیث اهل بیت (ع) هم به آن اشاره شده است؛ از جمله روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید:

صاحب این امر، ناگزیر غیبتی خواهد داشت که هر ناحقی در آن شک
می‌کند.^۲

این غیبت است که حق را از باطل جدا می‌کند. امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) می‌فرماید:

به هنگام غیبت سومین فرزند من، گویی شیعیانم در جست‌وجوی پناهگاه هستند،
اما پناهگاهی نمی‌یابند.
به حضرت گفته شد:

چرا ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: زیرا امامشان غایب است. پناهگاه خواستن
و به دنبال پناهگاه گشتن و امان خواستن به معنای حقیقت‌جویی و دوری از خیال
پردازي و توهم است و این یک امتحان الهی است و به همین دلیل امام جعفر صادق (ع)
می‌فرماید:

ای شیعیان اهل بیت بدانید که امورتان مانند سرمه در چشم است که
شخص می‌داند چه موقع سرمه در چشم می‌رود و نمی‌داند چه موقع سرمه
از چشم می‌رود. زمانی است که افراد صبح هنگام در دین هستند و شب
هنگام از دین خارج می‌شوند و کسی هم شب در دین ما هست و صبح،
از دین خارج می‌شود.^۳

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۲. الشیخ الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۲.

۳. الشیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴.

نیز امام صادق (ع) می‌فرماید:

به خدا قسم که مثل شیشه نمی‌شکنید، زیرا شیشه برگردانده شده و به حالت قبل در می‌آید، به خدا که مانند کوزه می‌شکنید کوزه مثل قبلش نمی‌شود، به خدا که دگرگون می‌شوید و مثل غربال شدن کاه از گندم، الک می‌شوید.^۱

این احادیث و احادیث دیگر حقیقت دانستن امتحان و آزمایش در دوران غیبت امام دوازدهم (عج) را بیان می‌کند.

حکمت سوم: غیبت راز و سری از اسرار خداوند

چگونه ممکن است غیب راز نباشد، حال آنکه اراده خداوندی بر آن قرار گرفته است که جهان توسط رهبر و زمامدارش اصلاح و عدالت الهی در آن محقق شود. این مسئله یکی از اسرار پنهان است که خداوند به اولیای خود عرضه داشته و آنها به دلایلی پرده از راز آن بر نداشته‌اند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

به ما اجازه گفتن آن را به شما نداده‌اند. به این خاطر امامان (ع) در برخی سخنانشان آن را همچنان پوشیده و پنهان نگه داشته‌اند.

وقتی «ابوالفضل عبدالله بن فضل هاشمی» از امام صادق (ع) درباره حکمت غیبت امام زمان (ع) پرسید، فرمودند:

حکمت آن آشکار می‌شود همان گونه که حکمت اعمال خضر مانند سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و ساختن دیوار، برای موسی (ع) بعد از جدا شدنشان معلوم شد. ای پسر فضل این مسئله امری الهی و از اسرار و از امور غیبی خداوندی است.^۲

تشبیه و مقایسه امامت به نبوت باعث می‌شود، پرده ابهام اسرار امامت از برابر دیدگان برداشته شود و این سخن که امامت نیز در مجرای نبوت حرکت می‌کند و همانند آن است، تحقق یابد.

روایتی از پیامبر اکرم (ص) است که به این حکمت اشاره کرده است:

۱. الشيخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴.

۲. الشيخ الصدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۶.

مَثَل قائم ما اهل بیت مانند قیامت است که [خداوند] زمان دقیق آن را بیان
نفرموده و آن ناگهانی سر می‌رسد.
امام صادق(ع) می‌فرماید:

قائم ما غیبتی طولانی دارد.
«سدیر» پرسید: چرا یابن رسول الله؟
فرمود:

خداوند عزوجل چنین خواسته است که سنّت‌ها و واجبات پیامبران که
غیبت داشته‌اند در مورد ایشان هم به اجرا درآید و بایستی وی نیز همانند
آنها غیبت داشته باشد.
خداوند عزوجل می‌فرماید:

لترکبنّ طبقاً عن طبقٍ؛^۱

که قطعاً از حالی به حالی برخوردار خواهید نشست. هر آینه حالی را پس از حالی
پشت سر گذارید.

امام عصر(ع) در مورد این حکمت در توقیعی که به «اسحاق بن یعقوب» داد چنین
می‌فرماید: و اما علت غیبت این است که خداوند متعال می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن أشياء ان تبدلکم تسؤکم؛^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از چیزهایی که برای شما آشکار گردد،
اندوه‌گین می‌شوید، از آنها پرسید.

و یاران و پیروانشان را از سؤال کردن در این مورد نهی می‌کردند و به آنها دستور داده
بودند که در سؤال در مورد آن را ببندند. از ایشان(عج) روایت شده که فرمودند:

در سؤال، در مورد چیزی که به شما مربوط نمی‌شود، ببندید و بیشتر از آن
مقدار که برایتان کفایت می‌کند خود را به زحمت نیندازید و بیشتر، برای
تعجیل فرج دعا کنید که گشایش کار شما در آن است.^۳

۱. الشیخ الصدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. سوره انشقاق، آیه ۱۹.

۳. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۴. قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

حکمت چهارم: بیعت نکردن با هیچ ظالمی

این نیز یکی از حکمت‌هایی است که در سخنان اهل بیت (ع) آمده است، یعنی امام دوازدهم (عج) تحت بیعت هیچ ستمگری نیست، «ابوبصیر» از امام حسین (ع) نقل می‌کند که:

ولادت صاحب این امر از دیدگان مردم نهان است تا بیعت کسی بر گردن او نباشد.^۱

امام صادق (ع) می‌فرماید:

قائم ما برانگیخته می‌شود و تحت بیعت هیچ کسی نیست.^۲

و در پایان، روایاتی به دست ما رسیده که چندین حکمت را همان طور که در این توفیق آمده، در خود جمع کرده‌اند:

تمامی پدرانم مجبور به بیعت با ستمگران زمانشان بوده‌اند. من وقتی ظهور می‌کنم که بیعت هیچ ستمگری بر من نیست. سپس فرمود: درهای سؤال را به روی چیزی که به شما مربوط نمی‌شود ببندید و به بیش از آنچه برایتان کافی است نپردازید.^۳

به این ترتیب این توفیق مسئله غیبت به عنوان یکی از اسرار الهی و بیعت نکردن قائم (عج) با طاغوتیان زمان را با هم عنوان و بیان کرده است. اینها تنها چند روایت از روایات بسیاری بود که در مورد حکمت غیبت مصلح جهانی وجود دارد.

۱. الشیخ الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۹.

۲. ابن بابویه القمی، الأمانة و التبصرة، ص ۱۱۶.

۳. قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

فصل ششم

نقش نواب در اندیشهٔ مصلح جهانی

مقدمه

یکی از حلقه‌های اصلی سلسله مباحث داستان تاریخی اندیشه مهدی موعود(عج) و منصلح کل، مسئله نیابت است که بخش عمده‌ای از اندیشه مهدویت در طول زمان را به خود اختصاص داده است، به ویژه اینکه امام(عج) در یک حالت برزخی یعنی چیزی بین حضور و غیبت به سر می‌بردند. جدا از این، عده‌ای مریض دل از این موقعیت برای رسیدن به اهداف مادی خود استفاده می‌کردند و گاهی این سوء استفاده برای به دست آوردن مال و اموال و گاهی برای کسب جایگاه اجتماعی به ویژه در قالب تظاهر به نیابت امام(عج) بوده است. غیبت صغرا بنا بر قول مشهور، از سال ۲۶۰ هـ ق تا ۳۲۹ هـ ق بود. یعنی حدود هفتاد سال به طول انجامیده است. این دوره با وقایع سیاسی و اجتماعی بسیاری همراه بود که باعث شد نگاه‌ها متوجه نماینده اهل بیت(ع) شده و همانند گذشته و در زمان امامان دیگر که یاران و پیروان امامان به آنها مراجعه می‌کردند، با مراجعه به ایشان از سرچشمه‌های زلال دانش ایشان سیراب گردند.

همان گونه که در فصل گذشته اشاره شد، از آنجا که امام هادی و امام حسن عسکری(ع) سیاست پرده‌نشینی در پیش گرفتند و با مردم به وسیله واسطه‌هایی ارتباط داشتند، به همین دلیل آن دو امام(ع) برای دوره پس از خود زمینه‌سازی می‌کردند؛ دوره زمانی که پرده‌نشینی اصل می‌شد و دیدار حضوری به صورت یک استثنا درمی‌آمد. در پیش گرفتن این سیاست باعث می‌شد تا یاران و پیروان امامت از طولانی بودن راه و کمی شمار یاران به هراس نیفتند، جدا از این، غیبت کبری امام(عج) مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی اساسی‌تری مانند غیبت صغرا را می‌طلبید. در این مرحله امام ۴ تن از معتمدان و خواص خود را به ترتیب در فواصل زمانی مختلف به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و آنها عبارتند از:

۱. «عثمان بن سعید عمری»؛

۲. «محمد بن عثمان بن سعید عمری»؛

۳. «حسین بن روح نوبختی»؛

۴. «علی بن محمد سمري».

آنها در سخت‌ترین شرایط با تحمل تمامی سختی‌ها و مشکلات این منصب مهم، زندگی خود را وقف اسلام نمودند و بار تمام مشکلات ناشی از داشتن این مقام را به دوش کشیدند و آن محدود به مسائل سیاسی نبود بلکه شامل مبارزه با نفس و غرور و طمع حاصل از داشتن این منصب را نیز در برمی‌گرفت و آنها به بهترین شکل ممکن نقش سپرده شده به آنان را ایفا نمودند. مشکلات این دورهٔ پرفراز و نشیب تاریخی، فرصت کمی برای نقل حوادث مهم آن به جا گذاشت که به رغم آن مشکلات، ما سعی در بیان سیر تاریخی آن داریم.

نایب اول: عثمان بن سعید عمری

او «ثقة الاسلام شیخ محمد بن عثمان بن سعید عمری ابو عمرو أسدی» است که هیچ یک از فرقه‌های مذهبی به هنگام یاد نمودن از او و اوصافش، در بزرگی و مورد اعتماد بودنش شک نداشته‌اند و او را بسیار ستوده‌اند. چرا این طور نباشد حال آنکه او از یازده سالگی در رکاب ابو جعفر دوم امام عسکری (ع) بوده است. از جمله روایت‌هایی که بیانگر منزلت و مقام و بزرگی اوست، روایتی است از «احمد بن اسحاق». او چنین می‌گوید:

از ابوالحسن امام هادی (ع) سؤال کردم؛ با چه کسی کار کنم و از که حدیث پیرسم و گفتهٔ چه کسی را پذیرم؟ فرمود:

عمری، معتمد من است هر چه به تو بگوید، از طرف من است و هر کاری گفت، دستور من است سخن از او بشنو و او را اطاعت کن که او مطمئن و قابل اعتماد است.^۱

فردی از امام عسکری (ع) در مورد عمری پرسید، ایشان چنین فرمود:

عمری و پسرش افرادی مطمئن هستند. هر چه به تو رساندند از جانب من رسیده است و هر چه به تو بگویند از جانب من می‌گویند. از آنها بشنو و

اطاعت کن که آنها مورد اطمینان من هستند.^۱

امام عسکری (ع) به «ابراهیم بن عبده نیشابوری» چنین فرمان داد:

از شهر بیرون نرو مگر اینکه عمری - خدا با خشنودی من از او، راضی باشد - را ببینی، بر او سلام کن، تو او را می‌شناسی و او هم تو را می‌شناسد او پاک و مطمئن است.^۲

به خاطر سکونت او در پایگاه سرّ من رأی به ایشان عسکری می‌گفتند و چون او به تجارت روغن مشغول بود به او سَمّان می‌گفتند و او اموال رسیده را در ظرف‌های روغن می‌گذاشت و به دلیل ترس و تقیه، همه آنها را این گونه نزد ائمه (ع) می‌برد، زیرا او پیش‌بینی می‌کرد که در صورت فاش شدن این راز، حاکمان عکس‌العمل سختی در قبال آن نشان می‌دادند. وی نایب امام هادی و عسکری (ع) و امام منتظر (ع) بود، همین افتخار او را بس که امام هادی (ع) در مورد او می‌فرماید:

ابوعمر و مطمئن و امین است. هر چه به شما بگوید، از طرف من است و هر خبری به شما رساند، از جانب من است.^۳

همچنین هنگامی که در مورد او از امام عسکری (ع) سؤال شد، امام (ع) نیز چنین پاسخی دادند و او در آن زمان دو فرزند داشت: «محمد» که دومین نایب است و «احمد». وی نقش واسطه میان امامان و بزرگان پیرو ایشان در نقاط مختلف را داشت و به این ترتیب سؤال‌ها و پاسخ‌ها را انتقال می‌داد و این اوضاع چندین سال ادامه داشت. او همانند چهار نایب دیگر در بغداد سکونت داشت و نیز چندین نماینده داشت و باعث شد او در پوشش اشتغال به تجارت توانست از نظر مردم و حاکمان پنهان بماند و اغیار پی به مأموریت خطیر او نبرند. نامه‌های او به امام محدود به سؤال در مورد مشکلات اجتماعی و سیاسی آنها نبود بلکه سؤالات و اشکالات مختلف عقیدتی را نیز شامل می‌شد. در اثر خفقان سیاسی و تحت نظر بودن محلّ زندگی امام عسکری (ع) و جست‌وجو برای یافتن نوزادی که خواب ستمگران را آشفته کرده بود، بسیاری از توقیع‌هایی که نام نقل‌کننده آن ذکر نشده و تنها گفته شده «خطاب به ساحت مقدّس عرض کردیم» از طرف این سفیر بوده است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۲۵۶.

۳. تفریسی، نقدالرجال، ج ۵، ص ۱۵۲.

او بالاخره وقتی ضعف جسمی و فرا رسیدن مرگ خود را احساس کرد مسئولیت را با تأیید خود حضرت ولی عصر (عج) ^۱ به فرزندش سپرد و بدین ترتیب ندای پروردگارش را لَبیک گفت. امام خطاب به فرزندش در سوگ مرگ او چنین فرمود:

ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم و تسلیم اراده و فرمان اویم. پدرت سعادت‌مند زیست و نیکو از دنیا رفت. خداوند او را غریق رحمت گرداند و او را به اولیاء و دوستانشان ملحق گرداند او پیوسته به خاطر قرب الهی در راه آنها گام برمی داشت. خداوند او را شاد گرداند و از خطاهایش چشم پوشد. ^۲

فرزندش «ابوجعفر بن عثمان» غسل و کفن و دفن او را انجام داد و در ضلع غربی بغداد، در میدان، در اولین جایگاه معروف به «باب جبله» در «مسجد الدّرب» به خاک سپرده شد. «شیخ طوسی» می گوید:

مزارش را در مکان ذکر شده دیدم، بنایی است که دیوار آن محراب مسجد است و در کنار آن دری است که به مقبره او در خانه‌ای تنگ و تاریک منتهی می شود، هر ماه به زیارت مزارش می رفتیم. ^۳

نایب دوم: محمد بن عثمان بن سعید عمری

کنیه اش «ابوجعفر» است، نیابت را به دستور امام عسکری (ع) بر عهده گرفت و فرمود: شاهد باشید عثمان بن سعید عمری نماینده من و فرزندش محمد نماینده پسر مهدی است. ^۴

همچنین پدرش نیز به دستور امام مهدی (عج) او را نایب ایشان دانست و اعلام کرد. هنگامی که امام عسکری (ع) حدیث زیر را فرمود، ایشان نشان افتخار مورد اعتماد ایشان بودن را دریافت کرد. امام (ع) فرمود:

عمری و فرزندش مورد اعتمادند. آنها هر پیغامی و دستوری از طرف من

۱. طوسی، الغیبة، ص ۲۲۱.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. الطوسی، الغیبة، ص ۲۱۸.

۴. همان منبع، ص ۲۱۶.

به تو رساندند، بدان که درست است و از جانب من است [آنان امین اند] و هر سخنی به تو گفتند، بدان که از جانب من است، به سخن آنان گوش فرا ده و از آنان پیروی کن زیرا آنان امین و مورد اعتمادند.^۱

او حدود ۵۰ سال منصب نیابت را بر عهده داشت، وی طولانی‌ترین دوره نیابت امام را داشته است که این خود نشان دهنده تلاش‌های گسترده و کارهای مختلف دوران نیابت وی می‌باشد به گونه‌ای که این کارهای او بیشتر به معجزه شباهت داشت؛ مانند آگاهی او زمان مرگش که قبری را برای خود آماده کرده بود و چنین گفت: «به من دستور داده شده که کارهایم را سر و سامان دهم».^۲ راوی که «ابوجعفر محمد بن عثمان» زمان مرگش را به او گفته بود، می‌گوید هر لحظه او را زیر نظر داشتیم و موعدهش نگذشت تا اینکه ابوجعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که گفته بود، درگذشت.^۳

وی در کار خود نقش ارزنده‌ای در نگهداری اسرار حضرت مهدی (عج) و واسطه‌گری و رساندن نامه‌های امام داشت، امام (عج) در این باره می‌فرماید:

سکوت و بهشت، حرف و آتش و جهنم؛ اگر آنها نام [مرا] را بدانند فاش می‌کنند و اگر مکان [مرا] را بدانند نشان می‌دهند.^۴

نهی از به زبان آوردن نام حضرت همیشگی نبود، بلکه مختص یک دوره خاص بود که جان امام به خاطر ضعف اراده سؤال‌کنندگان و عدم امانت‌داریشان در خطر بود و روایت پیشین نیز اشاره به این نکته دارد.

معجزه‌های بسیاری به دست او و اغلب شامل پیش‌گویی کردن امور آینده، اتفاق افتاد، از جمله مردی از قم برای «ابوجعفر» در بغداد اموالی آورد و وقتی آن مرد آنها را به وی داد «ابوجعفر» گفت:

هنوز چیزی مانده، کجاست؟ مرد گفت:

سرورم چیز دیگری ندارم و همه را دادم، ابوجعفر گفت:

چرا، یک چیز باقی مانده. لوازمست را بگرد و چیزهایی را که به تو دادند

۱. الاصول الاصلية، ص ۵۱.

۲. الفصول العشرة، شیخ مفید، ص ۲۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴. الطوسی الغیبة، ص ۳۶۴.

به یادآور.

مرد رفت و چند روز گذشت و همچنان فکر می‌کرد و جست‌وجو می‌کرد اما چیزی به خاطر نیاورد و کسی از اطرافیان‌ش هم چیزی نگفت، او به نزد «ابوجعفر» بازگشت و مرد به او گفت:

هر چه من داشتم و گرفتم، همه را تحویل حضورتان دادم. ابوجعفر گفت: می‌گویند دو پیراهن ساردینی^۱ همراه داری که فلانی به تو سپرد. چه کردی؟ مرد گفت:

بله، به خدا سوگند که به کلی از خاطر من رفته بود و در پایان هم ابوجعفر جای آن را به او گفت، مرد رفت و هر چه شنید را به چشم دید.^۲ این مسائل علم ابوجعفر را نشان می‌دهد که از امام زمان (عج) فراگرفته بود. نایب دوم نقش ارزنده‌ای در رساندن اطلاعات به امام (عج) و انجام مأموریت‌های محوله ایفا نمود تا اینکه اطلاع یافت نایب بعد از او «حسین بن روح» است و باید اموال به او سپرده شود. این جریان دو یا سه سال قبل از وفاتش بود. «حسین بن روح» در زمان حیات ابوجعفر، اموال را تحویل گرفت تا اینکه «محمد بن عثمان» در جمادی الاول سال ۳۰۴ هـ^۳ یا ۳۰۵ هـ^۴ دعوت حق را لبیک گفت و در کنار قبر مادرش در شهر کوفه که هم اکنون در وسط صحرا قرار گرفته، دفن شد.^۵

نایب سوم: حسین بن روح نوبختی

«حسین بن روح» نه جزو اشخاص و خواص سفیر دوم، «ابوجعفر عمری» بود و نه مانند عمری پدر و پسر که امام هادی و امام عسکری (ع) از آنها تعریف کرده بودند، آوازه داشت. به این خاطر نایب دوم، از دو سه سال پیش از شروع نیابت، دست به شناساندن او زد و او را در میان شیعیان ستود و این خود بیانگر این بود که نیابت به دست صاحب

۱. نام منطقه‌ای است در اروپا. «م»

۲. الطوسی، الغیبة، ص ۲۹۵.

۳. الکامل، ج ۶، ص ۱۵۹.

۴. إعلم الوری، ص ۴۱۶.

۵. الطوسی، الغیبة، ص ۳۶۶.

آن است به هر که بخواهد می‌دهد، کسی که هر چقدر او را آزار و شکنجه دهند دست از دامان امام برنمی‌دارد و ایشان را رها نمی‌کند.

«محمد بن عثمان بن سعید عمری» با ده نفر رابطه داشت و یکی از آنها نوبختی بود و خاص‌ترین و محرم‌ترین آنها «جعفر بن احمد بن متیل» و پدرش بودند. بنابراین کسی فکر نیابت نوبختی را هم نمی‌کرد، ولی دستور چنین داده شد که سفیر دوم نوبختی را از میان جمع آنان به عنوان نایب معرفی کند.

«ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی» می‌گوید:

از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که می‌گفت: محمد بن عثمان ابوجعفر عمری با حدود ده نفر در بغداد ارتباط داشت و ابوالقاسم بن روح هم یکی از آنها بود، ولی همگی به ابوجعفر نزدیک‌تر از او بودند، تا جایی که اگر کسی مشکلی داشت برای حل آن پیش دیگران می‌رفت... وقتی زمان رحلت ابوجعفر فرا رسید، حسین بن روح انتخاب و نیابت به او سپرده شد.

یساران چنین می‌پنداشتند که «جعفر بن احمد بن متیل» یا پدرش پس از «محمد بن عثمان بن سعید عمری» به عنوان نایب^۱ برگزیده می‌شوند، اما امام مسئولیت را به کسی دیگر سپرد، «نوبختی» با رحلت ابوجعفر عمری در سال ۳۰۵ هـ ق نیابت را آغاز نمود و تا زمان وفاتش به سال ۳۲۶ هـ ق ادامه داشت، مدت نیابت وی ۲۱ سال بوده و او مأموریت‌های بسیاری انجام داد و بسیاری از توقیحات توسط او اعلام شده است. اولین آن توقیحات نامه‌ای بود که امام در آن، او را مدح و ثنا کرده بود. سپس به طور متوالی نامه‌های زیادی مبنی بر حل مشکلات فردی و اجتماعی به او داده شده که همگی به خاطر امنیت جانی امام، محرمانه بودند، این سرّی بودن را از تقیه‌ای که نایب سوم در پیش گرفته بود متوجه می‌شویم و این تقیه کمک زیادی به مخفی نگه داشتن نامه‌ها و زدودن شک و شبهه‌ها کرد.

از مهم‌ترین موارد تقیه او این است:

دو نفر با هم مناظره می‌کردند؛ یکی می‌گفت: بهترین مردم بعد از پیامبر، اول ابوبکر، بعد عمر و بعد علی است و دیگری می‌گفت: نه، علی بهتر

۱. الطوسی، الغیبة، ص ۳۶۹.

۲. همان مصدر، ۳۶۹.

از عمر است و بحث بالا گرفت، ابوالقاسم گفت: چیزی که صحابه بر آن اجماع کرده‌اند، برتری ابوبکر صدیق، سپس عمر فاروق، سپس عثمان ذوالنورین و بعد علی وصی... است.^۱

با وجود اینکه دو طرف در مقدم بودن علی (ع) بر عثمان بحثی نداشتند بلکه صحبت دربارهٔ مقدم بودن یا نبودن عمر بود، وی عثمان را بر علی (ع) مقدم داشت. این جریان بیانگر شرایط آن زمان است. موارد دیگری نیز وجود دارد که کتاب‌های تاریخی و حدیثی آن را بازگو کرده‌اند و «نوبختی» توسط آن تقیّه‌ها توانسته است مسئلهٔ نیابت و توقیعات امام را کاملاً پنهان نگاه دارد. اما این موضع‌گیری‌ها مانع از دفاع او از اهل بیت (ع) نشده بود به عنوان مثال، او مناظره‌ای با «ترک هروری» در مورد فضیلت حضرت فاطمه (س) دارد که هروری از میدان به در رفت و می‌گوید:

هیچ کسی را ندیدم که در این مورد بهتر و موجزتر از او سخن گوید و پاسخ دهد.^۲

«حسین بن روح» به صراحت می‌گوید که آنچه او از آن سخن گفته، از سخنان گهربار امام بوده است. او جرئت اینکه در مورد دین فتوا دهد، نداشته و در این مورد از خود نظری نمی‌داده است. این چیزی است که «محمد بن ابراهیم» بر آن صحّه گذاشته و می‌گوید:

اگر بلایی از آسمان نازل شود و پرنده‌ای مرا برباید یا اینکه طوفان از جایی مرا پرتاب کند بسیار راحت‌تر از آنم که از خودم در مورد دین نظری دهم، حال آنکه گفته‌هایم از خود منبع است و آنها را مستقیماً از حضرت حجّت (ع) شنیده‌ام.^۳

توقیعاتی از حسین بن روح وجود دارد که بیانگر برخی معجزات است. از جمله آن معجزات خبر ولادت «شیخ صدوق» پسر است که پدرش به وسیلهٔ «ابوجعفر محمد بن علی الاسود» در مورد آن سؤال کرده بود.^۴

۱. عباس قمی، الکنی و الإلقاب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. الطوسی، الغیبة، ص ۳۸۸.

۳. همان مصدر، ص ۳۲۲.

۴. السید بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۹۸، الغیبة طوسی و دیگر منابع.

گفته شده است؛ روزی مردی قصد سوار شدن به کشتی را داشت که «نوبختی» مانع او شد و بعد از مدّت زمانی، آن شخص از غرق شدن کشتی مطلع گشت.^۱ این از جمله امور غیبی است که نواب از برکت وجود امام (عج) بدان دست یافته بودند و ما در فصل‌های گذشته به بحث و بررسی در مورد آن پرداختیم.

«ابوسهل نوبختی» می‌گوید او آنقدر صلابت داشت که اگر حضرت حجت (ع) زیر پیراهن او بود و «حسین بن روح» تکه‌تکه می‌شد، پیراهن را بالا نمی‌زد و راز ایشان را فاش نمی‌کرد.^۲

«ابن روح» مدّت زیادی به کار رساندن نامه‌ها به امام و بردن پاسخ آنها برای شیعیان ادامه داد تا اینکه به سال ۳۲۶ هـ ق به ملکوت اعلی پیوست و از دنیا رفت و در بغداد به خاک سپرده شد و هم اکنون مزارش زیارتگاه مشهوری است.

نایب چهارم: علی بن محمد سمّری

اینکه لقبش «سمّری» یا «سیمری» یا «صیمری» بوده، اختلاف نظر وجود دارد، اما لقب سمّری، مشهورتر است. کنیه‌اش «ابوالحسن» است و او نیابت را بعد از وفات «حسین بن روح» به سال ۳۲۶ هـ ق بر عهده گرفت و آن پس از زمانی بود که «حسین بن روح» بنا بر فرموده امام مهدی (عج) وی را نایب امام (ع) تعیین کرد. او از سال ۳۲۶ هـ ق تا سال ۳۲۹ هـ ق عهده‌دار نیابت امام بود و حدود ۴ سال در شرایط پر از ظلم و جور و خونریزی آن زمان این کار را انجام داد. البته این گونه حوادث در طول تاریخ زندگانی دیگر ائمه اهل بیت (ع) و پیروانشان نیز تکرار شده بود. در آن فضای سراسر خفقان و آشفته و با وجود دوره کوتاه مدّت نیابت او، توقیعات و راهنمایی‌هایی از امام هر چند اندک به وسیله او به مردم رسید و باقی مانده او نیز به برکت ارتباط با وجود مقدّس حضرت صاحب‌الزمان (ع) معجزه‌هایی داشت. مانند اطلاع دادن از مرگ «شیخ صدوق» پدر «ابوعبدالله احمد بن مخلد» می‌گوید:

به بغداد نزد بزرگان آن شهر رفتم که «شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمّری» گفت: خدا «علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی» را رحمت کند. بزرگان

۱. الارشاد، ص ۳۳۲.

۲. شیخ الطوسی، الغیبه، ص ۳۹۱.

تاریخ آن روز را نوشتند و خبر آمد که همان روز از دنیا رفته بود.^۱
 «سمری» در نامه‌ای خطاب به حضرت مهدی (عج) در ابتدا از علوم آن
 حضرت می‌پرسد و حضرت چنین پاسخ دادند: «علم ما سه دسته است،
 گذشته و غابر و آینده. علم گذشته تفسیر است و علم غابر موقوف و معلق
 است و علم آینده هراس دل است که بهترین علم ماست».^۲

توقیعات دیگری نیز وجود دارد که برخی اشاره به علم غیبی آن حضرت دارد. هنوز
 وفات این نایب نرسیده بود که حضرت توقیعی دادند و او و شیعیان را از وقوع روایات
 پیامبر و ائمه (ع) یعنی غیبت کبرا مطلع ساختند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را زیاد کند زیرا تا شش روز
 دیگر از دنیا خواهی رفت، کارهایت را سر و سامان بده و کسی را به جانشینی
 خود مگزین، غیبت دوم (کبرا) اتفاق افتاده است و ظهوری در کار نخواهد
 بود مگر به اذن خداوند عزوجل و با گذشت زمان طولانی در این مدت مردم
 سنگدل و قسی القلب می‌شوند و زمین پر از ستم و بیداد می‌شود.^۳

هنگام مرگش، از او در مورد جانشینش پرسیدند و او گفت:

خداوند کاری دارد که خود به انجام می‌رساند.^۴

و دوران نیابت او با مرگش پایان یافت و غیبت کبرای موعود، آغاز گشت.

نمایندگان غیر نایب

با مطالعه تاریخ مهدویت در خواهیم یافت که امام عصر (عج) نمایندگان غیر از نواب
 چهارگانه پیشین داشته است. این اقتضای طبیعی برای هر کسی است که می‌خواهد
 تعالیمش به پایگاه‌های مردمی در هر جای جهان برسد.

«اریلی» در کتاب «کشف الغمه» می‌گوید: فصل چهارم این کتاب در ذکر اسامی کسانی

۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۲۴.

۳. همان منبع، ص ۵۲۴.

۴. الشیخ مفید، الفصول العشرة، ص ۱۰.

است که امام را رؤیت نمودند و راهنمایان ایشان را دیدند و توقیعات حضرت به دستشان رسیده است که بعضی از آنها نمایندگان حضرت هستند. «شیخ ابوجعفر» (روحش پاک باد) به نقل از «محمد بن ابوعبدالله کوفی» اسامی بسیاری از کسانی که شاهد معجزات امام زمان (ع) بودند را نقل کرده و همچنین اسامی برخی که ایشان را زیارت کرده‌اند ذکر می‌کند. از جمله گروه دوم «عمری» و پسرش، «حاجز»، «بلالی» و «عطار» که اهل بغداد بوده و حضرت را دیدند و در کوفه «عاصمی» و در اهواز «محمد بن ابراهیم مهزیار»، در ری «سامی» و «اسدی» (یعنی خودش)، از آذربایجان «قاسم بن علاء»، از نیشابور «محمد بن شاذان» و غیر از نمایندگان اهل بغداد «ابوالقاسم بن ابی حابس»... را می‌توان نام برد.^۱

وکالت در اینجا معنای عام آن است و شامل نیابت خاص هم می‌شود و به همین دلیل عمری و پسرش در این متن جزء آنها به شمار آمده‌اند.

احادیث و روایات بسیاری در مورد این وکیلان نقل شده است: «حسن بن عبدالحمید» می‌گوید:

به حاجز شک کردم، پولی جمع کردم و به اردوگاه (عسکر) - یعنی سامرا - رفتم. امام فرمود: شک و شبهه‌ای در ما و جانشینان ما وجود ندارد، به فرمان ما، هر چه داری به حاجز بن یزید بسپار.

«کلینی» با سند خود از «محمد بن حسن کاتب محروزی» نقل می‌کند:

دویست دینار برای «حاجز الوشاء» فرستادم و نامه‌ای به «غریم» نوشتم و او را از این مسئله آگاه کردم. او پاسخ وصول را داد و گفت که از طرف من هزار دینار فرستاده شده است در حالی که من دویست دینار فرستاده بودم و گفت: اگر می‌خواهی با کسی معامله کنی، با «ابی الحسن اسدی» در ری معامله کن و دو یا سه روز بعد، خبر وفات حاجز به ما رسید.

داستان‌های دیگری نیز وجود دارد که به وجود وکیلان غیر نایب امام اشاره می‌کند که امام (عج) از طریق آنها می‌توانست با مردم در هر گوشه و کنار ارتباط برقرار کند، اما متأسفانه اطلاعی از شمار دقیق و اسامی و نوع فعالیت اجتماعی آنها به خاطر ظلم و ستم آن زمان در دست نیست. این ظلم و ستم باعث شد که اخبار و فعالیت‌های آنها فاش نشود زیرا این کار باعث تحت تعقیب قرار گرفتن آنها شده و ممکن بود آنها

دستگیر شوند. حکومت آن زمان با توطئه چینی، جاسوسانی را با پول به سوی این وکیلان می فرستاد و به همین دلیل دستورات مهدوی از عالم غیبت چنین صادر شد که چیزی از کسی نگیرند و مسئله را انکار کنند، به عنوان مثال شخصی ناشناس نزد «محمد بن احمد» رفت و گفت:

پولی دارم که می خواهم به امام (عج) برسانم، محمد گفت: اشتباه گرفتی، من در مورد این مسائل چیزی نمی دانم، مرد همچنان به او خواهش می کرد و محمد انکار می کرد.

«شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة» شماری از وکلای مورد اعتماد ائمه (ع) را که برخی در زمان امام عسکری (ع) و فرزندش مهدی (عج) بوده اند، نام برده است.

غیبت کبرا و ولایت فقیه

بعد از طی مسافت طولانی و پریپیچ و خم سخن گفتن در مورد غیبت که پیامبر و ائمه (ع) و حتی ادیان گذشته در مورد آن سخن گفته بودند، خبرها به تحقق پیوست و مهدی (ع) در پرده غیبتی رفت که کسی جز خداوند از مکان و چگونگی زندگی آن حضرت اطلاعی ندارد. به این ترتیب یک سؤال ذهن همه شیعیان را به خود مشغول داشت و آن گرفتاری در وادی سرگردانی پس از امام (ع) بود؛ در حالی که این مذهب بعد از طی مسافت طولانی به همراه معصومان (ع) و حل مشکلات اجتماعی و عقیدتی توسط آنها، اکنون از حضور ایشان محروم می ماند؛ امامی که حلال مشکلات مردم و پیروانشان بود. ولی ریشه های محکم این مذهب اجازه تحقق یافتن توهم سرگردانی را نمی داد، زیرا که تشیع یک مذهب با پایه های استوار است و همان اسلام ناب محمدی (ص) است که به رهبری پیامبر اکرم (ص) شکل یافته و سپس آن را به جانشینان پس از خود سپرده و آنها نیز این مذهب را به اهل حدیث و متخصصان که دارای ویژگی های لازم بودند، می سپرند. نتیجه اینکه کسی که چنین ویژگی هایی داشته باشد از طرف آنها، مرجع امور دینی و دنیوی شمرده می شود، بنابراین مرجعیت دینی، امری الهی است که در امتداد خط امامت قرار دارد و امامت هم ادامه خط نبوت است.

از جمله روایت هایی که مسئولیت رهبری مردم را بر دوش فقها و علما و صالحان

و نیکوکاران می‌گذارد، روایتی است که «شیخ صدوق» با ذکر چند سند از امام علی (ع) نقل می‌کند.

او می‌گوید پیامبر (ص) فرمودند: خدایا به جانشینانم رحم کن. گفتند ای پیامبر خدا، جانشینانت که هستند؟ فرمودند: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سخنم را روایت می‌کنند.^۱

بدیهی است که روایت حدیث در شأن و تخصص فقهای دین است. از امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که ایشان فرمودند:

اگر مؤمنی از دنیا برود فرشتگان آسمان برایش گریه می‌کنند، زیرا مؤمنان فقیه همانند دژهای شهر، دژ اسلام محسوب می‌شوند.^۲ (در روایت دیگری عبارت «اگر مؤمن فقیهی از دنیا برود» آمده است).

فقها باید قوی‌ترین در علم و عمل باشند، در خطبه‌های امام علی (ع) آمده است: ای مردم! شایسته‌ترین افراد در این کار متخصص‌ترین و مؤمن‌ترین آنهاست.^۳

و از عبارت «این کار»، مفهومی جز رهبری امور دینی و دنیوی مردم استنباط نمی‌شود و مقصود از این حدیث که می‌فرماید:

نزدیک‌ترین افراد به پیامبران عالم‌ترین افراد در مورد گفته‌های پیامبران هستند، نیز همین است.^۴

«کلینی» از امام صادق (ع) نقل می‌کند، پیامبر خدا (ص) فرمودند: فقیهان تا زمانی که وارد مسائل دنیوی [غرق دنیا و مادیات] نشوند، امین پیامبرانند.^۵

و در مقبوله «عمر بن حنظله» آمده است که می‌گوید: از ابو عبدالله (ع) این سؤال را کردم اگر دو نفر از یاران ما بر سر دین یا

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. الحمیری، قرب الاسناد، ص ۳۰۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۷۱، ج ۱، ص ۳۲۱.

۴. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۷۱، ذیل آیه ۶۸، سوره آل عمران.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۶، شماره ۵.

ارث اختلاف پیدا کردند آیا آنها جایزند برای رفع نزاع نزد حاکم یا قاضی بروند، آیا این کارشان درست است؟ فرمود: هر کس برای کار حق یا باطلی برای قضاوت نزد آنها برود نزد طاغوت رفته است». گفتم پس آن دو چه کنند؟ فرمود:

ببینند از میان شما چه کسی راوی حدیث است و به حلال و حرام ما توجه می‌کند و احکام ما را می‌داند. باید برای قضاوت نزد او بروند. من چنین شخصی را قاضی میان شما قرار می‌دهم و اگر حکمی بنا به گفته‌های ما صادر کرد و مردم آن را نپذیرفتند در حقیقت آنان حکم خدا را خوار شمرده و ما را رد کرده‌اند و هر کس نیز که ما را رد کند خدا را رد کرده و وارد عرصهٔ شرک شده است.^۱

«شیخ صدوق» از امام صادق(ع) روایت می‌کند:

مبادا برای قضاوت به ظالمان مراجعه کنید. از بین خودتان ببینید کدامتان از طرز قضاوت ما آگاه است، او را قاضی قرار دهید، زیرا من او را قاضی قرار می‌دهم و نزد او بروید.^۲

علاوه بر توقیع شریفی که از جانب امام عصر(عج) به دست ما رسیده است و می‌گوید: اما هنگام حوادث به راویان حدیثمان مراجعه کنید، آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر همهٔ شما هستم.^۳

غیر از این موارد، احادیث و روایات شریف دیگری، در مورد حقایق علمای و فقهای پس از ائمه(ع) وجود دارد.

بحث و بررسی و ژرف‌نگری در مورد این مسئله و شرایط کامل آن راویان، در حوصلهٔ این مبحث نیست، زیرا بحث و بررسی آن جزو یکی از مباحث اختصاصی فقهی است و خارج از مجال بحث مبتدی‌ها است و تنها خداوند از حقیقت همهٔ امور آگاه است.

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲، شماره ۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲.

۳. کتاب الغیبه، ص ۱۷۷.

فصل هفتم

مدعیان باییت و مهدویت

ادّعی بایّیت

ادّعی بایّیت و نیابت امام (عج) چیز جدیدی نبوده است و شیعیان، پیش از آن هم با آن مواجه بوده‌اند.

در گذشته نیز منافقان، دروغگویان و دنیاپرستان و طمع‌کاران برای به دست آوردن جایگاه اجتماعی و سیاسی و اموال، ادّعی بایّیت و نیابت از امام کرده بودند.

برخی به دروغ مدّعی نیابت ائمه (ع) می‌شدند و اهل بیت (ع) نیز دستور لعن و دوری از آنها داده بودند. از جمله این افراد «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» است که «عبدالله بن جعفری حمیری» در مورد او نقل می‌کند:

امام حسن عسکری (ع) خطاب به علی بن عمرو قزوینی با دست خطّ خود نوشت:

ایمان داشته باش که آنچه خدای بلند مرتبه را به واسطه آن پرستش می‌کنی، رازهای پوشیده آن نزد من است همان گونه که آن را در مورد کسی که درباره‌اش از من توضیح خواسته بودی، آشکار می‌سازم. «فارس» باطل است و خداوند او را لعنت کند، تو باید پیوسته او را لعن کنی. او را نفرین کن و با او دشمن باش و یارانمان را از او بر حذر دار و مانع کارش شو و این را به آنها برسان و از جانب من بگو، من در پیشگاه خدا در مورد این مسئله از شما بازخواست می‌کنم و وای بر شخص نافرمان^۱ و منکر.

کسانی که از راه اهل بیت (ع) منحرف گشتند، بسیارند مانند: «علی بن ابو حمزه بطائنی»، «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی راوی»؛ غرور دنیوی اینان را گرفت و آنها از راه راست منحرف شده و در وادی گمراهی افتادند.

غیبت امام (عج) و جوّ سیاسی آشفته در زمان امام دوازدهم به راحتی به هر شخصی اجازه

می‌داد از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و در این شرایط، فتنه‌انگیزی در میان شیعیان کار سختی نبود و به خاطر این بود که توقیعات امام مبنی بر طرد و لعن و دوری جستن از این گونه افراد صادر شد. در اینجا به تعدادی از این گونه افراد که اخبار آنها به دستمان رسیده، می‌پردازیم.

۱- حسن شریعی یا سریعی

وی مدعی منصب نداشت‌اش بود و مورد لعنت و براءت شیعه واقع شد. گفته شده، وی اولین مدعی مقامی بود که خداوند به او نداده بود. «ابومحمد تلکبری» به نقل از «ابوعلی محمد بن همام» می‌گوید:

کنیه شریعی ابومحمد است. هارون می‌گوید:

گمان می‌کنم نامش حسن بود او از یاران ابی الحسن علی بن محمد و سپس حسن بن علی (ع) بود. او اولین مدعی مقامی بود که خدا به او نداده بود و شایسته آن هم نبود. او به خدا و اهل بیت (ع) نسبت‌های ناروا می‌داد لذا مورد لعنت و براءت شیعه واقع شد و بالاخره امام با توقیعی او را لعن و نفرین کرد. سپس سخنان کفر و الحاد نیز از زبان او درآمد.

۲- احمد بن هلال کرخی

او از یاران ابومحمد (ع) بود که به دلیل حسادت یا طمع‌ورزی یا به دلایل دیگر نیابت «محمد بن عثمان بن سعید عمری» را انکار می‌کرد و از ناحیه مقدسه [از جانب امام (عج)] توقیع لعن و نفرین او صادر شد. «ابوعلی بن همام» می‌گوید:

احمد بن هلال از یاران ابومحمد (ع) بود شیعیان بنا بر نص امام حسن عسکری (ع) در زمان حیات محمد بن عثمان اجماع داشتند. پس از شهادت امام عسکری (ع) شیعیان به او گفتند: ابوجعفر محمد بن عثمان را به عنوان نایب قبول نداری؛ در حالی که امامی که فرمانبرداری از او واجب است، او را تعیین و تأیید کرده است. گفت: نشنیدم چیزی در مورد نیابت او فرموده باشد.

۱. الطوسی، الغیبه، ص ۳۷۹.

۲. الطبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲.

«شیخ صدوق» می گوید:

شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل می کند که از سعد بن عبدالله شنیدم: ندیده و نشنیدیم همانند کسی که از تشیع خود برگردد و ناصبی شود مگر احمد بن هلال.^۱

بعد از انتشار خبر او بین شیعیان توقیعی از طرف امام (عج) صادر شد و آن، چنین بود: از ابن هلال - خدا او را نیامرزد - و هر که از او براءت نجوید، در درگاه خداوند اعلام براءت می کنیم. اسحاقی و هم شهریانش و هر که را از تو پرسید و می پرسد از احوال این فاسق مطلع ساز.^۲

پژوهش علمی منطقی و روش مند علمای شیعه، فساد عقیده شخص و عدم قبول روایات از او را از هم جدا دانسته است.

«سید خوئی» می گوید:

درست نیست که به دلیل اعتقاد داشتن کسی به چیزی بر او اشکال وارد شود و او را فاسد دانست و روایت او را رد کرد. با وجود این اثبات فساد شخص برای ما اهمیتی ندارد. زیرا فساد عقیده یا کار تأثیری در از میان بردن حجیت روایت ندارد؛ در حالی که راوی ثقه باشد.^۳

چقدر خوب بود که نویسندگان و مؤلفان نیز به این روش اقتدا می کردند و دست از طعن و لعن اشخاص منتسب به فرقه های دیگر برمی داشتند و در کتاب های خود به اشخاص راوی تنها به خاطر شیعه بودنشان، این همه حمله نمی کردند.

۳- محمد بن علی شلمغانی

وی هیچ گاه نایب یا وکیل امام نبوده است. «هارون بن موسی» از زبان «ابوعلی محمد بن همام» صراحتاً می گوید:

محمد بن علی شلمغانی هرگز باب ابوالقاسم و در طریق او نبوده است و امام نیز او را به این مقام منصوب نکرده و هر که این گفته را بگوید دروغ

۱. العلامة المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۸.

۲. السید الخویی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. السید الخوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۵۲.

است. او تنها یکی از فقیهان^۱ ما بود که حسادت او را از مذهب تشیع خارج کرده و به مذاهب پست دیگر کشاند.
«نجاشی» نیز این گفته را تأیید می‌کند و می‌گوید:

او به خاطر حسادت به ابوالقاسم حسین بن روح، از مذهب خارج شد.^۲
این اخلاق ناپسند او را به سوی دروغ‌پردازی و نسبت دادن اکاذیب به خداوند کشاند تا اینکه کافر و ملحد شد. این مضمون تویق امام در مورد اوست: محمد بن علی معروف به شلمغانی که خدا عذابش را به سرعت رساند و به او مهلت ندهد، از اسلام مرتد شده و ملحد دین خدا شده و ادعاهایی کرده که باعث کفر او شده است، دروغ روا داشته است و تهمت و بهتان زده است. کسانی که از راه خدا خارج شده‌اند گمراه شده و بسیار زیان دیده‌اند و ما از او به خدا و رسولش برائت می‌جوئیم؛ در همه حال در ظاهر و باطن، آشکار و نهان و در هر زمان بر او و پیروان او لعنت و نفرین باد و این سخن را از جانب ما به او برسان.^۳

او در مورد اسلام و تعالیم آن سخن‌های عجیبی می‌گفت تا اینکه حکومت او را دستگیر کرد و در بغداد به صلیب کشیده و به قتل رسانده شد.

«حسین بن روح» حسادتی همانند او در دل نداشت و توصیه کرد از کتاب‌ها و روایات او استفاده شود. «عبدالله کوفی» می‌گوید:

از حسین بن روح در مورد کتاب‌های ابن ابی عزاقر، پس از آنکه نکوهش شده بود و مورد لعن قرار گرفته بود، سؤال کردم:

با نوشته‌ها و روایات او چه کنیم، خانه‌هایمان پر از کتاب‌های او است؟
گفت: در مورد او، آنچه امام عسکری (ع) [در مورد شخصی مشابه او] فرمودند را می‌گوئیم؛ از حضرت در مورد کتاب‌های بنی فضال پرسیدند و گفتند: با کتاب‌هایشان چه کنیم؟ فرمود: هر چه روایت کردند استفاده کنید و هر چه را دیدند، رها کنید.^۴

۱. الشیخ الطوسی، الغیبة، ص ۴۰۸.

۲. رجال النجاشی، ص ۳۷۸.

۳. العلامة المجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۷.

۴. المیرزا النوری، خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۴۷۳.

۴- حسین بن منصور حلاج

وی ادعای نیابت امام زمان(ع) را داشت و با پیروان امام مکاتبه کرد و از دروغ به عنوان معجزه، برای گمراه کردن آنها استفاده نمود، اما در آخر کار رسوا شد و شیعیان او را تحریم و لعنت کردند. از جمله مکاتباتش با یاران امام، نامه او به «ابونصر هبه‌الله بن محمد کاتب بن بنت ام کلثوم بنت ابوجعفر عمری» است. وقتی اراده خداوندی بر رسوا و خوار شدن حلاج قرار گرفت، چنین پنداشت «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» را می‌تواند مانند دیگر انسان‌های ضعیف فریب دهد، و می‌تواند او را به خود جذب کرده و با دروغ‌بافی به سوی خود بکشاند. بنابراین پیغامی برای او فرستاد و او را به سوی خود دعوت کرد و چنین گفت:

من نایب امام زمان(ع) هستم (اول از این راه افراد ساده لوح را جذب و بعد سراغ دیگران می‌رفت) دستور داده شد، که با تو مکاتبه داشته باشم و اموری که تو بدان نیازی داری، برای تو پدیدار سازم تا نفس خویش را با آن تقویت بخشی و در مأموریتی که من دارم، دچار شک و تردید نشوی.
«ابوسهل» جوابش را چنین نوشت:

کاری می‌خواهم انجام دهی که انجام آن برای اشخاص مانند تو، با وجود ادله و برهان‌هایی که دارید بسیار ساده است. من مردی هستم عاشق کنیزکان اما پیری این فرصت را از من گرفته و باعث دور شدن آنها از من می‌شود؛ بنابراین نیاز دارم که هر هفته خضاب کنم و برای پنهان کردن این مطلب مشکلات زیادی تحمل می‌کنم و گرنه واقعیت برملا شده و وصال تبدیل به جدایی می‌شود. از شما می‌خواهم که مرا از خضاب کردن بی‌نیاز کنید و موهایم سیاه شوند اگر چنین کنید، من فرمانبردار و مطیع و پیرو شما خواهم بود....

حلاج با دیدن چنین جوابی دریافت که تیرش به خطا رفته و نمی‌تواند او را از عقیده‌اش منصرف کند بنابراین از او دست کشید و هیچ جوابی برایش نفرستاد.

روشن است که شیعیان و بزرگان آنان به کسانی که که مدعی نیابت و نمایندگی (وکالت) بودند توجهی نداشتند بلکه تنها راه پی بردن به درستی یا نادرستی فرد را امتحان

کردن و سنجیدن عملکرد وی و سپس قانع شدن می‌دانستند.
 همین احتیاط و دوراندیشی است که باعث دوام این مذهب و دوری از دروغ منافقان و دجال‌هایی مانند «حلاج» شده است حلاج به مردم قم چنین نوشت:
 من فرستادهٔ امام و نمایندهٔ اویم. به محض رسیدن این نامه به دست «علی بن حسین بن موسی بن بابویه»، او آن را پاره کرد و به نامه‌رسان (حامل نامه) گفت:
 چه چیز تو را به سوی این نادانی‌ها و نابخردی‌ها کشاند.
 از جمله دروغ‌های وی این بود:

شخصی را به خانه‌اش دعوت کرد تا به او ایمان آورد، آن شخص پرسید:
 نشانه‌ات چیست؟ گفت: علامت من این است دستم را به طرف دریا می‌برم
 و ماهی بزرگی بیرون می‌آورم و این کار را همان موقع که در خانه بود
 انجام داد، ناگهان آن شخص دید که جوی آبی در خانه است و ماهی دارد
 و به این ترتیب رسوا شد و دروغش برملا گشت.

حلاج فردی دروغگو بود و گفته شده ادعای خدایی هم داشت و نوشته‌ای از او به دست آمده که در آن مسائل خلاف شرع نوشته شده است مانند:
 اگر انسان سه روز به صورت پیپی روزه‌دار باشد و با گیاهان و نباتات افطار کند،
 خداوند او را از روزه‌داری در ماه رمضان بی‌نیاز می‌کند و نیز هر کس از اول شب تا
 سپیده دم دو رکعت نماز بخواند خداوند او را از نماز خواندن بی‌نیاز می‌کند. هر کس
 هر چه دارد در یک روز صدقه دهد خداوند او را از حج گزاردن بی‌نیاز می‌سازد. او
 با وجود این گونه دروغ‌ها و نیرنگ‌ها، ادعای زهد و پارسایی داشت و وقتی کارهایش
 برملا گشت و دروغ‌هایش فاش شد و به تحریف اصول بدیهی و فروع اسلام می‌پرداخت
 به جزای اعمالش رسید و در سال ۳۰۹ هـ ق به قتل رسید.^۲

۵- محمد بن علی بن بلال

او ادعای نیابت امام زمان (عج) را داشت «شیخ طوسی» می‌گوید:
 از جمله آنها (ملعونانی که مدعی باییت بودند) ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است

۱. طوسی: الغیبة، ص ۴۰۳.

۲. الکنی و الالقاب.

که جریان معروفی بین او و ابوجعفر محمد بن عثمان عمری (خداوند شادش کند) اتفاق افتاده بود. او پول‌های متعلق به امام را نزد خود نگه داشته بود و با ادعای نیابت، از تحویل دادن آن خودداری می‌کرد تا اینکه مردم از او براءت جستند و لعنتش کردند و از طرف حضرت صاحب الزمان (ع)، همان مطلب معروف صادر شد.

ع- محمد بن نصیر النمیری

او نیز برای رقابت با «محمد بن عثمان» مدعی وکالت امام بود و به همین دلیل «ابونصر هبة الله بن محمد» می‌گوید:

محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام ابومحمد حسن بن علی امام عسکری (ع) بود که پس از وفات حضرت ادعای منصب محمد بن عثمان و وکالت امام زمان را کرد. خداوند متعال نیز او را با الحاد و نادانی و ملعون شدن از طرف ابوجعفر محمد بن عثمان و براءت جستن از او، رسوا کرد.

شرح ماجرای عذرخواهی او از «محمد بن عثمان» در زیر می‌آید: بنا بر گفته «ابوطالب انباری»:

وقتی این جریان‌ها برای محمد بن نصیر اتفاق افتاد و ابوجعفر او را لعنت کرد و از او براءت جست و به گوش او رسید، ابن نصیر تصمیم گرفت نزد ابوجعفر رفته و از او دلجویی و عذرخواهی کند ولی ابوجعفر به او اجازه نداد و او را ناامید و ناکام برگرداند.^۱

او تنها ادعای نیابت نکرد بلکه ادعای نبوت هم کرد. او اعتقاد به تناسخ داشت و محرّمات الهی را حلال اعلام کرد و دروغ‌هایی می‌بافت که خود به تنهایی نشانه دروغ و انحرافش بود.

به همین دلیل «سعد بن عبدالله» می‌گوید:

محمد بن نصیر نمیری ادعا می‌کرد که او فرستاده یک پیامبر است و می‌گفت علی بن محمد (امام عسکری) او را فرستاده است. او قائل به تناسخ بود و در مورد امام عسکری (ع) مبالغه کرده و قائل به ربوبیت

حضرت بود و حرام خدا را حلال می‌دانست.^۱

عده‌ای ساده لوح و نادان که بعد از او متفرق شدند و دیگر هم جمع نشدند - دور او را گرفته بودند. افراد دیگری نیز وجود دارند که ادعای نیابت کردند و شیعیان راستین، واقعیت امر آنها را برملا کردند. صاحب کتاب «الحدائق» می‌گوید:

اصحاب ائمه (ع) بسیار در این مورد سخت می‌گرفتند و حتی در این کار تندروی کردند تا جایی که گاهی به محض تهمت مبنی بر این ادعاها، از فرد فاصله می‌گرفتند.^۲

۱. الغیبة، الطوسی، ص ۳۹۸.

۲. الحدائق الناظرة، ج ۱، ص ۱۲.

ادّعی مهدویّت

نظریّه «مهدی موعود» و «اصلاح جهانی» شیعه دوازده امامی به دلیل برخورداری از استحکام لازم و موانع بی‌شمار به آسانی قابل نفوذ نیست و کسی به آسانی نمی‌تواند ادّعی مهدویّت کند. «مهدی» در اعتقاد شیعه از قبیله قریش و از نسل «عبدالمطلب» و فرزندان رسول الله (ص) و حضرت فاطمه (س) و نه امام از نسل امام حسین (ع) است. تمامی این گزینه‌ها روی هم رفته باعث می‌شود کسی حتّی از میان خود شیعیان نتواند مدّعی مهدویّت شود؛ این اوصاف را «شیخ باقر شریف قریشی» دلیلی شگفت‌آور می‌داند و می‌گوید:

عجیب است که آنها یعنی مدّعیان مهدویّت جزء شیعیان نیستند و با این حال ادّعی مهدویّت دارند.^۱

بنابراین تعجب نمی‌کنیم که استحکام پایه‌ها و تعدّد دیوارهای دفاعی نظریّه مهدویّت و مصلح کل، دست ناهلان را از آن کوتاه کرده است تا کسی نتواند ادّعی مهدویّت کند.

اما در اعتقادات طرف دیگر، یعنی اهل سنت، هیچ مانعی برای ادّعی مهدویّت منحرفان این گروه، وجود ندارد و این به دلیل عمومیت داشتن صاحب این نظریه در روایت‌ها و میراثشان است. حتّی ما مشاهده می‌کنیم که آنها، این عمومیت را تبلیغ می‌کنند و عامدانه یا غیرعامدانه دست به چنین کاری زده‌اند تا آنجا که «یزید» و پدرش «معاویه» و برخی خلفای عباسیان را جزء خلفای ۱۲ گانه قریش محسوب کردند و حدیث مورد اتفاق همه مسلمانان، در عمل مورد تحریف واقع شد. اگر یزید مصداق این حدیث باشد پس چرا مهدی آنها نشد؟! ما در بخش‌های پیشین در مورد این حدیث و تبعات آن سخن گفتیم.

آری نگارنده، برخی احادیث و علایم در میراث آنان را یافته است که مانع سوءاستفاده از این مقام می‌شود، مانند حدیث گذشته و حدیث تقلین و احادیث دیگر، اما به علّت اهمیّت ندادن به آنها و تحریف در مصداق‌های آن، راه برای عده‌ای سودجو و فرصت طلب باز شد تا به راحتی ادّعی مهدویّت کرده و مردم را از راه راست منحرف

از طرف بنده حقیر و نیازمند به خداوند، محمد المهدی بن عبدالله خطاب به دوستان مؤمن او که به خدا و کتاب او ایمان دارند، اما بعد:

دگرگونی روزگار و رها شدن سنت‌ها بر کسی پوشیده نیست و مؤمنان و اندیشمندان از این وضعیت ناراضی بوده و لازم است مردم برای پاسداری از دین و سنت‌ها، ترک دیار کنند و روزگار به غفلت نگذرانند زیرا تعصب نسبت به اسلام، مؤمن را برمی‌انگیزاند، سپس عزیزانم، بدانید که خداوند در تقدیر و ازل اراده کرد تا خلافت بزرگ از جانب خدا و رسولش به بنده حقیرش برسد و پیامبر اکرم (ص) مرا مطلع ساخت که من همان مهدی موعودم و مرا بارها در حضور خلفای چهارگانه و قطب‌ها و حضرت خضر (ع) روی تخت خود بر جای خود نشانده و خداوند مرا با ملائک مقرب و اولیای حال و گذشته از زمان آدم تا کنون و جنیان با ایمان یاری نموده است، در هنگام نبرد، وجود با برکت رسول گرامی (ص) و خلفای چهارگانه و اقطاب و حضرت خضر (ع) در میدان جنگ و در جلوی لشکریان حاضر شده و شمشیر پیروزی را به من عطا فرمود.

پیامبر اکرم (ص) به من خبر داده است که خداوند نشانه‌ای برای مهدویت من قرار داده است و آن خال روی گونه راستم است و نیز علامت دیگری قرار داده است که پرچمی نورانی خروج می‌کند و هنگام جنگ آن پرچم با من است و عزرائیل آن را با خود به دوش می‌کشد و خداوند به وسیله آن یارانم را ثابت قدم تر می‌سازد و ترس در دل دشمنانم می‌افکند و هر کس که با من دشمنی ورزد بی‌گمان خداوند او را خوار می‌سازد.

پیامبر اسلام (ص) سپس به من فرمود:

تو از نور دل من آفریده شدی و هر که بخت با او یار باشد، مرا تصدیق می‌کند.

البته حکومت‌های وقت با انواع شکنجه و آزار دعوت او را پاسخ گفتند. آنها دعوتش را لَبّیک گفته لشکریانی برای جنگ با او گسیل داشتند. او با حکومت وقت سودان که در دست رؤوف پاشای مصری بود، وارد جنگ شد و او را شکست داد و بر سودان سیطره یافت و برای جنگ با مصر آماده گشت، اما به خاطر مرضی که به آن مبتلا شده بود در ماه رمضان سال ۱۳۰۲ هـ ق درگذشت.

۲- مهدی قهامه

او به سال ۱۱۵۹ در یمن ادعای مهدویت کرد و مدعی شد که او همان کسی است که پیامبر (ص) آمدنش را بشارت داده و سعی در گمراه نمودن مردم عامی نمود تا جایی که عده‌ای از مردم با او همراه شدند و در نابودی حکومت «حمدانیان» در «صنعاء» و حکومت «النجاحیه» در «زبید» او را یاری نمودند، حکومت او مدتی به طول انجامید، تا اینکه «نوران شاه» از جانب «صلاح‌الدین ایوبی» را او سرنگون کرد.^۱

۳- مهدی سوس

سوس یکی از شهرهای مغرب غربی است، شخصی در آنجا ادعای مهدویت کرد و عده‌ای از گدایان از وی پیروی نمودند، اما مرگ اجازه چندانی به نیرنگ‌بازی‌های او نداد، چون که او ترور شد.^۲

۴- مهدی صومالی

این مرد «محمد بن عبدالله» نام داشت و نفوذ زیادی در یکی از قبایل آنجا به نام «اوگادین» داشت، او ادعا کرد همان کسی است که پیامبر آمدنش را مرده داده، دعوتش به سال ۱۸۹۹ م. بود.

او از حضور نیروهای بیگانه و نارضایتی مردم به دلیل اوضاع موجود برای گسترش دعوتش سود جست و با انگلیسی‌ها و ایتالیایی‌ها و دیگر استعمارگران وارد جنگ شد و دعوتش قریب به ۲۰ سال طول کشید تا اینکه به سال ۱۹۲۰ م. درگذشت.^۳

۵- مهدی سنگال

در کشور آفریقایی «سنگال» مردی به سال ۱۸۲۸ م. ادعای مهدویت کرد و با دولت آن زمان به مبارزه پرداخت، اما طولی نکشید که دعوتش به شکست منجر شد و خود نیز

۱. تاریخ الشعوب الاسلامیة، صص ۳۲۴ - ۳۲۶.

۲. البرهان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۶۴۰.

به دنبال آن کشته شد.^۱

جالب اینجاست که بیشتر این دعوت‌ها در آفریقا و مناطق شمالی آن رخ داده و چنان که مشهور است، استعمارگران در آن زمان به خاطر فلزات و معادن طلا و معادن دیگر به این مناطق چشم دوخته بودند و این مناطق در معرض جنگ‌های پی در پی قرار داشت. همین امر باعث اعمال ظلم به ساکنان این مناطق و ایجاد رعب و وحشت در بین آنان و آواره کردنشان شد. لذا در وجود آنها نوعی حس اصلاح‌طلبی و آزادی‌خواهی به وجود آمد و شورش‌های گسترده‌ای در داخل آن شکل گرفت که گاه منجر به شکست و گاه به پیروزی می‌انجامید.

برخی، بهترین راه برای رهبری این شورش‌ها و انقلاب‌ها را طرح شعار مهدویت که ریشه در فرهنگ دینی داشت، دیدند تا قدرت زیادی به صاحب آن برای تسلط بر مردم و اطاعت آنان و رهبری امت برای پیروزی بر بیگانگان بدهد.

در پایان، می‌توان گفت که دعاوی دروغین مهدویت و بابیت که در جای جای جهان رخ داده، چیزی جز یک وسیله برای گمراه کردن افکار عمومی از مصداق این نظریه نبوده است.

فصل هشتم

شاعران و نظریهٔ مصلح جهانی

نقش شاعران در تثبیت اندیشه مهدویت

شاعران نیز در این میان نه تنها از اندیشه اصلاح و اصلاح طلبان و بزرگان خاندان علوی غافل نبودند. بلکه آنها نیز به نوبه خود در تثبیت و تحکیم ارکان آن در دلها نقش داشته و با اشعار خود به آن سندیت و جلوه دیگری بخشیدند و لباس نویی بر تن آن کردند و به این ترتیب با اهل حدیث و مفسران در این راه همراه شدند.

شعر گفتن در مورد امام عصر (عج) قبل از ولادت ایشان نشان دهنده یکی از حلقه‌های تکامل این نظریه و ثابت کننده تولد مهدی (عج) به شمار می‌آید و ثابت کننده این است که همگی به آن اعتقاد داشته‌اند و این گونه موضوع مهدویت توانسته است به محفل شاعران راه یافته و جزو موضوعات مورد توجه واقع شود. البته مهم خود عقیده نیست، بلکه صاحب و رهبر این اندیشه است که در اشعار به ایشان اشاره شده است.

از جمله شاعرانی که به این موضوع پرداختند می‌توان از اشخاص زیر نام برد:

کمیت بن زید اسدی، ورد بن زید اسدی، دعبل خزائی، سید حمیری، مصعب بن وهب نوشجانی (معاصر امام رضا (ع))، محمد بن اسماعیل صیمری (معاصر امام حسن عسکری (ع))، علی خوافی (معاصر امام رضا (ع))، قاسم بن یوسف، ابن رومی، یحیی بن أعقب، عبدالرحمن، عامر البصری، ابوالمعالی، بهاءالدین عاملی، سید حیدر حلّی، سید علی خان، خلیعی عبدالغنی عاملی، حسن قفطان، سید عباس، شیخ محمد سماوی، فضل بن روزبهان.

اینان شاعرانی هستند که از امام مهدی (ع) در اشعار خود یاد کرده‌اند و برخی در زمان پیش از ولادت ایشان زیسته‌اند.

کمیت

او «ابومستهل کمیت بن زید اسدی» است که زبان خود را وسیلهٔ دفاع از اهل بیت (ع) قرار داد و بر خلاف روال شاعران، او بدون هیچ چشم داشت مالی، در مورد حق و حقیقت شعر می‌سرود، امام باقر (ع) به او فرمود:

مادامی که در مورد ما شعر می‌گویی مورد تأیید روح القدس هستی.^۱

کمیت روزی نزد ابوجعفر، امام باقر (ع) رفت و شعری خواند امام به غلامش دستور داد کیسهٔ همیانی را بیاورد و آن را به کمیت بده... کمیت گفت:

فدایت شوم، به خدا قسم عشق من به خاطر مال دنیا نیست بلکه فقط به خاطر محبت پیامبر (ص) و وظیفهٔ الهی است. سپس امام برای وی دعا فرمود.^۲

ما در اینجا قصد آن نداریم که تمام روایات و اخباری که در مورد او آمده است را بازگو نماییم. وی با اشعار خود در این مرحله از تاریخ امامت به مسئلهٔ مهدی موعود اشاره کرده است.

او می‌گوید:

نزد مولایم ابوجعفر محمد بن علی امام باقر (ع) رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا، ابیاتی را در مورد شما سرودم آیا اجازهٔ خواندن می‌دهید؟ فرمود: اکنون در ایام البیض هستیم. گفتم: در مورد شما است، فرمود: بخوان و شروع کردم:

روزگار مرا به خنده و گریه انداخت

چرا که روزگار متغیر و پر حادثه است

برای ۹ نفر شهیدی می‌گیریم که در زمین کربلا رها شدند

و همگی در گرو کفن‌ها بودند.

امام پیوسته می‌گریست و صدای گریهٔ کنیزی را از پس پرده نیز می‌شنیدم
سپس وقتی به این جمله رسیدم:

کی نوبت حق شما می‌رسد؟

کی مهدی دوم شما می‌آید؟

۱. محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۲۸۶.

۲. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۹۶.

امام فرمود: ان شاء الله به زودی. سپس فرمود: ابومستهل قائم ما نهمین از نسل امام حسین (ع) می باشد.^۱
«کمیت» در زمان امام صادق (ع) از دنیا رفت.

ورد بن زید اسدی

«ورد بن زید اسدی کوفی» برادر «کمیت بن زید» و یکی از یاران امام باقر (ع) بود. «شیخ طوسی» در کتاب رجال خود او را از یاران امام باقر (ع) و نیز امام صادق (ع) به شمار آورده است.

او در اشعار خود به مدح اهل بیت (ع)، می پرداخت و به بیان مسائلی مانند اعتقاد به مهدی منتظر (ع)، مکان غیبت و ظهور و تشبیه نمودن ایشان به پیامبران پرداخته و همه این اشعار را برای امام باقر (ع) خوانده است. شعر زیر از جمله اشعار وی است:

با ساخته شدن شهر سامرا کی می شود
مولود درخشان شهاب گونه اش به دنیا بیاید.
تا آنگاه که سرزمین (عراق) وی را به (حجاز) افکند
که آنها او را با سر و صدا و غوغا، بنشانند!
بعد از ولادتش مدّتی را غایب می شود ولی با این حال هر جا را
می پیماید.

آنها از پاسخ گفتن به سؤالات مردم ناراحت نمی شوند
و آنان پیروان راه فرزندان هارون اند.
غیبت او مانند حضرت موسی و عیسی (ع) است
اگرچه مانند آن دو بزرگ به راستی زندگی می کند، اما هیچ مرگی در کار
نخواهد بود.

آخرین نفر از نسل امامان است،
امامانی که شتابان در راه موسی بن عمران گام برمی دارند
و الحق نیکو شتاب گرفتند.

۱. خزار قمی، کفایة الاثر، ص ۲۴۹.

امیدوارم که من هم او را درک و زیارت کنم
تا از جمله بهترین یاران ایشان باشم.

راویان این مطالب را از کسی که بسیار خدا ترس است و پرهیزکار، برای
ما نقل کرده‌اند.

راویان واقعی، آنچه را که پدران شما که برترین پدران و شریعت‌گذار
هستند، فرموده‌اند و روایت کرده‌اند.

شاعر در مورد بنا شدن شهر سامرا و غیبت امام در آن شهر و ظهور ایشان در حجاز
و شباهت ایشان به پیامبران سخن گفته است، که همهٔ اینها ده‌ها سال قبل از تولد ایشان
بوده است و سخن گفته این خود نشان دهندهٔ رسوخ عمیق این عقیده در دل‌ها و انتشار
آن بین شیعیان آن زمان دارد.

دعبل خزاعی

«دعبل بن علی بن رزین بن عثمان خزاعی»، او از شهر «کوفه» و گفته می‌شود شهر
«قرقیسا» است. آوازهٔ بلندش به خاطر اشعار اوست که در مدح اهل بیت (ع) سروده است.
در مورد اینکه نامش محمد و یا حسن و یا عبدالرحمن است، اختلاف نظر وجود دارد
و دعبل لقب اوست، او در سال شهادت امام صادق (ع) یعنی به سال ۱۴۸ هـ ق متولد و
سال ۲۴۵ هـ ق از دنیا رفت. وی از امام رضا (ع) روایتی نقل می‌کند که اشاره به مهدی
موعود (ع) دارد و در شعرش نیز به آن اشاره کرده است.

«شیخ صدوق» به نقل از «عبدالسلام بن صالح هروی» می‌گوید:

از «دعبل بن علی خزاعی» شنیدم که گفت: شعرم را برای مولایم علی بن

موسی الرضا (ع) خواندم و اول آن چنین است:

اماکن قرآنی خالی از تلاوت شده

و اماکن وحی هم خالی و بی‌سکنه گشته است.

وقتی به این بیت رسیدم:

ظهور امام حتمی است و به نام و حول و قوت الهی به پا می‌خیزد،

حق و باطل را میان ما مشخص می‌کند

و جزای خوب و بد را نیز می‌دهد.

امام رضا(ع) بسیار گریستند و سپس سربلند کردند و به من فرمودند: ای خزاعی، روح القدس از زبان تو این دو بیت را گفت. می‌دانی این امام کیست و کی می‌آید؟ گفتم: نه سرورم. فقط شنیده‌ام که امامی از نسل شما ظهور می‌کند و زمین را از فساد پاک و پر از عدل می‌گرداند.

امام(ع) فرمود: ای دعبل، امام بعد از من فرزندم محمد و بعد از او فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم است که انتظار فرجش می‌رود و هنگام ظهورش فرمانش لازم الاجراست، اگر تنها یک روز از دنیا باقی بماند، خداوند آن را آن چنان طولانی می‌کند که وی ظهور کند و زمین را از ظلم و جور پاک کرده و عدالت را برقرار سازد.

اشاره به خروج امام در شعر بهترین دلیل مبنی بر گسترش انتظار ظهور آن حضرت در میان مؤمنان آن دوره است.

سید حمیری

«اسماعیل بن محمد بن زید» یکی از مشهورترین شاعران اهل بیت(ع)، در عمان و در سال ۱۰۵ هـ ق از پدر و مادری اباضی^۲ به دنیا آمد. به دنبال جست‌وجوی حقیقت، اعتقادات والدینش را کنار گذاشت تا اینکه شیعه دوازده امامی شد و به جرگه یاران مخلص شیعیان پیوست و با زبانش مدافع عقاید شیعه گردید تا جایی که امام صادق(ع) لقب «سید الشعراء» را به او داد. او به یاری و پشتیبانی از اهل بیت(ع) ادامه داد تا اینکه سال ۱۷۳ هـ ق یا ۱۷۸ یا ۱۷۹ در بغداد چشم از جهان فرو بست.^۳

اشعار بسیاری در ذکر مصیبت‌های اهل بیت(ع) دارد و در لابه‌لای آنها به امام غایب نیز اشاره کرده است.

همچنین از وصی محمد روایتی برای ما رسیده (او در گفته‌هایش همیشه راستگو بوده است)، او به ما گفته است:

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۲.

۲. یکی از فرقه‌های منشعب از خوراج. «م».

۳. عبدالحسین شبستری، اصحاب الامام الصادق(ع)، ج ۱، ص ۱۸۴.

امام سالیانی را محتاطانه و مراقب امور در پردهٔ غیبت می گذرانند. اموال او چنان تقسیم می شود که گویی او به آسمان ها رفته است.
او زنده است و پس از مدتی مانند ظاهر شدن
و درخشیدن ستاره‌ای درخشان در زمین ظاهر می شود.
او غایب است و غیبت او حتمی است.
درود خدا بر او که غایب است، باد.

مصعب بن وهب نوشجانی

او معاصر امام رضا(ع) بود و اعتقاداتش را در اشعارش بیان کرده است و در ضمن اشعارش به وجود ۱۲ امام و جانشین پیامبر و عقیدهٔ مصلح و اصلاح نیز اشاره داشته است.

اگر در مورد آیین من پرسى می گویم ظاهر و باطنم یکی است
و همان را می گویم که در دل دارم.
ایمان دارم که خداوند یکتاست،
نیرومند و شکست ناپذیر و آفرینندهٔ جهان از نیستی است.
و اعتقاد دارم که پیامبر، حضرت محمد(ص) بهترین پیامبران است
و گذشتگان در کتاب‌هایشان بشارت آمدنش را داده‌اند.
عقیده‌ام این است که علی و یازده نفر پس از او از جانب خداوند [امام]
هستند و در وعدهٔ خدا هیچ خلف وعده‌ای نیست.
پس از حضرت محمد(ص)، ائمه هدایتگر ما هستند
و تا زمانی که زنده‌ام محبتم به آنان خالصانه و بسیار است.
هشت نفر آنها رفتند و منتظر چهار نفر بقیه هستیم.

محمد بن اسماعیل صیمری

او از یاران امام هادی(ع) و از شهر قم بود. «شیخ طوسی» در کتاب رجالش نام او را ذکر کرده است. وی قصیده‌ای در مدح امام عسکری(ع) سروده که در آن به مصلح جهانی

اشاره داشته است:

ده ستاره غروب کردند و خدا امثال آنها را برایمان دوباره درآورد.
به واسطه امام حسن فرزند امام هادی، پیروان هدایت به اهدافشان
می‌رسند.

بعد از او کسی است که انتظار ظهورش می‌رود
و هر دشت و بیابانی را می‌پیماید.

او دو غیبت طولانی دارد
و هر کس که طولانی شدن این غیبت را بخواهد خداوند او را
نمی‌بخشد.

ای حجت یازده‌گانه خداوند!

[می‌دانیم که] امید و آرزوهایتان به دوازدهمین نفر است.

علی الخوافی

وی معاصر امام رضا(ع) بود و بعد از وفات آن حضرت مرثیه‌ای در مورد ایشان
سرود که در آن از امام مهدی(عج) قبل از ولادتش و از آرزوی ظهور و برپایی دولت
اصلاح طلبانه و بر حق روی زمین سخن گفته است.

در هر مرحله و دوره و زمانی، امام و پیشوایی از نسل شما داشتیم
که زمین با او مأنوس و آشنا بود.

ستارگان دین افول کردند و شیران بیشه در انبوه درختان پنهان شده‌اند.
هشت نفر از شما از آسمان غروب کرد ولی تا زمانی که از شترها صدا
دریاید (تا دنیا، دنیاست) به آمدن آن چهار نفر دیگر هم امید است.
زمان آن کی فرا می‌رسد که حقیقت به واسطه شما آشکار شود،
زیرا حقیقت بدون شما تیره و تار است.

قاسم بن یوسف

«ابن عساکر» در شرح زندگانی «احمد بن یوسف» می‌گوید:

وی برادری به نام «قاسم بن یوسف» داشت که شاعر و نویسنده بود و هر دوی آنها و تمامی فرزندان‌شان اهل ادب و شعر و بلاغت بودند.
شاعر بی‌صبرانه انتظار مهدی موعود(عج) را می‌کشید تا با چشم خود به اهتزاز درآمدن پرچم عدل و داد و ریشه کن شدن ظلم و فساد را در اقصی نقاط دنیا ببیند. به همین خاطر می‌گوید:

آرزو دارم که اگر عمری باشد بتوانم به آنها دسترسی یابم
و عطش سینه با ظهور مهدی قائم دیر یا زود فرو نشیند.
یا اینکه جانم فدای او شود و همه چیز به دست خداوند است.

ابن رومی

«علی بن عباس بن جریر ابوالحسن»، شاعر زمان خود و هم عصر «بحتری» بود. سبک شاعری و سرودن عجیبی داشت. به سال ۲۲۱ هـ ق متولد و ۲۸۳ هـ ق از دنیا رفت.^۱
او در مرثیه «یحیی علوی» به مهدی موعود(ع) نیز اشاره داشته و به توصیف چگونگی توانایی‌های رزمی سپاه امام زمان(ع) در تار و مار کردن طغیانگران و مستبدان و منافقان پرداخته است.

اگر فکر کنید که روزگار چنین و یکسان می‌ماند، فریفته شده‌اید،
زیرا روزگار دگرگون و رنگارنگ است.^۲
شاید آنها انقلابی در نهان داشته باشند که بتوانند بر شما پیروز شوند
و به یاد داشته باشید که صبح از دل شب بیرون می‌آید.
سپاهی می‌آید که زمین از فرط هیاهویشان به تنگ می‌آید
و درندگان از صدایشان پا به فرار می‌گذارند.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۱۱۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۴۹۶.

۳. أخرج، دارای دو رنگ سیاه و سفید.

اگر برق کلاه خودشان در چشم بیفتد دیده را خیره می کند.
 همراه با این درخشش، خورشید هم پرتوافشانی می کند
 و گویی این انوار ساطع، امواج دریا هستند که به تلاطم درمی آید.^۱
 میان آسمان و سپاه موج گرمایی است که آن آتش و گرما
 حتی پرنده را در آسمان می سوزاند.
 این سپاه را دو گروه یاری می کنند،
 یکی پیاده نظام و دیگری اسبانی که مانند دسته مور و ملخ هستند.
 روی این اسبها شیران پهلوانی نشسته اند،
 که در شکست ناپذیری به آنها مثال زده می شود.^۲
 این شاعر به امام غایب قائم که با سپاهی نیرومند و شکست ناپذیر می آید اشاره می کند.

یحیی بن أعقب

او شاعر دوران طلایی حکومت اسلامی [دوران عباسی] است و امام مهدی (ع) را در
 قصایدش چنین توصیف می کند:

چهره‌ای سبزه و نورانی و ملیح و شاداب دارد
 و حقیقت و عدالت و برهان را آشکار می کند
 بنابراین امام بلند مرتبه‌ای را می بینی
 که سراسر زمین از شرق تا غرب تحت فرمان و اختیار او درمی آیند.
 گرگ و میش در سایه عدالت و امنیتی که برقرار می سازد، مسالمت آمیز
 زندگی می کنند.

در سن چهل سالگی بر روی زمین خلافت می کند
 و به تمام وعده‌هایش عمل می کند و هر موجود زنده‌ای دلشاد می شود
 و به خواسته‌هایش می رسد.^۳

۱. الوقدة، شدت گرما.

۲. مقاتل الطالبيين، صص ۶۵۴ - ۶۵۵.

۳. ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۱۹.

شاعر در این قصیده به امنیت و رفاه دوران ظهور امام(ع) و فرمانبرداری یاران ایشان اشاره می‌کند.

فضل بن روزبهان

وی از امام مهدی(عج) در قصیده‌اش یاد می‌کند و می‌گوید:
سلام بر قائم منتظر ابوالقاسم سید بزرگوار و نور هدایت
مانند خورشید بر تاریکی می‌تابد
و اسلام را با شمشیر برنده‌اش نجات می‌دهد.
تا جهان برپاست سلام بر او و پدران و یارانش
و درود همیشگی بر آنان باد.^۱

عبدالرحمن بسطامی

«عبدالرحمن بن محمد بن علی احمد بن محمد انطاکی» از مؤمنان به حضرت مهدی(عج) و معتقدان به اصل رفاه و امنیت و عدل و داد در عصر امام بود و در یکی از اشعارش چنین می‌گوید:

زیبایی مجد و بزرگی خاندان پیامبر و عدالت الهی برای اولین بار ظهور می‌کند.

همان گونه که از امام رضا(ع) نقل شده است
و از گنجینهٔ علم حروف نیز به دست می‌آید.

حرف میم بعد از حرف شین با پیروزی و برتری از مگه طلوع می‌کند.
او همان مهدی است که به حق، از جانب خداوند برای بندگان فرستاده می‌شود.

تمام زمین را با رحمت خویش پر از عدل و داد می‌کند
و ظلم و جور و کفر را پاک می‌کند.
ولایت امر او از جانب خداوند است

۱. حیاة الامام المهدی(عج)، ص ۳۲۹.

او جانشین بهترین خلیفه خدا است و از عالم بالا تعیین شده است.^۱
وی به شناخت خواص حروف معروف است و به همین خاطر کتاب «جامع اسرار
الغیوب» را در علم حروف گرد آورده است.^۲
این علم عالمانی دارد که به طور مرتب از امام مهدی (ع) نام برده‌اند مانند «شیخ
عبدالکریم یمانی»:
و این نور را میم بزرگواری که از سلاله امام علی (ع) و اهل بیت (ع)
والاست می آورد.
و نامش مهدی است و بنا به سنت پیامبر به حق ظهور کرده و حکومت
می کند.^۳
غیر از این موارد برخی دیگر از متخصصان علم حروف به حضرت مهدی (ع) و دوران
حکومت عدالت محورش اشاره کرده‌اند.

عامر البصری

وی «ابو مظفر عامر بن عامر بصری» و بنا به گفته «عمر کحاله» در کتاب «معجم
المؤلفین» او را حکیم و ادیب دانسته^۴ و نسب او را نیز چنین بیان کرده است.
وی به مهدی موعود (ع) و ظهورش در آخر الزمان ایمان داشته و در این باره شعری
سروده است:

ای امام هدایت! تا کی در پس پرده غیبت می مانی؟
ای ولی ما! با ظهورت بر ما منت گذار
تا نشانه‌ها و پرچم‌های سپاهت را
که از آن عطر ناب به مشام می رسد را ببینیم.
بیا جهان از این خبر مسرور شود و از شادی آن دهانش باز بماند.
دیگر خسته شدیم و انتظار طولانی شد

۱. ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. معجم المؤلفین، عمر کحاله، ج ۵، ص ۱۸۴.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۳۷.

۴. معجم المؤلفین، عمر کحاله، ج ۵، ص ۵۴.

تو را به پروردگارت قسم ای قطب عالم هستی! تنها یک دیدار نصیب ما ساز.

ابوالمعالی

وی «شیخ صدرالدین قونوی» است. او شعری سروده است که در آن به علایم ظهور حضرت مهدی (ع) اشاره کرده و توسط علم حروف به آن سندیت بخشیده است، از جمله قطعات شعری اش:

به امر الهی و به رغم میل شیاطین به پا می خیزد
و کفر را درهم می شکند.

شریعت پیامبر خاتم را که از زمان او ادامه داشته تأیید می کند
و با حرف مهم احکام ایشان را اجرا می کند.

و مدت آن میقات موسی و سربازانش بهترین خلق هستند.

در دستانش شمشیر برنده برای نابودی ناپاکان دارد

باشد که حقیقت آن شمشیر را و قائمی که دین قویم را استوار می دارد
بشناسی.

قسم به جانم که او همان فردی است

که رازش در هر زمانه به وضوح نقل قول می شود.

پنهان و آشکارا تا روز قیامت او را به نام‌های بلند و بزرگ می شناسند.

مگر او نور کامل واقعی نیست حال آنکه نقطهٔ میم از او کمک می گیرد.

او همیشه روزگار، آنچه را خدا به او داده به مردم و هستی می بخشد.

بنابراین هیچ چیزی غیر از میم وجود ندارد

و کسی که نواب او را ببیند و اشخاص بی‌نا اندک‌اند.

بدان که روح هم اوست

و اگر سالیان درازی عمر کردی بر عهد او وفادار باش.

تا آنجا که می گوید:

اگر زمان ظهورش را خواستی، بدان که آن هنگام طلوع فجر است.

و این ظهور توسط خورشیدی است که نور آن تمام هستی را دربرمی گیرد

و تمام ستارگان درخشان و ماه همراه اویند.
 درود خدا بر او باد تا زمانی که نوری پرتوافکنی می کند
 و تا خورشید در ظهر هنگام می تابد.^۱

شیخ محمد بن حسین بهاءالدین عاملی

او یکی از شخصیت‌های برجسته علمی و صاحب تألیفات گوناگون در زمینه‌های مختلف علمی است. قصیده‌ای در مورد امام زمان (ع) به نام «وسيلة الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان» (وسيلة پیروزی و امان در مدح صاحب الزمان) دارد که چنین است:

برق نوری از سوی نجد دیدم
 و خاطرات حدوی و عذیب و ذی قار را برایم زنده کرد
 این برق، درون را به جنب و جوش انداخت
 و آتش نهان را شعله‌ور ساخت.

«شیخ بهائی» ناملایمت‌های زمانه را در قالب شعر ریخته و این نشان دهنده میزان تسلط او به ادبیات است. او چنین می‌سراید:

دوستان! زمانه را با من چه کار است گویی که در هر دم مرا با چنگ و نوا
 می‌خواند و می‌خواهد از من انتقام بگیرد.
 روزگار مرا از دوستان و منزلگاه معشوقم دور ساخته
 و تمام خوشی‌هایم را تبدیل به ناخوشی کرده است.
 روزگار چه کسی را با من برابر قرار داده

که بالاترین هدفش این است که به یک صدم بزرگواری من برسد
 این مسائل نشان‌دهنده زندگی شیخ بهائی است که دستخوش ناملایمات روزگار شده
 است و می‌گوید:

چه بسا مشکلات و شرایط سختی وجود دارد که هیچ راه حلی برای آن
 نتوان یافت و هیچ کسی نمی‌تواند آن را حل کند.
 مشکلاتی که در راه حل کردن آن جوان پیر می‌شود و دلاور جرئت رفتن

به طرف آنها را ندارد.

ولی من با اسبان تیزرو اندیشه‌ام به جولان در آن پرداختم
و راه حل‌های درستی برای آن یافتم.

سپس به تمجید از خود و بر شمردن ویژگی‌های مثبت و خوبی‌ها و تسلیم نشدن در برابر ظلم زمانه می‌پردازد و می‌گوید:

در خوشی روزگار به لذت ساعتی بسنده می‌کنم

و برای روزیم به قرص نان و خرمایی اکتفا می‌کنم.

سپس اعتقاداتش را مطرح می‌کند که همان تضرع و التماس به ساحت مقدس امام عصر (عج) در سختی‌ها و مشکلات است:

او جانشین پروردگار جهان است

و سایهٔ رحمتش بر تمامی ساکنان زمین گسترده است.

او ریسمان محکم الهی است که هر که بر آن بیاویزد

دیگر از مشکلات نمی‌هراسد.

پیشوای هدایتی است که تمام مردم روزگار در سایه او پناه گرفته

و روزگار زمام خود را به او سپرده است.

تمام علوم بشری در برابر دریای بیکران علم او مانند یک مشت آب

یا به اندازهٔ منقار آبی بیش نیست.

اگر افلاطون به آستان مقدس او راه بیابد

و از پرتوی نور آن آستان، چشمانش آسیب نبیند،

به چنان فلسفه قدسی و آسمانی دست می‌یابد

که هیچ دیده‌نظیر آن را نبیند و هیچ اندیشه‌ای به آن راه پیدا نکند.

به خاطر او فیضی به دو عالم هستی می‌رسد

و تمامی جهانیان از پرتو ایشان بهره‌مند می‌گردند و روشن می‌شوند.

او پیشوای خلقت و کوه خرد و چشمهٔ هدایت

و صاحب اسرار خداوندی در این دنیا است.

به خاطر وجود اوست که این مقام زمین بی‌مقدار

از آسمان فراتر می‌رود.

عقول دهگانه، کمال خود را از او می‌جویند
و این جست‌وجو را عیب نمی‌داند.

سپس می‌گوید:

ای حجت خدا که بدون رضایت او قضا و قدر الهی جاری نمی‌شود.

ای کسی که زمام جهان به دست توست

ای کسی که آن مجد و عظمت و شکوهی که خداوند ویژه تو قرار داده
تو را کافی است.

به داد قلمرو ایمان برس و منازل ویران شده آن را آباد ساز

و به آن رونق بده زیرا آن منازل آباد تبدیل به خرابه‌ها و ویرانه‌ها شده
است.

قرآن را از چنگال گنهکاران و طغیانگران

که بر گمراهی خود اصرار دارند، نجات ده.

که این گروه مرتکب گناه شدند

و با افکار خودسرانه‌شان موجب تحریف دین شدند

و در این راه کورکورانه گام برداشتند.

بر دلهایی را که در انتظارت مجروح شده، مرهم نه

و آنها را با ظهورت زنده کن و قوت و نشاط ببخش.

بندگان خداوند را از شرّ ظالمان رهایی ده

و زمین خدا را از لوث کافران پاک کن.

و با تعجیل در ظهورت، ای تمام عالم فدایت،

آنها را نجات بده و با نام خدا بی‌درنگ برخیز.

که بهترین سپاه و یار و یاور را از لشکریان خداوند می‌یابی.

سید حیدر حلّی

«سید حیدر بن سلیمان بن داود حلّی حسینی»، اهل عراق و شاعر اهل بیت (ع) بود. او

اشعار نیکویی دارد و از مطرح کردن اشخاص و تکسب به وسیلهٔ شعر خودداری می‌کرد و این اشعار پر از جود و سخاست^۱!

سید حیدر حلّی اشعار بسیاری در مورد واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین (ع) سروده و با انعکاس تصاویر روشنی از صحنهٔ کربلا، سعی در نشان دادن مظلومیت امام حسین (ع) داشت و به این ترتیب در حدّ توان حقّ مطلب را ادا نمود؛ گرچه نتوانست عمق آن فاجعه و مصیبت‌هایی که هر دیده‌ای را خون‌آلود و هر دلی را می‌سوزاند، برسد.

این شاعر در دوران خود از پرداختن به مسائل صاحب‌الزمان (ع) نیز غافل نماند و اشعاری در مورد ایشان سرود که با شنیدن آن بیش از آنکه اشک به چشمان بیاید، دل‌ها از آن حوادث خون می‌شود و خون می‌گرید.

هر کس به ولیّ امر گزندی رساند به آتش سوزانی گرفتار می‌شود.

ای فرزند والاترین اگر با آنها بستیزی،

از روی ترس، همه در آرزو و انتظار مرگ خواهند بود.

اسب‌ها از اینکه بسته مانده‌اند خسته شدند

و شمشیرها از در نیام ماندن ملول گشته‌اند.

زمین از پلیدی دشمنان پاک نمی‌شود

مگر آنکه خون بسیاری از آنها با شمشیر ریخته شود.

او سپس گفت:

پناه می‌برم به خدا مبادا شمشیر تو زنگ بزند و با در نیام بودن آن از دیدن

نعمت‌های الهی محروم شویم.

زمان آن فرا رسیده که دنیا به وجود شما معطر و خون ستمگران ریخته

شود.

سپس می‌گوید:

عجیب‌ترین چیزی که دیدم این است:

گویی در دلت چیزی نیست در حالی که آن مالا مال از خشم و نفرت است.

شمشیر آنها هیچ یک از شما را زنده نگذاشت،
پس چگونه اجازه می‌دهی که آنها زنده بمانند. (مرگ بر آنها)
طفل در شکم مادرت را کشتند

و طفل شیرخواره پدرت را با تیر از شیر گرفتند.

وی قصاید دیگری نیز دارد که به وضوح به امام مهدی (ع) و مصیبت‌ها و خطرهایی که
اسلام را از جانب حاکمان ستمگر و دنیا دوستان ریاست طلب تهدید می‌کند، می‌پردازد.
او به ذکر کسانی می‌پردازد که حرام خدا را حلال و حلالش را حرام می‌کنند و دین را
ضایع می‌کنند.

او می‌گوید:

ای حامی دین آیا راضی هستی که دنیا چنین آشوب شود؛
دین به تو متوسل می‌شود و دلش از شکایت‌ها به درد آمده است.
تو را می‌طلبند و گوش‌های اسبان آماده شنیدن فرمانت است.
و کم کم لبه‌های برآن شمشیر نیز دعوتش را به سرعت می‌خواهند پاسخ
گویند.

سینه دنیا، از راز مرگ تنگ شده اذن آن را بده که آن را فاش سازد.
سپس می‌گوید:

ای احیاگر شریعت، شکیبایی در انتظار آمدنت جان داد.
برخیز که بردباری، جز دلهای زخمی، چیزی بر جا نگذاشته است.
از فرط خون و اندوه لباس را به تن دریده
و از جدایی و دوری به محبوبش شکایت می‌کند.
شمشیر، شفافبخش و مرهم دل دردمند شیعیانت است.
تا کسی در غیبت می‌مانی و حال آنکه پایه‌های بلند دینت در حال ویران
شدن است.

دیگر هیچ اثری نه از فروع و نه از اصول دین باقی نمانده است.

زیرا حلال و حرام خدا درهم آمیخته شده است.

او آیات دیگری در خصوص تمنای ظهور امام زمان (عج) نیز دارد و خواهان

برداشتن پرده‌های غیبت و رساندن فیض وجود به مردم و اتصال امروز به فردا است تا از سرچشمه‌های زلال آن روز رؤیایی بهره‌مند گردیم.

سید علی خان موسوی حویزی

وی دانشمند فرزانه و فاضل بزرگوار و شاعر ادیب و عبد صالح و یگانه روزگار و نادر شهرش بود او فرزند بزرگوار «خلف بن مطلب بن حیدر بن محسن بن محمد» ملقب به «مهدی» پسر «فلاح موسوی مشعشی» فرماندار حویزه بوده است.^۱
او در مورد امام می‌گوید:

او مهدی قائم (ع) است و مهدی جهانی است

که شب تاریک جهل بر آن سایه افکنده و او، آن را از بین می‌برد.

او روز جنگ هم چون برق و هم چون پهلوانان می‌تازد و از کسی هراسی ندارد.

او بهترین بخشندهٔ مال و بهترین مروج دین و بهترین مبارز با فساد است. نیزه‌ها مشتاق همراهی با او هستند و در عین حال بسیار مهربان و رئوف است.

حضرت خضر (ع) پرده‌دارش و حضرت عیسی (ع) پشت سرش است و او را در آسمان و زمین همراهی می‌کنند.

او ادامه دهندهٔ سنت نبوی است و به خاطر اجرا کردن عدالت، این شیر بیشه از هیچ کس نمی‌هراسد.

خداوند او را بر همه چیره می‌گرداند و امیدواریم زمان ظهور او را نزدیک سازد،

باشد که با ظهور ایشان، دل‌های عاشقان نیکو حال شود.

«علامه امینی» او را در کتاب «الغدیر» این چنین معرفی می‌کند.^۲

مرثیه‌های زیادی دربارهٔ امام حسین و اهل بیت او (ع) سروده است و موضوع دیگر

۱. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقب، ج ۲، ص ۴۱۳.

۲. الغدیر، ج ۶، ص ۱۲.

اشعارش هم تمنای دیدار مهدی موعود(عج) است:
 دل را در راه رضای خدا به پیش راندم
 و دیگر در تب و تاب پیروزی امام صبر از دست داده‌ام.
 دل، مشتاق قائم آل محمد، آن ریسمان محکم الهی
 و آن ابرمرد شجاع است.
 او بزرگمنش و شریف و منسوب به خاندان بزرگوار امام حسین(ع)
 است.

او ویژگی‌های بارزی دارد که بزرگتر از آن است که بر شمرده شود
 و در عقل و خیال هم نمی‌گنجد.
 در گوشهٔ کعبه نماز را اقامه می‌کند
 و عیسی بن مریم(ع) به او اقتدا می‌کند.
 اطرافش بلند مرتبه‌ترین فرشتگان حلقه می‌زنند
 و یارانش بی‌باک‌ترین مردم هستند.
 او می‌رود و شیران در رکاب هستند تا راه راستی و هدایت را پیمایند
 و مردم را به راه راست هدایت کنند.

خلیعی

او، «ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز بن ابی محمد الخلیعی» (الخلیعی)
 موصلی حلّی، شاعر توانای اهل بیت(ع) است. او اشعار زیادی در مورد اهل بیت(ع)
 و ستایش آنان دارد و مجموعهٔ شعری که از وی به جا مانده، همه در مدح و رثای اهل
 بیت(ع) است.

شیخ عبدالغنی عاملی

او نوادهٔ شیخ حرّ (عاملی) صاحب کتاب «الوسائل» است که دیوان شعری در مورد
 مهدی(عج) از خود به جای گذاشته است، برخی از اشعارش این گونه است:
 ای امام هدایت و بهترین رهبر، خداوند سپاهت را همیشه پیروز گرداند.

همیشه با نگاه مهربانت به آنانی که تو را می‌طلبند عنایت داری.
 دستمان را رویگردان از هر کس دیگر،
 با امید بسیار به سوی تو دراز کردیم.
 تنها تو در میان ما نعمت خداوندی هستی
 و نعمت بهشت از جمله نعمت‌های توست.
 در قصیده دیگری می‌گوید:

کی آن زمان فرا می‌رسد که زمامدار مردم
 با روشنایی خود تاریکی غم را از دل ملت بزداید؟
 چه وقت است آن زمانی که منادی نامش را بلند و آشکارا سر دهد
 و بگوید که این امام هدایت است و بر شیعیان تهنیت باد؟
 کی زمان آن فرا می‌رسد که قائم ما به اذن خداوند به پا خیزد
 و دین و دنیا را با نهضت خود اصلاح کند؟
 کی می‌شود که یاریگر دین برای یاری به پا خیزد
 و پرچم پر افتخار آن را به اهتزاز درآورد؟
 چه کسی غیر از او وجود دارد که دین را یاری دهد
 و کیست که وقتی ندای یاری خواهیش بلند می‌شود به او لبیک می‌گوید؟
 این دین است که تشنه نام او گشته و او را صدا می‌زند و می‌خواند.
 هر کجی و ناراستی را اصلاح و درست می‌کند.
 کجی‌ها و ناراستی‌هایی که در طول زمان در این دنیا پدید آمده است.
 هیچ پیامبری نبوده که خداوند بشارت حکومت مهدی(ع) را به او نداده
 باشد.
 این چند بیت بسیاری از احادیث نبوی و اهل بیت(ع) را در بر دارد و شاعر آن
 مضامین را در شعر خود آورده است.

شیخ حسن قفطان

وی ابیاتی را درباره امام زمان(عج) سروده است:

آیا زمان آن فرا می‌رسد، که سوار بر اسب شوم و در رکاب امام (عج) بچنگم و انتقام صالحان را در رکاب ایشان از ستمگران بگیرم.

او ما را می‌بیند ولی از دیدگان ما تا زمان اذن ظهور خداوند، پنهان است. او می‌آید در حالی که دنیا

مانند شکوفه‌ها و ثمره گل‌ها شاداب و جوان می‌شود.

زمین را سراسر پر از عدل و داد می‌کند و از آفات و خطرهای می‌رهاند.

جای جای زمین از باران جود او و نه از باران آسمانی

سرسبز و با طراوت می‌شود.

او بر ما منت می‌گذارد

و حکومتی بر اساس دین و اصول درست برپا می‌دارد

و به وسیله آن همه جا نورانی می‌شود و دنیا با این نور به خود می‌بالد.

و نیز می‌گوید:

خداوند ولایت و پرچم را برای او رقم زده است

و وقتی به پا خیزد او امرش اطاعت می‌شوند.

جبرئیل خبر آمدنش را به تمام دنیا می‌دهد

و به سوی دین او را دعوت می‌کند.

و می‌گوید به سوی او بشتابید که شما را به طرف خدا دعوت می‌کند

و از قیام من بترسید و هشدارم را در نظر داشته باشید.

او فلسفه و علم هستی را می‌داند و روز قیامت نیز بر پایه آن استوار و به

او بسته است.

شاعران بسیاری هستند که در مورد امامت حضرت مهدی (ع) و عدل و داد و رفاه

دوران امام شعر سروده‌اند، ولی ما در اینجا به خاطر طولانی نشدن بحث و دوری از

اطالسه کلام، به این مقدار بسنده می‌کنیم، اما نکته مهم اینجا است که شاعران زیادی

از امام و دوران امامت ایشان سخن گفته‌اند. به ویژه اینکه برخی از آنها در دوران

پیش از ولادت امام زندگی می‌کردند و آنها بر تولد و از تبار علویان بودن ایشان

تأکید داشتند.

بنابراین شاعران نیز در کنار دیگر دانشمندان، به عقیدهٔ مهدی موعود(عج) و نقش اصلاح‌طلبانهٔ جهانی ایشان ایمان داشته‌اند و این ایمان نشانگر ریشه‌دار بودن این عقیده در دل مردم و داشتن ویژگی‌هایی که با طبیعت بشریت سازگاری دارد، است. از جمله عدالت و هماهنگی و همبستگی و اتحاد اجزای عالم که اینها جز با ظهور ایشان محقق نخواهد گشت.

فصل نهم

نشانه‌های ظهور

مقدمه

تاریخ اسلام، عموماً از رویدادها و حوادثی که پیش از ظهور مهدی (عج) روی می‌دهد، سخن گفته است. ذکر این رویدادها لابه‌لای آن تاریخ به صورت پراکنده وجود دارد و ذکر این رویدادها بنابر تقدّم یا تأخر زمانی و زنجیره‌وار نیامده است، اما باید دانست که برخی احادیث به بیان این حوادث براساس تقدّم و تأخر آن پرداخته است و هم چون مهره‌های یک گردنبند، هر کدام را در جای خویش آورده است، اما به هر حال شاید یافتن پیوستگی زمانی میان آنها به دلایل متعدّدی دشوار است، از جمله:

۱. این حوادث در آینده روی می‌دهند و همین باعث می‌شود که مقدّم یا مؤخر بودن آن دچار تردید شود؛

۲. در بعضی از اوقات، به ویژه در احادیثی که از پیامبر و اهل بیتش (ع) روایت شده از آن حوادث به شکل اشاره و رمزی سخن به میان آمده است؛

۳. عدم توجه مورّخان و نویسندگان «ملاحم و فتن» و رویدادهای آینده به این پیوستگی؛

۴. نوع این موضوع که قابلیت افزایش یا نقصان و تحریف و تردید را دارد؛

۵. تردید در درست بودن برخی از آنها و مطمئن نبودن از اینکه روایت‌های مربوط به آن از جانب ائمه (ع) بوده بلکه اعتقاد بر این است که اینها از طریق آثار نقل شده از صحابه و تابعان نقل شده است.

همه اینها باعث شده که این رویدادها به صورت جدا و مستقل مورد بررسی قرار گیرند، اما به هر حال، این بدان معنا نیست که تاریخ‌نویسان و دانشمندان، این رویدادها را از نظر زمانی تقسیم‌بندی نکرده‌اند، بلکه آنها آن را از دیدگاه‌های مختلفی، تقسیم‌بندی نموده‌اند از جمله:

اول: تقسیم‌بندی نشانه‌ها و حوادث براساس ارتباط آن با برنامه‌های هستی از جانب خداوند بلند مرتبه، مانند خسوف و کسوف و عدم ارتباط این دو با آنها؛

دوم: تقسیم‌بندی آن بر اساس دوری و نزدیکی آن به دوران ظهور به دلیل وجود قراین گاه داخلی و گاه خارجی که به آن اشاره شده است؛

سوم: تقسیم آن به حوادث قطعی که ناگزیر تحقق می‌یابد و حوادث مشروط (احتمالی) که شامل قانون امکان و محو و ثبوت می‌گردد.

می‌توان این تقسیمات را در تقسیم سوم خلاصه کرد چرا که حوادث طبیعی (هستی) یا حوادثی که ناشی از فساد بشری است، براساس تقسیم اول به عصر ظهور نزدیک و براساس تقسیم دوم از آن دور می‌گردد و آن یا رویدادهای قطعی است که شامل قانون محو و ثبوت نمی‌شود یا رویدادهای احتمالی و مشروط است که تابع قاطعیّت این قانون و جزئیات آن است و آنچه ما را به انتخاب تقسیم سوم متمایل می‌کند. آمدن این نوع تقسیم‌بندی در روایات و احیاناً با بیان لفظ کلمه (حتمی) است، اما تقسیمات دیگر نتیجه جمع‌آوری و طبقه‌بندی علامات از جانب علماست و چیزی از آنها در این روایت‌ها نیامده است. علاوه بر این، دانشمندان بزرگ گذشته مانند «شیخ مفید» همان گونه که در بخش‌های آینده خواهد آمد، به این تقسیم‌بندی اشاره کرده‌اند و مانع اصلی در این تقسیم‌بندی این است که آیا ما در نشانه‌های حتمی تنها به آنچه در روایت‌ها با این لفظ بیان شده اکتفا کنیم یا می‌توانیم که حتمی بودن آن حوادث را از خود نشانه و ارتباط آن با جهان از یک سو و از سوی دیگر با اعمال بشری، دریابیم و می‌خواهیم به این پاسخ برسیم که آیا اعمال و کردار انسان‌ها، تأثیری در حوادث طبیعی و غیرطبیعی جهان دارد یا اینکه این دو کاملاً از هم جدا هستند و با هم در ارتباط نیستند و این چیزی است که تمام سعی خود را به کار می‌بریم تا با کمک خداوند بلند مرتبه آن را دریابیم. به امید اینکه چیزی در این مسورد از قلم نیفتد و باید دانست که پژوهش و بحث و بررسی در مورد این نشانه‌ها، یکی از حلقه‌های زنجیره پژوهش‌های مهدوی است.

تفاوت میان حتمی الوقوع با مشروط و معلق بودن حوادث

تفاوت در این دو مفهوم از زبان امام باقر(ع) بیان شده که می‌فرماید:

برخی از امور، اموری حتمی و قطعی هستند که ناگزیر، اتفاق می‌افتد و برخی دیگر از جمله امور احتمالی و معلق و مشروط نزد خداوند است. بنابراین خداوند آنچه را بخواهد پیش می‌فرستد و آنچه را بخواهد محو (نابود) می‌کند و آنچه را بخواهد نگه می‌دارد و هیچ کس از آن آگاهی ندارد.^۱

این الفاظ محور سخنان علما شده است و در مورد مقصود مفهوم از امور حتمی و احتمالی و مشروط اختلاف نظر وجود دارد و علما برای آن دو تفسیر را بیان کرده‌اند:

۱. امور قطعی یعنی اموری که قبل از وجود آن از جانب خدا حتمی شده و در زمان خود، بدون شک رخ می‌دهد و از بین نمی‌رود و امور غیر حتمی، اموری است که روی دادن آن وابسته به اراده و خواست خداوند است و اگر او بخواهد در زمان خود به وقوع می‌پیوندد؛
۲. منظور از امور قطعی، حوادث گذشته است و امور احتمالی و مشروط متعلق به حوادث آینده است؛

«میرزا ابوالحسن شعرانی» بر تقسیم‌بندی اول ایراد گرفته و گفته است:

صحیح‌تر این است که گفته شود پوشیده و هویدا (پنهان و آشکار) و شاهد ما این متن حدیث است که می‌گوید خداوند بلند مرتبه علومی را می‌داند که مصلحت نمی‌داند آن را برای هیچ یک از ملائکه و مقربان درگاهش آشکار سازد اگر چه قطعی باشد و برخی از علوم را که قطعی و حتمی است برایشان آشکار نموده چرا که برای خداوند بلند مرتبه، اصلاً علم احتمالی چه پوشیده باشد و چه آشکار، معنا ندارد.

از این عبارت می‌توان معنای سومی برای محتوم و غیرمحتوم فهمید و آن آشکار کردن یا نکردن است. بنابراین محتوم و حتمی الوقوع چیزی است که آشکار نمودنش واجب است، اما غیر آشکار آن است که آشکار نمودنش واجب نیست و این در بحث شعرانی در رابطه با محتوم و غیرمحتوم آشکار است و اگر محتوم بدین معنا باشد، اشکالی که او

وارد نموده است صحیح است. اما این ایراد و اشکال به معنای اول وارد نیست چرا که آن به اظهار و عدم آن اشاره‌ای ندارد بلکه متوجه محو و ثبوت است.

این همان مفهومی است که نشانه‌ها را بر اساس آن تقسیم‌بندی کرده‌ایم و روایت‌هایی وجود دارد که اشاره به این مفهوم دارد مانند آنچه از امام باقر (ع) ذکر شد. علامه طباطبایی نیز به این معنا اشاره نموده است و در سخن در مورد برخی اسباب (دلایل) و مقدمات می‌گوید:

در امور حتمی الوقوع، اختیار معنایی ندارد و برای سعی و تلاش مجالی باقی نمی‌ماند.^۱

و «طبرسی» هنگامی که از برخی علامت‌ها سخن می‌گوید به این معنا اشاره دارد و می‌گوید:

زیرا آنها حتمی الوقوع هستند و اختیاری در آنها نیست.^۲

«شیخ عباس قمی» از برخی نشانه‌های ظهور سخن گفته و می‌گوید:

برخی از این رویدادها حتمی هستند و برخی مشروط^۳ و «فتال نیشابوری» نیز در «روضه الواعظین» به این مفهوم اشاره نموده است.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۸.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۸.

۳. الانوار البهیة، ص ۳۷۸.

نشانه‌های قطعی و حتمی الوقوع

«ابن منظور» در «لسان العرب» می‌گوید:

چیزی را بر تو حتمی کردم، یعنی آن را بر تو واجب نمودم، الحتم: لازم و واجبی است که باید انجام شود و «حتم الله الامر بحتمه» اراده الهی بر انجام آن تعلق گرفت (امر کرد) و «الحتم» یعنی استوار کردن (محکم کردن) کار و «حاتم» یعنی حاکمی که انجام حکم را واجب می‌کند و «محتوم» از نظر لغوی یعنی واجبی که ناگزیر باید انجام شود و این چیزی است که همچنین آن را در حدیث و سخن اهل بیت (ع) می‌یابیم.

ابوجعفر محمد بن علی (ع) در مورد آیه «قضى أجلاً و أجلاً مسمى عنده؛^۱ آنگاه مدّتی را [برای شما] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست»، می‌فرمایند:

آنها دو اجل و مدّت هستند، یک اجل حتمی و دیگری اجل مشروط و موقوف.

پس حمران بن اعین پرسید: اجل و مدّت حتمی چیست؟ فرمود:
آن است که غیر از آن نمی‌شود و پرسید موقوف چیست؟
امام (ع) فرمود:

چیزی است که مشیت خدا در آن است.

و شاعر این معنا را این گونه بیان کرده است:

و بر آن امر مقدر حتمی صبر کن و به آن راضی باش؛

اگر چه، تقدیر آنچه را نمی‌پسندی برایت پیش آورد.

بنابراین، امر محتوم نه زمان آن مقدم می‌شود و نه مؤخر و ناچار اتفاق می‌افتد (به وقوع می‌پیوندد) و این چیزی است که «طبرسی» آن را از این سخن خدای تعالی که می‌فرماید «ما تسبق من أمة أجلها و ما يستأخرون؛^۲ هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند»، دریافته است. او می‌گوید: اجل و مدّت حتمی، نه از زمان خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند.

ظاهراً امر محتوم به ناچار اتفاق می‌افتد و بعضی روایتها از نشانه‌های قطعی پیش از

۱. سوره انعام، آیه ۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۴۳.

ظهور که ناگزیر رخ می‌دهند، سخن گفته‌اند و بعضی آرزو کرده‌اند که این نشانه‌ها پیش از ظهور قائم (عج) رخ ندهد و پیش نیاید. اما امام آن را رد کرد و فرمود خیر آن حتمی است. «نعمانی» پس از اینکه تعدادی از نشانه‌های ظهور را برمی‌شمارد می‌گوید:

این نشانه‌های بسیار زیادی که امامان آن را بیان کرده‌اند و در روایت‌ها ذکر شده و به حدّ تواتر رسیده و در مورد آنها اتفاق نظر وجود دارد، دلیل بر این است که حضرت قائم (ع) حتماً زمانی ظهور می‌کند که این نشانه‌ها و اتفاق‌ها روی داده باشد؛ چرا که ائمه خبر داده‌اند که این علامت‌ها بدون شک وجود دارند و امامان (ع) صادق هستند تا جایی که به یکی از امامان (ع) گفته شد امیدواریم که ظهور قائم (عج) اتفاق بیفتد اما پیش از ایشان، سفیانی خروج نکند. ایشان فرمودند:

به خدا سوگند آن امر حتمی است و ناچار (ناگزیر) اتفاق می‌افتد.

حال بعد از اینکه ترجیح دادیم، علامت‌ها را بر اساس قطعی بودن از یک طرف و مشروط بودن از طرف دیگر تقسیم کنیم، حال این مبحث را با ذکر تعدادی از علامت‌های قطعی که در روایت‌ها آمده است آغاز می‌کنیم و سعی می‌کنیم که معنای آنها را کاملاً دریابیم.

اولین نشانه: خروج سفیانی

پیش از اینکه به جزئیات این نشانه پردازیم، باید از نقطه نظر تاریخی، وجود آن را اثبات کرد و در اینجا برای اثبات این مدعا کافی است که نام علمایی را که در تألیفات حدیثشان در نقل این نشانه با هم اتفاق نظر دارند، چه شیعه و چه سنی، ذکر کنیم. از جمله علمای شیعه که این نشانه را ذکر کرده‌اند، می‌توان از اشخاص زیر نام برد:

۱. «احمد بن محمد بن خالد برقی»، متوفای سال ۲۷۴ هـ ق در کتاب «المحاسن»، ج ۲، ص ۲۶۶ به بعد؛
۲. «عبدالله حمیری قمی»، متوفای سال ۳۰۰ هـ ق در کتاب «قرب الاسناد»، ص ۳۵۲ به بعد؛
۳. «ابن بابویه قمی» (پدر)، متوفای سال ۳۲۹ هـ ق در کتاب «الامامة و التبصرة»، ص ۱۲۰؛
۴. «محمد بن یعقوب کلینی»، متوفای سال ۳۲۹ هـ ق در کتاب «الکافی»، ج ۱، ص ۳۳۷؛
۵. «شیخ صدوق»، (پسر) متوفای سال ۳۸۱ هـ ق در کتاب «کمال الدین»، ص ۲۵۳؛
۶. «ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی» متوفای سال ۲۸۳، در کتاب «الغارات»، ج ۲، ص ۶۷۸؛

۷. «محمد بن جریر طبری»، متوفای اوایل قرن چهارم، در کتاب «دلائل الامامة»، ص ۳۴۹؛
۸. «الحسن بن حمدن خصیبی»، متوفای سال ۳۳۴ هـ ق در کتاب «الهدایة الکبریا»، ص ۲۹۸؛
۹. «محمد بن ابراهیم نعمانی»، متوفای سال ۳۸۰ هـ ق در «کتاب الغیبة»، ص ۱۰؛
۱۰. «شیخ مفید»، متوفای سال ۴۱۳ هـ ق در کتاب «الفصول العشرة»، ص ۱۲۲، و در کتاب‌های دیگرش مانند «الارشاد» و «الاختصاص»؛
۱۱. «شیخ محمد بن حسن طوسی»، متوفای سال ۴۶۰ هـ ق در کتاب «الأمالی»، ص ۶۶۱ و در کتاب «الغیبة»، ص ۷۰.
- اما از جانب اهل سنت درست است که گفته شد منابع اولیه آنان، این نشانه را ذکر نکرده‌اند اما این به معنای موجود نبودن آن نزد مخصوصاً عامه آنها نیست و منابع اولیه آنان بسیاری از احادیث صحیح را نادیده گرفته که پس از آنها برخی از خودشان این احادیث را بر شمرده‌اند به عنوان مثال حاکم نیشابوری در مستدرکش بسیاری از احادیث سفیانی را ثبت کرده و به دنبال حدیث گفته است که:
- اسناد این حدیث صحیح است و آن دو آن را ذکر نکرده‌اند همچنین پس از نقل حدیثی دیگر در رابطه با سفیانی گفته:
- این حدیثی با اسناد و سند درست است و شرایطی که شیخین (مسلم و بخاری) برای صحت آن قائلند، در آن وجود دارد. اما این دو، این حدیث را ذکر نکرده‌اند.
- «ابن ابی الحدید» متوفای سال ۶۵۶ هـ ق این نشانه را نقل کرده و می‌گوید:
- سفیانی که در اخبار صحیحه سخن از او گفته شده از نسل ابوسفیان است.^۱
- «متقی هندی» متوفای سال ۹۷۵ هـ ق در کتاب «کنز العمال»^۲ هم این نشانه را آورده است و «محمد عبدالرؤوف المناوی» متوفای سال ۱۳۱۳ هـ ق در کتاب «فیض الغدیر»^۳ نیز به آن اشاره نموده است.
- همین که این علما و دیگران این نشانه را ذکر کرده‌اند، باعث می‌شود که ما آن را صحیح بدانیم و اینجا پس از اثبات اینکه این نشانه حتمی الوقوع است، به توضیح در مورد برخی امور مربوط به آن می‌پردازیم.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۳. فیض الغدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۹۲.

مسئله اول: حتمی بودن آن

شاید نیازی به بیان این توصیف نباشد زیرا صحبت ما درباره صفات حتمی است، اما ما در ضمن احادیث اهل بیت (ع) از حتمیت داشتن این ویژگی سخن نگفتیم، بنابراین ترجیح دادیم که ایسن احادیث را به خاطر اینکه پیامبر و اهل بیت (ع) حتمیت و دلیل آن را بیان نمودند، بیاوریم و این خود دلیلی برای اثبات آن است.

نعمانی در کتاب «الغیبة» خود به نقل از «معلی بن خنیس» می‌گوید:

از ابو عبدالله (ع) شنیدم که فرمود:

مواردی حتمی است و برخی هم احتمالی و غیر حتمی که خروج سفیانی از جمله امور حتمی الوقوع است.^۱

او با سند خود از «عبدالملک بن أعین» نیز نقل می‌کند:

نزد ابو جعفر (ع) بودم که صحبت از قائم (ع) شد و به ایشان عرض کردم؛ امیدوارم که ظهورشان نزدیک باشد و «سفیانی» هم در کار نباشد. فرمود:

نه، به خدا سوگند، سفیانی جزو موارد قطعی است و ناگزیر باید باشد.^۲

او همچنین با سند خود از «حمران بن أعین» و او به نقل از ابو جعفر محمد بن علی (ع) می‌گوید:

آنگاه مدتی را برای شما مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست.

سپس فرمود:

دو اجل و مهلت وجود دارد، یکی اجل و مهلت حتمی و دوم اجل و مهلت مشروط و موقوف.

حمران می‌گوید:

گفتم: امیدوارم که سفیانی از جمله امور موقوفه و مشروط باشد. امام ابو جعفر (ع) فرمودند: نه به خدا که حتمی است.^۳

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۳۰۰.

۲. منبع قبلی، ص ۳۰۱.

۳. همان منبع، ص ۳۰۱.

«شیخ طوسی» از امام ابو جعفر (ع) روایت می‌کند که فرمودند:

خروج سفیانی حتمی است.^۱

«کلینی» به نقل از ابو عبدالله (ع) می‌گوید:

حضرت به فضل کاتب فرمودند: ای فضل زمین خروج سفیانی را می‌بیند

و این یک مسئله حتمی است.^۲

«شیخ صدوق» هم در کتاب «کمال الدین» از امام ابو عبدالله (ع) روایت می‌کند که:

مسئله سفیانی قطعی و حتمی است.^۳

این احادیث نقل شده در کتاب‌های علمای بزرگ برای اثبات قطعیت داشتن و حتمی بودن این نشانه کافی است.

مسئله دوم: نام و نسب سفیانی

همان گونه که روایات تأکید می‌کنند، او از نوادگان و از نسل «ابوسفیان» است و به همین دلیل هم به او «سفیانی» گفته می‌شود؛ گرچه در مورد نام پدرش، بین اینکه «عنبسه» یا «عتبه» یا «معاویه» یا «یزید» باشد، اختلاف نظر وجود دارد، از امام علی (ع) روایت است که ایشان فرمود:

پسر جگرخوار از سرزمین بی‌آب و علف خارج می‌شود... نامش عثمان و

نام پدرش عنبسه و از نسل ابوسفیان است.^۴

در حدیث دیگری از «طوسی» آمده است که سفیانی از فرزندان «عتبه بن ابوسفیان» است.^۵

امام علی (ع) در نامه‌ای به «معاویه»، سفیانی را از شمار آنان دانسته و فرموده است:

مردی از فرزندان شوم و ملعون و بی‌نزاکت و تیره دل و بیمار و قسی القلب

است و خداوند رحمت و عطف را از دل او گرفته است، گویی اکنون

۱. همان، ص ۳۷۱.

۲. الطوسی، الغیبة، ص ۴۳۵.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۷۴.

۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵.

۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ۲۱۳.

او را می‌بینیم. مادرش از قبیلهٔ بنی‌کلب است و اگر بخواهم نام او را می‌گویم و توصیف می‌کنم، او فرزند کسی است که سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد. آنها وارد آن شهر می‌شوند و به قتل و کشتار و هتک حرمت و تجاوز می‌پردازند و از میان آنها مردی پرهیزکار و مخلص پا به فرار می‌گذارد... الخ.^۱

از امام باقر(ع) روایت شده که او از نسل «خالد بن یزید بن ابوسفیان» است.^۲ و از امام علی بن الحسین(ع) نقل شده که حضرت او را از فرزندان «عنبسه بن ابوسفیان»^۳ به شمار آورده و برخی روایات نام او را «عبدالله»^۴ گفته‌اند که این مطلب نزد علمای اهل سنت مشهور است. اما رأی مشهور این است که نام او «عثمان» از فرزندان «عنبسه ابن ابوسفیان» است و همه می‌دانند که ابوسفیان پنج فرزند به نام‌های «عتبه»، «معاویه»، «یزید»، «عنبس» و «حنظله» داشت.

چیزی که در مورد آن در تمام این روایات اتفاق نظر وجود دارد. این است که او از نوادگان ابوسفیان بوده و قدر به یقین هم همان است.

مسئله سوم: کارهایی که او انجام می‌دهد

با بررسی و مطالعهٔ دقیق احادیث اهل بیت(ع) در مورد زمان خروج سفیانی و جریان‌های هم‌زمان، آن درمی‌یابیم که این حرکت، حرکتی سریع و برق‌آسا بوده و فاصلهٔ زمانی چندانی با ظهور امام مهدی(ع) ندارد، امام صادق(ع) مدت زمان خروج او را از ابتدا تا آخر ۱۵ ماه ذکر نموده‌اند که او ۶ ماه آن را به جنگ می‌پردازد و هنگامی که مناطق پنج‌گانه «دمشق»، «اردن»، «حمص»، «حلب» و «قنسرین» را تصرف کند؛ دقیقاً ۹ ماه و نه یک روز بیشتر حکومت می‌کند.^۵ برخی روایات دورهٔ حکومت او را به اندازهٔ مدت بارداری یک زن (یعنی ۹ ماه) دانسته‌اند و با توجه به این دوره و جنگ‌ها و فتح‌های او

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۳۰۹.

۲. عصر الظهور، ص ۱۰۶، به نقل از محفوظ ابن همام، ص ۷۵.

۳. الطوسی، الغیبه، ص ۲۷۰.

۴. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۰۸.

۵. النعمانی، کتاب الغیبه، ص ۳۰۰.

در آن مدت کوتاه و فرجام او به دست سپاهیان امام زمان (ع)، به این نتیجه می‌رسیم که این رویدادها بسیار سریع و برق‌آسا روی می‌دهد. در اینجا به اختصار و نه مفصل به ذکر کارها و اقدامات او می‌پردازیم زیرا که روایات صحیحی در مورد جزئیات آن رویدادها اختلاف نظر دارند.

اولین اقدام: به قتل رساندن علویان و شیعیان اهل بیت (ع)

علویان در طول تاریخ یا بر ظلم و انحراف شوریده‌اند یا مانند آتشفشان خاموش بوده و هر لحظه منتظر فرصت مناسب بوده و هیچ گاه آتش و انقلاب آنان خاموش نشده است و همواره نشانه‌های شعله و دود این آتش پدیدار بوده است. بنابراین می‌بینیم که حاکمان بدسرشت، علویان و شیعیان اهل بیت (ع) را در رأس مخالفان خود قرار می‌دادند و علویان و شیعیان این مضمون را از گفتار ائمه (ع) دریافته‌اند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

ما و خاندان ابوسفیان دو خانواده‌ایم که به خاطر خدا دشمن هم شدیم. ما می‌گفتیم خداوند راست می‌گوید و آنها می‌گفتند: دروغ می‌گوید، ابوسفیان با پیامبر (ص) جنگید، معاویه بن ابی سفیان با علی (ع)، یزید بن معاویه با حسین بن علی (ع) و سفیانی هم با قائم (عج) می‌جنگد.^۱

پیروان و دوستداران آنها نیز چنین سرنوشتی داشتند و راه آنان را ادامه دادند و با مشکلات و دشواری‌های بسیاری در طول تاریخ دست و پنجه نرم کردند و برای درک بهتر این مصیبت‌ها، تنها مراجعه به کتاب «مقاتل الطالبیین ابوالفرج» کفایت می‌کند. با مطالعه تاریخ تشیع و علویان درمی‌یابیم که اعمال و رفتار و کردار سفیانی چیز جدیدی نیست بلکه او نیز همانند حاکمان ظالم و ستم‌پیشه گذشته راه قتل و تبعید و شکنجه اختیار می‌نماید، از امام صادق (ع) روایت است که می‌فرماید:

روزی را می‌بینم که سفیانی وارد کوفه شده و ندا می‌دهد: هر کس سر یکی از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم جایزه می‌برد، و همسایه علیه همسایه می‌شود و می‌گوید فلانی جزو آنهاست و گردنش را می‌زند و هزار درهم می‌گیرد، و حکومتان در آن موقع تحت سیطره فاسدان قرار می‌گیرد.^۲

۱. الشیخ الصدوق، معانی الاخبار، ص ۳۴۶.

۲. الشیخ الطوسی، الغیبة، ص ۴۰۵.

امام باقر(ع) می‌فرماید:

سفیانی و همراهانش خروج می‌کنند. در آن زمان تصمیم و هدفی جز اذیت و آزار و قتل خاندان محمد(ص) و شیعیان آنها را ندارد، گروهی را به کوفه می‌فرستد و جمعی از شیعیان اهل بیت(ع) را به قتل رسانده و بسیاری را به دار می‌آویزد.^۱

احادیث دیگری نیز وجود دارد که بیانگر کارها و مأموریت‌هایی اعم از کشتار و تبعید شیعیان است که این فاسق انجام می‌دهد.

اقدام دوم: کشتن علما و مخالفان و مجازات سخت زنان و کودکان

این ویژگی بارز مفسدان برای ترساندن مردم و ایجاد رعب و وحشت در دل آنان است، آنها در ابتدا تلاش می‌کنند علما و دانشمندان را با خود همراه کرده و در صورت مخالفت، آنها را به قتل می‌رسانند، آنها در حقیقت می‌خواهند علما را جذب خود کنند تا جنایت‌ها و کارهای آنها را توجیه کرده و به آنها مشروعیت بخشند.

در حدیثی آمده است: سفیانی بدترین حاکمی است که علما و اهل فضیلت را به قتل می‌رساند و آنها را نابود می‌کند، در ابتدا از آنها کمک می‌خواهد، اگر کسی سرپیچی کند، او را به قتل می‌رساند.^۲

نقل شده که هر کس نافرمانی کند سفیانی او را می‌کشد و با ارّه تکه‌تکه می‌کند، «ابن عباس» می‌گوید:

سفیانی می‌آید و جنگی به پا می‌کند که شکم زنان را می‌درد و کودکان را در دیگ^۳ می‌جوشاند.

امام باقر(ع) او را بدترین مردم توصیف کرده و می‌فرماید:

اگر سفیانی را ببینی، او بدترین مردمان است او سرخ‌روی، با موهای بور است و هرگز خدا را عبادت نکرده است.^۴

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

۲. الفتن لابن حماد، ص ۷۶.

۳. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۸۵.

۴. النعمانی، الغیبه، ص ۳۰۶.

اقدام سوم: به اشغال در آوردن مناطق مختلف

روایت‌های تاریخی حاکی از آن است که سفیانی از کشورهای مسیحی روم [اروپا] می‌آید و صلیب به گردن دارد، از «بشر بن غالب» روایت شده که گفته است:

سفیانی با پیروزی از کشورهای غربی می‌آید و صلیب بر گردن دارد.^۱

جنگش را از مناطق پنج‌گانه‌ای که روایت‌ها به آن اشاره شده، آغاز می‌کند. مناطق پنج‌گانه عبارتند از «دمشق»، «اردن»، «حمص»، «حلب» و «قنسرین» و به بیان دیگر او جنگ خود را از سرزمین شام آغاز می‌کند و بر آن چیره می‌شود سپس از آنجا به عراق و حجاز می‌رود. برخی روایات تأکید کرده‌اند که او با برخی شخصیت‌ها مانند «اصهب» و «ابقع» می‌جنگد و شاید این نام‌ها، کنایه از شخصیت‌های بزرگ اقوام این مناطق باشد. امام باقر(ع) می‌فرماید:

سفیانی با ابقع می‌جنگد و او و افرادش را به قتل می‌رساند، سپس اصهب را می‌کشد و مقصد بعدی او، عراق است. او سپاهش را از قرقسیا عبور می‌دهد و آنها در آنجا به جنگ می‌پردازند و سفیانی سپاه دیگری به کوفه روانه می‌کند.^۲

«قرقیسیا» شهر کوچکی است که در مصب «رود خابور» به رود فرات قرار دارد و در آنجا رود خابور به رود فرات می‌ریزد. این منطقه میان سه کشور «عراق»، «ترکیه» و «سوریه» قرار دارد.

روایت‌ها حاکی از وقوع چندین جنگ میان ترک‌ها و سپاه سفیانی و میان سفیانی و دیگر سپاه‌ها است. این جنگ‌ها بر سر گنجی واقع در رود فرات است که آن را کوهی از طلا و به قولی نقره دانسته‌اند و لازم به ذکر است که هیچ یک از طرفین جنگ به خاطر مشغول شدن به کارهای دیگر نمی‌توانند آن گنج را به دست آورند. ممکن است مراد از این گنج ثروت این منطقه اعم از وفور آب و منابع طبیعی آن باشد و البته خداوند آگاه‌تر از همه به امور است.

چیزی که وجود این احتمال را بیشتر می‌کند نرسیدن هیچ یک از طرف‌های درگیر به

۱. الطوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۷۸.

۲. النعمانی، الغیبة، ص ۲۸۰.

این گنج است زیرا در آن زمان این منطقه، منطقه جنگی بدون آرامش و استقرار است و این مانع آن می‌شود که گنج آن نمایان شود.

سفیانی وارد کوفه می‌شود و به جنگ و کشتار می‌پردازد. روایت‌ها از مردی به نام «شیصبانی» نام می‌برند که در کوفه با سفیانی می‌جنگد. جابر جعفی می‌گوید:

از امام باقر(ع) در مورد سفیانی پرسیدم فرمود:

قبل از سفیانی شیصبانی از کوفه بیرون می‌آید، همچنان که آب از زمین می‌جوشد، او هم خروج می‌کند.

این فاسق پس از استقرار پیدا کردن، همانند دیگر متکبران سستم پیشه که طمعشان پایان‌ناپذیر نیست، سپاهش را به حجاز گسیل می‌دارد و بنا بر برخی احادیث، سپاه او وارد مدینه می‌شود و به غارت و ویرانی و چپاول می‌پردازد. در برخی روایت‌ها چنین نقل شده است که سفیانی سپاهی را به مدینه می‌فرستد و دستور قتل هاشمیان، حتی زنان آبستن آنها می‌دهد... الخ.^۲

سپس او سپاهش را به مکه اعزام می‌کند و آن نشانه و عده داده شده، یعنی فرو رفتن در زمین [خسف بیداء] اتفاق می‌افتد. درباره این وقایع در فصل نشانه‌های ظهور به طور مفصل سخن گفته‌ایم. در این هنگام قدرت سفیانی شروع به افول می‌کند تا اینکه امام زمان(عج) ظهور می‌کند و جنگ‌های وعده داده شده به رهبری او و یاری پیروانش از یمن و خراسان و عراق و دیگران آغاز می‌شود. این جنگ‌ها به رهبری کسی است که وعده پیروزی و چیرگی بر دشمنان به او داده شده است. سپاه سفیانی به تدریج از مناطق اشغالی، شکست خورده و عقب‌نشینی می‌کند.

سپس آن نبرد بزرگ میان سپاه امام و سپاه سفیانی به نام جنگ فتح قدس آغاز می‌شود. سپاه سفیانی از درون شروع به نابود و متلاشی شدن می‌کند و خود سفیانی نیز پس از چندین جنگ در شام و قدس به دست سپاه امام کشته می‌شود و به این ترتیب جنبش امام عصر نوبنی را آغاز می‌کند که ما علایم و نشانه‌های آن را در بخش نشانه‌های ظهور و دوران آن توصیف و بیان می‌کنیم و در اینجا به این مقدار بسنده می‌نماییم؛ زیرا

۱. النعمانی الغیبة، ص ۳۰۲.

۲. الفتن، ابن حماد، ص ۲۰۱.

در بخش‌های پیشین، به تفصیل در مورد تحرکات او سخن گفته‌ایم.

نشانه دوم: فرو رفتن در سرزمین بیداء [خسف بیداء]

خالی از فایده نیست که فرو رفتن در زمین را به عنوان نشانه دوم ظهور پس از نشانه سفیانی بیان کنیم، زیرا آن سپاهی که در زمین فرو می‌رود، سپاه سفیانی است و از نظر تاریخی سه فرو رفتن در زمین اتفاق می‌افتد. یکی در مشرق، یکی در مغرب و سومی در شبه جزیره عربستان و حتمی‌ترین آن، مورد سوم است که در جزیره العرب رخ می‌دهد و ما در این بخش به شرح این نشانه می‌پردازیم:

مسئله اول: دلیل بر صحت آن؛

مسئله دوم: دلیل بر حتمی بودن آن؛

مسئله سوم: احادیث روایت شده در مورد آن.

مسئله اول: دلیل صحت آن

نقل شدن این نشانه از طرف بزرگان و علمای اهل تسنن و تشیع خود برای اثبات آن کافی است. از شیعیان «احمد بن محمد بن خالد برقی» (متوفای ۲۷۴ هـ ق)، «عبدالله حمیری» (متوفای ۳۰۰ هـ ق)، «محمد بن یعقوب کلینی» (متوفای ۳۲۹ هـ ق)، «شیخ صدوق» (متوفای ۳۸۱ هـ ق)، «محمد بن ابراهیم نعمانی» (متوفای ۳۸۰ هـ ق) این نشانه را نقل نموده‌اند.^۱

برای اثبات صحت آن نقل شدن آن از سوی علمای اهل سنت در کتاب‌های معروف صحیحشان خود کافی است؛ از جمله کسانی که آن را نقل کرده‌اند، می‌توان از: «مسلم بن حجاج نیشابوری» (متوفای سال ۲۶۱ هـ ق)، «محمد بن یزید قزوینی» (متوفای سال ۲۷۵ هـ ق)، «سلیمان بن اشعث سجستانی» (متوفای سال ۲۷۵ هـ ق)، «محمد بن عیسی ترمذی» (متوفای سال ۲۷۹ هـ ق)، «احمد بن شعیب نسائی» (متوفای سال ۳۰۳ هـ ق) و «احمد بن حنبل» (متوفای سال ۲۴۱ هـ ق) و شمار دیگری از آنان نام برد.^۲

۱. المحاسن، ص ۳۶۶، قرب الإسناد، ص ۱۲۳، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، الخصال، ص ۲۳۳، الغیبة، ص ۲۶۵.
 ۲. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۷، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۷، سنن الترمذی،

همگی این علما در مورد نقل این علامت در کتاب‌های حدیثشان اتفاق نظر داشته‌اند و این از نظر تاریخی برای اثبات این نشانه، کفایت می‌کند.

مسئله دوم: دلیل بر حتمیت داشتن آن

برخی روایت‌ها حاکی از آن است که مسئله فرو رفتن زمین در شبه جزیره قطعی و حتمی است. از ابو عبدالله (ع) روایت است که می‌فرماید:

از جمله امور حتمی الوقوع که ناگزیر پیش از قیام قائم (عج) روی می‌دهد، خروج سفیانی و خسف بیداء است.^۱

از امام صادق (ع) در مورد علایم حتمی سؤال شد. ایشان این نشانه‌ها را و از جمله [خسف بیداء] را نام برد و برشمرد.^۲

«شیخ حسن بن علی نمازی» صاحب کتاب «سفینه البحار» خسف (فرو رفتن زمین) را جزو نشانه‌های قطعی دانسته است.^۳

مسئله سوم: احادیث وارده در مورد آن

«احمد بن حنبل» با سند خود از «عایشه» نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: عسده‌ای از امت من قصد یکی از قریش می‌کنند که به حرم پناه آورده آن گروه وقتی به بیداء می‌رسند در زمین فرو می‌روند و خداوند آنها را مطابق نیت‌هایشان محشور می‌گرداند.^۴

«ابن ماجه» این حدیث را در «سنن» خود با ذکر سند از پیامبر (ص) روایت می‌کند: سپاهی قصد این خانه می‌کند و به سوی آن حرکت می‌کند، وقتی به بیداء می‌رسند همگی را زمین به کام خود فرو می‌برد... در آغاز، زمین میانه لشکر را و سپس تمام لشکر را در خود فرو می‌برد.^۵

ج ۳، ص ۳۲۳، سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۰۷، مسند احمد، ج ۴، ص ۶.

۱. النعمانی، الغیبة، ص ۲۶۴.

۲. المصدر نفسه، ص ۲۵۷.

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴. مسند احمد، ج ۹، ص ۱۰۵.

۵. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱.

کشته شدن نفس زکیه حتمی است.^۱

در روایت‌ها آمده است که نفس زکیه در کوفه به همراه هفتاد نفر از صالحان کشته می‌شود.^۲ روایت‌های دیگر می‌گویند که نفس زکیه میان رکن و مقام کشته می‌شود و این گونه به نظر می‌آید که منظور از نفس زکیه که جزو علایم حتمی است همان کسی که میان رکن و مقام کشته می‌شود، زیرا در بعضی روایات و آثار آمده است البته اگر این تعبیر درست باشد او در مکه کشته می‌شود. به عنوان مثال «عمار بن یاسر» سخنی دارد که به پیامبر (ص) نسبت داده نشده است و می‌گوید:

هنگامی که نفس زکیه کشته شود و برادرش در حوالی مکه کشته شود یک منادی از آسمان ندا می‌دهد که آگاه باشید امیرتان فلان شخص است...^۳

نویسنده کتاب «منتخب الاثر» این حادثه را جزو امور حتمی الوقوع به شمار آورده و گفته است: کشته شدن نفس زکیه همان کشته شدن «محمد بن حسن» است که میان رکن و مقام کشته می‌شود.^۴

این مسئله هنوز جای بحث دارد زیرا این نشانه‌ها با وجود احتمال داشتن قرینه‌هایی که حاکی از این است که «نفس زکیه» همان است که در کوفه کشته می‌شود به مرحله قطعیت می‌رسد.

برخی روایت‌ها به صراحت گفته‌اند که فاصله زمانی میان کشته شدن «نفس زکیه» و ظهور امام مهدی (ع) بیشتر از ۱۵ شب نیست.

از «صالح موسی» مولای بنی عذراء نقل است که می‌گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: میان قیام قائم آل محمد (عج) و کشته شدن نفس زکیه، فقط ۱۵ شب فاصله است.^۵

و گفته «عمار بن یاسر» که می‌گوید: پس از قتل نفس زکیه، یک منادی از آسمان ندا می‌دهد که امیر شما فلانی است و به امام مهدی (عج) اشاره می‌کند نیز تأیید کننده این

۱. تفسیر ابو حمزه ثمالی، ص ۸۲

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸

۳. الفتن، ابن حماد، ص ۹۳

۴. منتخب الاثر، ص ۴۵۴

۵. الکهف، ۷۴

موضوع است اما این گونه نشانه‌ها در مرز تأیید قرار دارد و حتماً تأیید شده نیست. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این نفس زکیه، کیست؟ آیا بنابر عقیده برخی او در گذشته کشته شده یا اینکه حادثه قتل او در آینده اتفاق می‌افتد؟ ما پاسخ تمامی این سؤالات را در طی بحث در مورد مصداق این علامت خواهیم گفت. مصداق این نشانه:

از روایات این گونه برمی‌آید که نفس زکیه از جایگاه ویژه‌ای در جامعه اسلامی برخوردار است و به همین دلیل، کشته شدن وی، بازتاب ویژه‌ای دارد، این رویداد با بزرگ‌ترین رخداد سیاسی منطقه، کاملاً هماهنگی دارد. هر که این نشانه را این گونه بداند که یک جان و نفس پاک کشته می‌شود و منظور، شخصی نامعین باشد و جایگاه ویژه‌ای در جامعه نداشته باشد همانند این آیه که می‌فرماید:

أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ؛

آیا شخص به گناهی بدون اینکه کسی را به قتل برساند، کشتی؟

مسئله‌ای به دور از واقع است و با اینکه آن بزرگ‌ترین حادثه تاریخی است، هماهنگی ندارد. علاوه بر آن، معنای نشانه بودن کشته شدن او این است که همه او را می‌شناسند و این همان چیزی است که با شخصیت نفس زکیه و مسائل مربوط به او مطابقت دارد. لقب نفس زکیه به دلیل پاک بودن او است و به معنی با اخلاص، فداکار بودن، اراده آهنین داشتن و هدفمند بودن او است.

با توجه به این ویژگی‌ها، می‌توان، مصداق واقعی چنین شخصیتی را یافت. در تعیین و تشخیص این شخصیت، دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: او «محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابوطالب»، ملقب به «نفس زکیه» است که در زمان ابوجعفر منصور عباسی قیام کرد. البته دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد این محمد بن عبدالله بن حسن آن نفس زکیه که در روایات از او سخن گفته شده، نیست از جمله این دلایل:

۱. وی میان رکن و مقام کشته می‌شود در حالی که این مرد آنجا کشته نشد؛
۲. بنابر روایات میان حادثه کشته شدن او و ظهور امام فقط ۱۵ روز فاصله زمانی

وجود دارد در حالی که محمد کشته شده و امام (عج) هنوز ظهور نکرده است؛
۳. اینکه وی حتی پیش از تولد امام زمان (ع) کشته شده، بنابراین نمی‌تواند علامت
باشد؛

۴. اینکه وی ادعای مهدویت کرده بود و این مسئله با پاک و خالص بودنش منافات
دارد.

شواهد دیگری نیز وجود دارد که اطلاق این نام را بر آن انقلابی علوی رد می‌کند،
برخی تلاش کرده‌اند که با اظهار شک و شبهه در مورد سند این روایت‌ها، این نام را بر
وی اطلاق کنند، اما نگارنده تصور نمی‌کند خدا آگاه‌تر است که این شک و شبهه بتواند
با وجود ادعای مهدویت وی و تهدید نمودن امام صادق (ع) به زندانی شدن، اثبات شود
و این مسئله با اخلاص و تزکیه نفس و پاک بودن او سازگاری ندارد.
نظریه دوم: او فرستاده حضرت مهدی (عج) است: بسیاری از شواهد موجود در روایات
با مطرح شدن این عنوان مطابقت می‌کند زیرا او فردی است که بشارت ظهور مهدی (عج)
را می‌دهد، به خصوص اینکه روایت‌ها حاکی از فاصله نزدیک زمانی میان آنهاست. البته
در این مورد نمی‌توان به طور دقیق سخن گفت. زیرا گذشت زمان و آینده، دیر یا زود
پرده از چهره این شخصیت برخواید داشت.

نشانه پنجم: مرد یمانی

برخی از روایت‌ها که نشانه‌های حتمی ظهور را آورده‌اند، از مرد یمانی صحبتی به
میان نیاورده‌اند، در حالی که برخی روایت‌های دیگر آن را از جمله نشانه‌های حتمی
ظهور دانسته‌اند. «نعمانی» در کتاب «الغیبة» با ذکر سند از ابو عبدالله (ع) روایت می‌کند که
فرمودند:

یمانی از نشانه‌های حتمی است.

صاحب کتاب «مستدرک سفینه البحار» هم او را جزو نشانه‌های حتمی ذکر کرده
است.^۱

نویسنده کتاب «اثبات الهداة» نیز این حدیث را ذکر کرده است، اما یمانی را جزو

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۲، مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

نشانه‌های حتمی ذکر نکرده است، در این مورد باید گفت: چندین امام (ع) این نشانه را ذکر نموده‌اند؛ امام صادق (ع) و امام رضا (ع) و پیش از ایشان امام حسین (ع) فرموده‌اند:

[ظهور] مهدی (عج) پنج نشانه دارد: سفیانی و یمانی و...^۲

برخی گفته‌اند که روایت‌های وارده در مورد این نشانه، کامل^۳ و مستفیض است و از نظر تاریخی قابل اثبات است.

بعضی روایت‌ها به ذکر ویژگی‌های پرچم یمانی پرداخته‌اند. از «ابوجعفر محمد بن علی (ع)» نقل شده که فرمودند:

درست‌ترین و هدایت‌گرتترین پرچم‌ها، پرچم یمانی است و آن، پرچم هدایت است؛ زیرا علمدار آن شما را به سوی صاحب‌تان فرا می‌خواند و وقتی یمانی بیاید، تجارت اسلحه را برای همه مسلمانان ممنوع می‌کند. اگر او خارج شد، به او پیوندد زیرا او پرچمدار هدایت است، هر مسلمانی که علیه او باشد به جهنم افکنده خواهد شد زیرا او به راه راست و حق دعوت می‌کند.^۴

شاید دلیل اصلی خدا بهتر می‌داند اینکه گفته می‌شود پرچم یمانی، هدایت‌گرتترین پرچم‌ها است، این باشد که اگر آن در ابتدای عصر ظهور نباشد، حتماً به عصر ظهور بسیار نزدیک است؛ در عین حال، یمانی نایب امام در مناطق دور دست است و این در حالی است که دیگر پرچم‌ها از عصر ظهور دور بوده و شک و شبهه‌هایی در مورد آنها وجود دارد. البته این مسئله تنها یک احتمال است و امری قطعی و حتمی نیست.

نشانه ششم: صیحه یا ندای آسمانی

برخی روایت‌ها اشاره کرده‌اند که صیحه یا ندای آسمانی یکی از علایم حتمی است. «نعمانی» با ذکر سند از ابو عبدالله (ع) می‌گوید:

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۳.

۲. الشیخ الشریفی، کلمات الامام الحسین، ص ۶۶۲.

۳. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۳۶.

۴. نعمانی، الغیبة، ص ۱۳۵.

ندا یکی از علایم حتمی است.^۱

همچنین، از امام صادق(ع) روایت شده است که:

از جمله علایم حتمی پیش از قیام حضرت قائم(عج) خروج سفیانی و خسف بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندای آسمانی است.^۲

«کلینی» در کتاب «الکافی» با ذکر سند از «محمد بن علی حلبی» روایت می‌کند:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: اختلاف عباسیان و ندا حتمی است.^۳

مؤلف «مستدرک سفینه البحار»، صیحه را جزو علایم حتمی نام برده است.^۴

روایت‌های بسیاری این نشانه را ذکر کرده‌اند از جمله:

از ابو جعفر(ع) در مورد این آیه که می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ؛ اگر

بخواهیم، از آسمان برایشان آیتی نازل می‌کنیم.» روایت شده که ایشان فرمود:

ندای آسمانی به نام مردی و به نام پدرش است.^۵

ابو عبدالله(ع) می‌فرماید:

ندای آسمانی به نام قائم(عج) صراحتاً در قرآن آمده است.

راوی می‌گوید: سؤال کردم، خداوند کارهای تو را سامان بخشد و تو را نیکو حال

گرداند، در کجا آمده است؟ فرمود:

در این آیه «تلك آيات الكتاب المبين»^۶ این‌هاست آیات این کتاب روشنگر.

و این آیه «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَضَلَّتْ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۷

اگر بخواهیم، از آسمان برایشان آیتی نازل می‌کنیم که در برابر آن به

خضوع سر فرود آورند.^۸

۱. النعمانی، الغیبة، ص ۲۵۲.

۲. النعمانی، الغیبة، ص ۲۶۴.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

۴. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۵. سورة شعراء، آیه ۴.

۶. مختصر البصائر الدرجات، ص ۲۰۶.

۷. سورة شعراء، آیه ۲.

۸. سورة شعراء، آیه ۴.

۹. النعمانی، الغیبة، ص ۲۶۳.

امام باقر(ع) می‌فرماید:

به نام او در آسمان ندا می‌دهند.^۱

لازم به ذکر است که بعضی روایت‌ها، ندا را به صیحه تعبیر نموده‌اند. در کتاب «الفتن ابن حماد»^۲ با ذکر سند از «ابن مسعود» از رسول خدا(ص) روایت شده است که:

هنگامی که صیحه در ماه رمضان روی دهد... الخ. «ابن مسعود» می‌گوید:
گفتیم صیحه چیست یا رسول الله؟ فرمود:

صدایی سهمگین در شب جمعه نیمه ماه رمضان... خوابیده را بیدار می‌کند و ایستاده را می‌نشاند و زنان از پرده‌هایشان بیرون می‌آورد.

ابوجعفر محمد بن علی(ع) می‌فرماید:

در ماه رمضان منتظر صیحه و ظهور قائم(عج) باشید و خدا هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.^۳

«ابوبصیر» از ابوعبدالله(ع) روایت می‌کند:

گفتم فدایت شوم ظهور قائم چه زمانی است؟ فرمود: ... تنها هنگامی که منادی از دل آسمان در شب بیست و سوم رمضان در شب جمعه به نام او ندا دهد، قائم(عج) می‌آید.

گفتم چه ندایی می‌دهد؟ فرمود:

به نام او و پدرش و می‌گوید: آگاه باشید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد(ص) است، به سخن او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید و هر چیزی که خدا خلق کرده و روح دارد صیحه را می‌شنود.^۴

در بعضی روایت‌ها این ندا به فزعه (وحشت و هراس) تعبیر شده است، از

امیرالمؤمنین(ع) درباره این کلام خداوند که می‌فرماید:

۱. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. ابن حماد، الفتن، ص ۶۰.

۳. النعمانی، الغیبة، ص ۲۵۳.

۴. النعمانی، الغیبة، ص ۲۸۹.

«فاختلف الاحزاب من بينهم؛ گروه‌ها با هم اختلاف کردند.» سؤال کردند و ایشان فرمود:

در سه نشانه منتظر فرج باشید.

گفته شد یا امیرالمؤمنین آنها چیست؟ فرمود:

اختلاف مردم شام، پرچم‌های سیاه از خراسان، فزعه (بیم و وحشت) در ماه رمضان.

گفته شد: فزعه رمضان چیست؟ فرمود:

آیا این آیه خداوند را در قرآن نشنیده‌اید که می‌فرماید: «ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاضعین؛^۱ اگر بخواهیم از آسمان برایشان آیتی نازل می‌کنیم که در برابر آن به خضوع سر فرود آورند.»

اما در مورد مضمون این صیحه یا ندا در روایت‌ها، مطالب مختلفی آمده است. برخی روایت‌ها، ندا را با این مضمون که گفته‌اند حق با علی و شیعیانش است آورده‌اند و این را ابو جعفر (ع) فرموده است:

ندای آسمان در اول روز این است که «حق با علی و شیعیانش است».^۲
روایت‌های دیگری وجود دارد که می‌گوید:

صیحه به نام مهدی و پدرش خواهد بود. از ابو عبدالله (ع) نقل است که ایشان فرمود: یک منادی از آسمان به نام قائم و پدرش ندا می‌دهد.^۳

و برخی نیز نام قائم (عج) را نیاورده‌اند و به این بسنده نموده‌اند که به نام مردی ندا می‌دهد، همان طور که از ابو جعفر (ع) در مورد آیه «ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه؛^۴ نقل شده است، فرمود: آن ندا از آسمان به نام مردی و نام پدرش است.^۵

البته این اختلافی جزئی و ساده است و با کمی تأمل و دقت در این روایات این اختلاف حل می‌شود، زیرا عبارت «حق با علی و شیعیان او است» تعبیری رمزی است

۱. سوره مریم، آیه ۳۷.

۲. سوره شعراء، آیه ۴.

۳. النعمانی، الغیبه، ص ۲۵۱.

۴. النعمانی، الغیبه، ص ۱۸۱.

۵. البرهان، ج ۳، ۱۸۱.

از ندای به نام مهدی و نام پدرش و نشان دهنده درستی نظریه تشیع و درستی ناقلان آن است. در مورد روایتی که مضمون آن ندا «به نام مردی و پدرش» است. روایتی که بر ذکر نام این مرد و نام پدرش تأکید کرده، آن را تفسیر می‌کند.

درباره این نشانه اشکالی وارد شده و آن این است که اگر این صیحه را تمام موجودات روح‌دار بشوند همان طور که در برخی روایت‌ها است ناچار به ایمان آوردن به آن می‌شوند، ایمان اجباری و نه از روی اختیار، بنابراین این ایمان، ارزش ثوابی ندارد!

پاسخ این است که: وجود صیحه به معنی این نیست که الزاماً همه شنوندگان به آن ایمان می‌آورند، بلکه ممکن است بسیاری هم به آن ایمان نیاورند، هر چند که آن ندا به گوششان می‌رسد و این در روزگار پیامبران گذشته نیز بسیار دیده شده است؛ آنها از حدود و چارچوب‌های قوانین طبیعت پا فراتر گذشته‌اند و معجزاتی داشته‌اند، اما نه تنها مردم به آنها ایمان نیاورده‌اند بلکه آنها را متهم به سحر و جادو کرده‌اند.

نشانه هفتم: طلوع خورشید از مغرب

بعضی روایت‌ها یادآور شده‌اند که طلوع خورشید از سمت مغرب یکی از نشانه‌های حتمی ظهور است. «شیخ طوسی» با ذکر سند از «ابوحمزه ثمالی» نقل می‌کند:

به ابو عبدالله (ع) عرض کردم: ابو جعفر (ع) فرموده است: طلوع خورشید از مغرب علامت حتمی ظهور است.^۱

«شیخ مفید» نیز آن را در کتاب «الارشاد» خود ذکر کرده است.^۲

این نشانه در بسیاری از کتاب‌های شیعیان و اهل تسنن آمده است، اما با تأمل در این نشانه به این نتیجه می‌رسیم که این علامت از جمله علایم و نشانه‌های روز قیامت است نه ظهور امام و قراین بسیاری، این نکته را تأکید می‌کند. به عنوان مثال «شیخ صدوق» با ذکر سند از «حدیفة بن اسید» نقل می‌کند:

در شهر مدینه زیر سایه دیواری نشسته بودیم و پیامبر (ص) در اتاقی بود که نگاهش به ما افتاد و فرمود: چه می‌کنید؟ گفتیم: صحبت می‌کنیم. فرمود: در مورد چه؟ گفتیم: در مورد قیامت. فرمود:

۱. الطوسی، الغیبة، ص ۲۶۶.

۲. الارشاد، ص ۳۵۸.

قیامت را نمی‌بینند مگر اینکه پیش از آن ده نشانه را ببینند؛ طلوع خورشید از مغرب،...

برخی روایت‌ها از پذیرفته نشدن توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب حکایت می‌کند که نشانه برپایی قیامت است نه ظهور مهدی (ع) و این هم‌سو با آن معنا است که «بخاری» از حدیث پیامبر (ص) استنباط کرده است، پیامبر (ص) می‌فرماید:

قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه خورشید از مغرب طلوع کند و هنگامی که چنین طلوع کند و مردم آن را ببینند همگی ایمان می‌آورند و آن ایمان هنگامی است که هیچ سودی برای آنها ندارد زیرا از قبل ایمان نیاورده و این ایمان برای آنها فایده‌بخش نخواهد بود.^۱

چیزی که اینجا می‌توان گفت این است که این علامت می‌تواند یکی از علایم ظهور باشد به شرط اینکه برای آن معنایی مجازی و رمزی قائل شویم، یعنی بگوییم خورشید همان حضرت مهدی (ع) است که پس از مدتی طلوع می‌کند و «شیخ صدوق» نیز در کتاب «الاکمال» به نقل از امام علی (ع) به این مضمون اشاره می‌کند:

پیش از اینکه مرا از دست دهید، از من پرسید. (سه مرتبه)

سپس «صعصعة بن صوحان» برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین دجال چه وقتی می‌آید؟ امام در این هنگام صحبت‌هایشان را فرمودند: خداوند او را در شام... به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند هلاک می‌سازد.

بعد از پایان یافتن سخنان امام، «نزال بن سبرة» می‌گوید:

به «صعصعة بن صوحان» گفتم: ای صعصعة منظور امام از این سخنها چه بود؟ صعصعة گفت: ای سبرة کسی که «عیسی بن مریم» پشت سر او نماز می‌خواند، دوازدهمین ستاره عترت و نهمین نفر از نسل فرزندان امام حسین (ع) است، او خورشیدی است که از مغرب طلوع می‌کند و بین رکن و مقام ظهور می‌کند... الخ.^۲

۱. الخصال، ص ۴۴۹.

۲. صحیفة همام بن منبه، ص ۲۴.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۱۱۳۷.

ولی این سخن صعصعة از نظر تاریخی به درجه اثبات نمی‌رسد، مگر اینکه بگوییم تقریباً اتفاق نظری در مورد قائل شدن به این مجاز میان علما باشد و این مورد جای تأمل بیشتری دارد.

نشانه هشتم: دستی که از آسمان بیرون می‌آید

«نعمانی» در کتاب «الغیبة» با ذکر سند از «عبدالله بن سنان» از ابو عبدالله (ع) روایتی مبنی بر حتمی بودن این نشانه نقل می‌کند:

دستی که از آسمان بیرون می‌آید، حتمی است.^۱

همین مضمون را صاحب کتاب «اثبات الهداة» هم ذکر کرده است.^۲ در پایان باید گفت که برخی روایات، صراحتاً به تمامی این علایم حتمی اشاره نموده‌اند و محدثان نیز آن را نقل کرده‌اند، به عنوان مثال «کلینی» با ذکر سند از ابو عبدالله (ع) روایتی را نقل می‌کند و می‌گوید:

اختلاف عباسیان، نداء، و ظهور قائم حتمی است... الخ.^۳

صاحب کتاب «المستدرک علی سفینة البحار» نشانه‌های حتمی را در ۵ مورد منحصر کرده است:

یمانی، سفیانی، صیحه، کشته شدن نفس زکیه و خسف پیداء.^۴

نگارنده دلیلی برای این سخن نیافته است، زیرا روایات به نشانه‌های هشتگانه اشاره کرده و آنها را حتمی الوقوع دانسته‌اند. در توجیه این سخن تنها می‌توان گفت که وجود و ثبوت برخی از این نشانه‌ها، برای گوینده، احراز نشده و به اثبات نرسیده است.

نشانه‌های موقوف یا مشروط

نشانه موقوف (معلق): نشانه‌ای است که تحقق یافتن آن بستگی به مسئله دیگری دارد

۱. الغیبة، ص ۲۵۲.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۵.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

۴. مستدرک سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

و این برخلاف علایم حتمی است که برای آن چنین شرطی وجود ندارد، نشانه موقوف تابع قانون محو و ثبوت است. «شیخ لطف الله صافی» در کتاب «مجموعه رسائل» این مفهوم را آورده و می گوید:

تمامی حوادث، موقوف و احتمالی نیست بلکه برخی حتمی و برخی دیگر در لوح محو و ثبوت قرار گرفته است و روی دادن یا روی ندادن آن به اموری مانند دعا و صدقه و ... بستگی دارد. به عبارت دیگر، هر حادثه‌ای که در جهان اعم از حالت‌ها و رویدادها، به امر الهی انجام می‌شود، یا حتمی الوقوع است... یا غیر از آن یعنی وجود و عدم وجود و چگونگی صورت آن به دو شکل است؛ طبیعی یعنی چنان که طبیعت موجود می‌طلبد و غیرطبیعی یعنی آنچه که مانع طبیعت موجود می‌شود و در آن تأثیر می‌گذارد یا باعث تقدیم یا تأخیر آن می‌شود.^۱

«اربلی» در مورد حوادث ظهور می‌گوید:

بعضی از این حوادث حتمی و بعضی مشروط است.^۲

این نوع تقسیم‌بندی و اشاره به امور موقوف در حدیث امام ابو جعفر (ع) آمده است. ایشان فرموده‌اند:

از امور، برخی حتمی است و بدون چون و چرا، روی خواهد داد و مواردی نیز نزد خداوند مشروط و موقوف است که اگر او بخواهد جلو می‌اندازد یا آن را از بین می‌برد یا ثابت می‌گرداند... الخ.^۳

حال، پس از اینکه در مورد امور و علامت‌های حتمی که در روایت‌های تاریخی صراحتاً حتمیت آن ذکر شده است، سخن گفته شد، علایمی را که صریحاً حتمی بودن آن ذکر نشده بلکه فقط اشاره‌ای به آنها شده است، می‌آوریم:

با مطالعه و تأمل در آن حوادث تاریخی که در روایات و در لابه‌لای حوادث حتمی آمده، در خواهیم یافت که آنها عموماً حول محور حوادث جنگی من‌چرخد که میان مذاهب مختلف رخ می‌دهد. از جمله:

۱. مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷.

۱. اختلاف میان شرق و غرب

«نعمانی» با ذکر سند از ابو جعفر (ع) نقل می‌کند:

قائم (ع) در یکی از سال‌های فرد قیام می‌کند.

سپس فرمود:

اختلاف شرق و غرب، آری و اهل قبله پیش می‌آید، آنگاه مردم در آن چنان سختی می‌افتند که ترس و وحشت بر آنها غلبه می‌کند... الخ^۱

۲. جنگ میان رومی‌ها و مسلمانان

«حسان بن عطیه» می‌گوید:

«مکحول» و «ابن زکریا»، نزد «خالد بن معدان» رفتند و من هم با آنها همراه شدم. در آنجا، او برای ما در مورد «جبیر بن نفیر» سخن گفت و افزود: در مورد صلح از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: رومیان با شما صلح می‌کنند و شما به همراه آنها به جنگ با دشمنان می‌پردازید؛ سپس پیروز می‌شوید و غنیمت جمع‌آوری می‌کنید و صلح می‌کنید و سپس می‌روید تا اینکه به مرغزاری که بلندی و تپه دارد می‌رسید، سپس یکی از نصرانیان صلیب را بالا می‌برد و می‌گوید: صلیب پیروز شد پس از آن یکی از مسلمانان خشمگین می‌شود و به مقابله با او می‌پردازد و آن را در هم می‌شکند. در این هنگام رومیان خیانت می‌کنند و برای جنگ جمع می‌شوند.^۲

۳. فتح قسطنطنیه

پیامبر (ص) می‌فرماید:

قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه رومیان در «اعماق» یا «دابق»^۳ فرود آیند سپس سپاهی متشکل از نیکان روزگار از مدینه به سوی آنها می‌آید و وقتی به هم برسند، رومیان می‌گویند، ما و پیشینیان ما را به حال خود بگذارید

۱. کتاب الفیة، ص ۲۶۲.

۲. مصنف بن ابی شیبۀ، ج ۴، ص ۵۸۳.

۳. دو محل در سوریه در نزدیکی شهر حلب. «م».

که با آنها بجنگیم. مسلمانان می گویند: به خدا قسم، نه نمی توانیم شما و برادرانمان را رها کنیم و با آنها می جنگند و یک سوم نابود می شوند و خداوند توبه شان را قبول نمی کند و یک سوم افراد آنها کشته و بهترین شهدای خداوند می شوند و یک سوم دیگر گرفتار نمی شوند و قسطنطنیه را فتح می کنند.^۱

۴. اطاعت نکردن عربها از فرمانروایانشان و لگام گسیختگی آنها

از ابو عبدالله (ع) روایت است که یعقوب سراج از حضرت سؤالی کرد و گفت: به ابو عبدالله (ع) گفتم: فرج شیعیهان کی فرا می رسد؟ فرمود: پس از اختلاف عباسیان و پس از آنکه عربها لگام گسیخته شوند [ارزشهای اصیل را فراموش کنند] و از فرمانروایانشان فرمانبرداری نکنند.^۲

۵. خروج دجال

با توجه به اینکه احادیث وارده در مورد خروج دجال بسیار زیاد است، در نتیجه، مسلمانان بایستی آن را نشانه درست بشمارند. تقریباً همگی مسلمانان در مورد خروج دجال اتفاق نظر دارند، اما در مورد ویژگیهای او که در اخبار مختلف به صورتهای متفاوت آمده است، اختلاف نظرهایی میان مسلمانان وجود دارد. البته اخبار مربوط به آن از جمله اخبار آحاد است و نمی توان به آنها استناد کرد.

از پیامبر (ص) در مورد دجال نقل شده که ایشان فرمود:

دجال در جور^۳ و کرمان با هشتاد هزار نفر می آید، آنان چهرههایی همانند سپرهایی دارند که با شمشیر بر آن ضربه زده باشند و لباس طیلسانی بر تن دارند و پاپوشهای آنها از جنس مو است.^۴

«انس» از پیامبر (ص) روایت می کند:

دجال وارد مکه و مدینه نمی شود، مگر اینکه در هر جای آن شهر امیرانی

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۱.

۲. شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۲۵۵.

۳. شهری در نزدیکی نیشابور.

۴. شیخ طوسی، الامانی، ص ۲۶۵.

شمشیر از نیام کشیده‌اند تا بچنگند.^۱

پیامبر(ص) امت خود را از او بر حذر داشته و فرموده است:

هر پیامبری که مبعوث شد، امت خود را از دجال یک چشمی و دروغ‌گویی
بر حذر داشت او نمی‌بیند ولی پروردگارتان می‌بینند.^۲

روایت‌ها، ویژگی‌های متعددی برای او برشمرده‌اند که به ذکر چند مورد از آن بسنده
می‌کنیم:

۱. او کافری است که «میان دو چشمش نوشته شده که او کافر است»^۳؛

۲. ادعای خداوندی می‌کند و می‌گوید «من پروردگارتان هستم»^۴؛

۳. یک چشم است «او یک چشم است و خداوند در مقابل، بیناست»^۵.

او صفات دیگری نیز دارد که با جمع‌بندی احادیث با یکدیگر در تناقض است مانند
کوتاهی و بلندی زمان در مدت خروج او و نهایت آن، طول عمر یا کوتاهی آن و غیره.
در پایان باید گفت که نشانه‌های بسیاری در کتاب‌ها آمده است مانند:

۱. خسوف و کسوف نابه هنگام ماه و خورشید؛

۲. دیده شدن صورت و سینه‌ای در قرص خورشید؛

۳. صورتی که در ماه دیده می‌شود؛

۴. نمایان شدن ستاره دنباله‌دار؛

۵. زیاد شدن احتیاجات و فقر و دشمنی مردم با یکدیگر؛

۶. گرسنگی، ترس، قحطی، کشتار، وبا و...

۷. انتشار فساد و منکرات؛

۸. اختلاف در دین؛

۹. خروج پرچم‌های سیاه از خراسان؛

۱۰. خراب شدن دیوار مسجد کوفه؛

۱. همان منبع، ص ۳۸۲.

۲. صحیح البخاری، ج ۹، صص ۷۵ و ۷۶.

۳. صحیح البخاری، ج ۹، ص ۷۶.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۰.

۵. صحیح البخاری، ج ۹، ص ۷۵.

۱۱. پدیدار شدن آتش در شرق؛

۱۲. بالا رفتن آمار قتل و کشتار میان حیره و کوفه؛

۱۳. پدیدار شدن آتشی در کوفه.

علاوه بر این، نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که در متن احادیث آمده است ولی اغلب آن احادیث، از جمله احادیث آحاد است.

البته باید افزود که حتمیت تمام این نشانه‌ها در روایت‌ها نیامده است، زیرا این نشانه‌ها تابع قانون محو و ثبوت است که در بخش‌های گذشته در باب تفاوت میان نشانه‌های حتمی و احتمالی توجیح داده شد، بنابراین نمی‌توان با وجود قراین و شواهد داخلی آن، حتمیت را از آن دریافت زیرا در ثبوت بسیاری از این قراین شک و شبهه وجود دارد.

نتایجی که از این تقسیم‌بندی به دست می‌آید:

دو نتیجه مهمی که از تقسیم‌بندی نشانه‌ها به موقوف (وابسته، مشروط) و حتمی به دست می‌آید، عبارتند از:

نتیجه اول: همانا نشانه‌های مشروط و موقوف قابلیت محو و اثبات را دارند، در حالی که نشانه‌های حتمی، در برابر این قانون سر فرود نمی‌آورد و حتماً به وقوع می‌پیوندند و این محو و ثبوت به آن شرط‌هایی که آن نشانه‌ها به آن وابسته است، بستگی دارد. بنابراین تلاش می‌شود تا مسائل و اموری که باعث می‌شود آنها روی ندهند، شناخته شود.

نتیجه دوم: برخلاف نشانه‌های حتمی، ممکن است اراده انسان مانند وقوع نشانه‌های مشروط شود، یعنی در آنها دخالت کند و مانع روی دادن آنها شود. به ویژه اینکه بیشتر نشانه‌های مشروط در جنگ‌ها و رواج فساد جامعه نمود می‌یابد، به عنوان مثال در دعای عهد که مشخصاً از زبان معصومان (ع) نقل شده، آمده است:

همانا تو گفتی و گفتار تو عین حقیقت است، فساد در خشکی و دریا به وسیله مردم، آشکار شد. اکنون ای خداوندا! ولایت را و پسر دختر رسالت را که هم‌نام رسول توست، پدیدار ساز.

این فساد، توسط مردم به وجود آمده است و به خاطر همین، آقای طباطبایی به این مفهوم اشاره کرده و گفته است:

بعضی مواقع، حوادث موجود از برخی کارها تبعیت می‌کند. اطاعت انسان

از خداوند متعال و حرکت در راهی که باعث خشنودی اوست، سبب فرود آمدن نیکی‌ها و باز شدن درهای برکت و رحمت می‌شود و منحرف شدن از صراط مستقیم و متمایل شدن به گمراهی و نیت‌های ناپسند و انجام اعمال نادرست و زشت، باعث آشکار شدن فساد در خشکی و دریا (سراسر زمین) و نابودی ملت‌ها و گسترش ظلم و فاصله گرفتن از امنیت و باعث بروز جنگ و سایر بدی‌هایی که به انسان و اعمالش مربوط است، می‌شود. وجود مشکلات و حوادث ویران‌کننده موجود چون سیل و زلزله و رعد و برق و طوفان و غیره از این موارد هستند و خداوند پاک، سیل عرم و طوفان نوح و صاعقه قوم ثمود و بادهای سرد و پر سر و صدای قوم عاد را از جمله این موارد به شمار آورده است.^۱

با این مقدمات ما می‌توانیم آیات موجود را که از نشانه‌های ظهور به شمار می‌روند تفسیر کنیم، نشانه‌هایی که حتمی نیستند مانند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و طلوع چیزی در آسمان و خارج شدن آتشی از مشرق و همه این نشانه‌ها هر چند که حتمی نیستند، اما وابسته به شرط‌هایی هستند که در پیدایش حوادث دخیل‌اند و از رابطه میان کارهای انسان از یک سو و حوادث موجود از سوی دیگر پرده برمی‌دارند. علاوه بر همه اینها، درمی‌یابیم که تفاوت میان نشانه‌های حتمی و مشروط، تأثیر زیادی در جنبش‌های سیاسی و تغییر واقعیت زندگی در جهان دارد و روایت‌های عصر ظهور نیز بر آن تأکید کرده‌اند.

۱. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۸۱.

فرود آمدن حضرت عیسی (ع) و حکمت در آن

روایت‌ها، این نشانه را در شمار نشانه‌های حتمی و در شمار نشانه‌های مشروط و موقوف ذکر نکرده‌اند و به نظر ما علت اصلی آن تنها خداوند آگاه به همه امور است این است که حضرت عیسی (ع) پس از خروج امام زمان (عج) و پس از اینکه برخی از مردم به او ایمان آوردند، فرود می‌آید. بنابراین، فرود آمدن حضرت عیسی (ع) بعد از اینها نمی‌تواند نشانه‌ای برای امام زمان (عج) باشد؛ زیرا نشانه، دلیل بر ظاهر شدن چیزی پیش از وقوع و وجود آن است. اما اگر آن چیز موجود شود، پس از آن دیگر، چیزی نمی‌تواند نشانه آن باشد. بعضی از روایت‌ها تصریح کردند که حضرت عیسی (ع) در زمانی بر زمین فرود می‌آید که امام در میان ما حاضر است، «بخاری» و «مسلم» هر کدام با اسناد به «ابوهریره» نقل کردند که او گفته است: رسول الله (ص) فرمود:

شما چگونه خواهید بود، هنگامی که پسر مریم در میان شما فرود آید در آن هنگام که امامتان از میان خود شماست.

و صریح‌تر از این، در این مورد، حدیثی است که «ابونعیم» از «ابوعمر والدانی» نقل کرده و «ابوعمر والدانی» در «سنن» خود با اسناد به از «حذیفة» نقل کرده که او گفت: رسول الله (ص) فرمود:

مهدی نظر می‌افکند، در حالی که عیسی بن مریم (ع) فرود می‌آید انگار که آب از مویش قطره قطره می‌چکد. مهدی می‌گوید: جلو بیا و با مردم نماز بگذار، [امام جماعت شو] عیسی (ع) می‌گوید: نماز فقط برای تو برپا شده است و او پشت سر مهدی از فرزندانم نماز می‌خواند.

در مورد نماز خواندن حضرت عیسی (ع) پشت سر مهدی (ع) باید گفت که دانشمندان بزرگ شیعه و اهل تسنن در دائرة المعارف‌های حدیثی‌شان این نکته را نقل کرده‌اند و این مسئله صحیحی است که آنها هیچ شکّی نسبت به آن ندارند و «ابن ابی شیبّه» از «ابن سیرین» نقل کرده:

مهدی از این اُمت است و او کسی است که عیسی بن مریم به او اقتدا می‌کند.

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۵، صحیح مسلم، ج ۱، صص ۱۳۶ و ۲۴۴.

۲. السیوطی، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۱.

۳. مصنف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۵، صص ۱۹۴، ۱۹۵ و ۱۹۸.

و «مسلم» با اسناد به «جابر بن عبدالله» نقل می‌کند که او گفت:
 از پیامبر (ص) شنیدم که فرمودند: پیوسته گروهی از اُمّت من به خاطر حق
 می‌جنگند در حالی که تا روز قیامت پیروز می‌شوند...
 گفت:

عیسی بن مریم (ع) فرود می‌آید و امیر و سرورشان می‌گوید: بیا با ما نماز
 بگذار و او می‌گوید: نه بعضی از شما برای بعضی دیگر امیر و سرور هستید
 و این در حقیقت به خاطر بزرگ و گرامی دانستن و ارجمند داشتن این
 اُمّت است.^۱

احادیث زیادی در این مورد ذکر شده و نیازی به نقل آن نیست، زیرا در سطور
 گذشته، مضامین آن احادیث آمده است و شاید حکمت و خدا بهتر می‌داند فرود آمدن
 حضرت عیسی (ع) همراه امام زمان (عج)، اتمام حجّت بر مسیحیان و غیر از آنان حتی
 مسلمانانی که به عیسی (ع) ایمان آوردند و در مورد امام زمان (عج) شک و تردید می‌کنند،
 باشد، در آن هنگام آنها هیچ بهانه‌ای ندارند و این پیامبر خدا حضرت عیسی (ع) است که
 آنان را به سوی امام زمان (عج) دعوت می‌کند و به ایشان اقتدا می‌کند. انقلاب امام، انقلابی
 جهانی است و هدف از آن این است که همه جا سرشار از قسط و عدل و داد شود، همان
 گونه که در پیش آکنده از ظلم و ستم بود.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، صص ۱۳۷ و ۲۴۷؛ باب نزول عیسی (ع).

فصل دهم

اوضاع عمومی سیاسی پیش و پس از ظهور

مقدمه

با تأمل در مسئله تاریخی حضرت مهدی (عج) در کتاب‌های شیعه و سنی درمی‌یابیم که اوضاع عمومی پیش و پس از ظهور، بسیار مشوش و ناآرام است و این به دلیل انقلاب‌ها و قیام مردانی است که در دو جبهه اصلاح و انحراف گام برمی‌دارند. جبهه اصلاح، خط آماده‌سازی و مقدمه‌چینی برای استقبال از این اتفاق مهم است، مانند کشاورزی که زمین را برای بذرافشانی آماده می‌کند.

جبهه انحراف، جبهه حفظ میراث فاسد گذشتگان و رها نکردن آن مسیر و عدم مخالفت با آن، حتی به صورت کلامی و لفظی و درگیری مسلحانه است.

تاریخ در مورد شخصیت‌های این دو جبهه و جاهای درگیری آنها سخن می‌گوید:

در مورد شخصیت‌های جبهه اصلاح باید گفت که مهدی (عج) رهبر آنها و عیسی (ع) و «خراسانی» و «شعیب بن صالح» و «یمانی» و «نفس زکیه» و مردی از قم تجلی آن هستند. و شخصیت‌های جبهه انحراف، کسانی مانند «سفیانی»، «دجال»، «شیصبانی»، «ابقع» و «أصهب» هستند. گروه‌های درگیر نیز عبارتند از عرب‌ها، خراسانی‌ها، یمنی‌ها، ترک‌ها، رومی‌ها، هم‌پیمانان و اطرافیان رومی‌ها و یهودیان.

کشورهای درگیر عبارتند از پنج منطقه، یعنی «سرزمین شام»، «ایران»، «عراق»، «حجاز» و «فلسطین». درگیری از «مکه» آغاز شده و هدف آن «بیت‌المقدس» است و شامل عراق، ایران و مناطق مختلف در سرزمین شام می‌شود. این خلاصه‌ای از اوضاع سیاسی جهان و تبعات جنگ در کشورهای درگیر است. ما در این فصل به بررسی زنجیره‌ای این جنگ که با اولین درگیری مقدماتی به خاطر ظهور شریف ایشان به وقوع می‌پیوندد، می‌پردازیم. این جنگ در نهایت به جنگ بزرگ «بیت‌المقدس» ختم می‌شود. جنگی که شرک و طغیان را در جبهه مقابل ابدال حق، صاحبان فضیلت و بزرگان امت به رهبری مهدی (عج) قرار

می‌دهد. در اینجا باید خاطر نشان کرد که ما در این بخش، همانند برخی از مؤلفان، راه مشخص کردن مفاهیم و تطبیق آنها را با جهان واقع و امروزی در پیش نمی‌گیریم و این خود دلایلی دارد، از جمله:

۱. روایت‌های نقل شده از پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان(ع) زمان دقیقی برای این حوادث مشخص نکرده‌اند، بلکه تنها به آخرالزمان و دوران ظهور یا سال ظهور، بسنده نموده‌اند. تنها به دلیل وجود برخی شباهت‌ها، ما جایز نیستیم با قطعیت مصداق‌های دوران کنونی را از جمله مصداق‌های اشاره شده در آن روایات بدانیم، بلکه ما تنها این روایات را نقل می‌کنیم و کاری به تطبیق آن با شرایط یا دوران خاصی نداریم؛

۲. تطبیق دادن روایات با مصداق آن، نیازمند قطعیتی است که تردیدناپذیر باشد و این مسئله از جمله مسئله احکام شرعی نیست که شارع مقدس برای گمان یا حتی شک در تعیین نوع عمل و حرکت بنا بر اصول مختلف چراغ سبز نشان داده باشد، بلکه این مسئله، رویدادی تاریخی است که ائمه(ع) شخصیت‌های مشخصی را مد نظر داشته‌اند و مطمئن نبودن در مورد جزئیات آنها و بی‌گمان تطبیق دادن آن حوادث و اشخاص، امری نادرست خواهد بود؛

۳. باز کردن عرصه و میدان برای صالحان و مؤمنان برای اجرای اصول و موازین اسلامی و به پا داشتن عدالت و امر به معروف و نهی از منکر که به یک یا دو نفر محدود نمی‌شود و جلوگیری از انتظار منفی و متکی نبودن به شخصیت‌های مشخص شده از جانب ائمه(ع)؛ چرا که طبیعت انسان این گونه است که به راحتی و آسایش تمایل دارد، به ویژه اگر بداند که آن با انتظار رویدادهایی که در آینده اتفاق خواهد افتاد، محقق می‌گردد؛

۴. خودداری از آب به آسیاب دشمن ریختن به واسطه سند دادن به دست منحرفان، تا آنها این احادیث و روایات را بدنام نکنند و قداست آن را در دل مردم از بین نبرند، به ویژه در صورت ارائه مصداق گمانی به مفهوم روایت‌ها بدون در نظر گرفتن صادر شدن آن احادیث از معصومان(ع) و متواتر بودن آنها؛

۵. عبرت گرفتن از حوادث و رویدادهای گذشته که با وجود آنکه پس از مدتی مشخص شد که آن حوادث هیچ ربطی به حوادث ظهور ندارد، اما برخی سعی در نسبت دادن آن به احادیث ظهور داشتند. آری، ممکن است نگرانی‌ها و دلواپسی‌هایی برای تطبیق

این حوادث وجود داشته باشد، به ویژه برای کسانی که در کوران آن حوادث و جنگ‌ها زندگی کرده‌اند، اما اگر این نگرانی، تبدیل به امری حتمی شود و با یک عنصر تطبیق داده شود، با گذر زمان آن نیز از میان می‌رود و از آن رویداد مورد نظر دور می‌شود و همین امر باعث می‌شود که آن، تبدیل به یک مسئله مسخره‌آمیز و خنده‌آور شود.

سرانجام اینکه روش تقسیم‌بندی این فصل این گونه است که ما به ذکر مناطق درگیری و حرکت‌های مردمی و رهبران‌شان در قالب دو جناح اصلاح و انحراف می‌پردازیم. باید خاطرنشان ساخت که روایت‌های تاریخی محلّ درگیری‌ها را منحصر به سرزمین «شام»، «ایران»، «حجاز» و «فلسطین» دانسته است؛ چرا که این مناطق کانون تشنج محسوب می‌شوند و همین باعث جلب دیدگان دنیا به خود گردیده و در همین حال احادیث نقل شده از اهل بیت (ع) اشاره به یک جنگ جهانی می‌کنند که امام قائم (عج) پس از ظهور خود وارد آن می‌شود و دو سوم مردم دنیا در آن جنگ نابود می‌شوند؛ گرچه این جنگ مستقیماً در «شام» و «ایران» و «حجاز» و «عراق» روی می‌دهد. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

در زمان قائم مرگ سرخ و مرگ سفید خواهد بود. ملخ‌هایی در هنگام عادی پدیدار می‌شوند و هنگامی که انتظار پدیدار شدن آنها نمی‌رود، ملخ‌هایی به رنگ خون خواهند بود. مرگ سرخ با شمشیر و مرگ سفید طاعون است.^۱

بنابراین، زمین جنگی پیش رو دارد که در آن از سلاح‌های مرگبار استفاده می‌شود و شاید منظور از طاعون سلاح‌های میکروبی باشد که امروزه دانش بشری به آن دست یافته است.

روایات اشاره می‌کنند که این جنگ میان شرق و غرب رخ می‌دهد و طبیعتاً مسلمانان چندین دسته‌اند. امام باقر (ع) می‌فرماید:

شرق و غرب با هم اختلاف می‌یابند. آری و نیز مسلمانان.^۲
 دو سوم مردم در این جنگ از بین می‌روند. امام صادق (ع) می‌فرماید:
 این اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه دو سوم جمعیت از بین بروند.

۱. الشیخ المفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة، ص ۲۶۲.

راوی از امام سؤال می‌کند که اگر دو سوم از بین بروند پس چه کسی می‌ماند؟
فرمود:

آیا خشنود نیستید که شما جزو یک سوم باقی مانده باشید.

بنابراین از مجموعه این احادیث و احادیث دیگر که به مرگ و کشتار و جنگ جهانی خانمان‌سوز اشاره می‌کند، این گونه برمی‌آید که جهان نابسامان می‌شود، کشورهای بزرگ و ابرقدرت به لرزه درمی‌آیند و درهم فرو می‌ریزند و همین باعث می‌شود که راه برای نقش مهم مناطق سرزمین «شام»، «حجاز»، «عراق» و «ایران» هموار شود و چشم‌ها به آن مناطق دوخته شود. نگارنده بر این باور است که تصمیمات جهانی سیاسی در این مناطق و از طرف رهبران آن اتخاذ می‌شود و پایان گرفتن جدال‌های منطقه ظهور، باعث تسهیل کار امام مهدی (عج) برای سیطره بر جهان می‌گردد. به همین علت می‌بینیم که روایات پس از فتح بیت‌المقدس که در آن سپاه کفر و شرک درهم شکسته می‌شوند، اطلاعات چندانی به ما نمی‌دهند.

ما در این پژوهش بر این مناطق و جنگ‌هایی که در آنها به وقوع می‌پیوندد، تمرکز می‌کنیم.

سرزمین شام

این سرزمین در دنیای امروز شامل سه کشور «سوریه»، «لبنان» و «اردن» می‌شود. البته «فلسطین اشغالی» نیز جزو آن منطقه محسوب می‌شود.

هنگام سخن گفتن در مورد این کشورها، به چندین مانع برمی‌خوریم که مهم‌ترین آنها این است که چون این منطقه پایتخت حکومت امویان بوده، همین ما را وادار می‌کند تا چندین علامت سؤال در مورد روایت‌های نقل شده در این زمینه و روایت‌هایی که حوادث آن را تطبیق داده‌اند، بگذاریم، زیرا تأثیر کارخانه‌های ساخت احادیث جعلی امویان در این منطقه بیشتر از تأثیر سلاح است.

برای اثبات این مدعا، تنها یک مورد که «عمر بن هانی» از «معاویه بن ابی سفیان» در حال خطبه خواندن نقل می‌کند، کفایت می‌کند، که گفت:

از رسول خدا(ص) شنیدم: همیشه گروهی از امت من، امور و دستورات الهی را به جای می آورند.
«مالک بن یخامر السکسکی» گفت:

ای امیرمؤمنان گمان می کنم که از «معاذ» شنیدم؛ آنها اهل شام هستند.^۱
این مطابقت دادن، تحریف شده و دروغین است و به اصل حدیث خدش‌های وارد نمی کند. آری این مطابقت می تواند سبب شود که مردم عامی نسبت به صدور این حدیث از معصوم(ع)، شک و تردید کنند.
از همه مهم تر اینکه، در مورد روایت‌های سرزمین شام و جنگ‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌های آن، راه احتیاط و دوراندیشی را در پیش می گیریم.
روایت‌های تاریخی بیانگر این است که این منطقه شاهد ضعف و رکود سیاسی تفرقه برانگیز خواهد شد. این ضعف با مسئله ساده‌ای شروع می شود که روایت‌ها آن را این گونه تعبیر کرده اند که گویا آن بازی کودکان است، سپس پیچیده و گره خورده می شود و دخالت‌ها از جای جای جهان شروع می شود تا به راه حلی برسند، اما این نتیجه‌ای نمی دهد و بنابر تعبیر روایت:

هنوز گوشه‌ای آرام نشده که در گوشه‌ای دیگر آشوب به پا می شود.^۲
شاید نظر درست این باشد که همراه با این فتنه، حوادثی آسمانی به وقوع می پیوندد که راه را برای تمرکز بر آن منطقه هموار می کند.
آن روایت این است:

خداوند از آسمان علتی را می فرستد که آنها را متفرق می کند، به گونه‌ای که حتی اگر روباه‌ها [بسیار ضعیفان و ترسویان] هم با آنان بجنگند، بر آنها پیروز می شوند.^۳

این ضعف سیاسی و چند دستگی و عدم انسجام، منطقه را تبدیل به میدان جنگ می کند، به ویژه اینکه این منطقه شاهد کاشت و رشد غده سرطانی دشمنان اسلام به خاطر

۱. ابویعلی الموصلی، مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۷۵.

۲. عبدالرزاق، منصف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۶۲.

۳. الهیسمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۷.

منافع خود و طرفدارانشان بوده است و این خود، این منطقه را از نظر سیاسی و اجتماعی، تا زمانی که این غده وجود داشته باشد، متزلزل می‌نماید. این تزلزل و ضعف سیاسی منجر به تقسیم قدرت در منطقه مذکور از چند جهت می‌شود و بنابر گفته امام باقر(ع):

اولین زمینی که خراب می‌شود شام است، این سرزمین طرفدار سه پرچم مختلف می‌شود؛ پرچم اصبه، ابقع و پرچم سفیانی.

به نظر نگارنده، به احتمال زیاد این ویژگی‌ها اشاره به اقوامی دارد که به دلیل ضعف سیاسی موجود و برای رسیدن به منافع بیشتر، به این منطقه آمده و سکنا گزیده‌اند. جنگ و نزاعی تلخ و خونین میان این سه پرچم درمی‌گیرد و هیچ یک از این سه پرچم بر طریق هدایت نیستند.

در نتیجه سفیانی بر آنها پیروز می‌شود و بعد از درگیری‌های خونین این منطقه را به چنگ می‌آورد، در درگیری‌های خونینی که گفته شده درندگان و لاشخورها میهمان سفره ستمگران می‌شوند و از گوشت افراد طرف‌های درگیر به وفور تغذیه می‌کنند.

شاید علت قدرت گرفتن «سفیانی» حمایت افراد پشتیبان پرچم «اصهب» و «ابقع» از او باشد و آن هنگامی است که به خاطر به وجود آمدن تحولات سیاسی در این منطقه، مردم در پی وحدت و یکپارچگی اند تا پرچم رهبری را به دست مهدی موعود(ع) بسپارند و در نتیجه احساس خطر کرده و با هم متحد می‌شوند و مأموریت را به سفیانی که رهبری صف مخالفان با مهدویت را خواهد داشت می‌سپارند.

سفیانی به واسطه این پشتیبانی، مناطق پنج گانه را به تصرف درمی‌آورد. امام صادق(ع) می‌فرماید:

سفیانی حتمی است و خروج او از روز اول تا آخر کارش ۱۵ ماه می‌شود، ۶ ماه را می‌جنگد، پس از تصرف مناطق پنج گانه ۹ ماه حکومت می‌کند و یک روز هم بیشتر نمی‌شود.

مناطق پنج گانه عبارتند از «دمشق»، «اردن»، «حمص»، «حلب»، «قنسرین» و به عبارت دیگر همان سرزمین «شام» می‌باشد.

۱. قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرایح، ج ۳، ص ۱۱۵۷.

۱. النعمانی، الغیبه، ص ۳۰.

روحیه توسعه طلبی و طمع‌ی که «سفیانی» داراست و پشتیبانی شدن نامحدود از جانب کسانی که نسبت به منافعشان ترس و وحشت دارند، همه این موارد سفیانی را برمی‌انگیزد تا به عراق حمله کند و بر آن مسلط شود و مناطق وسیع تری را به چنگ بیاورد تا بتواند به مقابله با جنبش‌های سیاسی که در خراسان یا به طور کلی در مشرق زمین و «حجاز» و «یمن» نشئت گرفته است، پردازد.

او سپس سپاهیان‌ش را در عراق تجهیز و آماده می‌کند و به احتمال زیاد در آنجا، باقی مانده‌های شکست خورده «ابقع» و «اصهب» وجود داشته باشند که جمع شده و قصد حمله به سفیانی را دارند. جنگی میان آنان در «قرقیسیا» که شهر کوچکی در مصب رود «خابور»، میان مرز ترکیه و سوریه و عراق است درمی‌گیرد و بنابر روایات، این درگیری میان این سپاهیان به خاطر گنجی درمی‌گیرد. امام باقر(ع) می‌فرماید:

سفیانی با سپاهیان ابقع برخورد می‌کند و با هم می‌جنگند. سفیانی او و همراهان او را به قتل می‌رساند و رو به سوی سپاه اصهب می‌آورد. سپس هیچ قصد و هدفی ندارد جز حمله به عراق و سپاهیان‌ش را از قرقیسیا عبور می‌دهد و در آنجا به جنگ می‌پردازند و از میان ستمگران صد هزار نفر را به قتل می‌رسانند، سپس سفیانی سپاهی را به سمت کوفه می‌فرستد.

جنگ در «قرقیسیا» میان «سفیانی» و مخالفانش برای به چنگ آوردن گنجی است. اما روایت‌ها به ماهیت این گنج اشاره نکرده‌اند. آن گنج یا طبیعت [با ارزش] منطقه قرقیسیا است که در مثلث ترکیه و عراق و سوریه قرار دارد و «قرقیسیا» جایگاه استراتژیکی است که از آنجا حرکت به سوی این کشورها انجام می‌شود یا اینکه قرقیسیا و گنج آنجا مانند گنج‌های مادی است و شبیه گنج‌های موجود در بعضی کشورها مثل طلا، نفت یا مانند آنها. ما در اینجا به سخن گفتن در مورد سپاهیان «سفیانی» و آنچه در عراق انجام می‌دهند، بسنده می‌کنیم زیرا که این خود بحث مستقلی است.

تا اینجا متوجه شدیم که سفیانی بر سرزمین شام حکومت می‌کند و بر آن سیطره پیدا کرده و همه اینها قبل از ظهور مهدی(عج) و حرکت ایشان است.

ایران

علت اصلی ورود ما به بحث درباره ایران این است که هنگام ورود سپاهیان سفیانی به کوفه، نشانه‌ها و تحولات سیاسی نیز در ایران اتفاق می‌افتد و رهبرانی از آنجا، بر روند حوادث و درباره مسئله امام مهدی منتظر(ع)، تأثیر زیادی خواهند داشت. علاوه بر این امام علی(ع) فرموده است:

مشرق، منشأ پیدایش حوادث در عصر ظهور امام زمان(عج) است.^۱

علاوه بر این حرکت سفیانی به سمت عراق، برای مقابله با خراسانی‌ها و پرچم‌های سیاهی است که از مشرق زمین برآمده‌اند.

بنابراین «ایران» پس از «شام» دومین کشوری است که در آن نشانه‌های مقدمه‌سازی برای امر ظهور مهدی موعود(ع)، رخ می‌دهد و مردم ایران در روایت‌ها به اسامی مختلف و متعدّد نامیده شده‌اند از جمله:

«اهل مشرق زمین»، «زمینه‌سازان ظهور مهدی(ع)»؛ قوم سلمان، «پرچم‌های سیاه خراسانی‌ها»، «اهل خراسان». البته در اینجا باید گفت که شک و شبهه‌هایی در مورد مصداق واقعی پرچم‌های سیاه و یاران آن وجود دارد، اما اکنون ما به مبحث دیگری می‌پردازیم.

آزادی محلّ درگیری در پرچم‌های سیاه

از پرچم‌های سیاه در روایت‌های اهل بیت(ع) بسیار یاد شده و همچنین این گونه یادآوری شده که در آن پرچم‌ها، نشانه‌هایی است که دلالت می‌کند بر اینکه دو نوع پرچم سیاه وجود خواهد داشت که از مشرق زمین خارج می‌شود و تنها یک پرچم سیاه نخواهد بود. آن دو پرچم عبارتند از:

نوع اول: پرچم‌های بنی عباس: آنها پرچم‌هایی هستند که از جهت مشرق خارج می‌شوند، تا باقی‌مانده‌های حکومت اموی را از بین ببرند و مجموعه احادیثی به این پرچم‌ها اشاره می‌کنند؛ از جمله:

از مشرق زمین پرچم‌های سیاه متعلق به بنی عباس خارج می‌شوند و مدّتی

۱. الشیخ الکوثرانی، عصر ظهور، ص ۱۴۷.

را درنگ می‌کنند، سپس پرچم‌های سیاه کوچکی خارج می‌شوند و از مهدی موعود اطاعت و پیروی می‌کنند.^۱

پرچم‌های سیاه از مشرق می‌آیند در حالی که مردانی، همانند شتران زره‌پوش، باهوش و درایت و اهل معرفت که در نام‌هایشان، اسامی روستاها وجود دارد و نام‌هایشان کنیه است، رهبر آنان‌اند. شهر دمشق را فتح می‌کنند و رحمت و برکت ۳ ساعت از آنها برگرفته می‌شود.^۲

با پرچم‌های سیاه بزرگی وارد دمشق می‌شوند و آنجا کشتارهای عظیمی می‌کنند.^۳

آنان خوشبخت‌ترین مردم در آغاز کار و بدبخت‌ترین مردم در پایان کاراند. و ما گفتیم ای اباسعد پایان کار چیست و او گفت: ابوالطهری گفت از طرف مشرق با هشتاد هزار نفر در حالی که قلب‌هایشان همانند پر بودن انار از دانه، پر از ایمان است، خروج می‌کنند.^۴

پرچم سیاهی متعلق به بنی‌عبّاس خارج می‌شود سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان خارج می‌شود... الی آخر.^۵

این روایت‌ها و دیگر روایت‌ها برای یادآوری پرچم بنی‌عبّاس آمده است و خواننده نیازی ندارد در مورد بنی‌عبّاس بیاندیشد، زیرا این روایات قراین و شواهد زیادی دربردارد، مانند اولین روایت که صراحتاً و آشکارا یادآور شده است که پرچم‌های سیاهی که از خراسان خارج می‌شود، همان پرچم‌های بنی‌عبّاس است. روایت دوم هم هدف این پرچم‌ها را دمشق که پایتخت دولت اموی بود، مشخص کرده است و این همان هدف بنی‌عبّاس است. اما پرچم‌های سیاهی که از مهدی (عج) فرمانبرداری و اطاعت می‌کنند هدف و آرزوی‌شان رسیدن به قدس است «تا اینکه در ایلیا (قدس) برافراشته شوند.»^۶

۱. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۱۹۰.

۲. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

۳. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۸۳.

۴. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۱۹۲.

۵. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۱۸۸.

۶. الترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۳.

روایت سوم نیز چنین است. اما روایت چهارم دو نوع پرچم سیاه را یادآور شده است که متکلم از بین آنها فقط پرچم دوم را مدح و ستایش کرده و این پرچم‌ها از مشرق برای پایان دادن حکومت اموی خارج می‌شوند.

نوع دوم: پرچم‌های سیاهی که زمینه‌ساز ظهور مهدی (عج) است

همچنین نوع دیگری از پرچم‌ها که از مشرق زمین خارج می‌شوند وجود دارد، اما این پرچم از نظر دیدگاه‌ها و اهداف با پرچم نوع اول تفاوت دارد و روایت‌های زیادی در مورد این پرچم‌ها نقل شده است، از جمله:

از «عبدالله بن مسعود» روایت شده که گفت:

ما به خدمت پیامبر خدا (ص) رفتیم و ایشان به استقبال ما آمد و در آن حال به ما مژده‌ای داد و می‌توانستیم شادی را در چهره ایشان ببینیم، ما از ایشان درباره هر چیزی پرسیدیم، ایشان پاسخ ما را داد و هر بار، سؤال یا سخن جدیدی به میان می‌آوردیم تا اینکه نوجوانانی از قبیله بنی‌هاشم از آنجا گذر کردند و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نیز در آن حال، با آنان بودند و هنگامی که پیامبر (ص) آنان را دید به آنها خیره شد و چشمانش پر اشک شد، پس از آن ما گفتیم ای رسول الله، چه شده که ما شما را در حالتی می‌بینیم که خوشایندمان نیست و آن را دوست نداریم؟ فرمود:

خداوند، برای ما اهل بیت، آخرت را در مقابل دنیا برگزیده است و پس از من، خاندانم در بیابان‌ها آواره خواهند شد و تحت تعقیب قرار می‌گیرند تا اینکه در نهایت، پرچم‌های سیاهی در مشرق برافراشته می‌شوند و خواهان حق می‌شوند، ولیکن حق به آنها داده نمی‌شود و سپس درخواست خود را تکرار می‌کنند، آنان (ستمکاران) به ایشان پاسخ نمی‌دهند. پس از آن، آنان می‌جنگند و پیروز می‌شوند و هر کس از بین شما و از بین کسانی که از شما به جا ماندند و در زمان آنها بودند، باید نزد امام اهل بیت ما برود، هر چند با خزیدن بر برف.

و از امام باقر (ع) روایت شده:

گویی من گروهی را می بینم که از مشرق خارج شده اند. خواهان حق می شوند ولی به آنها داده نمی شود، سپس آن را می خواهند لیکن باز هم به آنها داده نمی شود. هنگامی که آنان این چنین وضعیتی را می بینند شمشیرهایشان را بر دوش قرار می دهند و در این حال آنچه را که خواسته بودند به آنان می دهند اما آنها آن را نمی پذیرند و به پا می خیزند و آن را تنها به صاحب شما می دهند و کشتگان آنها از جمله شهیدانند.^۱

«عامر طفیل» می گوید: پیامبر اکرم (ص) به او فرموده است:

ای عامر، هنگامی که شنیدی پرچم‌های سیاه از خراسان می آید و حتی اگر تو در صندوقی قفل و بسته شده بودی، آن قفل و آن صندوق را بشکن، تا همراه با آن پرچم‌ها و تحت فرمان رهبران آن کشته شوی.^۲

و در حدیث دیگری آمده است:

خداوند بر سفیانی جوانی را از طرف مشرق برمی انگیزد در حالی که آنان را به [دوستی و اطاعت از] اهل بیت پیامبر (ص) فرا می خواند، آنان یاران مستضعف پرچم‌های سیاه هستند که خداوند به آنها عزت و بزرگی می دهد و پیروزی را برای آنان در نظر گرفته و هر کس با آنان بجنگد، شکست می خورد.^۳

و در حدیث دیگر آمده است:

از خراسان پرچم‌های سیاهی خارج می شود و هیچ چیزی نمی تواند مانع آن شود، تا اینکه این پرچم‌ها در ایلیا [قدس] به اهتزاز درمی آید.^۴

با توجه به مطالب گذشته درمی یابیم که دو نوع پرچم وجود دارد: ۱- پرچم‌های سیاهی که از آن بنی عباس است؛ ۲- پرچم‌های دیگری که زمینه ساز ظهور امام زمان (عج) است و هر دوی آن از شرق خارج می شود. یعنی از خراسان و به طور کلی منظور از خراسان، ایران است. این پرچم‌های زمینه ساز، از ایران خارج می شود و به سوی عراق پیش می رود تا مانع پیشروی موج «سفیانی» به سمت حجاز و مکه شود، زیرا سفیانی هنگامی که در

۱. النعمانی، کتاب الغیبة، ص ۲۷۳.

۲. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۸.

۳. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۷.

۴. الترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

کوفه اردوگاه می‌زند، شروع به کشتن و آواره کردن خاندان محمد(ص) می‌کند.
و آنها شیعه آل محمد(ص) را در کوفه به قتل می‌رسانند، سپس مردم
خراسان در طلب مهدی(عج) خارج می‌شوند.
و این پرچم‌ها دارای ویژگی‌های مختلفی هستند از جمله:
۱. رئیس این پرچم‌ها جوانی خراسانی و شخص دیگری به نام «شعیب بن صالح»
است؛ حدیثی می‌گوید:

جوانی از بنی‌هاشم همراه با پرچم‌های سیاه خروج می‌کند که در کتف
دست راستش خالی دارد و شعیب بن صالح نیز همراه با او است، او با
یاران سفیانی می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد.^۱

۲. همراه با پرچم‌ها یارانی قدرتمند و استوار است که ترس برایشان معنایی ندارد تا
اینکه این پرچم‌ها در نهایت به هدفشان که همان آزادسازی قدس است، برسند و روایتی
نیز به این مفهوم اشاره می‌کند:

از خراسان پرچم‌های سیاهی خارج می‌شود که چیزی نمی‌تواند مانع آنها
شود تا اینکه در ایلیا [قدس] به اهتزاز درمی‌آیند.^۲

۳. از متن احادیث مربوط به این پرچم‌ها این گونه برمی‌آید که این پرچم‌ها از
نیروهای موجود در منطقه می‌خواهند که در کارها و امورش دخالت نکنند، اما این نیروها،
نمی‌پذیرند، زیرا هدفشان، براندازی این پرچم‌ها است و صاحبان این پرچم‌ها تصمیم
می‌گیرند که جنگ را به جای اینکه در منطقه‌ای که در آن حضور دارند، آغاز کنند، آن را
به سرزمین دشمن منتقل کنند و تصمیم می‌گیرند که به سمت عراق بروند و هنگامی که
نیروهای «سفیانی» نمی‌توانند آنها را شکست بدهند، از آنها می‌خواهند که برگردند و هر
چه می‌خواهند، بردارند و انجام دهند. اما طرفداران این پرچم‌ها نمی‌پذیرند، برگردند و
یک حدیث می‌گوید:

حق را می‌طلبند، اما به آنها نمی‌دهند و بار دیگر خواهان حق می‌شوند، اما

۱. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۳.

۲. نعیم بن حماد، کتاب الفتن، ص ۱۸۹.

۳. الترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

باز هم به آنها داده نمی‌شود، آنان می‌جنگند، سپس پیروز می‌شوند.^۱
 ۴. این پرچم‌ها چنان هیبت و عظمتی دارند که طرف مقابل را به وحشت می‌اندازند و روایت‌ها در مورد آن یادآور شده‌اند که وحشت پیشاپیش آنان حرکت می‌کند. روایتی می‌گوید:

وحشت یک ماه پیش‌تر از پرچم‌ها حرکت می‌کند تا اینکه پرچم‌ها در کوفه فرود می‌آیند و به خون‌خواهی پدرانشان می‌پردازند.^۲

این پرچم‌ها از ویژگی‌های خاص و استعدادها و توانایی‌های بالا و امکانات زیادی برخوردار هستند؛ چه از نظر رهبری سیاسی که «خراسانی» رهبر سیاسی آن است و چه از نظر فرماندهی نظامی که بر عهده «شعیب بن صالح» است.
 این پرچم‌ها به سمت کوفه حرکت می‌کنند تا مانع گسترش موج سپاه «سفیانی» شوند. روایتی می‌گوید:

هنگامی که لشکریان سفیانی به سمت کوفه و برای جنگ با اهل خراسان خارج شود، اهل خراسان در طلب مهدی (عج) خارج شوند، لشکریان سفیانی و هاشمی که فرمانده آن شعیب بن صالح است در اصطخر به هم می‌رسند و جنگ عظیمی میان آنها رخ می‌دهد و پرچم‌های سپاه پیروز می‌شوند و لشکریان سفیانی می‌گریزند در این هنگام مردم آرزوی دیدار حضرت مهدی (ع) را دارند و او را می‌طلبند.^۳

پس از این پیروزی، پرچم‌های سپاه از طریق فرستاده‌ای با مهدی (عج) بیعت می‌کنند، پرچم‌های سپاه پیغامی مبنی بر بیعت با مهدی (ع)، برای ایشان می‌فرستد.^۴
 و ظاهراً بقایای سپاهیان سفیانی از زمانی که در «کوفه» استقرار یافته‌اند آهنگ حرکت به سمت «مدینه» و «مکه» را داشته‌اند تا مهدی (عج) را که گفته شده است ایشان در مدینه ظهور کرده‌اند، بیابند. بنابراین، امام، ترسان از مدینه خارج می‌شوند و به سمت مکه حرکت می‌کنند و «سفیانی» سپاهی را در پی ایشان روانه می‌سازد و آن لشکر در زمین فرو

۱. الحاکم النیسابوری، مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۴۶۲.

۲. الحسن بن سلیمان الحللی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

۳. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸.

۴. ابن حماد، کتاب التفنن، ص ۱۸۷.

می‌رود و آن یکی از اولین نشانه‌های ظهور است که مهدی (عج) به آن بشارت می‌دهد و منتظر آن است که آن را برای امت اعلام کند. تا اینجا پرچم‌های سیاه در عراق به اهتزاز درآمده است.

عراق

عراق پیش از به وجود آمدن بحران‌های سیاسی و نابسامانی‌ها در سرزمین شام و به حرکت درآمدن پرچم‌های سیاه، زیر حکم و ظلم حکام و طغیانگران و ستمگران است، امام صادق (ع) می‌فرماید:

هنگامی که آن بخش از دیوار مسجد کوفه که هم‌جوار خانه عبدالله بن مسعود است، خراب شود، آن زمان، زمان نابودی حکومت مردم است و هنگام نابودی آن، حکومت قائم آل محمد (ص) ظهور خواهد کرد.^۱

و ایشان در روایتی دیگر می‌فرمایند:

فرمانروای مردم در این هنگام ستمگری نافرمان است که به او کاهن و جادوگر گفته می‌شود.^۲

و برخی از روایت‌ها یادآور شده‌اند که «شیببانی» پیش از ورود نیروهای سفیانی، در کوفه است. امام می‌فرمایند:

این چگونه است که پیش از سفیانی شیببانی خروج می‌کند. او از کوفه خروج می‌کند. او خون مؤمنان زیادی را بر زمین جاری می‌سازد.^۳

و همچنین مردی به نام «عوف سلمی» خروج می‌کند و برخی از روایات می‌گویند: محلّ و مقرّ او تکریت است.^۴

و حکومت این ستمگران بر نقاط مختلف و آشفته عراق، ضرر و زیان زیادی به این سرزمین می‌رساند، یعنی این حوادث، ویرانی شهرها و آبادی‌ها و کشتار و آواره شدن هزاران نفر را به دنبال خواهد داشت و احادیث نقل شده از امامان نیز بر این موضوع

۱. ابن ابی الفتح الأربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲. الحسن بن سلیمان الحلّی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

۳. النعمانی، کتاب الغیبة، ص ۳۰۲.

۴. قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۵.

صَحَّه گذاشته‌اند.

سفیانی از طریق سرزمین شام وارد عراق می‌شود و سعی می‌کند که اوضاع را از طریق سیطره و غلبه بر عراق آرام کند و این سیطره و تسلط از طریق قتل و آواره کردن مردم آن صورت می‌پذیرد و شهرها در آن زمان ویران می‌شوند از جمله این شهرها «بصره» و «بغداد» است که در زمین فرو می‌روند. برخی از روایت‌ها متذکر شده‌اند که تعداد کشتگان میان «بصره» و یکی از نواحی آن، که «ابله» نامیده می‌شود حدود هفتاد هزار شهید خواهد بود و امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

آنها به منزله شهدای بدر هستند. این خطبه امیرالمؤمنین علی (ع)، حوادثی چند را دربردارد، آن حوادثی که امام آن را از طریق علم غیب در مورد آینده بصره و حوادث آن پیشاپیش بیان فرمودند. ایشان فرمودند:

در آن زمان، ناگهان حوادثی سخت برای شما روی خواهد داد که شما از آن ناآگاهید، اما ما آن را می‌دانیم.^۱

و این نابودی ناشی از سیطره و غلبه دو حاکم ستمگر و مستکبر بر این شهر است. امیرالمؤمنین علی (ع) حوادث دیگری را برای ما ضمن این گفته‌اشان بیان می‌فرماید. ایشان فرمودند:

ای مردم از من پرسید پیش از آنکه فتنه‌ای پدید آید، فتنه‌ای که هم چون شتر بی صاحب گام برمی‌دارد با فتنه‌ای در شرق و چون زمانی بگذرد، می‌گویید او [سفیانی] مرده است یا در جایی به هلاکت رسیده است و آن [سفیانی] نشانه‌ها و علامت‌هایی دارد، اولین نشانه آن به محاصره درآمدن کوفه به وسیله خندق‌ها و کمین‌گاه‌ها و پست‌های مراقبت است و به وجود آمدن حفره‌ها و شکاف‌ها در راه‌های کوفه و تعطیل شدن مسجدها به مدت ۴۰ روز و به جنب و جوش و حرکت درآمدن سه پرچم اطراف مسجد بزرگ... کُشته و کُشنده هر دو درآتشند و کشتار بسیار و مرگ بسیار تند و کُشته شدن نفس زکیه (جانی پاک) در دل شهر کوفه همراه با هفتاد نفر از صالحان.^۲

۱. العلامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۲۶.

۲. القتال النیسابوری، ص ۲۶۲.

با این اوصاف، به نظر می‌آید که نفس زکیه، بر ضد فساد آن زمان قیام می‌کند تا اینکه راه را برای امام هموار سازد. این بیانگر این نکته است که مردم کوفه و مردم عراق به طور کلی دست به شورش‌هایی می‌زنند که در محاسبه‌های سیاسی پیش‌بینی نشده است و آن را بی‌ارزش می‌دانستند. این چیزی است که ما آن را از سخنان امام باقر(ع) می‌فهمیم. (و سفیانی و کسانی که همراه او هستند پدیدار می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که هیچ قصد و هدفی جز از میان بردن خاندان محمد(ص) و شیعیان ایشان ندارد. او گروهی را به کوفه می‌فرستد و گروهی از شیعیان آل محمد را به قتل می‌رساند و به صلیب می‌کشد و پرچمی از خراسان می‌آید تا اینکه فرود می‌آید و مردی از موالی که ضعیف است خروج می‌کند و هر کسی که از او تبعیت کند به مصیبتی دچار می‌شود که در کوفه اتفاق می‌افتد).

و این شورش‌هایی که مردم عراق دست به آن می‌زنند، نشان دهنده حس کینه و تنفر مردم نسبت به حکومت‌های ستمگر و زورگو است.

آن گونه که از روایت‌ها برمی‌آید، مردم دعوت و فراخوانی برای یاران پرچم‌های سیاه در خراسان ارسال می‌کنند تا به سمت عراق حرکت کنند و آنجا را از لوٹ حکومت فرعونیان و تسلط آنها، پاک کنند و البته این پرچم‌ها به رهبری «خراسانی» به عنوان رهبر سیاسی و به فرماندهی «شعیب بن صالح» به عنوان فرمانده نظامی به سوی آن منطقه حرکت می‌کنند.

و این نکته‌ای است که برخی روایت‌ها از آن سخن گفته‌اند:

جوانی از بنی‌هاشم که در کف دست راست او خالی است. از خراسان با پرچم‌های سیاهی خروج می‌کند. در آن حال شعیب بن صالح که با سفیانی می‌جنگد، در خدمت اوست، او سپاهیان سفیانی را شکست می‌دهد.^۱

ظاهراً از جمله عواملی که باعث پیروزی پرچم‌های سیاه می‌شود، کمک‌های مردمی به این پرچم‌ها است و به خاطر همین روایت دیگری می‌گوید:

هنگامی که سپاهیان سفیانی به سمت کوفه برای تعقیب خراسانی‌ها حرکت می‌کنند و مردم خراسان در طلب مهدی(عج) خروج می‌کنند. سپاهیان سفیانی و هاشمی که همراه با پرچم سیاه است با هم برخورد می‌کنند و درگیر می‌شوند. فرمانده سپاه هاشمی، شعیب بن صالح است او و سفیانی

در اصطخر به هم می‌رسند و میان آنها جنگ بزرگی درمی‌گیرد و پرچم‌های سیاه پیروز می‌شوند و سپاهیان سفیانی فرار می‌کنند و در این هنگام مردم در آرزوی مهدی هستند و او را می‌خواهند.^۱

طبیعی است که طرفداری مردم از پرچم‌های خراسانی، به خاطر ظلم و ستم و ویرانی و کشتاری است که از طرف سپاهیان سفیانی به مردم این منطقه می‌رسد و روایت‌های تاریخی می‌گوید:

سفیانی وارد کوفه می‌شود و لشکریانش را سه روز آزاد می‌گذارد که هر کاری انجام دهند و از مردم آن سرزمین ۶۰ هزار نفر را می‌کشد.^۲

و هنگام ورود پرچم‌های سیاه به «عراق» آرامش و استقراری نسبی در این شهر به وجود می‌آید و البته اعمال و رفتار جنجال برانگیز محدودی که توسط باقی مانده‌های سپاهیان سفیانی به وجود می‌آید، تا حدودی این آرامش نسبی را بر هم می‌زند. پس از گذشت مدت زمانی که روایات آن را به دقت مشخص نکرده‌اند، مهدی (عج) در «مکه» ظاهر می‌شود و این پرچم‌های سیاه بیعت خود را با ایشان اعلام می‌کنند و در برخی از روایت‌ها آمده است:

و پرچم‌های سیاه برای بیعت با مهدی (عج) کسانی را [به نمایندگی] می‌فرستند.

ما در اینجا، چندان به تحرکات مهدی (عج) در «مدینه» و «مکه» و جنگ «اهواز» نمی‌پردازیم. زیرا ما به این مسئله به طور کامل در هنگام سخن گفتن در مورد «حجاز» خواهیم پرداخت، اما به طور خلاصه می‌گوییم: امام (عج) پس از سر و سامان دادن اوضاع در مسیر خود، وارد عراق می‌شود و در وسط «کوفه» فرود می‌آید، امام باقر (ع) یادآور شده است که فرود آمدن او ظهور و در هفت گنبد نورانی است و شاید این توصیفی باشد از وسایل نقلیه‌ای که در آن زمان به کار می‌رود. امام باقر (ع) فرمود:

قائم آل محمد (ص) در روز لرزش در هفت گنبد از نور فرود می‌آید و هیچ کس نمی‌داند که او در کدام گنبد است تا اینکه در کوفه فرود می‌آید. این روایت اشاره به میزان سری و محرمانه بودن کارهای امام دارد که ایشان

۱. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸.

۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۰۰.

هنگام ورود به کوفه از آن تاکتیک استفاده می‌کنند و این خود، بیانگر وجود حالت عدم استقرار و آرامش است، پس از آن امام شروع به سامان دادن اوضاع داخلی می‌کند تا اینکه نقطه عطفی در کل جهان باشد و کل جهان سامان یابد.^۱

برخی روایات یادآور شده‌اند که هنگام ورود امام(عج) سه جریان سیاسی اثرگذار در این منطقه وجود دارند. امام باقر(ع) می‌فرماید:

مهدی(عج) وارد کوفه می‌شود و در کوفه سه پرچم است که به جوش و خروش درآمده و آشفته‌حالت و این سه پرچم به امام می‌پیوندند.^۲

شاید نظر درست این باشد که این جریان‌ها، باقیمانده‌های شکست خورده حکومت‌های پیشین باشند که مخفیانه در عراق به دور از چشم یاران پرچم‌های سیاه فعالیت می‌کنند. امام(عج) کار خود را با پاکسازی این عناصر آغاز می‌کند، زیرا آنان به وسیله معجزاتی که امام از مکه تا مدینه انجام داده، هدایت نمی‌شوند و راهی جز تصفیه حساب خونین و جنگ با آنها، باقی نمی‌ماند. به همین دلیل امام باقر(ع) فرمودند:

قائم آل محمد(ع) کاری نو انجام می‌دهد و حکمی تازه صادر می‌فرماید که پذیرش آن برای عرب‌ها سخت و سنگین است. کار ایشان تنها با شمشیر است و از هیچ کس توبه پذیرفته نمی‌شود و کار او بی‌عیب و نقص است و در راه خدا، سرزنش هیچ سرزنش‌گری به او کارگر نیست.^۳

او با این حمله برخی را نسبت به نسب خویش به شک می‌اندازد. تا جایی که بعضی‌ها می‌گویند:

اگر او از فرزندان فاطمه(س) بود به مردم رحم می‌کرد.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

قائم پیش می‌آید و به بازار می‌رسد و مردی از فرزندان پدرش به او می‌گوید، تو با این کارها، باعث رم کردن و سراسیمه شدن مردم می‌شوی، آیا این به دلیل فرمان و نوشته‌ای است از جانب پیامبر(ص). گفت: در

۱. الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. الاربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳. ابو حمزه الثمالی، تفسیر ابو حمزه الثمالی، ص ۸۳.

میان مردم، مردی که قدرتمندتر از او باشد نیست سپس مردی از عجم به پا می‌خیزد و می‌گوید: سساکت می‌شوی یا گردنت را بزنم؟ در این هنگام قائم (عج) نوشته‌ای از جانب پیامبر را بیرون می‌آورد.^۱

در این هنگام اوضاع آن شهر سامان می‌گیرد و خورشید تمدن از نو شروع به پرتوافکنی می‌کند و جهان را فرا می‌گیرد.

حجاز

روایت‌های تاریخی اشاره به این دارد که ترکیب و ساختار سیاسی حاکم در این منطقه در دوران ظهور قبیلگی است که براساس نظام یک خانواده واحد استوار است و بدیهی است که حکومتی با این ویژگی، به محض اینکه مشکلی داخل این خانواده اصلی پیش بیاید، بسیار تند در معرض طوفان سهمگین نابودی قرار می‌گیرد و به این خاطر برخی از احادیث به این موضوع اشاره دارند که ضعف سیاسی در حجاز سرآغاز و علت کشته شدن یکی از پادشاهانشان است. برخی از روایات می‌گویند:

اما هنگامی که عبدالله بمیرد، مردم پس از او در مورد فرمانبرداری از هیچ کسی، به توافق نمی‌رسند و این اختلافات همچنان ادامه می‌یابد و تا زمان قائم (عج) اوضاع چنین خواهد بود. در آن روزها، پادشاهان و امیران مانند گذشته، سال‌ها، حکومت نمی‌کنند، بلکه مدت حکومت آنها ممکن است چند ماه یا چند روز باشد.^۲

عصیت قبیلگی شروع به لرزان ساختن پایه‌های حکومت آن زمان می‌کند و در این خانواده کشتار پیش می‌آید. روایات می‌گویند:

از جمله نشانه‌های فرج و گشایش حوادثی است که در بین الحرمین رخ می‌دهند. کسی سؤال می‌کند: این حوادث چیست؟ گفته شد: عصیانی که در بین الحرمین است و فلانی حدود ۱۵ فرزند از فلانی را می‌کشد.^۳

و این وضع باعث عدم استقرار سیاسی و نابسامانی در کشور می‌شود و همین

۱. العلامه المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷.

۲. الطوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۴۷.

۳. الشیخ عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۲۷.

امر، زمینه را برای ظهور امام (عج) فراهم می‌کند. پس از آن، ایشان ظهور می‌کنند و مردم خود را آماده می‌کنند. به ویژه اینکه در آن زمان درگیری‌های سیاسی، ثبات اجتماعی و اقتصادی را از بین برده است.

با توجه به موقعیت سوق الجیشی و استراتژیک حجاز، لشکریان سفیانی برای آرام کردن اوضاع و تسلط بر آن فراخوانده می‌شوند. بعضی از روایات می‌گویند:

سفیانی فرمانده‌ای که همراه با سربازانش وارد کوفه شده و جنگ و کشتار زیادی در آنجا کرده، دستور می‌دهد که به سمت حجاز حرکت کند و او هم به سمت مدینه حرکت می‌کند و با شمشیر در میان قریش حکم می‌راند و شماری از قریشی‌ها را به قتل می‌رساند و از انصار حدود ۴۰۰ مرد را می‌کشد و شکم‌ها را پاره می‌کند و بچه‌ها را می‌کشد و برادر و خواهری از قریش را به قتل می‌رساند. اسم آن خواهر فاطمه است.

ما می‌توانیم از این روایت‌ها نتایج زیر را بگیریم:

۱. پرچم‌های سیاهی که از خراسان خارج می‌شود، در مقابل سپاهیان سفیانی مأموریتی آسان دارند. سپاهیان سفیانی به سمت مدینه حرکت کرده‌اند و این علت اصلی به وجود نیامدن جنگ سخت میان طرفین (در عراق) است. آری، یک درگیری روی می‌دهد که در آن پرچم‌های سیاه بر سفیانی پیروز می‌شوند و این نکته‌ای است که ما می‌توانیم آن را علت اصلی قتل و کشتاری که سپاهیان سفیانی در مدینه به جای می‌گذارند، به شمار آوریم، به ویژه کشتار بنی‌هاشم و علویان که به علت انتقام‌گیری از آنها به خاطر تسلط و غلبه یاران پرچم‌های سیاه بر کوفه است و به خاطر همین بعضی روایت‌ها می‌گویند:

سفیانی سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد و دستور قتل و کشتار تمام قوم بنی‌هاشم حتی زنان باردار می‌دهد و این بدان علت است که هاشمی همراه با یارانش از جانب مشرق خروج می‌کند.^۱

۲. آن برادر و خواهر (محمد و فاطمه) که سپاهیان سفیانی آنها را در مدینه به قتل می‌رسانند و به صلیب می‌کشند افرادی مهم و صاحب نفوذ نیستند و به احتمال قوی، محمد پرچمدار انقلابی است که زمینه‌ساز ظهور امام در مدینه است یا حداقل مردم را به این کار دعوت می‌کند.

۱. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۰۱.

به هر حال، لشکریان سفیانی پس از کُشتار و ویرانی مدینه، بر آنجا تسلط می‌یابند و امام (عج) همانند حضرت موسی (ع)، ترسان و با بیم از شهر خارج می‌شود. روایت می‌گوید:

و گروهی را به سوی مدینه می‌فرستد و آنها در آنجا به کُشتار مردم می‌پردازند و مهدی منصور از آنجا می‌گریزد. سپاهیان برای یافتن دو مرد تلاش می‌کنند و مهدی (عج) از آن شهر ترسان و با بیم همانند حضرت موسی (ع) از شهر خارج می‌شود و به مکه می‌روند.

امام در مکه ظهور می‌کند و شروع به دعوت کردن به رسالت جدید خود می‌نماید. رسالت جدید ایشان احیای رسالت جدش محمد (ص) است و سفیانی گروهی را برای مقابله با ایشان به مکه روانه می‌سازد و امام به یارانش مژده خسف و فرو بلعیده شدن سپاهیان سفیانی که به سمت مکه حرکت می‌کند، را می‌دهند. رویداد خسف بیداء اتفاق می‌افتد و شروع حرکت امام از کعبه است. سپس امام (عج) بیانیه نخست خود را صادر می‌کند و آن چنین است:

ای مردم! هر کس با من در مورد خداوند محاجّه کند، بداند که من سزاوارترین مردم نزد خدا هستم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت آدم (ع) محاجّه کند، بداند که من نزدیکترین به آدم (ع) هستم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت نوح (ع) محاجّه کند، بداند که من نزدیکترین مردم به اویم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت ابراهیم (ع) محاجّه کند، باید بداند که من نزدیکترین مردم به ابراهیم (ع) هستم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت موسی (ع) محاجّه کند، باید بداند که من نزدیکترین مردم به موسی (ع) هستم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت عیسی (ع) محاجّه کند، باید بداند که من نزدیکترین مردم به عیسی (ع) هستم.

ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت محمد (ص) محاجّه کند، باید

بداند که من نزدیک‌ترین مردم به محمد(ص) هستم.
ای مردم! هر کس با من در مورد کتاب خداوند مواجه کند، باید بداند که
من نزدیک‌ترین مردم در نزد کتاب خدا هستم.
فریاد الله اکبر طنین افکن می‌شود و فریاد بلال نیز بلند می‌شود و می‌گوید «الله اکبر،
أشهد ان لا اله الا الله»... الخ.

و همه سپاهیان سفیانی، در زمین فرو بلعیده می‌شوند. «ام سلمه» می‌گوید:
رسول الله(ص) فرمود: پناهنده‌ای به خانه خدا پناه می‌برد و سپاهی برای
مقابله با او فرستاده می‌شود، تا اینکه سپاه به بیداء در مدینه می‌رسد و
بیداء، آنها را در خود فرو می‌بلعد.

زمخشری در تفسیر آیه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَافُوتَ وَاخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ؛ وای
کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده
است و از جایی نزدیک، گرفتار آمده‌اند.» می‌گوید.^۱

از «ابن عباس» روایت شده که این آیه در مورد حادثه خسف بیداء نازل شده است.
روایت‌های بسیار دیگری نیز در این زمینه از شیعیان و اهل تسنن نقل شده است.
پس از این نقش «سفیانی» در «عراق» و «حجاز» کم رنگ می‌شود و تنها باقی‌مانده‌های
لشکر شکست خورده او که توانایی سازماندهی نیروهای خود را ندارد، وجود خواهد
داشت. امام(عج) حجاز را آزاد می‌کند و وارد مدینه می‌شود و اوضاع داخلی آنجا را سر
و سامان می‌دهد و برای آزادی مناطق دیگر حرکت می‌کند. گفته شده است که ایشان
به سمت جنوب ایران حرکت می‌کنند و از آنجا پس از جنگ‌هایی پراکنده، وارد عراق
می‌شوند و اوضاع حجاز و ایران و عراق سر و سامان می‌گیرد و آرام می‌شود. سفیانی
سپس سپاهیان خود را برای روانه کردن به سوی مناطق دیگر جهان مهیا می‌سازد و
سفیانی دوباره باز می‌گردد تا نیروهایش را در سرزمین شام جمع کند.

فلسطین

پس از اینکه اوضاع سیاسی در سه منطقه ایران، عراق و حجاز آرام می‌شود و همه

فرمانبردار مهدی (ع) می‌شوند و امام کوفه را به عنوان پایتختی برای حرکت به سوی بقیه نقات جهان برمی‌گزینند، باقی مانده‌های شکست خورده سپاه سفیانی در سرزمین شام تجمع می‌کنند و البته در این کار، دست قدرت‌های بزرگ در کار است و آنها پشت پرده‌اند. قدرت‌هایی که به دلیل جنگ جهانی‌ای که پیش از ظهور روی داده، ضعیف و فرسوده و بی‌رمق شده‌اند. «سفیانی» خطّ مقابله و سپر برای این دولت‌هاست به ویژه در «فلسطین» که کانون بحران در خاورمیانه در پیش از ظهور است و این گردهمایی باعث ایجاد فتنه‌انگیزی و بحران‌هایی در مرزهای شمالی عراق می‌شود، به همین دلیل مهدی (عج) لشکریانش را برای مقابله با آنها مهیا می‌کند و امام در منطقه «مرج العذراء»^۱ اردوگاه می‌زند و بعید به نظر نمی‌رسد که شورش و انقلابی مردمی در سرزمین شام منجر به عقب‌نشینی و برگشت سفیانی به فلسطین شود و او همراه با سپاهیان در آنجا تجمع کنند تا جنگ بزرگی برای فتح قدس آماده شوند، زیرا روایات می‌گویند که امام در «مرج العذراء»^۱ اردو می‌زند و در آن حال سفیانی در رمله است.

امام باقر (ع) می‌فرمایند:

سپس مهدی (ع) به همراه یارانش به مرج العذراء می‌آید. در این زمان مردم زیادی به او پیوسته‌اند و سفیانی در این هنگام در رمله است تا اینکه این دو سپاه به هم می‌رسند و آن، روز جای‌گزینی و عوض و بدل است. شماری از شیعیانی که با سفیانی بودند، به سپاه امام می‌پیوندند، شماری از کسانی که با آل محمد (ص) بودند به سفیانی می‌پیوندند، هر یک به اردوگاه خود می‌پیوندند و زیر پرچم‌های خود می‌روند و آن، روزِ عوض و بدل و جای‌گزینی است.^۲

امام (عج) برای اینکه حجت بر آن لشکریان تمام شود، تلاش می‌کند که با آنان گفت‌وگو کند تا شاید برخی از آنها هدایت شوند و پایه‌های جبهه داخلی آنها به لرزه درآید. به همین دلیل «سفیانی» را دعوت به مذاکره می‌کند. «ابن حماد» می‌گوید:

سفیانی دعوت مهدی (عج) را می‌پذیرد و با ایشان مذاکره می‌کند. کارها را به ایشان می‌سپارد و با ایشان بیعت می‌کند و هنگامی که سفیانی نزد یاران

۱. مرج العذراء روستایی در دمشق است.

۲. محمد بن المسعود العیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.

خود باز می‌گردد، [بنی] کلب او را پیشیمان می‌کنند و او می‌خواهد پیمان خود را بشکند و امام سپاه خود را برای جنگ با او آماده می‌کند و او را شکست می‌دهد و خداوند به وسیله او روم را شکست می‌دهد.

عبارت پایانی این حدیث، یعنی حدیث «خداوند به وسیله او روم را شکست می‌دهد» اشاره به این دارد که نیروهای روم و یهودیان و دیگران برای مقابله با موج گسترش اسلام، از سفیانی حمایت می‌کنند، اسلامی که از شبه جزیره و سرزمین شام آغاز شده است و آسیاب جنگ‌هایی وحشتناک میان دو طرف (بین مسلمانان از یک جهت و باقی مانده‌های لشکر کفر از روم و یهودیان و دیگر مردمان) به حرکت درمی‌آیند و به خاطر این در حدیثی که «مسلم» و «ترمذی» و «احمد بن حنبل» آن را از رسول الله (ص) روایت کرده‌اند، آمده است که ایشان فرمود:

قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه مسلمانان و یهودی‌ها به جنگ پردازند و مسلمانان، آنان را به قتل برسانند.^۲

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوَوُوا وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا؛^۳

و در کتاب [آسمانی‌شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خواست، پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست‌وجو درآیند و این تهدید، تحقق یافتنی است. پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و

۱. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۱۸.

۲. احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳. سوره اسراء، آیات ۷۴.

پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم. اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید] و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و به هر چه دست یافتند، یکسره [آن را] نابود کنند.

«عیاشی» در تفسیر این آیه به نقل از «حمران» و حمران از امام محمد باقر (ع) نقل کرده که او گفت:

امام این آیه را قرائت فرمود: «بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید»، سپس فرمود:

او قائم و یارانش هستند که دارای قدرت زیاد هستند.^۱

امام «قدس» را آزاد می‌کند و اولین قبله مسلمانان را به صاحبان حقیقی اش باز می‌گرداند و زمین را پس از آنکه شاهد ظلم و ستم‌های زیادی بوده پر از عدل و داد می‌کند. چرخ لشکر کفر و نفاق از حرکت باز نمی‌ایستد، بلکه دولت‌ها و حکومت‌های حامی سفیانی، خود را آماده می‌کنند تا بار دیگر به مسلمانان حمله کنند. ظاهراً حضرت عیسی (ع) پس از آزادی «قدس» به زمین فرود می‌آید؛ زیرا روایات در مورد نقش ایشان در این جنگ چیزی نگفته‌اند بلکه بر نقش ایشان پس از این جنگ تمرکز کرده و گفته‌اند که ایشان فرود می‌آیند و پشت سر مهدی (عج) نماز می‌خوانند. روایت می‌گوید:

در روز جمعه و هنگام برگزاری نماز عیسی بن مریم (ع) در آن لحظه از آسمان فرو می‌آید و ۲ لباس قرمز بر تن دارد که از سرش روغن قطره قطره می‌چکد و او مردی خوش منظر و سفید چهره است و بسیار به ابراهیم (ع) شباهت دارد. مهدی (ع) می‌آید و با ایشان مصافحه می‌کند و مژده پیروزی را به ایشان می‌دهد. در این هنگام مهدی (عج) به او گوید: جلو بیا، ای روح خدا و برای مردم نماز بگذار و عیسی (ع) می‌گوید: بنکه [امام جماعت بودن] برای توست ای فرزند رسول خدا.^۲

در این هنگام، نقش حضرت عیسی (ع) و برخورد با ملت غرب که تحت سیطره

۱. الشیخ الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲. ابوالحسن المرندی، مجمع النورین، ص ۲۸۳.

حکومت‌های سیاسی مسیحیت است و عقیده و اعتقاد برای آنها هیچ معنایی ندارد، آغاز می‌شود.

ایشان نقش میانجیگری میان آن ملت‌ها و مسلمانان خواهد داشت و به خاطر همین در کتاب خدا آمده است:

وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ وَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا^۱
و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود، حتماً به او ایمان
می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

امام باقر(ع) می‌فرمایند:

هیچ ملتی چه یهودی و چه نصرانی باقی نمی‌ماند مگر اینکه پیش از مرگ
به او ایمان می‌آورد و پشت سر مهدی(عج) نماز می‌خواند.^۲

و او نقش میانجیگری خواهد داشت و به خاطر این حضرت رسول(ص) می‌فرمایند:

میان شما و رومیان چهار صلح و آشتی خواهد بود و چهارمین آن به دست
مردی از نسل هراکلیوس انجام خواهد شد و دو سال ادامه می‌یابد.

«مستور ابن غیلان» به ایشان عرض کرد: امام مردم در آن روز کیست؟ پیامبر(ص)

جواب داد: مهدی(عج) که از فرزندان من است.^۳

اما به سرعت رشته‌های این صلح از هم گسیخته می‌شود و نبرد دیگری از جمله

نبردهای آزادسازی آغاز می‌شود. «حذیفة بن یمان» از رسول خدا(ص) نقل کرده است
که ایشان فرمود:

میان شما و رومیان صلحی خواهد بود. آنها در مدت نه ماه به شما خیانت
می‌کنند و زیر دو پرچم به سوی شما می‌آیند، یک پرچم از دریا و یک
پرچم از خشکی و همراه با هر پرچم، دوازده هزار نفر جنگجو است. آنها در
منطقه‌ای میان «یافا» و «عکا» فرود می‌آیند. پادشاه و رهبر آنها، کشتی‌هایشان
را در آتش می‌سوزاند و به یارانش می‌گوید به خاطر سرزمینتان بجنگید.
پس از آن جنگ سختی درمی‌گیرد و از مناطق مختلف به طرفین درگیری

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۲. ابوحمزه الثمالی، تفسیر ابوحمزه الثمالی، ص ۱۵۱.

۳. العلامة المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

و جنگ، یاری می‌رسد و ساکنان حضرموت به شما کمک می‌کنند، در آن جنگ خداوند رحمان با نیزه و شمشیر خود به آنها ضربه وارد می‌سازد و آنها را هدف تیرهای خویش قرار می‌دهد و بر اثر این، بیشترین شمار از آنها به قتل می‌رسند و این بزرگ‌ترین کشتار است.^۱

در این هنگام امام پیروز می‌شود و امت‌ها و ملت‌ها طعم آزادی و بزرگواری و عدالت را می‌چشند و این با قیام بعضی از کافران و منافقان در جای جای جهان منافات ندارد و البته این شورش‌ها، بسیار زود خاموش می‌شود و از بین می‌رود و زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همان گونه که در پیش، آکنده از ظلم و ستم بود.

سپس عیسی (ع) به ندای پروردگارش پاسخ می‌دهد و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و امام بر او نماز می‌خواند و او را در کنار قبر مادرش در «قدس» دفن می‌کنند. سپس امام و لشکریانش برای نبردی با ساختار و شکل جدید و ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی حرکت می‌کنند تا جایی که رؤیای انبیاء و شعارشان در این هستی محقق می‌شود و شعار آنان همان الله اکبر است که در همه نقاط جهان و در همه جا و در همه کارها طنین افکن می‌شود.

و در نهایت نباید فراموش کرد که مناطقی مانند یمن و مصر وجود خواهد داشت که در آنجا قیام‌هایی انجام می‌شود. همه آنها در پایان مطیع اوامر امام (عج) می‌شوند، از جمله یمانی و ... ما در اینجا بر روی آن تمرکز نکردیم، زیرا ما به ذکر پرچم یمانی در ضمن نشانه‌های ظهور پرداختیم و این پرچم در مناطقی که حرکت می‌کند نمی‌جنگد، بلکه این پرچم حامی و پشتیبان پرچم‌های خراسانی است. افزون بر این در روایات عصر ظهور این مناطق به آن اندازه‌ای که بر روی مناطقی که در فصل اول ما از آن بحث کردیم، تمرکز و تکیه و تأکید شده است.

۱. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۳۰۶.

فصل یازدهم

حکومت اسلامی و نشانه‌های امام مهدی (عج)

مقدمه

در این جهان حکومت‌های مختلفی پا به عرصه وجود نهاده‌اند و هر یک با دیگری، در اهداف مورد نظر و ابزارهایی که برای رسیدن به اهداف خود به کار گرفته‌اند، متفاوت بوده‌اند. هر یک از این حکومت‌ها هدف خود را آزادی و امنیت و آسایش برای مردم در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زندگی می‌دانسته‌اند و طبقه‌های مختلف مردم نیز، همیشه تاوان برنامه‌ها و اقدامات همراه با شکست این حکومت‌ها را پرداخت کرده‌اند. این حکومت‌ها هیچگاه از به کارگیری ابزارهای مختلف سرکوب و خفه کردن صداها و قلع و قمع مستضعفان و محرومان که موش آزمایشگاهی سیاست آنها به شمار می‌آمدند، فروگذار نکرده‌اند.

این چرخ، از دیرباز از حرکت باز نایستاده و تا امروز هم به حرکت خود ادامه داده است و چرخش آن تا آن روزی که خداوند وعده داده که در آن، استقرار و امنیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی محقق می‌شود، ادامه دارد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛

اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است، فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید.
حضرت علی (ع) در مورد آیه:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛

می‌فرماید:

سوگند به آنکه جان من در دست اوست، روستایی نمی‌ماند مگر آنکه در آن ندای شهادتین سر داده می‌شود؛ ندا داده می‌شود که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست.^۱

امام زین العابدین (ع) می‌فرماید:

خداوند در زمان قیام قائم (ع)، دین اسلام را بر تمام ادیان دیگر غالب و پیروز می‌گرداند.^۲

امام صادق (ع) در مورد این آیه می‌فرماید:

به خدا سوگند، تاویل این آیه محقق نمی‌شود مگر اینکه مهدی قائم (عج) خروج کند، زمانی که قائم (عج) خروج کند، تمام مشرکان از خروج ایشان ناخرسند می‌شوند و تمام کافران کشته می‌شوند.^۳

بنابراین، آن روز، روزی است که همان گونه که زنبور عسل به ملکه خود پناه می‌برد، مردم به فرمانده و رهبر خویش پناه می‌برند و پیامبر (ص) هم آن را چنین توصیف فرموده است:

آتش همانند زنبور عسل که به ملکه‌شان پناه می‌برند، به او پناه می‌آورند، او زمین را همان گونه که سرشار از ستم و بیداد شده، آکنده از عدالت و داد و انصاف می‌کند^۴ و او حتماً می‌آید.

در این بخش از مبحث نظریه اصلاح جهان به رهبری مهدی موعود (ع)، تلاش خواهیم کرد، اشاره‌ای به خطوط کلی ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایشان داشته باشیم و در این مبحث به روایت‌هایی اشاره خواهیم کرد که بیانگر پیشرفت علمی به دست آمده در آن زمان هستند.

۱. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع، ج ۳، ص ۳۳۹.

۴. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۲۲.

اوضاع سیاسی در زمان حکومت امام مهدی (عج)

خداوند بلند مرتبه می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا^۱

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند. وعده داده است که حتماً، آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که بر ایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.

و در آیه‌ای دیگر می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ^۲

و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

و در آیه‌ای دیگر می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۳

اوست، کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است، فائق گرداند. هر چند مشرکان را ناخوش آید.

این آیه‌ها اشاره به جهانی بودن اعتقاد به اسلام و محقق شدن برنامه‌ها و طرح‌های آن و اجزا و غلبه آن به گونه‌های مختلف بر روش‌ها و طرح‌های پیشین و پسین دارد... برخی از روایت‌ها، یادآور شده‌اند که این تنها در زمان امام مهدی (عج) که مأموریت

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹۹.

مبارزه و نبرد با تمام مشرکان را عهده‌دار می‌شود. به منصفه ظهور می‌نشیند. امام باقر (ع) در مورد این آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» و همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان، همگی با شما می‌جنگند». می‌فرماید:

هنوز زمان تأویل این آیه فرا نرسیده است و زمانی که قائم قیام کند، پس از آن هر کس در روزگار ایشان باشد و آن زمان را دریابد، تأویل این آیه را درک می‌کند ایشان دین محمد (ص) را به جایی می‌رساند که در طول روزگار هیچ‌گاه به آن نرسیده است، تا این گونه بر زمین شرکی باقی نماند.^۱

از امام صادق (ع) هم نقل شده، که ایشان فرمودند:

همه کسانی که در زمین و آسمان‌ها هستند، خواه ناخواه، تسلیم او می‌شوند.

و در جایی دیگر فرموده‌اند:

در زمان قیام مهدی (عج) در تمام سرزمین‌ها ندای شهادتین سر داده می‌شود و گفته می‌شود آگاه باشید؛ خدایی جز الله نیست و محمد (ص) فرستاده اوست.^۲

بنابراین آن رهبر معصوم، فرمانروای جای جای زمین، از مشرق گرفته تا مغرب و از شمال تا جنوب آن می‌شود. آسمان‌ها، درهای خود را در آن زمان می‌گشاید و زمین گنج‌های خود را خارج می‌سازد و آرزو و رؤیای پیامبران تحقق می‌یابد و خورشید اسلام با آیین‌ها و دستورات عملی و اجرایی آن، طلوع می‌کند.

بدیهی است که این امر، تنها پس از قیام امام مهدی (ع) و یاران و پیروانش، تحقق می‌یابد. در آن زمان امام و یارانش، دست به نبردی می‌زنند تا زمین را از لوث مشرکان و اشخاص پست، پاک کنند. این جنگ‌ها، از نخستین لحظه‌های ظهور آغاز می‌شود و تا زمان استقرار و آرامش و امنیت عمومی و به دست گرفتن زمام امور در همه جای زمین، ادامه خواهد یافت. در آن زمان جوامع مختلف، شاهد امنیت و آسایش خواهند بود و

۱. سوره توبه، آیه ۳۶.

۲. منابع المودة، ج ۳، ص ۹۳۹.

۳. الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

امام(عج) نیز شروع به اجرا و عملی کردن برنامه‌ها و طرح‌های مختلف خود می‌کند. امام(عج) این طرح‌ها را با استعدادهای ذاتی خود و عصمت و با تأیید ربّانی، عملی می‌کند تا آنکه خداوند بلند مرتبه اجازه و عده موعود خود را می‌دهد، اما در مورد نحوه حکومت ایشان، باید گفت که اکنون بسیار زود است تا بتوان آن را پیش‌بینی کرد و در مورد آن سخن گفت، زیرا این گونه موارد، از جمله موضوع‌ها و روش‌هایی است که آن در هر زمان با زمان‌های دیگر متفاوت است.

آری، جهان به نعمتی عظیم می‌رسد، نعمت برخورداری از فرمانده و رهبری معصوم، اما در مورد چگونگی ساختار این رهبری و فرماندهی، اشکال و روش‌های قانون‌گذاری، اجرایی یا قضایی و تشکیلات این حکومت و سازمان‌های نظامی باید گفت که اکنون به آسانی قابل پیش‌بینی نیست و نمی‌توان تصویری دقیق و همه جانبه از آن ارائه داد، زیرا ممکن است این تصویر با واقعیت آن تشکیلات در زمان ظهور امام(ع)، کاملاً یکی نباشد و با هم تفاوت داشته باشند، به ویژه که روایت‌ها، تنها به تصویر کلی آن اشاره کرده و به صورت اشاره و رمز از آن سخن گفته‌اند.

اوضاع اجتماعی در زمان ظهور امام مهدی(عج)

برخی از روایت‌ها، به توصیف اوضاع اجتماعی در زمان حکومت امام مهدی(عج) و بیان ویژگی‌های آن پرداخته‌اند.

این روایت‌ها، اجتماع و جامعه آن روز را تشبیه به بهشت موعودی کرده‌اند که زمین و ساکنان آن از آن بهره‌مند می‌شوند و همین بس که اهل سنت و شیعیان پیوسته از این ویژگی یاد می‌کنند که ایشان «زمین را پر از عدالت و داد و انصاف می‌کند». لازم به ذکر است که وجود عدالت و داد و انصاف از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های یک جامعه امن است.

«ابو سعید الخدری» از پیامبر(ص) نقل کرده است که ایشان فرمود:

أمت من در زمان مهدی(عج) از نعمتی بهره‌مند می‌شوند که پیش از آن هرگز از آن نعمت بهره‌مند و برخوردار نبوده‌اند، تا اینکه کار به جایی می‌رسد که زنان در خانه‌هایشان، با کتاب خداوند بلند مرتبه و سنت

پیامبر (ص) قضاوت کرده و حکم صادر می‌کنند.^۱

این امر به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه کار به جایی می‌رسد که گوسفند با امنیت در کنار گرگ در چراگاه‌ها می‌چرد. نتیجه اینکه این اوصاف و ویژگی‌ها، اوصاف بهشتی الهی‌اند که سالیان دراز است که به آسمان و زمین وعده آن داده شده است و چنین بهشتی به رهبری مردی از خاندان محمد (ص) بر زمین بر پا می‌شود.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چنین چیزی چگونه به اجرا درمی‌آید، در حالی که اکنون در جامعه امروزی شاهد تشکیلات پیچیده‌ای از روابط اجتماعی هستیم و آن هنوز محقق نشده است، علاوه بر این، کسی جز خداوند از زمان ظهور ایشان آگاهی ندارد و کسی نمی‌داند که آن جامعه، در چه زمانی خواهد بود؟

برای پاسخ به این سؤال، باید توجه کافی به میزان انسجام و هماهنگی این روابط با یکدیگر و با انسان که ماده خام آن به شمار می‌آید، داشت. نگارنده معتقد است؛ در حال حاضر، هیچ کس موافق نظام‌های استبدادی و نظام‌هایی که برای خدمت به یک نفر بنیان‌گذاری شده‌اند نیست. در این نظام‌ها، بقیه مردم باید برای خدمت به آن یک نفر یا یک عده خاص بسیج شوند، بنابراین همه صرف نظر از وابستگی‌ها و روش زندگی و گرایش‌ها، از درون مخالف چنین نظام‌هایی هستند و به همین دلیل، ما در آن جوامع شاهد عدم استقرار آرامش و امنیت در سطوح مختلف جامعه را هستیم و شاهدیم که مردم خواهان براندازی چنین نظام‌ها و رژیم‌ها و جایگزین کردن رژیم‌های دیگر به جای آنها هستند. شایان ذکر است، طبقه حاکم چنین امری را نمی‌پسندد و تنها حامیان این گونه افکار، توده مردم‌اند که دیگران بر آنها حکم می‌رانند و البته کار به اینجا ختم نمی‌شود و ممکن است کار به درگیری همه جانبه و در اشکال مختلف میان طبقه حاکم و طبقه زیردست بکشد. از آنجا که حاکمان و فرمانروایان وسایل و ابزارهای قدرت را در تصرف و تحت فرمان خود دارند، این مسئله باعث می‌شود که به طبقه زیر دست ستم‌های زیادی روا داشته شود و آنها هم ناچار به تسلیم و سرفروود آوردن در مقابل طرح‌ها و برنامه‌های طبقه حاکم شوند. لیکن، در زمان ظهور، اراده آسمانی با فریادهای زمینی آن طبقات (زیر دست) یکی می‌شود و همه چیز گرد یک محور می‌چرخد، یک محور به مرکزیت

آن مرد الهی که برای این مأموریت در نظر گرفته شده و آماده شده است، مأموریتی که احیاء و از نو زنده ساختن اصول اسلامی و غبارروبی از چهره تعلیمات و آموزه‌های آن و دمیدن دوباره روح زندگی در آن و به اجرا درآوردن آن در این گیتی، هدف او است تا کار به جایی برسد که ساکنان زمین و آسمان، در مقابل این رهبر و فرمانده، سر تسلیم فرود آورند و آن گونه که در این حدیث آمده است «ساکنان زمین و آسمان او را دوست می‌دارند» و از امام باقر(ع) نقل شده است که ایشان فرمود:

هنگامی که قائم اهل بیت(عج) قیام کند، همه چیز را به صورت مساوی میان مردم تقسیم و با عدالت و داد میان مردم رفتار می‌کند.^۱

هنگامی که شعار عدالت در جامعه‌ای سر داده می‌شود، روح زندگی در آن جامعه به جنبش در می‌آید و آن گونه که امام علی(ع) می‌فرماید:

عدالت و داد، [باعث] زندگی است و ستم و بیداد، نابودگر.^۲

امام کاظم(ع) هم در مورد آیه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۳ زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.» می‌فرماید:

خداوند زمین را با قطرات آب زنده نمی‌سازد، بلکه خداوند مردانی را برمی‌انگیزد که عدالت و دادپروری را زنده می‌سازند و در نتیجه زمین هم به دلیل زنده شدن عدالت و داد، زنده می‌شود.^۴

در آن زمان تمام جوامع از نعمت زندگی راحت، همراه با خوشبختی و رفاه، بهره‌مند می‌شوند و روابط اجتماعی در آن جامعه‌ها بر اساس عدالت و برابری و ستم‌ستیزی و دوری از جور و ظلم، پابرجا خواهد بود.

اوضاع اقتصادی در حکومت امام مهدی(ع)

یکی از مشکلات اصلی و کلیدی که امروزه کشورها با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و میلیون‌ها نفر زیر چکمه‌های آن فریاد و ناله سر می‌دهند، چگونگی و ساختار یک

۱. النعمانی، الغیبة، ص ۳۲۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۳. سوره روم، آیه ۵۰.

۴. الری شهری، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۳۹.

نظریه اقتصادی است که بتواند مشکلات مردم را حل کند و برای آنها رفاه و آسایش به ارمغان آورد. از این رو جریان‌های فکری و سیاسی دست‌اندرکار در این میدان، نظریات گوناگونی در مورد تعریف و مرزبندی مشکلات اقتصادی دارند و همین امر باعث شده است که هر یک برای یافتن راه حل‌های لازم برای این مشکل، از راه‌ها، وسایل و امکانات و ابزارهای متفاوتی استفاده کنند.

نظام سرمایه‌داری می‌گوید:

مشکل اصلی که اقتصاد از آن رنج می‌برد، کمبود منابع طبیعی در مقایسه با افزایش روزافزون و بسیار زیاد جمعیت ساکنان زمین است.

نظام مارکسیستی می‌گوید: مشکل اصلی، توزیع نادرست است و این خود نیز ناشی از تناقض و تفاوت میان اشکال و گونه‌های تولید و روابط حاکم بر توزیع کنونی است.

اما اسلام تصریح می‌کند که: علت اصلی این دو مشکل، خود انسان است، زیرا انسان علت اصلی این بحران‌ها است و اگر انسان اصلاح شود، این مشکلات نیز خود به خود بر طرف می‌شوند و به همین دلیل در قرآن آمده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ^۱

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخر کرد و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت، و هر چه از او خواستید، به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید، قطعاً انسان، ستم پیشه و ناسپاس است.

نتیجه اینکه خداوند تمام گیتی را از آسمان تا زمین تحت تسخیر و فرمان بشر درآورده

است، اما انسان در مقابل، به ستم ورزی و کفر می‌پردازد و با ستم‌های خود، مانع توزیع عادلانه این نعمت‌ها می‌شود و با کفر خود باعث می‌شود، آسمان بر زمین نبارد و زمین هم برکت‌های خود را از بشر باز می‌دارد. بنابراین، ستم‌های انسان در بعد عملی زندگی‌اش و کفران و قدرناشناسی نعمت‌های الهی دو علت اصلی وجود مشکلات اقتصادی در زندگی بشری هستند.^۱

بنابر این نظریه، انسان پایه و اساس ساختار و بنای جامعه و رهروی به سوی امنیت و دوری از مشکلاتی است که او را مورد آماج طوفان‌های سهمگین خود قرار می‌دهد. این بنا و ساختار در عصر ظهور به زیباترین وجه، جلوه‌گر می‌شود و آن پس از زمانی است که امام(عج) ریشه‌های باقی مانده آن نخل تهی و تو خالی که بر دل انسان‌ها روئیده و خیرات و برکات زمین را چون خون‌آشام می‌مکشد، از جا می‌کند و آن را به طور کامل از بین می‌برد.

نتیجه اینکه این امر، زمانی محقق می‌شود که امام زمان(عج) ریشه آن مشکلات را برمی‌کند و امام باقر(ع) نیز این کار را این گونه توصیف فرموده است:

قائم به حرکت خود ادامه می‌دهد و به کشتار (دشمنان) می‌پردازد، (زیرا) در کتابی که او با خود دارد، به او دستور داده شده که دشمنان را به قتل برساند و عذر هیچ کس را که اظهار پشیمانی می‌کند، نپذیرد. وای بر کسانی که با او دشمنی می‌ورزند.^۲

این امر به گونه‌ای است که مانند آتشی که در گیاه خشک و گاه می‌افتد ترس و وحشت، وجود گناهکاران و ستمگران را فرا می‌گیرد و در جان‌هایشان شرر می‌اندازد. این کار نیاز به هیچ دلیل روشن و نشانه‌ای ندارد، زیرا آن گناهکاران و ستمگران با چهره‌هایشان باز شناخته می‌شوند و به همین علت است که امام صادق(ع) در مورد آیه «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»^۳ تبه‌کاران از سیمایشان شناخته می‌شوند.» می‌فرماید:

خداوند آنان را می‌شناسد و این علم به قائم نیز داده شده و ایشان هم آنان

۱. محمد باقر صدر، اقتصادنا، ص ۲۴۷.

۲. النعمانی، الغیبة، ص ۲۳۱.

۳. سوره رحمن، آیه ۴۱.

را از چهره‌هایشان می‌شناسد و ایشان و یارانش، آنها را با شمشیر، سخت در هم می‌کوبند.

و امام صادق (ع) این امر را به زیباترین شیوه، تشریح کرده است: امام (ع) فرمود: او چنان می‌کند که پیامبر خدا حضرت محمد (ص) کرد، (مهدی) نیز مانند پیامبر (ص) که جاهلیت را از میان برد، آداب و رسوم نادرست را از بین می‌برد و اسلام بار دیگر به دست ایشان از سر گرفته شده و زنده می‌شود.

روایت‌های زیادی در این مورد به دست ما رسیده و همه اشاره به کار نابودسازی فساد موجود در زمان امام (عج) دارند. در این روایت‌ها آمده است که امام (عج) فساد را ریشه‌کن می‌کند و این کار امام، شامل فساد موجود در وجود انسان‌ها و نظام‌ها و حکومت‌هایی است که انسان‌ها آن را به وجود آورده‌اند. پس از آن، عملیات سازندگی و عروج انسان خاکی به درجهٔ نفحةٔ پروردگاری آغاز می‌شود، انسانی که مانند شتری از گیاهان بهاری تغذیه کرده و از نعمت‌های خداوندی بهره‌مند بوده است، زمانی که ندا داده می‌شود چه کسی مال و ثروت می‌خواهد؟^۱ اکنون در حضور امام زمان (عج) به تمام مال (دنیا) پشت پا می‌زند؟

در آن زمان، آسمان درهای خود را می‌گشاید و زمین گنج‌های خود را نمایان می‌سازد و آن گونه که پیامبر (ص) می‌فرماید:

امت من در زمان مهدی از نعمتی بهره‌مند می‌شوند که هرگز پیش از آن چنین نعمتی نصیب آنها نشده است، آسمان بر آنها، باران‌های ریزان و بسیار فرو می‌بارد و هر چه در زمین کاشته می‌شود، می‌روید (از بین نمی‌رود) و مال و ثروت بسیار و انباشته خواهد بود.^۲

و زمین برای مردم پاره‌های جگرش [گنج‌های پنهانش] را پدیدار می‌کند و بدون هیچ کوشش و سختی از جانب انسان، زمام آن را به دست او می‌سپارد.^۳

۱. العلامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۹.

۲. ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۲۳.

۳. همان منبع.

۴. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۸۷.

ساکنان آسمان و زمین از او راضی و خشنود می‌شوند و به همین علت است که پیامبر (ص) می‌فرماید:

مژده (آمدن) مهدی را به شما می‌دهم. او در زمانی میان امت من برانگیخته می‌شود که مردم با هم اختلافات زیادی دارند و در آن زمان زلزله‌ها وجود دارد، مهدی، زمین را همان گونه که آکنده از ستم و بیداد و بی‌عدالتی شده، سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند، ساکنان آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند و خداوند به گونه‌ای دل‌های امت محمد (ص) را سرشار از بی‌نیازی می‌کند که هیچ کس به کس دیگر نیازمند نمی‌شود.^۱ آنگاه است که این وعده الهی خداوند، محقق می‌شود:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین، جانشین [خود] قرار دهد، همان گونه که، کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.

آنگاه است که تمام مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حل می‌شود و این امت از نعمت ظهور معصوم و عنایت‌های آسمان صاف و خالی از افتراها و دروغ‌های شکست خورده، بهره‌مند می‌شود:

نتیجه اینکه استقرار و امنیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، نه در گذشته و نه در زمان حال، جز با از میان بردن ستم و پاک ساختن زمین از لوٹ پلید، کفر و شرک در این جهان، تحقق نیافته و نخواهد یافت و این باعث دمیدن روح امید در جان انسان‌های درست کار و نیکوکار می‌شود تا در این جهت گام بردارند.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۵۲.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

پیشرفت علمی در دوران ظهور

روایت‌هایی که در مورد عصر ظهور سخن گفته‌اند، حاکی از آن است که، در آن زمان، انسان به درجه‌ای از پیشرفت علمی می‌رسد که نه تنها ما تاکنون آن را به چشم ندیده‌ایم، بلکه انتظار نمی‌رود که جهان در مدت زمان کوتاه نیز بتواند به آن برسد. این مسئله شگفت‌انگیز نیست، زیرا مردی که گفته شد، حکومت جهانی بر پا می‌کند، دانش‌ها و علوم می‌در اختیار دارد که دیگران در این جهان از آن بی‌بهره‌اند. او بنابر نص حدیث ثقلین که شیعیان و اهل تسنن آن حدیث را متواتر دانسته‌اند، قرین قرآن است. پیامبر (ص) در این حدیث فرموده است:

من در میان شما دو چیز گران سنگ و گران بها بر جا می‌گذارم و یکی از آن دو، از دیگری بزرگ‌تر و مهم‌تر است، کتاب خداوند که ریسمان الهی فرو افتاده از آسمان به زمین است و عترت اهل بیت، این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه بر حوض (کوثر) به من بازگردند.

«ابن حجر» نیز به این امر اعتراف کرده و گفته است:

در احادیث، مردم به چنگ زدن و توجه به اهل بیت (ع) تشویق شده‌اند و این خود اشاره به این دارد که همیشه تا روز قیامت کسی از اهل بیت (ع) ایشان وجود دارد تا بتوان به دامن او چنگ زد، همچنان که قرآن نیز چنین است و به همین علت آنها باعث امنیت اهل زمین هستند.^۱

روایت‌های دیگری نیز این حقیقت را تأکید و تأیید کرده‌اند.

از ابی عبدالله (ع) نقل شده که ایشان فرمود:

دانش، بیست و هفت حرف است و تمام آنچه پیامبران آورده‌اند، دو حرف است، یعنی مردم تا امروز تنها دو حرف از آن را می‌دانند و آنگاه که قائم (ع) قیام کند، بیست و پنج حرف (دیگر) را هویدا می‌کند و آن را میان مردم می‌پراکند و آن دو حرف را هم به آن پیوند می‌دهد تا این چنین، بیست و هفت حرف در میان مردم پراکنده شود.^۲ (و مردم آن را بیاموزند).

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۳. قطب الدین الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

این رمزها، مفاهیم خاص خود را دارند که تنها اهل آن، آن را می‌فهمند. بنابراین، انسان امروزی یا آیندگان، تنها به دو بخش از بیست و هفت بخش دانش‌ها رسیده و می‌رسند. حال اگر مردم آن بخش‌های باقی مانده را بدانند و حقیقت آن برایشان فاش شود، چگونه خواهد شد؟

در یک روایت دیگر، یکی از یاران امام باقر(ع) می‌گوید:

امام باقر(ع) برای نخستین بار به من فرمود: ذوالقرنین برای انتخاب یک ابر از دو ابر مخیر شد، او ابر رام و مطیع را برگزید و ابر سرکش و دشوار را برای صاحب شما گذاشت.

عرض کردم: ابر دشوار و سرکش چیست؟ فرمود: ابری که رعد و برق و صاعقه در آن باشد. صاحب شما بر آن سوار می‌شود، او سوار بر ابرها شده و از راه‌های هفت آسمان بالا می‌رود.^۱

در روایت دیگری آمده است:

اگر ذوالقرنین «ابر» دشوار و سرکش را برمی‌گزید، آن برای او نبود (نمی‌توانست از آن بهره‌گیرد) زیرا خداوند آن را برای قائم(ع) ذخیره کرده است.

بنابراین امام(عج) خواهد توانست راه‌هایی به سوی آسمان بگشاید و از آن برای تحقق اهداف حکومت جهانی خود که خود رهبر آن است، استفاده کند و کار به اینجا ختم نشده است، بلکه امام صادق(ع) فرمودند:

هنگامی که کارها در پایان، به صاحب این امر سپرده شود، خداوند بلند مرتبه و بزرگ برای او، هر پستی‌ای از زمین را بلند گرداند و هر بلندی‌ای را برای او پست گرداند تا دنیا برای او مانند کف دستش باشد [همه چیز را به اختیار او در می‌آورد].^۲

امام(عج) با این صفات و ویژگی‌ها می‌تواند در این دنیا به هر گونه‌ای که می‌خواهد و صلاح می‌داند، رفتار کند. برخی روایت‌ها پا را از این هم فراتر نهاده و گفته‌اند:

یساران امام(عج) دارای صفات و ویژگی‌هایی خواهند بود که با توجه به

۱. محمد بن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ص ۱۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

آن، از چیزهایی آگاهی می‌یابند که دانش امروزی دشوار می‌تواند آن را کشف کند.

از جمله این روایت‌ها، روایتی است که از ابو جعفر (ع) نقل شده است، ایشان فرموده‌اند:

گویی یاران قائم (ع) را می‌بینم، آنها از شرق و غرب جهان آگاه‌اند و همه چیز حتی درندگان زمین و آسمان، تحت فرمان آنان است.^۱

در این جای تعجب نیست که بشر به این درجه پیشرفت علمی برسد، به ویژه پس از آنکه آسمان، کلید درهایش را و زمین کلید گنج‌هایش را به دست مصلح جهانی، حضرت مهدی موعود (عج) بسپارد.

۱. ابن بابویه القمی، الأمانة و التبصرة، ص ۱۳۱.

فصل دوازدهم

شبهات موجود در مورد مصلح جهانی

پیش‌گفتار

در مقابل اعتقاد به امام مهدی (عج) و نقش اصلاح‌گرانه و جهانی شدن ایشان، شبهات زیادی به وجود آمده است که هر یک به گونه خاصی در اذهان مردم وارد شده‌اند و خاورشناسان و شاگردان نیمه روشنفکر آنها، ایفای این نقش را که همان برانگیختن شبهات در کشورهای عربی و اسلامی است، بر عهده گرفتند. آنها شبهات زیادی را مطرح کرده‌اند که برخی از آن شبهات مربوط به اصل نظریه اعتقاد به امام مهدی (عج) و برخی دیگر در مورد مصداق واقعی این نظریه و شخص مصلح و حرکت و رفتار ایشان در زمان غیبت و حضور ایشان است.

ما در ضمن این پژوهش، در جاهای مختلف که نیاز بود، به برخی از آن اشکالها و شبهات پاسخ دادیم. به عنوان مثال در بخش سخن از نام پدر امام (عج) در فصل سوم، اشکالاتی را در مورد «او هم نام من و پدر او هم نام پدر من است»، مطرح کردیم و به آن پاسخ دادیم. همچنین در مورد مسئله اختلاف نظر علماء در مورد نام مادر امام (عج) و موارد دیگر که در آن مباحث لازم به ذکر بود، سخن گفته شد.

حال مجموعه اشکالات نظری و عملی در مورد نظریه مصلح جهانی و نقش اصلاح‌گرایانه ایشان باقی مانده است که شایسته است در فصلی ویژه و خاص به آنها پرداخته شود. بنابراین فصل حاضر را به بررسی شبهات موجود در مورد امام (عج) و پاسخ‌گویی به آن اختصاص داده‌ایم. شبهات و اشکالاتی که در این زمینه مطرح شده‌اند، عبارتند از:

۱. شبهه نفی نظریه نص یا انتصابی بودن امامت از طرف خداوند و جایگزینی نظریه شورا به جای آنکه این خود به طور کلی باعث تخریب و از بین بردن ایمان به وجود امام دوازدهم در آخرالزمان می‌شود؛

۲. شبهه جدایی میان دو بخش این نظریه، یعنی مهدی موعود(عج) و اینکه ایشان دوازدهمین امام اند؛

۳. شبهه رهبری و امامت زود هنگام امام مهدی(عج)؛

۴. شبهه طول عمر امام(عج)؛

۵. شبهه اینکه مهدی(عج) از فرزندان و از نسل عباس(ع) است؛

۶. شبهه مبنی بر اینکه مهدی(عج) از نسل و از فرزندان امام حسن(ع) است؛

۷. نبود هر گونه نشانه و دلیلی مبنی بر غیبت کبرا و غیبت صغرا.

شبهه نخست: نفی نظریه نصّ و انتصابی بودن امامت از طرف خداوند و در نهایت نفی وجود امام (عج)

برخی از علمای درباری و نیمه روشنفکر و برخی از کوتاه‌بینان عرصه فرهنگ سیاسی اسلامی تلاش کرده‌اند، نظریه مهدی منتظر یعنی محمد بن الحسن العسکری (عج) را از طریق بازگشت به اندیشه‌ای که شیعیان دوازده امامی به آن ایمان دارند، یعنی نصّ و انتصابی بودن امامت از طرف خدا و وصایت (جانشینی) را مورد بحث و بررسی و کندوکاش قرار دهند. آنها زمانی که با توان محدود خود، نتوانستند اطلاعات دقیقی از آن نوزادی که زمین را سرشار از عدالت و داد و انصاف می‌کند، به دست بیاورند و از فهم رویدادهای مقارن با این تولد، یعنی پنهان کاری‌ها و پنهان داشتن آن نوزاد به دلیل شرایطی که در بخش‌های گذشته در مورد آن سخن گفته شد، ناتوان ماندند، به طور کلی در مورد وجود این نوزاد اظهار شک کردند. اما چون دلیلی برای شک خود نیافتند، به گذشته بازگشت کردند و مسئله اندیشه سیاسی شیعی یعنی نصّ و وصیت را پیش کشیدند و گفتند:

ایمان داشتن شیعیان به ولادت مبارک امام مهدی (عج)، تنها به این دلیل بوده است که می‌خواستند مکتب و اندیشه شیعی در صورت متوقف شدن امامت با امام حسن عسکری (ع) از هم فرو نپاشد.

ما این فصل را به سخن گفتن در مورد آن نوزاد و دلایلی که این گونه علما، آن را نادیده انگاشته‌اند، اختصاص می‌دهیم و در این حال سعی می‌کنیم ارزش آن نظریه سیاسی که شیعیان به آن ایمان دارند و ارزش آن نظریه سیاسی که دیگران به آن اعتقاد دارند، شرح و توضیح دهیم و در این راه بر منابع شیعی و بیشتر بر منابع اهل سنت تکیه و استناد خواهیم کرد و البته ما به این حدود بسنده نخواهیم کرد، بلکه به مطالعه و بررسی موضع‌گیری‌ها و رویدادها و اندیشه‌های اسلامی در دوران نخستین اسلامی و همچنین موضع‌گیری‌های خاندان علوی خواهیم پرداخت، زیرا آنها خواسته‌اند اهل بیت (ع) را از نظریه نصّ دور و جدا کنند. در این بخش‌ها، نتیجه‌گیری نهایی و داوری در مورد این شبهات را که هدف آنها زدودن نظریه وجود نجات‌دهنده و آزادی بخش کل از ذهن مردم است، به خود خوانندگان محول می‌کنیم.

نظریه شورا

شورا در لغت به معنای مشورت و تبادل نظر در کارها است و وقتی گفته می‌شود این مسئله بین مردم به شورا گذاشته می‌شود یعنی مردم در مورد آن تبادل نظر می‌کنند. شورا به معنای گفت‌وگوی چند نفر با هم برای آشکار ساختن حقیقت است و به طور کلی یعنی مردم در شورا، به تنهایی در مورد مسئله‌ای تصمیم نمی‌گیرند، بلکه پیش از آن، نظریات و دیدگاه‌های دیگران را هم در مورد آن مسئله جویا می‌شوند.^۱

اینکه گفته شد، معنای این کلمه است که در میان مردم رایج است، اما برخی تلاش کرده‌اند این اصطلاح را به شکل یک نظریه سیاسی حاکم پس از پیامبر (ص) رواج دهند. با تحقیق و جست‌وجو در قرآن کریم، درمی‌یابیم که این امر به عنوان دستور نخست به مسلمانان در سه جای قرآن آمده است.

۱. در این آیه که می‌فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا؛^۲

و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان [مادران]، به طور شایسته، بر عهده پدر است... پس اگر [پدر و مادر] بخواهند با رضایت و صواب دید یکدیگر، کودک را [زودتر] از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست.

۲. در این آیه که می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛^۳

۱. فخرالدین الطرنجی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۷، تحقیق أحمد الحسینی و نشر مکتب نشر الثقافة الاسلامیة.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

سپس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و بر ایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند، توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

۳. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ
الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ
يَنْتَصِرُونَ؛

و آنچه پیش خداست، برای کسانی که گرویده‌اند و به پروردگارشان اعتماد دارند، بهتر و پایدارتر است. و کسانی که از گناهان بزرگ و زشت کاری‌ها، خود را به دور می‌دارند و چون به خشم می‌آیند، در می‌گذرند و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز بر پا کرده‌اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند. و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می‌جویند [و به انتقام برمی‌خیزند].

بحث در مورد آیات یاد شده و بررسی آن

۱. آیه اول در مورد بنیان خانواده و ارتباط روحی میان مرد و زن در چگونگی اداره زندگی نوزاد سخن می‌گوید و کتاب‌های تفسیر هم، چیزی بیش از این، در مورد این آیه بیان نکرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید:

این کلام خداوند که می‌فرماید: «فان ارادا فصالاً عن تراض منها و تشاور فلا جناح عليهما» بدین معناست که اگر پدر و مادر با هم به توافق رسیدند که پیش از دو سال، بچه را از شیر بازگیرند و مصلحت در آن دیدند و در مورد آن تبادل نظر نمودند و هر دو با هم به این نتیجه رسیدند، از

شیر گرفتن کودک گناهی برای آنها ندارد. از این آیه گونه استنباط می‌شود که اگر یکی از آنها و به تنهایی، چنین تصمیمی بگیرد، این کار درست نبوده و جایز نیست که یکی از آن دو خودرأیی کند و با طرف دیگر مشورت نکند و جویای نظر او نشود. ثوری و دیگر مفسران نیز چنین گفته‌اند و گفته‌اند این از روی احتیاط و برای حفظ سلامت کودک است.^۱ بنابراین، این آیه در مورد مشورت و تبادل نظر خانوادگی برای تعیین مدت زمان شیرخوارگی کودک سخن می‌گوید و این آیه ارتباطی با امور سیاسی ندارد، زیرا موضوع این آیه، شیرخوارگی کودک برای حفظ سلامتی شیرخوار و مشارکت خانواده در تعیین سرنوشت او است و این چیزی است که مفسران شیعی و سنی بر آن تأکید کرده‌اند. در مورد آیه دوم باید گفت:

این آیه، به ذکر رویدادهایی می‌پردازد که در زمان جنگ احد هنگامی که مسلمانان در میدان نبرد شکست خوردند و پیامبر(ص) و تعدادی انگشت‌شمار از یارانش را رها کرده و تنها گذاشتند، روی داد. پس از آن، خداوند بلند مرتبه به پیامبرش(ص) دستور داد از گناه آنان درگذرد و برای آنها درخواست بخشش کند و در کارها با آنها مشورت کند و جویای آراء آنان شود. مسئله در اینجا، مسئله جنگ است تا آنها دلخوش باشند، یعنی پیامبر(ص) جویای نظریات آنها شد و خواست آنها، دیدگاه‌های خود را بیان کنند.^۲ دیگران گفته‌اند: آن (مشورت) در مواردی رواست که وحی در مورد آن نازل نشده باشد.

از «حسن بصری» و «ضحاک» نقل شده که این دو نفر گفتند:

دلیل اینکه خداوند به پیامبر(ص) دستور داد که با مردم مشورت کند این نبود که پیامبر(ص) به رأی و دیدگاه آنان نیاز داشته است.^۳ شوکانی می‌گوید: منظور از آن، هر کاری است که در مانند آن کار مشورت می‌شود و تبادل نظر انجام می‌گیرد، یا به ویژه منظور از آن، مشورت در کار جنگ

۱. اسماعیل بن کثیر الرمّثقی، ۷۷۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۱، طبع دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۷.

۳. محمد بن احمد القرطبی أبو عبدالله، (ت ۶۷۱) الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰، ط ۱۴۰۵، دارالحیاء التراث العربی، بیروت.

است و بافت و سیاق متن نیز چنین مفهومی را می‌رساند... بنابراین منظور از مشورت و شورا در این آیه، مشورت در اموری نیست که دین دستور صریح در مورد آن دارد، بلکه منظور، موارد دیگر است.^۱

بنابراین اگر این مسئله به اثبات برسد که امامت و خلافت سیاسی پس از پیامبر(ص) از امور دینی است و در مورد آن وحی نازل شده است همان گونه که در بخش‌های بعد روشن خواهد شد و این مسئله به نظر مردم و خواسته‌ها و مغلطه‌کاری‌ها و جرّ و بحث‌های کلامی ربط ندارد، نتیجه این می‌شود که این آیه اصلاً در مورد امامت و در مورد این مبحث نازل شده است و ما ان شاء الله در بخش‌های بعدی به این نتیجه خواهیم رسید.

اما در مورد آیه سوم هم باید گفت:

در این آیات، ویژگی‌ها و خصوصیات جامعه صالح و نیکو، مانند ایمان، توکل، دوری از گناه و کارهای زشت و ناپسند و شورا و مشورت کردن با هم و انفاق و بخشش در راه خدا و صفاتی مانند اینها، بیان شده است و منظور از شورا در اینجا هم مشورت در مورد امر امامت و خلافت نیست، بلکه منظور از آن در این آیه، تبادل نظر مردم در امور دنیوی است؛ خداوند در مورد امور دینی که خلافت و جانشینی پیامبر(ص) هم یکی از آن امور است، فرموده‌اند:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا؛^۲

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

بنابر مفاد این آیه، انسان باید عرصه را برای هر نکته‌ای که اسلام می‌خواهد در مورد آن نظر بدهد، خالی کند و تسلیم آن شود، اما این مسئله آیا مربوط به امور دنیوی است که به مردم اجازه داده شده در مورد آن به تبادل نظر پردازند و بدین وسیله به حقیقت و حق برسند یا منظور از آن، تبادل نظر در امور دینی است که در مورد آن وحی نازل شده

۱. الشوکانی، فتح الغدیر، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.

و هیچ کس حق ندارد در مورد آن اظهار نظر کند؟

نوشته‌ها و آیات قرآن، مشورت در امور دینی را جایز نمی‌دانند و حتی واقعیت عملی در مورد مسئله خلافت پس از پیامبر نیز این ادعا را اثبات نمی‌کند، اگر این گونه بود، چطور «عمر» در مورد بیعت «ابوبکر» می‌گوید که آن «فلته و ناگهانی» بوده است. «داودی» در شرح معنای «فلته» می‌گوید: «فلته» یعنی «بدون مشورت». علاوه بر این، انتصاب خلیفه دوم با نصّ و تأکید ابوبکر بوده است و انتخاب سومین خلیفه یعنی «عثمان» هم از میان شش نفر در شرایطی صورت گرفت که آنها تحت فشار بودند و به زور شمشیر صورت گرفت. علاوه بر این، سخنان خلیفه دوم در مورد رهبری سیاسی پس از خود نیز هیچ ارتباطی با مسئله شورا و مشورت ندارد. عمر گفته است:

اگر «ابوعبیده» زنده بود، او را ولیّ و سرپرست (خلیفه) می‌گرداندم.^۱
و در جایی دیگر گفته است:

اگر «معاذ بن جبل» زنده بود، او را ولیّ و خلیفه می‌کردم.^۲
و در جایی دیگر گفته است:

اگر «سالم» مولای ابی حذیفه زنده بود، او را ولیّ و خلیفه می‌گرداندم.^۳
اینجا این سؤال پیش می‌آید که: اگر کتاب‌های تاریخی و احادیث شیعه و اهل سنت، بیانگر این موضوع است، پس مسئله ضرورت انتصاب خلیفه به وسیله مشورت و تبادل نظر از کجا آمده است؟ و ما در بخش بعدی در مبحث «سند مستند شورا» به آن پاسخ خواهیم داد.

سند مستند شورا

کتاب‌های تاریخی و حدیثی این سخن خلیفه دوم «عمر بن الخطاب» را ذکر کرده‌اند که می‌گوید:

۱. فتح الباری، ج ۱۴، ص ۱۱۷، دار الفکر بیروت.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵.

۳. صفة الصفوة، ج ۱، ص ۴۹۴.

۴. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳.

کسی اشتباه نکند و باید گفت که بیعت با ابوبکر فلته و بدون مشورت بوده و بدون تبادل نظر انجام شده است، آگاه باشید که آن بیعت، آن گونه بود اما خداوند ما را از شر آن حفظ کرد! هر کس، بدون مشورت و تبادل نظر با مسلمانان، با کسی بیعت کند، بیعت با او درست نیست و او خلیفه نمی‌شود و کار بیعت‌کننده نیز نادرست است و با این کار، بیعت‌کننده و بیعت شونده خود را به ورطهٔ هلاکت می‌کشانند.^۱

این سند به دو موضوع بسیار پر اهمیت اشاره کرده است:

۱. اینکه بیعت با «ابوبکر» از طریق مشورت کردن و تبادل نظر نبوده است و «داودی» هم در شرح کلمه «فلته» گفته است: فلته یعنی بدون مشورت؛^۲
۲. شورا و مشورت در آن زمان به عنوان یک نظریهٔ سیاسی برای مردم شناخته شده نبود، و اگر چنین بود، خلیفهٔ دوم با آن مخالفت نمی‌کرد و آن سخنان را مانند اینکه «اگر سالم یا معاذ یا ابوعبیده زنده بودند، آنها را خلیفه و ولی امر مسلمانان می‌کردم» بر زبان نمی‌آورد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چه چیزی «عمر» را وا داشت تا مسئلهٔ شورا را به عنوان یک دستور جهت تعیین خلیفه ابلاغ کند. به نظر می‌رسد که خلیفهٔ دوم در آن شرایط در یک بحران سخت به سر می‌برده و با مشکلی روبه‌رو بوده است، عمر از چیزی که پشت پرده‌ها در حال رخ دادن بود، می‌ترسید، حال این چیز چه بود؟

«ابن حجر عسقلانی» به این سؤال پاسخ داده است. او می‌گوید:

«عبدالرحمن بن عوف» هنگام مراسم حج، نزد «ابن عباس» رفت، در آن زمان عبدالرحمن از ابن عباس قرآن آموخت... عبدالرحمن به ابن عباس گفت:

کاش می‌دیدم امیرالمؤمنین یعنی عمر بن الخطاب زمانی که این خبر به او رسید که فلانی گفت: اگر عمر مرده بود، با فلانی بیعت می‌کردم، زیرا بی‌شک بیعت با ابوبکر فلته و بدون مشورت بوده است، چه کرد، عمر پس از شنیدن این خبر قصد داشت، در رد این سخن، برای مردم سخنرانی کند،

۱. صحیح البخاری، کتاب المارقین، باب رجم الجلی من الزنا، حدیث ۶۶۹۸، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۳، سیره بن هشام، ج ۴، صص ۳۰۸-۳۰۹، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۶.
 ۲. فتح الباری، ج ۱۴، ص ۱۱۷، دارالفکر، بیروت.

به گذاشتن شرط شورا برای خلیفه شدن او نمی‌شد، زیرا او خود این را می‌خواست و آرزوی آن را داشت و از سخنان او نیز چنین دریافت می‌شود زیرا خود او بر این امر تصریح کرده بود، نتیجه این است که این مرد، روشی جدید و کاملاً متفاوت نسبت به دیگران داشته و با کمال تأسف برخی نام این مرد را مشخص نکرده‌اند و تنها به لفظ، با «فلانی» بیعت می‌کردم، بسنده کرده‌اند و تلاش نکرده‌اند یا نخواسته‌اند که او را بشناسند، اما «ابن حجر» پرده از این حقیقت تلخ برداشته و گفته است:

آن مرد، علی بن ابی طالب بوده است و سخن زیر را این گونه نقل کرده است که: «اگر عمر می‌مرد، با علی بیعت می‌کردیم».^۱

بنابراین، شورا و مشورت، یک راه حل و یک جایگزین برای بازداشتن «زبیر» از هدف و مقصدش بوده است و این نظریه کم‌کم شروع به راه باز کردن و جای گرفتن در کالبد امت اسلامی نمود، اما با این وجود، با شکست مواجه شد، زیرا این مسئله در حقیقت توجیهی برای واقعیتهایی بود که در آن زمان اتفاق افتاد و آن مسئله، دیدگاهی اصیل و اسلامی نبود. دکتر «احمد محمود صبحی» نیز تصریح کرده است که آن دیدگاه با شکست مواجه شد، او می‌گوید:

اما از دیدگاه عقلی و بعد فکری و اندیشه‌ای، اهل سنت، نظریه و دیدگاهی هماهنگ و منسجم در مورد امر سیاست که مفاهیم بیعت و شورا و اهل حل و فصل را مشخص کند، ارائه نکرده‌اند، علاوه بر این، شکافی عمیق میان نظریات و گفته‌های اهل سنت و واقعیت عملی وجود دارد. همچنین آنها نتوانسته‌اند میان چیزهایی که شرعی است و بیان آنچه در جهان واقع در حال رخ دادن بود، چندان تمایزی قائل شوند.^۲

در نتیجه استناد به شورا و مشورت و استفاده از این حربه که برخی خواسته‌اند آن را به صورت یک قانون برای امت اسلامی درآورند، نشأت گرفته از ترس برخی از آنها از رسیدن امام علی (ع) به حکومت بوده است.

۱. ارشاد الساری، ج ۱۴، ص ۳۳۹؛ کتاب الحدود، باب رقم، ۳۰.

۲. احمد محمود صبحی، الزیذیه، صص ۳۱-۳۲.

نظریه نصّ یا انتصابی بودن مقام امامت از طرف خداوند

هدف از این پژوهش، ذکر ادله عقلی و تاریخی نظریه نصّ نبوده است و اگر برخی از این ادله در اینجا ذکر شده، تنها برای پاسخ دادن و ایستادن در مقابل برخی بوده که تلاش کرده‌اند در مورد مهدی موعود(ع) و اینکه ایشان محمد ابن الحسن العسکری(ع) هستند، شبهه افکنی کنند. اگر هدف ما این بود، این نظریه و بحث و بررسی در مورد آن در این پژوهش، سرشار از ادله و اسنادی می‌شد که شیعیان و اهل سنت آن را پذیرفته‌اند. یکی از آن ادله، حدیث الدار، است که «طبری»، «ابن اثیر»، «برهان الدین الحلّبی»، «ابن ابی الحدید»، «محمد بن ابراهیم البغدادی» مشهور به «الخازن»، «ابن عساکر» و دیگران آن را نقل کرده‌اند. در این حدیث آمده است که پیامبر(ص) با اشاره به علی(ع) فرموده است: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فرا دهید و از او فرمانبرداری کنید.^۱

پیامبر(ص) همچنین در جایی دیگر فرمود:

علی از من است و من از او هستم و او پس از من، ولی هر مؤمنی است.^۲

همچنین حدیث غدیر که «علامه امینی» با آن حدیث و پژوهش در مورد آن در کتاب خود به نام «الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب» درهای پژوهش و تحقیق در مورد آن را بسته است و تمام مطالب مربوط به آن را جمع کرده و در کتاب خود آورده است. خداوند زنده نگه دارد نویسندگانی که به اسلام و علم و تحقیق و پژوهش بی‌قصد و غرض و بدون حبّ و بغض خدمت کرده‌اند و هدفی جز پژوهش علمی خالص نداشته‌اند. هر یک از این احادیث و احادیث بسیار دیگر، بر نظریه نصّ و تعیین (امام و خلیفه) تأکید کرده‌اند و هم شیعیان و هم اهل سنت، هر دو، این احادیث را روایت کرده‌اند، علاوه بر این، رویدادهای تاریخی که در کتاب‌ها نقل شده‌اند، خود نیز گواه این امر هستند. به عنوان مثال «عمر» پس از واقعه غدیر به حضرت علی(ع)، رسیدن ایشان به مقام امامت و خلافت تبریک گفت:

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳، الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۶۳ ۶۴، السیرة الحلّیة، ج ۱، ص ۴۶۱، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۴، تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۳۲۳، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، صص ۳۱۰ ۳۱۱.

۲. مسند احمد، ج ۴، حدیث ۱۹۴۲۶، سنن النسائی، ج ۵، حدیث ۸۱۴۶، مصنف بن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۵۰۴،

مبارک باد ای علی بن ابی طالب، تو مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. علاوه بر عمر صحابه دیگر پیامبر(ص) نیز به این دلیل، به علی(ع) تبریک گفتند. در این بخش، سیری گذرا در اندیشه‌های سیاسی دوران اسلامی، از آغاز دوران صحابه پیامبر(ص) و تابعین تا اندیشه‌های سیاسی اموی و عباسی، اندیشه‌های سیاسی اهل بیت(ع) و افکار و ایده‌هایی که ایشان در این دوران در مورد «نص و انتصابی بودن امامت از طرف خداوند»، مطرح کردند، خواهیم داشت و این بخش از پژوهش را با ارائه نتیجه نهایی در مورد نظریه نص و گستردگی حوزه و ارزش آن در این اندیشه‌ها، به پایان می‌بریم تا این گونه کسانی که جز با توسل به انکار نظریه نص نتوانسته‌اند، وجود محمد بن الحسن العسکری، همان مهدی موعود(عج) را انکار کنند، با بن بست مواجه شوند، کسانی که می‌گویند ایمان به حضرت مهدی(عج) مذهب تشیع را از فروپاشی کامل نظریه نص که آنها به آن ایمان دارند، نجات داده است.

صحابه پیامبر(ص) و نظریه نص

مسئله نص و انتصابی بودن امام از جمله مسائلی است که صحابه پیامبر(ص) در مورد آن اختلاف نظری ندارند و به همین دلیل بود، زمانی که حضرت علی(ع) خبر سقیفه بنی ساعده و کار افراد حاضر در آن را شنید، شگفت زده شد و فرمود:

«آیا در میان آنها کسی هست که منکر حق ما باشد» تعجب امام(ع) از این امر، صرف شگفت‌زدگی نبود، بلکه ایشان می‌دید، در آن زمان چه چیزی حاکم است. اگر نص و وصیت، اندیشه حاکم بر ذهن و فکر مردم نبود، چرا بنابر سخنان «عمر»^۱ در مورد آن مجلس، افراد حاضر در آنجا اختلاف نظر پیدا کردند و صدای خود را بالا بردند و اگر این اندیشه حاکم نبود آن هیاهو و داد و فریاد اتفاق نمی‌افتاد... زمانی که عمر خطاب به «ابن عباس» گفت:

آیا می‌دانی چه چیزی قوم شما را پس از محمد(ص) از خلافت دور کرد؟
آنها خوش نداشتند که برای شما، نبوت و خلافت را در یک جا جمع

۱. الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، تذکرة الخواص، ص ۳۶.

۲. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۴، ص ۱۱۱، دارالفکر بیروت.

ببینند. (خلافت و نبوت در یک خاندان باشد).^۱

اما باید گفت که از چه زمانی خوشایند یا ناخوشایند بودن کاری برای عرب‌ها، منبع و مصدر و صدور وضع حکم الهی بوده است؟ آیا عرب‌ها، اسلام را با طیب خاطر پذیرفتند، آیا این عرب‌ها نبودند که نجاست بر سر پیامبر (ص) می‌ریختند، آیا آنها نبودند که ایشان را همراه با یارانش در «شعب ابي طالب» محاصره کردند، آیا آنها نبودند که در بدر و احزاب و دیگر جنگ‌ها، با پیامبر (ص) جنگیدند؟ خلیفه دوم که این گونه سخن می‌گوید، چه انتظاری می‌توان از دیگر صحابه داشت؟ بنابراین، «عمر» هم مانعی بر سر راه نظریه نص، جز اجتماع بنی‌هاشم نمی‌بیند. خلیفه سوم هم روزی به «ابن عباس» گفت:

من می‌دانم که این امر (خلافت) از آن شماست، اما قوم شما، شمارا از این کار کنار زدند و آن را به خود اختصاص دادند و شما را از آن بی‌نصیب گذاشتند.^۲

اما «ابن عباس» خلافت امیرالمؤمنین را از جمله امور دینی می‌دانست و معتقد بود که خداوند عزوجل گروهی را به ناخوش داشتن بعضی امور این گونه توصیف کرده است: این به خاطر آن است که آنچه خداوند بر آنها نازل کرد، خوشایندشان نبود، پس خداوند هم کارهای آنها را بی‌حاصل و نقش بر آب کرد.^۳

«سلمان فارسی» که خداوند از او خشنود باد، گفته است:

از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: وصی و رازنگه‌دار و بهترین کسی که پس از خود به جای می‌گذارم، کسی که به وعده‌های من وفا کند و قرض‌های مرا پرداخت می‌کند، علی بن ابی‌طالب (ع) است.^۴

«بریده» می‌گوید:

از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: هر پیامبری، وصی‌ای دارد، وصی و وارث من علی بن ابی‌طالب (ع) است.^۵

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۹.

۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۸۸.

۴. الیهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، حدیث ۳۲۹۵۲.

۵. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۳، مناقب المغازلی، ص ۱۴۱، حدیث ۲۳۸.

امام علی (ع) در نامه‌ای که برای «معاویه» فرستاد، فرمود که:

من وارث و وصی پیامبر (ص) هستم.^۱

افزون بر این «ابوذر»، «حذیفه بن الیمان»، «حجر بن عدی»، «ابوالهیثم بن التیهان» و اشخاص دیگری، علی (ع) را «وصی» صدا می‌زدند^۲ و به همین سبب «یعقوبی» در کتاب تاریخ خود می‌گوید:

مهاجران و انصار در [ولایت و وصایت] علی (ع) شکی نداشتند.^۳

و به دلیل روشن بودن و وضوح مسئله نص، در اخبار و کتاب‌های تاریخی می‌بینیم که صحابه به «عمر بن الخطاب» مراجعه می‌کردند و از او می‌خواستند که او جانشین پس از خود را تعیین و معرفی کند.^۴

جدا از این، در کتاب‌های تاریخی، ده‌ها نقل قول از صحابه و تابعان آمده است که همگی بر نظریه نص به عنوان یک قانون برای مسلمانان پس از پیامبر (ص) تأکید کرده‌اند.

اهل بیت (ع) و نظریه نص

برخی از دانشمندانها و علمای درباری در پی آن بوده‌اند که با تحریف سخنان امامان ما (ع)؛ آن راهنمایان و چراغان شب یا استناد به بخشی از سخنان آنها، بدون ذکر جملات قبل و پس از آن، در مورد نظریه نص، شبهه‌افکنی کنند، اما آنها چگونه می‌توانستند به اهداف خود دست یابند؛ در حالی که خاندان علوی پیشرو و پیشگام و جزو پیش قراولان سپاه مدافعان از این نظریه بوده و همواره در پی اثبات محوریت نظریه نص در اندیشه اسلامی بوده‌اند. حضرت علی (ع) نخستین مظلوم از این خاندان بود که در مقام دفاع از آن نظریه برآمد و البته این کار همواره تا زمان امام حسن عسکری (ع) و فرزند ایشان حضرت قائم (عج) ادامه داشته است.

۱. المسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۱۱، وقعة صفین، ۱۱۸.

۲. وقعة صفین، صص ۹۴-۱۱۹.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵.

حضرت علی(ع) خطاب به مردمی که عهد رسول خدا(ص) را کنار گذاشتند و به فراموشی سپردند. فرمود:

خدا را خدا را، عهد با پیامبرتان را مورد امر (خلافت) من فراموش مکنید.^۱

امام حسن(ع) فرزند ایشان و دومین امام اهل بیت(ع)، نیز در این مسیر گام برداشت و در مقام شناساندن خویش فرمود:

من فرزند پیامبرم، من فرزند وصیّ ام.^۲

امام حسن(ع) از امت اسلامی می‌خواست تا از اهل بیت(ع) پیروی کنند، زیرا اهل بیت(ع) امیران و رهبران و فرماندهان این دین پس از پیامبرانند. امام(ع) خطاب به مردم فرمود:

در برخورد و رفتار با ما، از خدا بهر اسید زیرا ما امیران شما ایم.

امام حسن(ع) نواده پیامبر(ص)، جایگاه و منزلت خویش و برادرش حسین(ع) را در امت اسلامی یادآور شده و فرمود:

به خدا سوگند در زمین و میان زمین و آسمان، کسی جز من و برادرم حسین، حجّت خداوند بر آفریده‌هایش نیست.^۳

در حادثه کربلا هم آن گونه که برخی از علماء گفته‌اند، بر اصل نظریه نصّ تأکید و به آن محوریت داده شده است. امام حسین(ع) در کربلا به لشکریان «یزید» فرمود:

آیا من فرزند پیامبر و فرزند وصیّ پیامبر شما نیستم؟^۴

امام حسین(ع) در کربلا، وصیّ بودن پدرش را به آن مردم گوشزد می‌کند.

امام حسین(ع) خطاب به «ابن زیاد» فرمود:

چه شده که شما برای جنگ با من متحد شده‌اید... به خدا سوگند، اگر شما

مرا بکشید، قطعاً حجّت خداوند بر خود را کشته‌اید.^۵

۱. الطرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. ذخائر العقبی، ص ۲۳۹.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹.

۴. همان منبع، ج ۲، ص ۹۷.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۲۹.

همه این تأکيدها بر نظریه نص، در حماسه کربلا، صورت گرفت؛ با این حال برخی می‌گویند: هیچ نشانه‌ای از نظریه نص در داستان کربلا به چشم نمی‌خورد.

امام سجّاد، زین العابدین و سید الساجدین (ع) نیز با وجود شرایط سخت زمان خویش به دفاع از نظریه نص پرداخت و خطاب به مردمی که به خواب غفلت فرو رفته بودند، فرمود:

دیگران در کار ما، روش کم‌کاری و تقصیر در پیش گرفتند، آنان به آیات متشابه قرآن احتجاج کردند و آن آیات را تفسیر به رأی کردند، نسل آینده این امت به که پناه می‌برد، در حالی که بزرگان این امت کنار نهاده شده‌اند و این امت دچار تفرقه و اختلاف شده؛ گروهی، گروه دیگر را کافر شمارند. در حالی که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ؛^۱

و چون کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند.

اکنون چه کسی برای ابلاغ حجت الهی و تأویل احکام، مورد اعتمادتر از هم‌سنگان کتاب خداوند و فرزندان امامان هدایت‌گر و چراغ‌های تاریکی هستند، کسانی که خداوند به وسیله آنان بر بندگانش احتجاج کرده و خداوند هیچ چیز را بدون حجت، استوار نمی‌دارد، آیا آنها را در جایی می‌شناسید یا آنها را می‌یابید، آنها جز از نسل و از شاخه‌های آن درخت مبارک و بازمانده‌های آن برگزیدگان که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده و آنها را تطهیر نموده، نیستند.^۲

امامان اهل بیت (ع) برای دفاع از حق خود به روش‌های گوناگون این راه را ادامه دادند، یک بار با گذشت و یک بار با اعتراض و ما با مطالعه میراث تاریخی و کتاب‌های حدیثی اهل بیت (ع) به سادگی به این موضوع می‌رسیم و آن را به وضوح مشاهده می‌کنیم.

به همین دلیل است که امام صادق (ع) می‌فرماید:

آیا تصور می‌کنند وصی ما، هر کس را که بخواهد، وصی خود قرار

۱. أحمد الكاتب، تطور الفكر السياسي، ص ۲۷.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۰۵.

۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، صص ۴۴۳ ۴۴۴؛ فی تفسیر الایة «واعتصموا الجبل الله جميعاً».

می دهد. نه، بلکه از زمان رسول الله (ص) آن وصی ها مشخص شده اند تا آنکه امر با صاحبش پایان یابد.

امام صادق (ع) در پاسخ کسی که خواست امام (ع)، این سخن را برای ایشان تفسیر کند و توضیح دهد، فرمود:

و آن را کلمه باقیه پس از خود قرار داد. سپس فرمود: منظور از آن امامت است که خداوند آن مقام را تا روز قیامت برای فرزندان حسین (ع) قرار داد. فرد سؤال کننده به این پاسخ بسنده نکرد و سؤال کرد:

چه رازی وجود دارد که خداوند مقام امامت را اختصاص به فرزندان حسین (ع) قرار داد و فرزندان حسن (ع) را از آن بی نصیب ساخت، در حالی که حسن و حسین (ع) هر دو از نوادگان پیامبر (ص) و هر دو سرور اهل بهشتند. امام صادق (ع) در پاسخ به او فرمود:

موسی و هارون دو پیامبر مرسل بودند و با هم نسبت برادری داشتند، خداوند پیامبران بعدی را از نسل هارون برانگیخت و آنها را وصی آن دو ساخت، اما این مقام را به فرزندان موسی (ع) عطا نفرمود و کسی نمی تواند بگوید چرا خداوند این کار را انجام داد؟ بنابراین، امامت یعنی جانشینی و خلافت خداوند عزوجل و کسی نمی تواند بگوید چرا خدا، امامان پس از حسن و حسین (ع) را تنها از نسل حسین (ع) برگزید، زیرا خداوند خود داور کارهای خود است و کسی نمی تواند بگوید چرا خدا این کار را کرد، در حالی که از مردم در مورد علت کارهایشان سؤال و بازخواست می شود.

امام موسی کاظم (ع) نیز از این مقام دفاع کرد و خطاب به «هارون الرشید» فرمود:

من امام دل هایم و تو امام جسم ها.

امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز عبارت «لا اله الا الله» را دژ محکمی می دانست که هر کس به آن پناه ببرد، در امان است اما با شرط و شروط خاص آنکه من [یکی] از شرط های آن هستم.

۱. الکلینی، الکافی، ج ۱، صص ۳۳۴ - ۳۳۷، ج ۲، باب ۶۰.

۲. العلامه المجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۶۶، باب ۳، ج ۱۲.

۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۹۲.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۵.

روزی کسی از ایشان سؤال کرد: آیا فرمانبرداری از شما واجب است؟ فرمود: آری. سؤال‌کننده خواست اساس و علت وجوب این طاعت و فرمانبرداری را بداند، بنابراین از ایشان سؤال کرد: مانند فرمانبرداری از علی بن ابی طالب؟ امام فرمود: آری.^۱

این چنین تمام امامان خاندان پیامبر(ص) در راه دفاع از نظریه نص و انتصابی بودن امامان از طرف خدا و تعیین امام، گام برداشتند. لازم به ذکر است که برای اطلاعات و آگاهی بیشتر از این موضوع، می‌توان به کتاب‌های تاریخی و کتاب‌های حدیثی مراجعه کرد.

اندیشه سیاسی اموی

با پژوهش و تحقیق در حوادث سیاسی روی داده پس از دوران چهار خلیفه مسلمانان، به این نتیجه می‌رسیم که اندیشه سیاسی عمومی جامعه آن زمان بر اصل وصایت و نص و خلافت، استوار بود؛ «الأرض لله و أنا خلیفة الله؛^۲ زمین از آن و ملک خداست و من خلیفه و جانشین خداوندم».

این شعار تأثیر زیادی در میان مردم و در پایه‌های اندیشه سیاسی به ارث رسیده از احادیث پیامبر(ص) داشت و به همین دلیل اموی‌ها ادعا می‌کردند که خداوند، آن منصب و مقامی که آن را از اهل بیت(ع) غصب کرده بودند، به آنها داده است. کما اینکه «حجاج بن یوسف ثقفی» می‌گفت:

بی‌شک، خداوند امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان را در سرزمین‌های خود خلیفه گردانده و او را امام بندگانش قرار داده است.^۳

با دانستن این نکته به سادگی می‌توان علت و راز احادیث و روایت‌های جعلی و دروغینی را که برای اثبات حقانیت «معاویه» جعل شده بود، درک کرد. آنها به وسیله این احادیث و روایت‌ها می‌خواستند به زعم و گمان خود، جایگاهی برای معاویه در احادیث پیامبر(ص) به وجود آورند تا معاویه از طریق آن بتواند به آسانی بر تخت حکومت، فرمانروایی کند.

به همین علت، اموی‌ها به اصطلاحاتی شبیه نص و وصیت الهی یا خود آن اصطلاحات که در اندیشه اسلامی امتیازهای ویژه‌ای دارند، روی آوردند. یکی از آن امتیازها، این است

۱. مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۰۳، حدیث ۳۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۱۷.

۳. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۲۵.

که به وسیله آن، اشخاص از یک نوع حمایت و پشتیبانی شرعی و مردمی در زمینه‌ها و عرصه‌های مختلف، بهره‌مند می‌شدند و به همین علت است که «ولید بن یزید» در زمان بیعت‌گیری از مردم، می‌گوید:

خداوند پس از آنکه پیامبرش را از دنیا برد، به روش و راه پیامبری‌اش، خلیفه‌ها را جایگزین پیامبر کرد.^۱

این تصریح‌ها و این سخنان، بیانگر این است که جامعه آن زمان، به هیچ وجه، اعتقادی به مسئله شورا در این مورد، نداشتند. اموی‌ها، مبلغان خود را به سرزمین‌های مختلف اسلامی فرستادند تا این قانون و دستور اسلامی است را که مصادیق آن را تحریف کرده بودند، به مردم ابلاغ کنند؛ «روح بن زباع الجذامی»، زمانی که مردم «مدینه» در بیعت با «یزید» درنگ کردند، خطاب به آنها گفت: «ما از شما نمی‌خواهیم با کسی از قبیله‌های لخم یا جذام یا کلب بیعت کنید، بلکه از شما می‌خواهیم با کسی بیعت کنید که خداوند این امر را تنها به او واگذار کرده و دیگران را از آن بی‌نصیب گذاشته است و او یزید بن معاویه است».^۲

او این تصریح شرعی را به یزید اختصاص داد و آن را به نفع یزید به کار برد. آنها به این بسنده نکردند بلکه آن حکام، صفات و ویژگی‌های امامت مانند عصمت و... را به خود نسبت می‌دادند. به عنوان مثال «حجاج» لقب «معصوم» را برای «عبدالملک بن مروان» به کار می‌برد و در نامه‌ای که برای او فرستاده گفت:

به عبدالله، عبدالملک امیرالمؤمنین و خلیفه و جانشین پروردگار جهانیان، مؤید به ولایت او و معصوم از خطا در گفتار و لغزش در کردار، زیرا خداوند داشتن این صفات «در مورد صاحبان امرش»^۳ را کفیل شده است.

بنابراین، اندیشه سیاسی اموی بر اساس مفاهیم وصیت و نص و عصمت ارزانی شده از طرف خداوند استوار بود زیرا این مفاهیم مشروعیت و مقبولیت خاصی از طریق احادیث پیامبر(ص) کسب کرده بودند.

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۲۹.

۲. البیان و التبیین، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳. العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۵.

اندیشه سیاسی سلسله بنی عباس

در آغاز این مباحث باید شعارهای «بنی عباس» برای به چنگ آوردن حکومت را بشناسیم. عباسیان با چه شعاری جنبش خود را ضد نظام حکومت اموی آغاز کردند و بر اساس آن گروه‌های مقاومت و انقلابی به دور آنها گرد آمدند؟ تاریخ حاکی از آن است که نخستین شعاری که عباسیان از آن برای شوراندن مردم ضد اموی‌ها استفاده کردند، شعار دعوت برای خشنود ساختن خاندان محمد(ص) بود، هیچ کس تردید نداشت که منظور از خاندان محمد(ص) فرزندان علی(ع) یعنی حسن و حسین(ع) و فرزندان آنها بوده و آنها مصداق‌های بارز این امرند. آنها با سر دادن چنین شعارهایی گروه‌های مختلفی را جمع کرده و از آنها برای رسیدن به اهداف خود استفاده نمودند، زیرا عباراتی مانند اهل بیت(ع) و خاندان پیامبر(ص) عباراتی افسونگر بودند که دل‌های طبقات مختلف مردم را به یک سو، سوق می‌داد و در پایان آنها را به دور پرچم سیاه^۱ گرد آورد.

به همین دلیل «ابومسلم خراسانی» نخستین زمینه‌ساز برای حکومت عباسی، پس از کشتار و آواره ساختن خاندان پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان(ع) عذرخواهی کرد و گفت:

و ایسن امر را (خلافت) از اهل و صاحبان اصلی‌اش بازداشتم و آن را در جایگاهی نادرست [در میان بنی عباس] قرار دادم.^۲

زیرا او از مردم خواسته بود قیام کنند و بر حاکمان خود بشورند تا خاندان پیامبر(ص) خشنود و راضی ششوند، اما پس از آنکه کارها قرار یافت و اوضاع سامان گرفت، آنها شروع به بازی با مصدق این شعار کردند، اینجا این سؤال باقی می‌ماند که «چگونه این اتفاق افتاد؟»

پاسخ این است: «بنی عباس» از طریق «ابوهاشم بن محمد بن حنفیه»، ادعای وصایت کردند، «احمد امین» می‌گوید:

این داستان در برخی از مناطق اسلامی، تا حدودی مورد قبول قرار گرفت، اما کسی نمی‌داند چرا برخی آن را پذیرفتند، زیرا آن با مفاهیم نص و وصیت هم‌سو نیست.

۱. الامام الصادق و المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۰، صص ۲۰۶-۲۰۷.

«ابن ابی الحدید» به نقل از «ابو جعفر الإسکافی» می گوید:

هنگامی که علی، امیرالمؤمنین (ع) وفات یافت، محمد بن حنفیه از دو برادرش یعنی حسن و حسین خواست، ارثیه او از دانش را به او بدهند، آن دو هم دفتری (صحیفه‌ای) به او دادند که اگر آن دو، چیز دیگر غیر از آن صحیفه به او می گفتند، او هلاک می شد. در این دفتر، از حکوت بنی عباس سخن گفته شده بود. بنابراین، محمد بن حنفیه این موضوع را به عبدالله بن عباس گفت و آن را برای او توضیح داد.^۱

اما این صحیفه که از جمله میراث‌های امام علی (ع) بود، چگونه به دست بنی عباس رسید، تا آنها، آن را به صورت یکی از اسناد مهم و محکم حکومت بنی عباس درآورند؟ پاسخ این است که: این صحیفه از طریق «ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه» که به قیام و انقلاب ضد اموی‌ها پرداخت، به آنها رسیده است. گفته شده؛ «عبدالله بن محمد بن الحنفیه» با «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس»، «معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب» و «عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبدالمطلب» دیدار کرد. این سه همان کسانی بودند که در زمان وفات «ابوهاشم عبدالله بن محمد الحنفیه» حضور داشتند و او هم پیش از وفات، آنها را از اهداف انقلابش آگاه کرد.^۲

پس از آنکه «ابوهاشم» وفات یافت، «محمد بن علی» و «معاویه بن عبدالله بن جعفر»، هر دو ادعای وصایت کردند. «داود بن علی» والی مکه از جانب برادرش «سفاح» این صحیفه را یادآور شد و او را پس از علی (ع)، امیرالمؤمنین دانست. او گفت:

به خدا سوگند، تنها علی (ع) خلیفه و جانشین پیامبر (ص) در میان شما بوده است و اکنون امیرالمؤمنین این کسی است که پشت سر من است،^۳ یعنی سفاح.

این وصیت، هر چند حاوی اخباری غیبی بود، اما عباسی‌ها، مردم را فریب دادند و گفتند این وصیت (نوشته) حضرت علی بن ابی طالب (ع) است. هنوز این سؤال بی پاسخ مانده که اگر وصایت از طرف علی (ع) به کسی اعلام شده

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۲. الحیاة السیاسیة الامام الرضا، ص ۲۹.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۲؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۸۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۹۷.

است، چرا نباید حسن و حسین (ع) که فرزند صلبی او هستند، امام و خلیفه مسلمانان باشند؟

بنی عباس، پاسخی برای این سؤال نیافتند، بنابراین آنها به تحریف آن وصیت خیالی پرداختند و همین علت بود که «هارون الرشید»، «ابامعاویه الضریر» را که یکی از محدثان فرقه مرجئه بود تهدید کرد و گفت:

عهد کرده‌ام که هر کس خلافت علی را اثبات کند، فلان کار با او کنم. (او را سخت عذاب می‌دهم).

او به دلیل اینکه آن مفهوم در میان مردم رایج بود، به این بسنده نکرد: و مهدی، فرقه راوندیه را به وجود آورد. این فرقه، عباس را امام پس از پیامبر (ص) می‌داند و پس از عباس هم «عبدالله» را امام می‌داند تا اینکه خلافت به «مهدی عباسی» می‌رسد.^۱ بنابراین، علت تغییر و تعدیل سرچشمه و اصل این سلسله و معرفی کردن عباس، این بوده است که آنها می‌خواستند، مردم از خواسته خود مبنی بر برگرداندن حق و جایگاه خلافت و وصایت به حسن و حسین (ع) و فرزندانشان دست بردارند و به همین علت، کسانی که به خاطر این تعدیل بر تشیع عیب گرفته‌اند، گفته‌اند:

عباسیان با استناد به اولویت داشتن جدشان «عباس بن عبدالمطلب» برای امامت پس از پیامبر (ص)، از اندیشه سنتی و قدیمی شیعی عقب‌نشینی کردند و نظریه و دیدگاه سیاسی خود را نیز با تجدید نظر در مورد منبع مشروعیت حکومت خود که همان (عباس عموی پیامبر (ص)) بود، تغییر دادند.^۲

تا اینجا ثابت شد که نظریه شورا در جامعه اسلامی اصالتی ندارد و جعلی است و هیچ ارزش و پشتوانه‌ای و سندیتی در اندیشه‌های سیاسی اسلامی ندارد و به این نتیجه می‌رسیم، کسانی که می‌خواهند در مورد ایمان داشتن شیعیان به مهدی موعود (عج)، ابراز شک کنند و بگویند این ایمان برای جلوگیری از فروپاشی نظریه نص پا به عرصه وجود نهاده است، استدلال‌هایشان بسیار ضعیف و نادرست است.

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۸؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳۶؛ فرق الشیعه، ص ۶۲.

۲. تطور الفكر السياسي الشيعي من الثورة ابي ولاية الفقيه، ص ۴۲.

شبهه دوم: جدایی بین دو بخش نظریه نص، یعنی وجود امام و اینکه ایشان مهدی موعودند

برخی ادعا کرده‌اند نظریه مهدویت شیعه دوازده امامی، نظریه‌ای مرکب است که از دو بخش تشکیل شده و میان این دو بخش فاصله زمانی زیادی وجود داشته است و چنین استدلال می‌کنند که:

نظریه مهدویت از دیدگاه شیعیان دوازده امامی، نظریه‌ای مرکب و تشکیل شده از دو جزء است: ۱. وجود امام دوازدهم؛ ۲. اینکه او مهدی موعود (عج) است... اما با بررسی و پژوهش تاریخی دقیق و عمیق در تاریخ به وجود آمدن این نظریه، روشن می‌شود که فاصله زمانی زیادی میان این دو بخش از نظریه مهدویت وجود دارد.^۱

نمی‌دانیم او چگونه نام این کار را پژوهش و بررسی دقیق و عمیق می‌گذارد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد، این در حالی است که پیامبر (ص) در احادیث خود، این دو جزء را از هم جدا نکرده است.

«شیخ صدوق» می‌گوید:

پیامبر (ص) پس از آنکه علی و حسن و حسین (ع) را امام پس از خود تعیین کرد، فرمود: و نه نفر از فرزندان حسین، نهمین نفر آنها قائم امت من است، او زمین را آن گونه که سرشار از ستم و بیداد شده است، آکنده از داد و عدالت و انصاف می‌کند.^۲

خواننده با اندک تأملی در این حدیث و ده‌ها حدیث دیگر در این موضوع به سادگی می‌تواند به اصل نبود جدایی میان این دو بخش از نظریه مهدویت، یعنی مهدی موعود (عج) و اینکه ایشان نهمین فرزند از فرزندان امام حسین (ع) و دوازدهمین امام از خاندان پیامبر (ص) هستند، برسد.

«نعمانی» در کتاب «الغیبة» می‌گوید:

پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: ای علی! امامان راشد و مهتدی و معصوم از فرزندان تو هستند، یازده امام... آخرین آنها، هم‌نام من است، او

۱. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه، ص ۱۷۷.

۲. کمال الدین، ص ۲۴۵، باب ۲۴.

خروج می کند و زمین را همان گونه که سرشار از ستم و بیداد شده، آکنده از داد و عدالت و انصاف می کند. مردان، گروه گروه به سوی او می آیند و ثروت به سوی او ریزان می شود.^۱

«شیخ مفید»، «کلینی»، «شیخ صدوق»، «نعمانی» و «مسعودی» روایت‌های زیادی از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند که در هیچ یک از آنها، موضوع جدایی این دو موضوع به چشم نمی‌خورد، علاوه بر این، منابع اهل سنت نیز مانند منابع شیعی، این دو را از هم جدا نمی‌دانند. «القندوزی الحنفی» از پیامبر(ص) نقل کرده است که ایشان فرمود:

من سرور پیامبرانم و علی سید وصیان است و اوصیاء پس از من دوازده نفرند که علی نخستین و مهدی آخرین آنها است.^۲

«جوینی» هم به نقل از «عبدالله بن عباس» از پیامبر(ص) نقل کرده است که ایشان فرمود:

خلیفه‌ها و اوصیاء و حجّت‌های خداوند بر بندگانش، پس از من، دوازده نفرند، نخستین آنها برادرم است و آخرین آنها هم پسر من است. گفته شد، ای پیامبر، برادرت کیست؟ فرمود: «علی بن ابی طالب».^۳

علاوه بر این، احادیث شریف دیگری وجود دارد که میان ایمان به امام دوازدهم و اینکه ایشان مهدی موعود(عج) هستند، جدایی قائل نشده‌اند، هر چند که برخی این دو را جدا از هم دانسته‌اند.

لازم به ذکر است که علاوه بر احادیث پیامبر(ص) که این دو بخش را یکی دانسته‌اند، امامان دیگر نیز در احادیث مربوط به حضرت مهدی(عج) این دو بخش از این نظریه را جدا از هم ندانسته‌اند. «شیخ صدوق» از امام علی(ع) نقل می‌کند که ایشان فرمود:

نهمین فرزند تو ای حسین، همان قائم به حق، چیره گرداننده دین (اسلام) و گسترنده عدالت و داد است.^۴

فاطمه(س) دختر و نور چشم پیامبر(ص) نیز قائل به جدایی ناپذیر بودن این دو بخش

۱. الغیبة، نعمانی، صص ۹۲ - ۹۳، حدیث ۲۳.

۲. ینابیع المودة، ج ۳، صص ۲۹۵ - ۲۹۶، باب ۷۸، حدیث ۳.

۳. فرائد السبطين، ج ۲، ص ۳۱۲، حدیث ۵۶۲.

۴. کمال الدین، ص ۲۸۷، باب ۲۶، حدیث ۱۶.

از نظریه بوده است. «جابر» با نقل حدیث «اللوح» می گوید: نزد فاطمه (س) رفتم. او در آن حال نام اوصیایی که از فرزندانش هستند، پیش خود داشت، ایشان دوازده نام را برشمرده و آخرین آن اوصیاء، قائم (عج) بود.

امام حسن (ع) نیز از نبود جدایی میان این دو بخش سخن گفته و فرموده است: آن، نهمین فرزند برادرم حسین، فرزند سرور کنیزان است که خداوند عمر او را در زمان غیبتش طولانی می گرداند.^۱

امام حسین (ع) نیز در این مورد فرموده است:

نزد جدّم، پیامبر (ص) رفتم. ایشان مرا بر پای خود نشاند و به من فرمود: ای حسین، خداوند از نسل و صلب تو نه امام برگزیده است و نهمین آنها قائمشان است و همه آنها در مقام و مرتبت و فضل و دانش، در درگاه خداوند یکسان هستند.^۲

ایشان همچنین می فرمایند:

دوازده نفر هدایت گراز ماست، نخستین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها، نهمین فرزند من است که قائم به حق است... او غیبتی دارد که در زمان غیبت ایشان، گروه‌هایی مرتد می شوند و از دین برمی گردند.^۳

امام زین العابدین (ع) هم می فرماید:

خداوند بلند مرتبه و بزرگ، محمد و علی و یازده امام (دیگر) را از نور عظمت خویش آفریده است...

سپس فرمود:

غیبت، خاصّ ولیّ خداوند عزّوجلّ است که دوازدهمین وصیّ پیامبر (ص) و دوازدهمین امام پس از ایشان است.^۴

امام باقر (ع) نیز در مورد یکی بودن این دو بخش و جدایی نداشتن آنها، این گونه

۱. الغیبة، طوسی، ص ۹۲، الکافی، ج ۱، ص ۵۹۸، باب ۱۲۶.

۲. کمال الدین، ص ۲۹۷، باب ۲۹، حدیث ۲.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۹۵، باب ۹۴، حدیث ۴۵.

۴. کمال الدین، ص ۲۹۸، باب ۳۰، حدیث ۳.

۵. همان منبع، صص ۲۹۹-۳۰۰، باب ۳۱، حدیث ۱.

فرموده است:

نُه امام پس از حسین بن علی (ع) خواهد بود و نهمین آنها، قائم آنها است.

ایشان همچنین فرموده‌اند:

دوازده محدث از ما است، هفتمین نفر پس از من، فرزندم قائم است.^۱
امام کاظم (ع) فرموده‌اند:

هنگامی که پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین (امام) در بین شما نباشد، خدا را! در دین‌هایتان [بسیار مواظب دین خود باشید]، آگاه باشید که شما را از آن دور و جدا نکنند، زیرا صاحب این امر، ناگزیر غیبتی دارد.^۲

با این اوصاف، امامان اهل بیت (ع) همگی قائل به جدا نبودن مسئله امام دوازدهم و اینکه ایشان مهدی موعود منتظر (عج) هستند، می‌باشند. «شیخ صدوق» احادیثی که امام دوازدهم را همان غایب منتظر و موعود دانسته‌اند، در فصلی خاص، جمع کرده است و در آن فصل، ۳۷ (سی و هفت) حدیث در مورد این حقیقت و از طرق مختلف، از پیامبر (ص)؛ نوزده حدیث از امام علی (ع)؛ یک حدیث (حدیث اللوح) از حضرت فاطمه (س)؛ دو حدیث از امام حسن (ع)؛ پنج حدیث از امام حسین (ع)؛ نُه حدیث از امام سجّاد (ع)؛ هفده حدیث از امام باقر (ع)؛ پنجاه و هفت حدیث از امام صادق (ع)؛ شش حدیث از امام موسی کاظم (ع)؛ هفت حدیث از امام رضا (ع)؛ سه حدیث از امام جواد (ع)؛ ده حدیث از امام هادی (ع) و پنج حدیث از امام عسکری (ع) نقل کرده است و این گونه، تنها شیخ صدوق، صد و هفتاد و هفت حدیث را که بیانگر جدایی ناپذیر بودن این دو بخش از نظریه می‌باشد، نقل کرده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۹۹، باب ۱۲۶، حدیث ۱۵.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۹۶، حدیث ۲۸.

۳. همان منبع، ص ۱۵۴، حدیث ۱۱.

شبهه سوم: رهبری زود هنگام امام مهدی (عج)

امام مهدی (عج) در سنی به مقام امامت و رهبری رسید که هنوز به بلوغ جسمی نرسیده بود، به همین علت، رسیدن ایشان در این سن به این مقام و عهده‌دار شدن این مسئولیت، جزو یکی از مواردی بوده که برخی با استناد به آن، عقاید شیعیان را زیر سؤال می‌برند.

«ابن حجر عسقلانی» گفته است:

در دین پاک، مسلم و محرز است که ولایت صغیر درست نیست، پس چگونه این نادانان و احمقان ساده لوح [شیعیان] گمان می‌کنند کسی که پنج ساله بوده، به امامت رسیده و هنگام کودکی به او حکمت عطا شده است.

این شبهه تنها در مورد امام مهدی (عج) نیست، بلکه برخی این شبهه را در مورد امامان دیگر که در سنین کم به امامت رسیده‌اند نیز مطرح کرده‌اند، مانند امام جواد (ع) که هنگام رسیدن به مقام امامت و رهبری، هشت ساله بوده و امام هادی (ع) نیز که در نه سالگی به امامت رسیده‌اند و این مسئله پیوسته مطرح بوده و اشخاص زیادی مانند مدعیان دانش و فرهنگ و روشنفکری در هر زمانی آن را مطرح کرده‌اند تا حقانیت شیعه را زیر سؤال ببرند. به همین علت ما تصمیم گرفتیم در این بخش از کتاب به این مسئله و تحقیق و بررسی در مورد آن پردازیم. حال پاسخ ما هم این است:

بی‌شک مذهب تشیع، پیش از اعتقاد به هر چیزی در ابتدا، قرآن را در نظر می‌گیرد و اعتقاداتش را از قرآن می‌گیرد و اعتقادات گذشته را که دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و ناشی از تعصب به مذهب یا گروه (یا طایفه) خاصی است، با قرآن توجیه نمی‌کند و به آن نسبت نمی‌دهد. به عنوان مثال در قرآن می‌بینیم که خداوند کسی را رهبر و امام مردم قرار داده است که به سن بلوغ نرسیده و از نظر سنی از همه امامانی که شیعیان به آنها اعتقاد دارند، کوچک‌تر بوده است، خداوند بلند مرتبه در مورد یحیی (ع) فرموده‌اند:

وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا^۱ و از کودکی به او نبوت دادیم.

۱. سوره مریم، آیه ۱۲. «و از کودکی به او نبوت دادیم».

۲. سوره مریم، آیه ۱۲.

و در مورد حضرت عیسی (ع) فرموده است:

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا^۱

گفتند: چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است، سخن بگوییم؟
[کودک] گفت: منم بنده خدا، او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

رازی در مورد حکمی که به حضرت یحیی (ع) داده شده، گفته است: آن حکم، نبوت است، زیرا خداوند بلند مرتبه، عقل و اندیشه او را در زمان کودکی، محکم و استوار گرداند و آن را به او سفارش کرد. خداوند بلند مرتبه حضرت یحیی (ع) و حضرت عیسی (ع) را زمانی به پیامبری برانگیخت که آنها، کودک بودند. بنابراین، خداوند مقام پیامبری و رهبری را به اینان که کودک بودند، عطا فرمود و از این جهت که امامت الهی، حکم پیامبری را دارد و مانند آن است و انتخاب امام مانند انتخاب پیامبر، تنها به دست خداوند است و او هر کس را بخواهد، به این مقام می‌رساند. این مسئله در مورد امامت زود هنگام ائمه ما نیز صادق است و این نکته‌ای است که «ابوبصیر» نیز آن را تأیید کرده است. او گفت:

در محضر امام صادق (ع) بودم و برخی سخن از اوصیاء به میان آوردند. و من هم (موضوع امامت) اسماعیل (پسر ایشان) را پیش کشیدم، امام فرمود: «نه به خدا سوگند، ای ابومحمد، این کار به دست ما نیست، تنها خداوند عزوجل است که این کار را انجام می‌دهد و یکی را پس از دیگری، برمی‌گزیند».^۲

امام صادق (ع) همچنین در این مورد می‌فرماید:

آیا شما تصور می‌کنید، ما خاندان اهل بیت خود مردم را سفارش به پذیرفتن امامت شخص خاصی می‌کنیم؟ نه به خدا سوگند، امامت عهدی است از طرف خداوند و فرستاده او به مردانی (از پیش تعیین شده از طرف

۱. سوره مریم، آیات ۲۹، ۳۰.

۲. تفسیر الفخر الرازی، ج ۲۱، ص ۱۶۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷، حدیث ۱.

خود) تا آنکه این امر به صاحبش برسد و با او پایان یابد.^۱

بنابراین اشکالی نیست که امام جواد(ع) و امامان دیگر، در سنین مشخصی (سنین پایین) به این مقام و منصب الهی که برای رهبری مردم است، منصوب شوند. «شیخ مفید» در این مورد می‌گوید:

کمال عقل حجت‌های خداوند، با وجود کم سن و سال بودن آنها، قابل انکار نیست. خداوند پاک و سبحان فرموده است:

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا^۲

بنابراین آیه، خداوند فرموده است که عیسی(ع) در گهواره سخن گفته است و در مورد داستان حضرت یحیی(ع) نیز فرموده است: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۳

شیعیان و مخالفانشان اتفاق نظر دارند که پیامبر(ص)، علی(ع) را که خردسال بود، فرا خواند، در حالی که دیگر کودکان را فرا نخواند و ایشان با حسن و حسین(ع) که کودک بودند، به مباحله رفت، در حالی که پیش از آن کسی به مباحله نرفته بود و پس از آن نیز هرگز کسی با کودکان به مباحله نرفت.

از ایسن رو، اگر بپذیریم که خداوند بزرگ خود، حجت‌های خویش را معین می‌کند، استدلال این افراد که می‌گویند به امامت رسیدن امامان ما در سنین کودکی، امری نادرست و نارواست است و هیچ جای شک و شبهه ندارد.^۴

شیخ مفید در یک مورد دیگر گفته است: عموم مفسران جز برخی از آنها، در مورد شاهی که در آیه «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۵ و شاهی از خانواده آن زن

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، حدیث ۲.

۲. سوره مریم، آیات ۲۹-۳۰.

۳. سوره مریم، آیه ۱۲.

۴. الفصول المختارة، ص ۳۱۶.

۵. سوره یوسف، آیات ۲۶-۲۷.

شهادت داد، «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است.» به آن اشاره شده، گفته‌اند که او یک کودک خردسال در گهواره بوده است که خداوند او را به زبان آورد تا حضرت یوسف(ع) را از آن گناه تبرئه کند و او هم این تهمت را از ایشان رفع کرد.^۱

این شبهه در زمان امامان ما(ع) نیز مطرح شده بود. «صفوان بن یحیی» می‌گوید:
 زمانی که امام رضا(ع) به امام جواد(ع) اشاره کرد و ایشان را که سه [هشت] ساله بود به مقام امامت منصوب کرد، به امام عرض کردم؛ قربانت کردم، این کودک، سه [هشت] ساله است! امام فرمود: این اشکالی ندارد، زیرا عیسی(ع) زمانی به پیامبری و مقام حجّت خدا رسید که سه سال داشت.^۲

به امام جواد(ع) گفته شد:

مردم [امامت] تو را به دلیل کم سنّ و سال بودندت انکار می‌کنند، ایشان فرمودند: چگونه آنها، این را انکار می‌کنند در حالی که خداوند بلند مرتبه به پیامبرش فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛^۳ بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» به خدا سوگند در آن زمان علی(ع)، که تنها نه سال داشت. از او تبعیت و پیروی کرد. اکنون من هم نه سال دارم.^۴

برخی یک دلیل دیگر برای اثبات این شبهه در مورد مذهب تشیع آورده‌اند و آن استناد به این آیه است:

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ؛^۵

۱. الفصول المختارة، ص ۲۷۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۲، ح ۱۰.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۴. همان منبع، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۸.

۵. سوره نساء، آیه ۶.

و یتیمان را بیازمایید، تا وقتی به [سن] زناشویی برسند؛ پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید.»

«شیخ مفید» این شبهه و استناد آنها به این آیه را این گونه پاسخ داده است:

این سخن، نشان دهنده ضعف آنها است و باعث شبهه افکنی برای کسانی می شود که بصیرتی ندارند و پیش از تحقیق و پژوهش و بررسی معنای آن و علم به باطن آن و حجیت سخن در مورد آن، فریفته ظاهر آن می شوند. آیه ای که این افراد، در این باب به آن استناد کرده اند، خاص است و با دلالتی که عام باشد و خصوص آن را واجب کند و دلالت بر بطلان اعتقاد به عموم آن کند، ارتباطی ندارد و این خود نشانگر نادرست بودن اعتقاد به عمومیت داشتن این شبهه است، زیرا خداوند پاک و بلند مرتبه، خود کسانی را که به آنها منصب امامت می بخشد، از ابتدا کامل آفریده است و کسی که برای ریاست انتخاب شده، بر عصمت او گواهی داده شده است و خداوند با برهان قیاسی و دلیل سمعی (شنوایی) امامت این دو امام را تأیید کرده، روشن ساخته و اثبات کرده است و با این کار اینان را از جرگه و جمله ایتم که سخن در مورد آنها است، خارج ساخته است.

«شیخ مفید» آیاتی که به دلیل عقل و نقل و اجماع، خاص ششده اند، نقل کرده و گفته

است:

عقل نیز، خاص بودن آیه: «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ و خداوند بر هر چیزی توانا است.» را واجب گردانده است و دلایل زیادی مبنی بر عمومیت نداشتن این کلام خداوند بلند مرتبه که می فرماید: «وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^۲ و از هر چیزی به او داده شده بود.» و «فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»^۳ درهای هر چیزی را بر آنان گشودیم.» وجود دارد. همچنین در مورد این آیه نیز که می فرماید: «فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا»^۴ هر چه از زنان که شما را پسند افتاده دو دو، سه سه، چهار چهار، به

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۴.

۲. سوره نمل، آیه ۲۳.

۳. سوره انعام، آیه ۴۴.

۴. سوره نساء، آیه ۳.

زنی گیرید.» علماء به اجماع آن را اخصّ دانسته‌اند، در نتیجه پیامبر (ص) در جاهایی که اقتضا داشته، غیر این حکم را داده است.

در این صورت، از بعد نظری، مشکلی وجود ندارد که یک کودک و شخص کم سن و سال که خداوند او را برگزیده و علم و معرفت و کمال به او بخشیده است، رهبر و پیشوای مسلمانان شود.

حال، پس از این مقدمات، باید به واقعیت عملی و به اجرا درآمده زندگی امامانی از اهل بیت (ع) که مورد اشکال قرار گرفته‌اند بپردازیم.

واقیعت عینی

بر کسی پوشیده نیست که شیعیان نه تنها در مورد مسئله امامت اعتقاد دارند که امام از جانب خداوند تعیین می‌شود، بلکه آنها معتقدند که امام صفاتی مانند، عصمت، پاکی، عدالت، اعلم بودن و... نیز باید داشته باشد و امامی که می‌خواهد رهبری مردم را بر عهده بگیرد و زمام آن در دستش باشد، باید دارای این ویژگی‌ها و صفات باشد، حال آن شخص چه کودکی خردسال باشد، چه مردی بزرگ، او برای در دست گرفتن زمام امور و رسیدن به این مقام باید همه این ویژگی‌ها و صفات را در خود داشته باشد.

ما این مسئله را در داستان اعزام هیئتی از اهالی قم برای شناختن وصی امام حسن عسکری (ع) مشاهده می‌کنیم. آنها از جعفر کذاب عموی امام مهدی (ع) مسائلی را سؤال کردند و با آن سؤالات و استدلال‌ها، امام بودن او را ردّ کردند. در مورد امام جواد (ع) هم باید گفت که مجلسی برای ایشان بر پا شد و در آن مجلس از ایشان سؤال‌های بسیار زیادی در مورد مسائل مختلف شد و ایشان به همه آنها پاسخ داد. همچنین از دیگر امامان (ع) در زمانی که کودک بودند، سؤال‌های زیادی در موارد مختلف می‌شد و روایت‌های زیادی در این مورد به دست ما رسیده است:

«علی بن ابراهیم» نقل می‌کند:

ابوحنیفه از حضور ابا عبدالله (امام جعفر صادق (ع)) مرخص شد و در آن حال ابوالحسن موسی (ع) که پسر (نوجوان) بود، ایستاده بود، ابوحنیفه به او گفت: ای پسر! در شهر شما، مردم کجا قضای حاجت می‌کنند.

او فرمود: «از صحن مساجد و از کناره‌های رودها و از محلّ فرو افتادن

میوه‌ها و منزلگاه مسافران دوری کن [قضای حاجت = بول یا مدفوع کردن].
لباست را بالا بر و هر کجا غیر از این خواستی، قضای حاجت کن.
همچنین از «محمد بن مسلم» نقل شده است که او گفت:

ابوحنیفه نزد ابا عبدالله رفت و به ایشان گفت: دیدم پسرت موسی نماز می‌خواند و در آن حال مردم از روبه‌روی او عبور می‌کردند و او آنها را از این کار باز نمی‌داشت، سپس ابو عبدالله (ع) فرمود: «موسی را فرا خوانید، او فرا خوانده شد، ابو عبدالله (ع) فرمود: پسرکم، ابوحنیفه می‌گوید تو نماز می‌خواندی و مردم از مقابل تو عبور می‌کردند و تو آنها را از این کار بازداشتی؟ موسی (ع) گفت: آری پدر، کسی که من به خاطر او نماز به جای می‌آورم از همه آنها به من نزدیک‌تر بود. خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱ و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک‌تریم.» او گفت: ابو عبدالله (ع) او را در آغوش کشید، سپس فرمود: پسرکم، ای مخزن اسرار، پدر و مادرم قربانت.^۲

امام جواد (ع) نیز زمانی که «مأمون» تصمیم گرفت، دخترش امّ الفضل را به عقد ایشان درآورد، قدرت خود را به نمایش گذاشت. پس از این تصمیم مأمون، نزدیکانش نزد او رفتند و به او گفتند:

ای امیرالمؤمنین، از تو می‌خواهیم که ما را آنچه که حَقمان است محروم نسازی و آن بزرگی و ارجمندی که داریم از ما نگیری، شما از احوال ما و خاندان علی را از قدیم الایام تاکنون، نیک آگاهید، مأمون پس از آن گفت: دست نگه‌دارید، به خدا سوگند، هیچ کدام از شما را در این کار، مانند او نمی‌بینم، آنها گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا دختر و نور چشمتان را به عقد جوانکی درمی‌آورید که آگاهی کافی از دین کسب نکرده و حلال و حرام و واجب و آداب اسلامی را نمی‌شناسد؟ آنها در مورد ابو جعفر (ع) که در آن زمان نه سال داشت گفتند بهتر است صبر کنی تا او آداب را نیکو فراگیرد و (بتواند) قرآن بخواند و حلال و حرام را بشناسد، پس از آن مأمون گفت: دانش دینی او از شما بیشتر است و او خدا و پیامبرش و سنت

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۷.

پیامبرش و احکام او را از شما بهتر می‌شناسد و نیکوتر از شما کتاب خدا قرائت می‌کند و نسبت به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن، خاص و عام، تنزیل و تأویل قرآن از شما داناتر است، [اگر شک دارید] از او سؤال کنید. اگر او آن گونه که شما گفتید باشد، نظر شما را می‌پذیرم و اگر او آن گونه باشد که من گفتم، برای من یقین حاصل می‌شود که او از شما پیشی گرفته و برتر است، آنها از قصر امیر خارج شدند و کسی را در پی «یحیی بن اکثم» که در آن روزها قاضی القضاة بود، فرستادند آنها به یحیی بن اکثم هدایای بسیار دادند و او را برای انجام این کار و موفقیت در آن بسیار تطمیع کردند. زمانی که یحیی بن اکثم حاضر شد، ابوجعفر (ع) را نیز به آن مجلس آوردند، عباسی‌ها گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا اجازه می‌فرمایید، این قاضی از او سؤال کند؟ مأمون گفت: یحیی! از ابوجعفر در مورد یک مسئله فقهی سؤال کن تا بینم فقه او چگونه است؟ یحیی گفت: ای ابوجعفر، خداوند تو را نیکو احوال گرداند. نظرت در مورد مُحرمی که شکاری کشته است، چیست؟

ابوجعفر (ع) فرمود:

او آن شکار را در حلّ کشته یا در حرم؟ دانسته کشته یا ندانسته؟ عمدی بوده یا اشتباهی و سهوی؟ آن شخص بنده بوده یا آزاد؟ کوچک بوده یا بزرگ؟ در حال بازگشت از حجّ بوده یا در حال رفتن به حجّ؟ آن شکار پرنده بوده یا غیر پرنده از پرندگان کوچک بوده یا بزرگ؟ آن شخص مُصرّ به این کار بوده یا از آن پشیمان؟ آن شکار را در شب در لانه‌اش کشته یا در روز آن را دیده است؟ در حال انجام حجّ عمره بوده یا تمتّع؟

«ابن اکثم» از این پاسخ مبهوت و حیران ماند و «مأمون» رو به خویشاوندان خود کرد و گفت:

آیا کسی در میان شما هست که بتواند این گونه پاسخ دهد؟ سپس گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که افراد این خاندان، از جنس مخلوقات عادی نیستند، آیا نمی‌دانید که پیامبر (ص) در حالی که حسن و حسین (ع) نوجوان بودند، با آنها بیعت کرد، در حالی که با کودکان دیگری بیعت نکرد، آیا نمی‌دانید که پدرشان علی (ع) که نه ساله بود به پیامبر (ص) ایمان آورد و این ایمان از کسی جز او پذیرفته نشد و پیامبر (ص) هم نوجوانان دیگری را

دعوت به اسلام نکرد، آیا نمی‌دانید که ذریه آنها از هم است و هر قانون و حکمی در مورد اولین آنها باشد، در مورد آخرین آنها هم صادق است؟^۱

علاوه بر این، حوادث بسیار زیاد دیگری روی داده است و کتاب‌های حدیث، سرشار از این گونه حکایات است و این حکایات، همه اشاره به دانش‌های گسترده این امامان پاک و معجزات آنها داشته‌اند و آخرین معجزات و نمونه اینها، توقیعاتی است که از امام مهدی (عج) به ما رسیده و ما در بخش‌های پیشین به آن اشاره کردیم و هیچ مسلمانی منکر این علوم و دانش‌ها و صفات امامان (ع) مانند عصمت، نص، علم به غیبت و غیره نیست و این باعث می‌شود که ما با قاطعیت بگوییم که اهل این خاندان که از نسل یکی هستند، دانش‌ها را از پدرانشان به ارث می‌برند و پدرانشان هم آن را از پیامبر (ص) به ارث برده‌اند.

شبهه چهارم: طول عمر امام مهدی (عج)

یکی از شبهه‌هایی که برخی در مورد امام مهدی (عج) مطرح کرده‌اند، مسئله طول عمر شریف ایشان و قابلیت پایداری و استقامت و ادامه حیات سلول‌های بدن ایشان به مدت بیش از صدها بلکه هزاران سال است و اینکه جسم ایشان، تحت تأثیر قانون پیری که ما در زندگی می‌بینیم و هیچ گریزی از آن نیست، قرار نمی‌گیرد.

این شبهه تبدیل به دست‌آویز خوبی برای کسانی شده که به مهدی (ع) ایمان دارند، اما ضمناً اعتقاد هم دارند که ایشان هنوز به دنیا نیامده است، علاوه بر این، برخی با علم کردن این شبهه، از آن به مانند چماقی برای کوفتن آن بر سر کسانی که به مهدی موعود و موجود (ع) ایمان دارند، استفاده می‌کنند. آنها به اعتقاد به مهدی موعود (عج) بسنده کرده‌اند و در برابر چشمان خود پرده و حجابی به وجود آورده‌اند و این گونه منکر می‌شوند که حضرت مهدی (عج) سال‌ها پیش متولد شده و اکنون به زندگی خود ادامه می‌دهند.

می‌توان این شبهه را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار داد: ۱. از بعد نظری؛ ۲. از بعد عقلی و البته با تأمل و تدبیر و بحث و بررسی دقیق در مورد این موضوع، دیگر جای شکی در آن باقی نمی‌ماند.

در مورد بعد نظری این مسئله باید گفت که دانشمندان، آزمایش‌های گوناگونی در مورد سلول‌های موجودات زنده به عمل آورده و به این نتیجه رسیده‌اند که علم می‌تواند در زندگی این سلول‌ها تأثیر گذارد و در زندگی آنها نقش مثبت یا منفی داشته باشد، یعنی می‌تواند عمر آنها را کوتاه یا طولانی کند. استاد «ریموند پُل» یکی از اساتید «دانشگاه جونز هپکتس ایالات متحده آمریکا» نیز به این امر اعتراف کرده و گفته است:

آزمایشات علمی نشان می‌دهد که اجزای جسم انسان می‌تواند تا هر زمان که اراده شود، به زندگی خود ادامه دهد؛ بر این اساس احتمال اینکه عمر انسان نیز بیشتر شود، وجود دارد و شاید مانعی وجود نداشته باشد که انسان تا هزار سال هم عمر کند.

این سخنان، مؤید درستی نظریه‌ای است که می‌گوید:

سلول‌های جسم انسان، تنها به دلیل تأثیر و تماس عوامل خارجی کم‌کم از بین می‌روند و این گونه نیست که برخی می‌گویند این سلول‌ها پس از مدتی خود به خود نابود می‌شوند، بنابراین، اگر علم بتواند مانع تأثیر

عوامل خارجی بر سلول‌های موجودات زنده شود، طولانی شدن عمر آن سلول‌ها و ادامه حیات آنها برای مدت زمان بیشتری میسر و امکان‌پذیر خواهد بود.

اما از نظر بعد عملی این مسئله، ما مشاهده می‌کنیم که افراد زیادی از مردم در طول زمان‌های مختلف مدت زمان بسیار زیادی در این دنیا به زندگی خود ادامه داده‌اند. اگر کسی به خدا و قرآن ایمان داشته باشد، می‌تواند زندگی‌نامه نوح، لقمان، خضر، عیسی (ع) و دیگر پیامبران را که نام آنها در قرآن آمده و مدتی طولانی زندگی کرده‌اند، مطالعه کند و این حقیقت را دریابد.

اما به هر حال، کسانی که به خدا و قرآن ایمان ندارند، به هیچ وجه نمی‌توانند واقعیت‌های عینی و خارجی که در این دنیا، روی داده و دانشمندان آن را نقل کرده‌اند، انکار کنند. اخیراً کتابی تحت عنوان «حقائقُ أغرب من الخيال» به چاپ رسیده که در آن آمده است:

پیریرا در سال ۱۹۵۵ میلادی در مونتریا، سرزمین مادری‌اش در سن ۱۶۶ سالگی وفات یافت و دوستان او و اسناد شورای شهرداری، همه این مسئله را تأیید کرده‌اند. خود پیریرا نیز به خوبی جنگ «کاراجینا» را که در سال ۱۸۱۵ میلادی روی داد، با جزئیات تمام به یاد داشت. دانشمندان، پیریرا را در اواخر زندگی‌اش به نیویورک بردند و گروهی از پزشکان متخصص او را معاینه کردند... پس از معاینه مشخص شد، فشار خون او مانند فشار خون یک مرد جوان است و ضربان قلب او هم معمولی بود و قلب او به خوبی کار می‌کرد و از نظر هوش و هواس و عقل نیز مانند یک شخص جوان بود.

همچنین در این کتاب گفته شده که:

«توماس بار» ۱۵۲ سال زندگی کرده است و این تنها یکی از مصداق‌های بسیار زیادی است که فردی عمری طولانی داشته است. برخی از دانشمندان کتابی تحت عنوان «المعمرون» (سالخوردگان) تألیف کرده و در آن کتاب از برخی اشخاص نام برده‌اند که بیش از ۵۰۰ سال زیسته‌اند. یکی از آنها

«سجستانی» مؤلف کتاب «السّنن» است.

نتیجه اینکه، اگر این مسئله از بعد نظری و علمی درست و قابل توجیه باشد، بنابراین انکار طول عمر مردی که خداوند اراده کرده است به وسیله او چهره زمین را دگرگون کند و فساد و ستم آن را از بین برده و عدالت و داد را جایگزین آن کند، جایی ندارد و بی دلیل است.

البته برخی از پزشکان گفته‌اند که عمر انسان از صد و بیست سال افزون‌تر نمی‌شود در حالی که این آیه خلاف قول آنان را ثابت می‌کند و عقل هم موافق این مسئله است. بقاء به صورت و شکل و ترکیبی که در انسان است، به خودی خود امکان پذیر است؛ و الا از ابتدا باقی نمی‌ماند و دوام تأثیر مؤثر در آن نیز امکان پذیر است، زیرا اگر مؤثر در آن واجب الوجوب باشد، دوام آن بدیهی است و اگر مؤثر چیز دیگری باشد، او هم مؤثری دارد و به واجب الوجود که دائمی است، می‌رسد، بنابراین تأثیر آن می‌تواند دائمی باشد و در نتیجه بقا در ذات آن و به خودی خود ممکن است و اگر این دوام و بقا نباشد، به علت یک عارضه‌ای است، اما به هر حال، عارضه، ممکن العدم است، در غیر این صورت آن موجود این مقدار از زمان به دلیل وجود عارضه و مانع باقی نمی‌ماند، نتیجه اینکه کسانی که مخالف این رأی هستند، نظرشان بر خلاف عقل و نقل است.^۱

شبهه پنجم: مهدی (عج) از فرزندان عباس است

برخی با استناد به دو نوع از احادیث، گفته‌اند که مهدی (عج) از فرزندان عباس است. البته، باید دانست که آن «مهدی» که آنها می‌گویند، همان «مهدی عباسی» معروف است. اینها با تفسیر به رأی این احادیث، می‌خواسته‌اند، به وسیله آن، چیزهایی را ثابت کنند که به هیچ وجه ارتباطی با اصل آن ندارد. در این بخش ما به بحث و بررسی در مورد دو نوع از این احادیث می‌پردازیم.

نوع اول: احادیث مجمل و کلی که برخی به آن استناد کرده و گفته‌اند: «مهدی» از فرزندان و از نسل «عباس» است و این گونه احادیث، به دو گونه آمده است:

الف: «احمد بن حنبل» در سندش به نقل از «ثوبان» گفته است:

پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که پرچم‌های سیاه را دیدید که از سمت خراسان پیش می‌آیند، به آن پیوندید حتی اگر شده با خزیدن روی برف؛ زیرا مهدی خلیفه خداوند همراه آن است.^۱

ما می‌دانیم که پرچم‌های سیاه برای برپایی حکومت عباسی‌ها و زمینه‌سازی برای آن، از خراسان خروج کرد. بنابراین، آن مهدی که همراه آن پرچم‌ها است، همان مهدی عباسی است که از فرزندان عباس است. در این نوع حدیث، عبارت «بی شک مهدی خلیفه خداوند در آن است» آمده است.

این عبارت دو معنا دارد:

۱. مهدی خلیفه خداوند در میان این پرچم‌ها است و می‌توان آن پرچم‌ها را پرچم‌هایی دانست که «ابومسلم خراسانی» با خود برداشت تا مقدمات حکومت مهدی عباسی را فراهم سازد؛

۲. این پرچم‌ها زمینه‌ساز و آماده‌کننده شرایط برای حکومت مهدی علوی است.

بعید نیست که منظور از آن، معنای دوم باشد، زیرا احادیث وارده در مورد پرچم‌های سیاه، به اندازه‌ای زیاد هستند که به شمارش نمی‌آیند و این احادیث نیز این مسئله را تأیید می‌کنند و اگر منظور از اینها، معنای اول باشد، این مسئله از چند بعد باطل و نادرست است:

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷.

اول اینکه: عبارت «بی شک مهدی خلیفه خداوند در آن است» در تمام منابع جز «ابن جوزی» از طریق «ثوبان» نقل شده است. ابن جوزی هم شبیه به این حدیث را از «عبدالله بن مسعود» نقل کرده است.

در مسورد طریق «ثوبان» هم باید گفت که نام «علی بن زید بن جدعان» به چشم می‌خورد، «علی بن یزید»، آن گونه که «احمد بن علی العسقلانی»^۱ و علمای دیگر علم رجال می‌گویند، از جمله راویان ضعیف بوده است.

اما در طریق ابن جوزی، این عبارت این گونه آمده است: «بی شک، خلیفه مهدی در آن است» و این گونه می‌توان معنای دوم را در مورد آن صحیح دانست، یعنی زمینه‌چین حکومت «مهدی علوی» و اگر در نگارش این عبارت اشتباهی رخ داده باشد، نگارنده می‌گوید: سند این حدیث نیز بنا بر اعتراف ابن جوزی ضعیف هست. ابن جوزی پس از ذکر سند این حدیث گفته است، «عمر بن قیس از الحسن» از «عبیده از عبدالله»... الخ.

این حدیث هیچ اصلتی ندارد و دقیقاً مطمئن نیستیم و نمی‌دانیم که «حسن» آن را از «عبیده» شنیده است یا نه، همچنین ما نمی‌دانیم که «عمر» واقعاً آن را از «حسن» شنیده است یا نه. «یحیی» هم گفته است: عمر چیزی نیست.^۲ (بی اعتبار است)

نتیجه اینکه، سند این حدیث با این عبارت و با هر دو طریق، ساقط و بدون اعتبار است.

دوم: اینکه مجموعه احادیثی برای مقابله با حدیث پرچم‌های سیاه که راه را برای (ظهور) مهدی علوی، هموار می‌کند، جعل شده است.

یکی از این گونه احادیث، حدیثی است که «ابوسراعة» به نقل از «ابوهریره» آن را نقل کرده است:

او می‌گوید: از پیامبر شنیدم؛ فرمود: «هنگامی که پرچم‌های سیاه از جانب مشرق پیش آیند (بدانید که) اول آن فتنه است و میانه آن آشوب و پایان آن گمراهی».

این حدیث هیچ ارزشی ندارد، زیرا نام ابوسراعة مجهول الحال در سلسله سند آن

۱. احمد بن علی العسقلانی، العقول المسدود فی الذب عن مسند أحمد، ص ۴۲، طبعه ۱، ۱۴۲۱ / القاهرة.

۲. علی بن جوزی، الموضوعات، ج ۲، ص ۳۹، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان / الطبعة الاولى، ۱۳۸۶، المكتبة السلفية، القاهرة.

مشاهده می‌شود و «داودی» که از ابوسراعه حدیث نقل کرده است، متروک الحدیث است و احادیثش ارزشی ندارد. «یحیی بن معین» گفته است: داود، دروغ می‌گفت.

نظر نگارنده این است که البته خداوند دانایان را از همه است شاید احادیثی که با این اضافه‌ها می‌گوید: «قطعاً، مهدی خلیفه خداوند در آن است»، عکس‌العملی به احادیث جعلی در این مورد باشد که حقیقت پرچم‌های سیاه را زیر سؤال می‌برند. علاوه بر این، می‌توان گفت که منظور از آن احادیثی که مردم را به ترک و رها کردن پرچم‌های سیاه تشویق می‌کنند و به نکوهش این پرچم‌ها می‌پردازند، پرچم‌های «بنی عباس» باشد.

سوم: این گونه احادیث که در آن عبارت «قطعاً، مهدی خلیفه خداوند در آن است» آمده، با مجموعه احادیثی که فاقد این عبارتند و این پرچم‌ها را زمینه‌چین و هموارکننده راه امام مهدی (عج) دانسته‌اند، در تضاد است. به ویژه اینکه این احادیث، از مدت زمانی فاصل میان ظهور ایشان (عج) و میان خروج این پرچم‌ها، سخن گفته‌اند. یکی از این گونه احادیث، حدیثی است که «ابن ماجه» آن را از پیامبر (ص) نقل کرده است:

«عبدالله» گفت: در حالی که ما در خدمت پیامبر (ص) بودیم، گروهی از جوانان «بنی هاشم» پیش آمدند. پیامبر (ص) هنگامی که آنها را دید، چشمانشان پر از اشک شد و رنگ چهره‌اش عوض شد. راوی می‌گوید:

عرض کردم: اکنون حالتی در چهره شما می‌بینم که برای ما ناخوشایند است و نمی‌خواهیم شما این گونه باشید. پیامبر (ص) فرمود: خداوند از بین دنیا و آخرت، آخرت را برای ما و اهل بیت برگزیده است، بی‌شک، اهل بیت من، پس از من، بلاها خواهند دید و آوارگی‌ها خواهند کشید و مورد تعقیب قرار خواهند گرفت تا آنکه گروهی از جانب شرق که پرچم‌های سیاه، با خود دارند، ظهور کنند. آنها، خواهان خیر و نیکی می‌شوند، اما بدانها داده نمی‌شود، (برای آن) مبارزه می‌کنند و پیروز می‌شوند و آنچه درخواست کرده بودند، بدانها داده می‌شود، اما آنها آن را نمی‌پذیرند، تا آنکه آن را به مردی از اهل بیت من می‌دهند، او آن [زمین] را، آن چنان که آنها آن را آکنده از ستم و بیداد کرده بودند، سرشار از داد و عدالت می‌کند. هر کدام از شما در آن زمان زنده بودید، باید نزد آنان بروید حتی

اگر شده با خزیدن روی برف.^۱

بنابراین، این حدیث در مورد گروهی سخن می‌گوید که حوادث و رویدادهای گوناگونی، زمان آنها را از زمان ظهور مهدی (عج)، جدا می‌سازد و مهدی که زمین را سرشار از داد و عدالت و انصاف می‌کند، در میان آنان نیست.

این نکته را نیز باید افزود که مهدی عباسی مصداق هیچ کدام از آن صفات و ویژگی‌هایی که احادیث برای مهدی علوی ذکر کرده‌اند، نیست. زیرا در کتاب‌های تاریخی نیامده است که مهدی عباسی، «اموال بسیار به مردم می‌بخشید» و «کسی هم با او میان رکن و مقام بیعت نکرد» و «عیسی (ع) هیچ گاه در زمان او فرود نیامد» و با او نبود و «زمین سپاهیان (سفیانی) را در زمان او در خود فرو نبلعید»، اینها نشانه‌هایی بود، که منابع شیعی و اهل سنت در مورد ظهور مهدی (عج) ذکر کرده‌اند:

بنابراین نمی‌توان گفت که منظور احادیثی که در مورد پرچم‌های سیاه سخن گفته‌اند، مهدی عباسی بوده است.

گونه دوم از احادیث:

این گونه از احادیث، تنها سخن از پرچم‌های سیاه گفته‌اند و چیز دیگری بر آن نیفزوده‌اند. «ترمذی» در «سنن» خود از پیامبر (ص) نقل کرده است که ایشان فرمود:

پرچم‌های سیاه از خراسان خروج می‌کنند و چیزی آن را باز نمی‌دارد تا اینکه آن پرچم‌ها در ایلیا [بیت المقدس] به اهتزاز در می‌آیند؟^۲

«متقی هندی» نیز در «کنز العمال» این حدیث را نقل کرده است که:

هنگامی که پرچم‌های سیاه پیش آیند، ایرانیان را بزرگ بدارید زیرا حکومت شما از (برکت) آنها است.^۳

او همچنین این حدیث را از حضرت علی (ع) نقل کرده است که:

هنگامی که پرچم‌های سیاه که شعیب بن صالح در میان آنان است، جماعت سفیانی را شکست دهند، مردم آرزوی (دیدار و ظهور) مهدی را می‌کنند و خواهان او می‌شوند، مهدی که پرچم پیامبر (ص) را با خود دارد، از مکه

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶، حدیث شماره ۴۰۸۲.

۲. سنن الترمذی، ۴، ۲۲۶۹/۵۳۱.

۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۹۰.

خروج می‌کند...^۱

«شیخ طوسی» از ابوجعفر (ع) نقل کرده است که او فرمود:

پرچم‌های سیاه که از خراسان خروج می‌کنند، در کوفه فرود می‌آیند و هنگامی که مهدی (عج) ظهور کند، آنها، هیتی به سوی امام (عج) برای بیعت با ایشان، گسیل می‌دارند.^۲

علاوه بر این، احادیث زیاد دیگری در کتاب‌های تاریخی آمده و در مورد پرچم‌های سیاه، سخن گفته‌اند. ما نمی‌توانیم بگوییم منظور از این پرچم‌ها، پرچم‌های بنی‌عبّاس است، زیرا این پرچم‌ها و یاران آن، ویژگی‌ها و صفاتی دارند که این صفات با بنی‌عبّاس مطابقت ندارد. علاوه بر این، این احادیث می‌گویند: مهدی از مکه خروج می‌کند و پرچم پیامبر (ص) را با خود دارد و... الخ. که هیچ یک از این ویژگی‌ها با «بنی‌عبّاس» منطبق نیست و هیچ ارتباطی با آنها ندارد.

در مورد رابطه میان احادیث نوع اول و دوم هم باید گفت که: احادیث نوع اول، که از مهدی (عج) نام برده‌اند، اما ویژگی‌های ایشان با مهدی عبّاسی انطباق ندارد و از مفاد احادیث نوع دوم این گونه برمی‌آید که منظور از آن، این است که برای مهدی علوی زمینه‌سازی کرده و راه را برای ظهور ایشان هموار می‌سازد.

نوع دوم: (مهدی، از فرزندان عمویم عبّاس است)

احادیث نوع دوم، تصریح کرده‌اند که مهدی از فرزندان «عبّاس» است. «سیوطی» این مطلب را در کتاب «الجامع الصغیر»^۳ نقل کرده است. «مناوی» هم در کتاب «فیض القدير» شرح «الجامع الصغیر» گفته است:

«ابن جوزی» گفت: در آن سند [نام] «محمد بن الوليد القمري» است. «ابن عدی» گفت: او حدیث جعل می‌کرد و آن را به پیامبر (ص) نسبت می‌داد، دزدی می‌کرد و اسنادها و متون را تغییر می‌داد. «ابن ابی معشر» هم گفته است: او بسیار دروغگو است. «سمهودی» هم گفته است: پس از او و پیش از او، از او درست‌ترند، اما در این (سند) نام «محمد بن الوليد» جعل کننده

۱. همان منبع، ج ۱۴، ص ۵۹۰.

۲. الطوسی، الغیبة، ص ۴۵۲.

۳. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۲ / ۹۲۴۲، دارالفکر، بیروت.

وجود دارد.^۱

«ابن عساکر» این حدیث را از «قتادة» از «سعید بن المسیب» از «عثمان بن عفان» نقل کرده است. او گفت:

از پیامبر (ص) شنیدم فرمود: مهدی، از فرزندان عمویم عباس است.
«الذّار القطنی» گفته است:

این حدیث جدای از حدیث قتادة که از سعید بن المسیب از عثمان بن عفان و او هم از حدیث سلیمان از قتادة نقل کرده است، بوده و ناآشنا و غریب است و تنها محمد بن الولید از آن سخن گفته است.^۲

«ابن حماد» در کتاب «الملاحم»، این حدیث را نقل کرده و گفته است:

«ولید» به نقل از «یزید بن الولید الخزاعی» و او به نقل از «کعب» برای ما گفت: مهدی از فرزندان عباس است.^۳

لازم به ذکر است که سلسله سند این روایت، معتبر نیست زیرا در سلسله سند سخن از «شیخ» آمده که این شیخ شناخته شده نیست، بنابراین این حدیث از اعتبار ساقط است.

از سوی دیگر، بسیاری از علمای اهل سنت مانند «سیوطی»، «ابن حجر»، «الصّبّان» و «ابوالفیض» این حدیث را ضعیف شمرده‌اند.^۴ جدا از این، احادیث دیگری با متن‌های متفاوت از متن حدیث ذکر شده به دست ما رسیده است و اینها نیز، اشاره به این دارند که مهدی از فرزندان عباس است و ما در این بخش، به بحث و بررسی تفصیلی در مورد این احادیث می‌پردازیم.

حدیث اول: مردی از بنی عباس خروج می‌کند.

این حدیث از زبان «ابن عمر» نقل شده و در آن، تصریح نشده است که این مرد، همان مهدی موعود است، علاوه بر این، تنها ابن عمر آن را نقل کرده و کسی دیگر آن

۱. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، محمد عبدالرئوف المناوی، ج ۶، ص ۹۲۴۲/۳۶۱ تحقیق احمد عبدالسلام، ط ۱، ۱۴۱۵ دارالکتب العلیمة، بیروت.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، ص ۴۱۴، تحقیق، علی شیری، ۱۴۱۵ هـ ق، دارالفکر.

۳. الفتن، ابن حماد، ص ۳۲۰، تحقیق؛ سهیل رکاز، دارالفکر بیروت.

۴. الحاوی للفتاوی، ۲، ۸۵ الصواعق المحرقة، ۱۶۶، السعاف الراغبین، ۱۵۱، ابراز الوهم المکنون، ۵۶۳.

را نقل نکرده است.^۱

حدیث دوم: «متقی هندی» در «کنز العمال» و «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد» و «ذهبی» در کتاب «میزان» خود و «ابن حجر» در «لسان المیزان» این حدیث را نقل کرده‌اند و الفاظ این حدیث در هر یک از منابع با دیگری متفاوت است.
«متقی هندی» گفته است:

پیامبر (ص)، عبّاس را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای پسر عمو، خداوند اسلام را با من آغاز کرد و آن را با پسری از فرزندان تو به پایان می‌برد و او کسی است که از عیسی بن مریم پیشی می‌گیرد.^۲
«متقی هندی» این حدیث را در جای دیگر، این گونه آورده است:

ای عبّاس، خداوند بلند مرتبه، این امر را با من آغاز کرد و آن را با پسری از فرزندان تو، به پایان می‌برد، او همان گونه که آن [دنیا] آکنده از ستم و بیداد شده است، سرشار از داد و عدالت می‌کند و او کسی است که با عیسی (ع) نماز می‌خواند.^۳

و در ادامه آن گفته است: «الدار القطنی» در «الافراد» و «خطیب» و «ابن عساکر» آن را روایت کرده‌اند. «خطیب بغدادی»، سند این حدیث را این گونه آورده است:

«ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر» برای ما گفت: محمد بن المظفر برای ما گفت: محمد بن مخلد بن حفص برای ما گفت: محمد بن نوح بن سعید بن دینار المؤذن گفت: پدرم برایم گفت: عبدالصمد بن علی از پدرش از جدش از عبّاس گفت:

پیامبر (ص) سوار بر مرکب بود، برگشت و به عبّاس نگاه کرد و فرمود: ای عبّاس! عبّاس گفت: امرتان را بفرمایید ای رسول خدا. پیامبر فرمود:

ای عموی پیامبر، خداوند اسلام را با من آغاز کرد و آن را با پسری از فرزندان تو به پایان می‌برد. او کسی است که عیسی بن مریم از او پیروی

۱. خریدة العجائب، ابن الوردی، ص ۱۹۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۱، رقم ۳۸۶۹۳.

۳. همان منبع، رقم ۳۸۶۹۴.

می‌کند.^۱

«ذهبی» در شرح این حدیث گفته است: این خبر، در «ذکر مهدی»، کذب است و نقل کرده که «الدار القطنی» آن را ضعیف شمرده است.^۲

«ابن حجر» هم پس از نقل عبارت «ذهبی» که می‌گوید:

از پدرش «نوح بن سعید» که مجهول است، در مورد این حدیث می‌گوید: این حدیث را محمد بن مخلد ضعیف الحدیث، نقل کرده است و ذهبی اظهار شگفتی کرده که چرا و چگونه خطیب بغدادی او را ضعیف ندانسته و گفته است: ^۳ آن را از محمد بن مخلد العطار، روایت کرده است و جای تعجب دارد که خطیب آن را در تاریخ بغداد آورده است اما آن را ضعیف نشمرده است و با وجود دلیل سستی احوالش و معلوم الحال نبودن او در مورد آن سکوت کرده است.^۴

بنابراین، این حدیث از اعتبار ساقط است.

حدیث سوم: از «ام‌الفضل» دختر «الحارث الهلالية» در حدیثی طولانی نقل است که پیامبر(ص) به عمویش عباس فرموده است:

ای عباس، زمانی که سال ۱۳۵ صد و سی و پنج فرا برسد. این سال برای تو و برای فرزندان است، سقّاح از آنان است و منصور از آنان است و مهدی از آنان است.^۵

«محمد طاهر بن الهندی الفتنی» متوفای سال ۹۸۶ هـ در شرح این حدیث گفته است: این، باطل و نادرست است.^۶

«ذهبی» هم در «میزان الاعتدال» در مورد این حدیث گفته است:

«ابوبکر بن ابی داود» و «جماعه» از «احمد بن راشد»، آن را روایت کرده‌اند.

۱. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۹۳ و آن را در ج ۴، ص ۳۳۹، روایت کرده و در سلسله سند او نام محمد بن مخلد به چشم می‌خورد.

۲. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۷، تحقیق محمد علی البجاری، دارالمعرفة، بیروت.

۳. لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۰۸.

۴. معجم الامام المهدی، ج ۱، ص ۱۸۲، الطبعة الاولى، مؤسسة المعارف الاسلامية.

۵. تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۵۲.

۶. تذكرة الموضوعات، ص ۱۰۰.

«احمد بن راشد» کسی است که با نادانی آن را جعل کرده است^۱ و «برهان الدین المجلسی» در «الکشف الحثیث»، همین سخن را نقل کرده است.^۲ این حدیث سوم بود و این، احکام علمای اهل سنت در مورد آن بود. علاوه بر این، این حدیث با احادیث متواتری که می‌گویند، مهدی (عج) از خاندان پیامبر و از عترت ایشان و از فرزندان فاطمه (س) و از فرزندان حسین (ع) است، در تعارض است. لازم به ذکر است که مشابه این حدیث در کتاب‌های دیگر، روایت شده است. مانند: کتاب «الهدایة و النهایة» از «الضحاک» از «ابن عباس» که گفته است:

سَفَّاح و منصور و مهدی از ما است.

«ابن کثیر» در شرح این حدیث گفته است:

این اسناد، اسنادی ضعیف است و ضحاک، بنا بر قول درست، چیزی از ابن عباس نشنیده است و در نتیجه او منقطع است.^۳

اینها، احادیثی بود که تصریح یا اشاره به این کرده‌اند که مهدی، از نسل عباسیان است و ما هم به تفصیل در مورد آن سخن گفتیم.

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۹۷.

۲. الکشف الحثیث عن ریحی بوضع الحدیث، ص ۴۵.

۳. البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۷۵.

شبهه ششم: مهدی از فرزندان امام حسن مجتبی (ع) است

«ابوداود السجستانی» حدیثی در این مورد در «سنن» خود نقل کرده و گفته است:

«هارون بن المغیره» برای من گفت: عمر بن ابی قیس به نقل از شعیب بن خالد از ابی اسحاق تعریف کرد و گفت:

علی (ع) به حسن پسرش نگاه کرد و فرمود: این پسر سرور شماست و پیامبر (ص) این نام و لقب را به او داده است و از صلب و نسل او مردی هم نام پیامبرتان خروج می کند که در منش و رفتار، همانند پیامبر (ص) است اما در [شکل ظاهر] شبیه او نیست.^۱

با مطالعه و بررسی سند و متن این حدیث، متوجه می شویم که دو احتمال وجود دارد؛

۱. تصحیف؛^۲ ۲. جعلی بودن حدیث. در مورد سند این حدیث باید گفت:

۱. مشخص نشده چه کسی این حدیث را از «هارون بن المغیره» برای «ابوداود» روایت کرده است و «ابن خلدون» نیز در کتاب «تاریخ» خود صراحتاً به این امر اشاره کرده و گفته است روایت او منقطع است [روایت ابی داود از هارون بن المغیره]؛^۳

۲. برای ما ثابت نشده که «ابواسحاق» از امام (ع) حدیث نقل کرده باشد، بنابراین، این حدیث از این جهت نیز منقطع است و ابن خلدون نیز به این امر اشاره کرده و گفته است: روایت او روایت «ابی اسحاق» از علی منقطع است^۴ و «المنذری» نیز این امر را بیان کرده است.^۵

در مورد متن این حدیث هم باید گفت:

۱. «الجزری الشافعی» نیز این حدیث را نقل کرده و در آن گفته است:

علی (ع) به حسین نگاه کرد نه به حسن و نکته جالب توجه این است که او این حدیث را از «ابوداود» نقل کرده است و گفته است:

۱. سنن ابن داود، ج ۲، ص ۳۱۱، رقم ۴۲۹۰.

۲. تصحیف، یعنی نقطه و اعراب کلمات را جا به جا گذاشتن، یا تحریف کردن یک کلمه یا خبر یا یک روایت. (م)

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۱۴.

۴. همان منبع، ج ۱، ص ۳۱۳.

۵. مختصر سنن ابی داود، ج ۶، ص ۱۶۲ / ۴۱۲۱.

درست تر این است که او از نسل حسین بن علی است، زیرا امیرالمؤمنین، علی (ع) خود بر این مسئله تأکید کرده و شیخ مورد اعتماد ما و بزرگ دوران خود؛ عمر بن الحسن الرقی گفت: ابوالحسن بن البخاری به ما خبر داد و گفت: عمر بن محمد الدار قزی به ما گفت، ابوالبدر الکرخی برای ما تعریف کرد که: ابوبکر الخطیب به ما گفت، ابو عمر الهاشمی به ما خبر داد، ابو علی اللؤلؤی به ما گفت، ابوداود الحافظ گفت: از طریق هارون بن المغیره به ما خبر رسید که او گفت: عمر بن اَبی قیس از شعیب بن خالد از پدرم اسحاق نقل کرد که او گفت: علی (ع) فرمود:

و به فرزندش حسین نگاه کرد و فرمود: این پسر م سرور شماست و پیامبر (ص) این نام و لقب را به او داده است. از صلب و از نسل او مردی هم نام پیامبرتان خروج می کند که در منش و رفتار همانند پیامبر است اما در شکل ظاهر، مانند او نیست.

«ابن بطریق» هم در کتاب «العمدة» عبارت «به فرزندش حسین نگاه کرده را آورده است».^۲

«قندوزی حنفی» نیز در کتاب «ینابیع المودة»، این عبارت را ذکر کرده است:^۳

۲. این حدیث از طریق موسی بن جعفر (ع) از پدرانش از اجدادش از علی (ع) نقل شده و در آن حدیث هم، از حسین (ع) سخن گفته شده نه حسن (ع) و «ابن طاووس» نیز این نکته را یادآور شده و آن را به «فتن السلیلی» نسبت داده است:^۴

۳. متن این حدیث، با احادیث و روایات بسیاری که مهدی (عج) را از نسل حسین (ع) می داند و نه از نسل حسن (ع)، در تعارض است و بسیاری از علمای اهل سنت مانند «ابن القیم»، «طبرانی»، «ابونعیم» و «ابن حجر» این مفهوم را نقل کرده اند^۵ و «شیخ صافی»

۱. الجزری الشافعی، اَسْمَى الْمَنَاقِبِ فِي تَهْذِيبِ أَسْنَى الْمَطَالِبِ، صص ۱۶۵ / ۱۶۷ / ۶۱.

۲. ابن البطریق، العمدة، ص ۲۴۲.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۵۹.

۴. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۴۴.

۵. المنار الحنیف، ابن القیم، ص ۱۴۸ / ۳۲۹، فصل ۵۰، از طبرانی در المعجم الاوسط، عقد الدرر، ص ۴۵ و در آن آمده است، الحافظ ابونعیم در صفات مهدی آورده است، ذخائر العقبی، ص ۱۳۶، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۲۵ / ۵۷۵، باب ۶۱، القول المختصر تألیف ابن حجر، ص ۳۷/۷، باب ۱.

به بیان احادیثی پرداخته است که اشاره کرده‌اند مهدی (ع) از نسل حسین (ع) است نه از نسل حسن (ع).

تا اینجا، این دو احتمال، همچنان وجود دارد یعنی تصحیف حدیث یا جعلی بودن آن. اما اینکه می‌گوییم شاید در این روایت تصحیف صورت گرفته باشد، به این علت است که احادیث زیادی در دست است که تأکید می‌کنند مهدی (عج) از فرزندان حسین (ع) است و دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت نیز این را نقل کرده و به آن ایمان دارند.

اما در مورد احتمال جعلی بودن این حدیث هم باید گفت: شاید برخی آن را در جهت تلاش برای بر هم زدن تمرکز مردم بر این نظریه که مردم در هر زمان و مکانی بدان چشم دارند، جعل کرده باشند.

علاوه بر این، می‌توان گفت که امام مهدی (عج) هم از نسل حسین (ع) و هم از نسل و فرزندان حسن (ع) است. اگر بگوییم از نسل حسن (ع) است به این اعتبار است که فاطمه دختر امام حسن (ع) همسر امام سجاد (ع) بوده است، از این رو می‌توان گفت که مهدی (عج) از ناحیه مادر، فرزند امام حسن (ع) است و از ناحیه پدر، از فرزندان امام حسین (ع) و این امر بدون اشکال است، زیرا خداوند بلند مرتبه، عیسی (ع) را از طریق مریم، از ذریه پیامبران دیگر دانسته است و فرموده است:

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلِيَّاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ

و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را هدایت کردیم و نوح را پیش از این، هدایت کرده بودیم و از فرزندان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و نیکوکاران را این گونه جزا دادیم و زکریا و یحیی و الیاس که همه از صالحان بودند.

بنابراین، این حدیث با توجه به نکات ذکر شده مبنی بر اینکه مهدی (عج) از طرف پدر از فرزندان حسین (ع) است، با احادیث دیگر در تضاد نیست.

شبهه هفتم: در دست نبودن نشانه و علامتی مبنی بر غیبت کبرا و غیبت صغرا

برخی بر بخش‌هایی از نظریه مهدویت اشکال وارد کرده و گفته‌اند: بی‌گمان، «نعمانی» در نیمه قرن چهارم هجری مسئله گواهی به غیبت کبرا و صغرا را پدید آورده است و مؤلفان دیگر پیش از او که کتاب‌هایی در این زمینه نوشته‌اند، تنها به یک غیبت اشاره کرده‌اند.^۱

نگارنده نمی‌داند آیا این شخص که این سخن را بر زبان آورده، پیش از این، کتاب‌های نوشته شده در این مورد را مطالعه کرده است یا نه؟ زیرا «کلینی» متوفای سال ۳۲۹ هـ.ق که در زمان غیبت صغرا، می‌زیسته است، حدیث دو غیبت را از «عبید بن زرارة» از اباعبدالله (ع) نقل کرده است: امام فرمود:

قائم دو غیبت دارد. در یکی از آن دو غیبت، در مراسم‌ها و مناسک حج شرکت می‌کند، او مردم را در آن حال می‌بیند اما مردم ایشان را نمی‌بینند.^۲

همچنین «کلینی» از «اسحاق بن عمار» نقل کرده که او گفت:

ابو عبدالله (ع) فرمود: قائم دو غیبت دارد، یکی کوتاه مدت و دیگری طولانی مدت است. در غیبت نخست کسی جز خواص شیعیانش از محل زندگی او خبر ندارد و در غیبت دوم، تنها خواص موالی اش (خادمان و خاندان و فرزندان یا حواریون آن حضرت)، از جایگاه ایشان خبر دارند.^۳

اباعبدالله (ع) در حدیث دیگری فرموده است:

صاحب این امر، دو غیبت دارد؛ در یکی از آن دو، ایشان به سوی خانواده‌اش بازمی‌گردد و در دیگری، گفته می‌شود در جایی، وفات یافته است.

گفتم منظور راوی است اگر این گونه باشد، ما چه باید بکنیم؟ گفت:

اگر مدعی‌ای، ادعای آن را کند، از او در مورد چیزهایی سؤال کنید که

۱. تطور الفكر السياسي، ص ۱۹۹.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۰، کتاب الحجّة، باب الغیبة، ج ۱۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، کتاب الحجّة، باب الغیبة، ج ۱۹.

ایشان آن را پاسخ می‌دهد.^۱

«کلینی» در ذکر اینکه ایشان دو غیبت دارند، تنها نبوده است، بلکه علمای دیگر نیز این مسئله را تأیید کرده‌اند. «شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة» با اسناد به اباعبدالله (ع) نقل کرده که ایشان فرمود:

صاحب این امر دو غیبت دارد و یکی از آن دو غیبت، از دیگری طولانی‌تر است، تا آنجا که در آن گفته می‌شود؛ او از دنیا رفته است یا او کشته شده است. در آن زمان، تنها شمار معدودی از یارانش، اعتقاد به زنده بودن او دارند و تنها، نماینده ایشان که اوامرشان را به جا می‌آورد، از محل زندگی و کارهای ایشان خبر دارد.

«شیخ طوسی» در شرح این حدیث گفته است:

این خبر، صراحتاً باور ما را مبنی بر اینکه ایشان دو غیبت دارند، تأیید می‌کند، در غیبت اول، اخبار و احوال و مکاتبات ایشان به مردم می‌رسید و در غیبت دوم، که طولانی‌تر است، این کارها پایان یافت و تنها خواص ایشان از احوال ایشان آگاه‌اند.^۲

«شیخ طوسی» احادیث دو غیبت را مورد تحقیق و بررسی قرار داده و آن را در کتاب «الغیبة» خود آورده است. علاوه بر این علمای دیگر از میان شیعیان نیز به احادیثی که اشاره به دو غیبت برای ایشان داشته‌اند، ذکر کرده‌اند. بنابراین، آن گونه که برخی می‌گویند؛ «شیخ نعمانی» در این امر تنها نبوده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، کتاب الحجة، باب الغیبة، ج ۲۰.

۲. الغیبة، الطوسی، ص ۴۱.

كتابنامه

- الف -

١. ابراز الوهم الممكنون من كلام ابن خلدون أو المرشد المبدي لعناد طعن ابن خلدون في أحاديث المهدي (عج)؛ أحمد بن محمد بن الصديق، مطبعة الترقى، دمشق، ١٣٤٧ هـ ق.
٢. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن الحسن الحر العاملي (متوفى ١١٠٤ هـ ق) دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٤ هـ ق، چاپ سوم.
٣. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب علي بن الحسين بن علي الهدلي المسعودي (متوفى ٣٤٦ هـ ق) مؤسسة الصدر، قم، ١٤١٧ هـ ق / ١٩٩٦ م.
٤. الاحتجاج، أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تحقيق إبراهيم البهادرى و الشيخ محمد هادى، دار الاسوة، ايران، قم، ١٤١٦ هـ ق، چاپ دوم.
٥. أصول الكافي، دارالأضواء، بيروت، ١٤١٣ هـ ق / ١٩٩٣ م، چاپ اول.
٦. الأصول الأصلية، محمد محسن الفيض الكاشاني، طبق سنة ١٣٩٠ هـ ق، سازمان چاپ دانشگاه.
٧. إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، أحمد بن محمد الشافعى العسقلانى، تحقيق محمد عبدالعزيز الخالدى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٦ هـ ق / ١٩٩٦ م، چاپ اول.
٨. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان الشيخ المفيد (متوفى ٤١٣ هـ ق) تحقيق مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، انتشارات المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ هـ ق، چاپ اول.
٩. أخبار الدول و آثار الأول فى التاريخ، أحمد بن يوسف القرمانى تحقيق د. فهمى سعيد و د. أحمد خطيوط، عالم الكتب، بيروت ١٤١٢ هـ ق / ١٩٩٢ م، چاپ اول.

١٠. إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب، الشيخ على اليزدى الحائرى، مكتبة الرضى، قم، ١٤٠٤ هـ، چاپ دوم.
١١. إسعاف الراغبين فى سيرة المصطفى / مطبوع بهامش نور لابصار، محمد بن على الصبان، دار الفكر، بيروت.
١٢. إعلام الورى بأعلام الهدى، الفضل بن الحسن الطبرسى أبو على (از بزرگان قرن ششم) تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت لاحياء التراث قم، ١٤١٧ هـ، چاپ اول.
١٣. الأعلام، خيرالدين الزركلى، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٩٠ م، چاپ نهم.
١٤. الإمامة و السياسة، عبدالله بن مسلم بن قتيبة بن مسلم بن قتيبة الدينورى (متوفى ٢٧٦ هـ) تحقيق محمد الزينى، مؤسسة الحلبي، القاهرة، ١٣٨٧ هـ / ١٩٦٧ م.
١٥. الإمام الصادق و المذاهب الاربعة، أسد حيدر، انتشارات الكتاب العربى، بيروت، ١٣٩٠ هـ / ١٩٦٩ م، چاپ دوم.
١٦. الإمامة و التبصرة من الحيرة، على بن الحسين بن بابويه القمى / بيروت، ١٩٨٥ م، چاپ اول.
١٧. الأمالى، محمد بن الحسن الطوسى (متوفى ٤٦٠ هـ) تحقيق قسم الدراسات الاسلامية، چاپ اول، ١٤١٤ هـ، دارالثقافة / قم.
١٨. المسيح الدجال: سعيد أيوب، چاپ سوم.
١٩. الأنوار البهية فى تواريخ الحجج الالهية، الشيخ عباس القمى، تحقيق مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ اول / ١٤١٧ هـ، مؤسسه النشر الاسلامى وابسته به جامعه مدرسین / قم.
- ب -
٢٠. بحار الأنوار، الشيخ محمد باقر المجلسى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، چاپ سوم.
٢١. مبحث حول المهدي، محمد باقر الصدر، دار التعارف، بيروت ١٣٩٩ هـ / ١٩٧٩ م، چاپ دوم.
٢٢. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (متوفى ٢٩٠ هـ) تحقيق محسن كوچه باغى تبريزى، انتشارات كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى قم، ١٤٠٤ هـ.

۲۳. البداية و النهاية، اسماعيل بن كثير الدمشقي (متوفى ۷۷۴ هـ) تحقيق، مكتب تحقيق التراث، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۳۱ هـق / ۱۹۹۳ م.
۲۴. البرهان في علوم القرآن، بدرالدين محمد بن عبدالله الزركشي (متوفى ۷۹۴ هـق) تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ اول / ۱۳۷۶ هـق / داراحياء، الكتب العربية، القاهرة.
۲۵. البيان و التبيين، أبو عثمان عمرو بن الجاحظ، تحقيق عبدالاسلام محمد هارون دارالجيل، بيروت، ۱۴۱۰ هـق / ۱۹۹۰ م.
۲۶. البيان في أخبار صاحب الزمان، عبدالله بن محمد بن يوسف الكنجي الشافعي (متوفى ۶۵۸ هـق) رعه محمود جواد حسيني جلالى، مؤسسة النشر الاسلامى قم، ۱۴۱۵ هـق چاپ پنجم.

- ت -

۲۷. تاريخ بغداد، أبو بكر أحمد بن على الخطيب البغدادي، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۷ هـق / ۱۹۹۷ م چاپ اول.
۲۸. تاريخ الغيبة الكبرى، محمد صادق الصدر، محمد بن جرير الطبري، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ۱۴۰۹ هـق / ۱۹۸۹ م، چاپ پنجم.
۳۰. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، فخرالدين الرازي (متوفى ۶۰۴ هـق) دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۱ هـق / ۱۹۹۰ م، چاپ اول.
۳۱. تفسير الخازن المسمى لباب التأويل في معاني التنزيل، على بن محمد بن إبراهيم البغدادي (متوفى ۷۳۵ هـق) تحقيق عبدالسلام محمد بن على بن محمد بن إبراهيم البغدادي (متوفى ۷۳۵ هـق) تحقيق عبدالسلام محمد على شاهين، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۵ هـق / ۱۹۹۵ م، چاپ اول.
۳۲. تبصرة الولي فيمن رأى القائم المهدي، هاشم البحراني، تحقيق و نشر مؤسسة المعارف الاسلامية، قم، ۱۴۱۱ هـق، چاپ اول.
۳۳. تهذيب الكمال في اسماء الرجال، جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزني (متوفى ۷۴۲ هـق) تحقيق الدكتور باشر عواد معروف، نشر مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۴ هـق / ۱۹۸۴ م، چاپ اول.

٣٤. تهذيب التهذيب، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (متوفى ٨٥٢ هـ) دارالكفر، بيروت، ١٤٠٤ هـ / ١٩٨٤ م، چاپ اول.
٣٥. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسين بن هبة الله المعروف بابن عساكر، تحقيق علي شيري، دارالكفر، بيروت، ١٤١٧ هـ / ١٩٩٦ م، چاپ اول.
٣٦. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن ابن خلدون (متوفى ٨٠٨ هـ) تحقيق د. سهيل زكار، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م چاپ دوم.
٣٧. تاريخ اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب الكاتب (متوفى ٢٩٢ هـ) حاشيه محمد صادق بحر العلوم، المكتبة الحيدرية، نجف ١٣٩٤ هـ / ١٩٧٤ م، چاپ چهارم.
٣٨. الشريف بالمنن في التعريف بالفتن، علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (متوفى ٦٦٤ هـ) تحقيق مؤسسة صاحب الأمر، انتشارات مؤسسه صاحب الامر، ايران، ١٤١٦ هـ، چاپ اول.
٣٩. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ابن شعبة الحراني، تحقيق علي اكبر الغفاري، مؤسسة النشر الاسلامي جامعة مدرّسين، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ هـ.
٤٠. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي (متوفى ٦٥٤)، انتشارات الشريف الرضي، قم، ١٤١٨ هـ.
٤١. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه، أحمد الكاتب، دار الجديد، بيروت، چاپ اول، ١٩٩٨ م.
٤٢. تفسير الميزان، محمد حسين طباطبائي، انتشارات مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤١١ هـ / ١٩٩١ م چاپ اول.
٤٣. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي (متوفى ٧٧٤ هـ) تصحيح الدكتور يوسف عبدالرحمن المرعشي، دارالمعرفة، بيروت ١٤١٢ هـ / ١٩٩١ م.
٤٤. تفسير العياشي، النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندي (متوفى ٣٢٠ هـ) تحقيق هاشم رسولى محلاتي، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
٤٥. تفسير القرآن العظيم لأبي حمزة الثمالي، گردآوري: عبدالرزاق محمد حسين حرز الدين، دفتر نشر الهادي، قم، ١٤٢٠ هـ، چاپ اول.
٤٦. تهذيب الأحكام، شيخ طوسي (متوفى ٤٦٠ هـ) تحقيق حسن خراساني، دارالكتب

الاسلامية، ۱۳۶۵ ش، چاپ چهارم.

- ث -

۴۷. الثاقب في المناقب، محمد بن علي طوسي معروف به ابن حمزة، تحقيق نبيل رضا علوان، انتشارات دار الزهراء، بيروت، ۱۴۱۱ هـ ق / ۱۹۹۱ م، چاپ اول.

- ج -

۴۸. جامع الرواة، محمد بن علي الأردبيلي، انتشارات مكتبة المصطفوي، قم.
۴۹. الجامع لأحكام القرآن، محمد بن أحمد الانصاري القرطبي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۹۸۵ م.

- ح -

۵۰. الحاوي للفتاوى، عبدالرحمن بن أبي بكر بن محمد السيوطي (متوفى ۹۱۱ هـ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ق / ۱۹۸۸ م.
۵۱. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، أحمد بن عبدالله الاصفهاني (متوفى ۴۳۰ هـ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت.
۵۲. الحياة السياسية للأمام الرضا(ع)، جعفر مرتضى العاملي، انتشارات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم، ۱۴۰۳ هـ ق، چاپ دوم.

- خ -

۵۳. الخصال، محمد بن علي بن الحسين الصدوق (متوفى ۳۸۲ هـ ق) تقديم أحمد فهري زنجاني، انتشارات علمية اسلامية، ايران.
۵۴. الخرائج و الجرائح، قطب الدين الراوندي (متوفى ۵۷۳ هـ ق) تحقيق و نشر مؤسسة

الامام المهدي (ع) قم.

٥٥. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي العلامة الحلي (متوفى ٧٢٦ هـ) تحقيق جواد قيومي، مؤسسه نشر الفقاهة ١٤١٧ هـ، چاپ اول.

- د -

٥٦. الدر المنثور، جلال الدين السيوطي (متوفى ٩١١ هـ) دارالمعرفة جده، چاپ اول / ١٣٦٥ هـ.

٥٧. الدرر البهية في الأنساب الحيدرية و الأويسية، حلب، سوريا ١٤٠٥ هـ.

٥٨. درر الأخبار، السيد مهدي الحجاز، ترجمه علي رضا حجازي و خسرو شاهي انتشارات دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي، چاپ اول، ١٤١٩ هـ.

٥٩. دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم الطبري، دارالذخائر قم، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

٦٠. دفاع عن الكافي، ثامر هاشم حبيب العميدي، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، قم ١٤١٦ هـ / ١٩٩٥ م چاپ اول.

- ذ -

٦١. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، أحمد بن محمد الطبري المكي (٦٩٤ هـ) تحقيق أكرم البوشي، مكتب الصحابة، جده، ١٤١٥ هـ / ١٩٨٥ م.

- ر -

٦٢. رجال الطوسي، محمد بن الحسين الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) تحقيق محمد صادق بحر العلوم، دارالذخائر قم ١٤١١ هـ، چاپ دوم.

٦٣. رجال النجاشي، أحمد بن علي بن أحمد النجاشي الأسدي (متوفى ٤٥٠ هـ) تحقيق موسى شبيري زنجاني، انتشارات مؤسسة الاسلامي، قم، ١٤١٣ هـ، چاپ چهارم.

۶۴. روضة الواعظین، محمد بن الفتال النيسابوری (متوفى ۵۰۸ هـ) تحقيق السيد محمد مهدي السيد حسن الخراسان، الرضى، قم، ايران.

-ز-

۶۵. الزيدية، د. أحمد محمود صبحى، دارالنهضة العربية، بيروت ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۱۱ م، چاپ سوم.

-س-

۶۶. سبائك الذهب فى معرفة أنساب العرب، محمد أمين السويدي، منشورات الشريف الرضى - قم، چاپ دوم.

۶۷. سر السلسلة العلوية، سهل بن عبدالله بن داود أبى نصر البخارى، قدم له محمد صادق بحر العلوم، نشر الشريف الرضى، قم، ۱۴۱۳ هـ، چاپ اول.

۶۸. السنن الكبرى، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائي (متوفى ۳۰۳ هـ) تحقيق د. عبدالغفار سليمان البندارى، مطبعة دارالكتب العلمية، بيروت ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م، چاپ اول.

۶۹. سنن الترمذى، محمد بن عيسى الترمذى (متوفى ۲۷۹ هـ) تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۳ هـ، چاپ اول.

۷۰. سنن البيهقى (الكبرى)، أحمد بن الحسين بن على البيهقى (متوفى ۴۵۸ هـ) دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۶ م، چاپ اول.

۷۱. سنن أبى داود، سليمان بن الأشعث السجستانى الأزدي (متوفى ۲۷۵ هـ) راجعه و ضبطه محمد محى الدين عبدالحميد، دارالفكر، بيروت.

۷۲. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى (متوفى ۲۷۵ هـ) تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م.

۷۳. السنن الواردة فى الفتن و غوائلها و الساعة و أشراطها (سنن الدانى)، عثمان بن سعد المقرئ العرانى (متوفى ۴۴۴ هـ) تحقيق رضا الله بن محمد بن إدريس المبار كفورى،

- دارالعاصمة، رياض، ١٤١٦ هـق / ١٩٩٥ م، چاپ اول.
٧٤. سفر الرؤيا.
٧٥. سفر التكوين.
٧٦. سير أعلام النبلاء: محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (متوفى ٧٤٨ هـق) تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٢ هـق / ١٩٩٢ م، چاپ هشتم.
٧٧. السيرة النبوية، ابن هشام (متوفى ٢١٨ هـق) تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، دار الكتاب العربي، بيروت ١٤٠٩ هـق / ١٩٨٩ م، چاپ دوم.
٧٨. السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون، على بن برهان الدين الحلبي (متوفى ١٠٤٤ هـق)، دارالمعرفة، بيروت.

- ش -

٧٩. الشجرة المباركة في أنساب الطالبية، الفخر الرازي، تحقيق مهدي رجائي، مكتبة آية الله العظمى مرعشى النجفي، قم / ١٤٠٩ هـق، چاپ اول.
٨٠. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، دارالجيل، بيروت، ١٤٠٧ هـق / ١٩٨٧ م چاپ اول.
٨١. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الاطهار، النعمان بن محمد التميمي المغربي (متوفى ٣٦٣ هـ) تحقيق محمد حسيني جلالى، مؤسسة النشر الاسلامى وابسته به جامعه مدرسین قم.
٨٢. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندراني (متوفى ١٠٨١ هـ)

- ص -

٨٣. صحيح البخاي، محمد بن اسماعيل البخارى، تحقيق الدكتور مصطفى ديب البفا، دار ابن كثير، دمشق ١٤١٤٠ هـق / ١٩٩٣ م، چاپ پنجم.
٨٤. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري (متوفى ٥٩٧ هـق) تحقيق محمود فاخوري، دارالمعرفة، بيروت.
٨٥. صحيفه همان بن منبه، همام بن منبه (متوفى ١٣٢ هـق) تحقيق الدكتور رفعت فوزى،

چاپ اول، مكتبة الخانجي، قاهره، ١٤٠٦ هـق / ١٩٩٥ م.

٨٦. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، زين الدين أبو محمد علي بن يونس العاملي النباطي (متوفى ٨٧٧ هـق) تحقيق محمد باقر محمودي، المكتبة المرتضوية لاحياء الاثار الجعفرية.

٨٧. صفوة الصفوة، أبو الفرج ابن الجوزي (متوفى ٥٩٧ هـق) تحقيق محمود فاخوري، بيروت، ١٩٨٢ م چاپ سوم.

٨٨. الصواعق المحرقة على أهل الرفض و الضلال و الزندقة، أحمد بن محمد حجر الهيثمي، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٧ هـق / ١٩٩٧ م چاپ اول.

- ط -

٨٩. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد (بابن سعد)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠ هـق / ١٩٩٠ م، چاپ اول.

- ع -

٩٠. عصر الظهور، علي الكوراني، مركز النشر، مكتب الاعلام الاسلامي، ايران، قم، ١٤٠٨ هـق، چاپ اول.

٩١. العقد الفريد، عبد ربه الاندلسي، شرح أحمد أمين، انتشارات القاهرة، ١٣٨٥ هـق / ١٩٦٥ م.

٩٢. عقد الدر في أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى بن علي المقدسي الشافعي، تحقيق د. عبد الفتاح محمد الحلوي، انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان، قم ١٤١٦ هـق، چاپ اول.

٩٣. علل الشرائع، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (ت ٣٨١ هـق) تحقيق حسين الأعلمي، مؤسسة الأعلمي، بيروت ١٤٨٠ هـق / ١٩٨٨ م چاپ اول.

٩٤. عمدة الطالب في إنساب آل ابي طالب، أحمد بن علي الحسيني، (المعروف بابن عنبسة متوفى ٨٢٨ هـق) نشر مؤسسة أنصاريان، قم ١٤١٧ هـق / ١٩٩٦ م.

٩٥. العمدة في محاسن الشعر و آدابه و نقده، الحسن بن رشيق (متوفى ٤٥٦ هـق) مطبعة

- السعادة، مصر ١٣٨٣ هـق / ١٩٦٣ م چاپ سوم.
٩٦. عون المعبود شرح سنن أبي داود، ابن القيم الجوزية، دار الكتب العلمية، بيروت.
٩٧. عيون أخبار الرضا، محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه القمي (متوفى ٣٨١ هـق) مؤسسة الأعلمی، بيروت، ١٤٠٤ هـق / ١٩٨٤ م، چاپ اول.
٩٨. عيون المعجزات، حسين عبد الوهاب (از علماء القرن الخامس)، منشورات الشريف الرضى، قم ١٤١٤ هـق / ١٣٧٢ ش، چاپ اول.

- غ -

٩٩. الغيبة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـق) تحقيق عباد الله التهراني و شيخ علي أحمد ناصح، چاپ اول / ١٤١١ هـق، مؤسسة المعارف الاسلامية / قم.
١٠٠. الغيبة، النعماني محمد بن إبراهيم (زره) مكتبة الصدوق، تهران، تحقيق علي اكبر غفاري.

- ف -

١٠١. فتح الغدير (الجامع بين فني الرواية و الدراية من علم التفسير) محمد بن علي بن محمد الشوكاني (متوفى ١٢٥٠ هـق) عالم الكتب.
١٠٢. فتح الباري بشرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، تحقيق عبدالعزيز عبدالله بن باز، دارالفكر، بيروت، ١٤١١ هـق / ١٩٩١ م.
١٠٣. الفتن، نعيم بن حماد بن معاوية المروزي (متوفى ٢٢٩ هـق) تحقيق مجدى بن منصور بن سيد الشورى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٨ هـق / ١٩٩٧ م، چاپ اول.
١٠٤. الفخرى فى أنساب الطالبين، إسماعيل بن الحسين المروزي الازورقاني، تحقيق مهدي رجائي، انتشارات كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى قم ١٤٩٠ هـق، چاپ اول.
١٠٥. فرج المهموم فى تاريخ علماء النجوم، علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفى ٦٤٤ هـق) نشر الضي قم، ١٣٦٣ هـق.
١٠٦. فرائد السمطين، إبراهيم بن محمد الجويني الخراساني (متوفى ٧٣٠ هـق) تحقيق

- محمد باقر لمحمودي، مؤسسة المحمودي، بيروت، ۱۴۰۰ هـق / ۱۹۸۰ م چاپ اول.
۱۰۷. الفصول العشرة، شيخ مفيد (متوفى ۴۱۳ هـق) تحقيق فارس الحسون ۱۴۱۴ هـق، چاپ دوم، دار المفيد بيروت.
۱۰۸. الفصول المختارة، شيخ مفيد، تحقيق سيد مير علي شريفى، دار المفيد بيروت، ۱۴۱۴ هـق، چاپ دوم.
۱۰۹. الفصول المهمة فى معرفة أحوال الائمة (ع) على بن محمد بن أحمد المالكي مشهور به ابن الصباغ (متوفى ۸۵۵ هـق) مطبعة العدل، نجف.
۱۱۰. الفوائد الرجالية (رجال السيد بحر العلوم، تأليف السيد محمد مهدي بحر العلوم (متوفى ۱۲۱۲ هـق) تحقيق محمد صادق بحر العلوم، مكتبة الصادق تهران، چاپ اول ۱۳۶۳

- ه -

۱۱۱. فيض الغدير شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرؤف المناوى (متوفى ۱۳۳۱ هـق) تحقيق أحمد عبدالسلام، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـق.

- ق -

۱۱۲. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر الحميرى، تحقيق مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث قم، انتشارات مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، ۱۴۱۳ هـق، چاپ اول.
۱۱۳. القول المسدد فى الذب عن المسند للإمام أحمد، أحمد بن على العسقلانى (متوفى ۸۵۲ هـق) تحقيق مكتبة ابن تيمية، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـق، مكتبة ابن تيمية، قاهرة.
۱۱۴. القول المختصر، ابن حجر.

- ك -

۱۱۵. الكامل فى التاريخ، عزالدين أبى الحسين على بن أبى كرم معروف به ابن اثير، دار صادر، بيروت، ۱۴۰۳ هـق / ۱۹۸۲ م.

١١٦. كشف الغمّة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي. ٦٩٣ هـق. دارالاضواء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٥ هـق.
١١٧. كشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث، برهان الدين الحلبي (متوفى ٨٤١ هـق) تحقيق صبحي السامرائي، النهضة العربية، چاپ اول، ١٤٠٧ هـق.
١١٨. كتاب سليم بن قيس الهلالي، ابوصادق سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي، تحقيق شيخ محمد باقر انصاري زنجاني.
١١٩. كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، علي بن محمد بن علي الخزاز، تحقيق عبداللطيف حسيني خوئي، چاپخانه خيام، قم (١٤٠١ هـق)
١٢٠. كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق (متوفى ٣٨١ هـق) تصحيح و شرح علي أكبر غفاري، چاپ سنه ١٤٠٥ هـق، مؤسسة النشر الاسلامي وابسته به جامعه مدرّسين قم.
١٢١. الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمي (متوفى سنة ١٣٥٩ هـق).
١٢٢. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدين المتقى بن حسام الدين الهندي، تحقيق بكرى حياتي و صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ هـق / ١٩٨٩ م.

- ل -

١٢٣. لسان الميزان، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، ت ٨٥٢ هـق، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٣٩٠ هـق / ١٩٧١ م، چاپ دوم.
١٢٤. لسان العرب، ابن منظور (متوفى ٧١١ هـق) دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٨ هـق / ١٩٨٨ م، چاپ اول.

- ه -

١٢٥. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي، تحقيق أحمد حسيني، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
١٢٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علي بن أبي بكر الهيثمي (متوفى ٨٠٧ هـق) دارالكتب العلمية، بيروت ١٤٠٨ هـق / ١٩٨٨ م.

۱۲۷. مجمع البيان / أمين الاسلام أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (متوفى ۵۶۰ هـ) تحقيق كميته دانشمندان و محققان، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ، مؤسسة الاعلمي، بيروت.
۱۲۸. المجدي في أنساب الطالبين، علي بن محمد بن علي العمري تحقيق أحمد المهدي الدامغاني، انتشارات كتابخانه آيت الله العظمى مرعشي نجفي قم ۱۴۰۹ هـ، چاپ اول.
۱۲۹. مجموع الرسائل، آيت الله الشيخ لطف الله صافي.
۱۳۰. فصلنامه تراثنا، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، شماره چهارم [۳۷] سال نهم / شوال ۱۴۱۴ هـ.
۱۳۱. المحاسن و المساوي، ابراهيم بن محمد بيهقي، دار صادر بيروت، ۱۳۹۰ هـ / ۱۹۷۰ م.
۱۳۲. مختصر تاريخ دمشق، ابن عساکر، تأليف محمد بن مكرم معروف به ابن منظور (متوفى ۷۱۱ هـ) تحقيق سكيته الشهابي، دارالكفر، دمشق، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، چاپ اول.
۱۳۳. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي، المطبعة الحيدرية، نجف، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ / ۱۹۵۰ م.
۱۳۴. مرآة الجنان و عبرة اليقظان، عبدالله بن اسعد بن علي بن سليمان اليافعي (متوفى ۷۶۸ هـ) با حاشيه خليل منصور، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م چاپ اول.
۱۳۵. مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل أبي عبيدالله الشيباني (متوفى ۲۴۱ هـ) اعداد و ترتيب رياض عبدالله عبدالهادي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۱۴ م چاپ دوم.
۱۳۶. مسند الإمام الرضا، گردآوری و تحقيق، عزيز الله عطاردی، انتشارات کنفرانس جهانی امام رضا (ع)، قم ۱۴۱۰ هـ.
۱۳۷. مسند الطيالسي، سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي (متوفى ۲۰۴ هـ) دار المعرفة، بيروت.
۱۳۸. المستدرک علی الصحيحين، أبو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م.
۱۳۹. مستدرک سفينة البحار، شيخ علي نمازي شاهرودي (متوفى ۱۴۰۵ هـ) تحقيق حسين بن علي نمازي، مؤسسة النشر الاسلامي وابسته به جامعه مدرسين قم، ۱۴۱۹ هـ.
۱۴۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، المحقق النوري الطبرسي (متوفى ۱۳۲۰ هـ)

- تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، چاپ دوم، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٤١. مشارق الأنوار في فوز أهل الاعتبار، الشيخ حسن العدوى الحمزاوى، چاپ اول.
١٤٢. المصنف في الأحاديث والآثار معروف به مصنف بن أبي شيبة، عبدالله بن محمد بن أبي شيبة الكوفى (متوفى ٢٣٥ هـ.ق) تحقيق سعيد محمد اللحام، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ.ق / ١٩٩٤ م.
١٤٣. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن الشافعى (متوفى ٦٥٢ هـ.ق) دارالكتب التجارية، نجف اشرف.
١٤٤. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبرانى (متوفى ٣٦٠ هـ.ق) داراحياء التراث العربى، بيروت ١٤٠٦ هـ.ق / ١٩٨٦ م، چاپ دوم.
١٤٥. المعيار و الموازنة، أبو جعفر الإسكافى محمد بن عبدالله المعتزلى (متوفى ٢٢٠ هـ.ق) تحقيق شيخ محمد باقر محمودى.
١٤٦. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، أبو القاسم موسى خوئى، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣ هـ.ق / ١٩٨٣ م چاپ سوم.
١٤٧. معجم أحاديث الامام المهدي، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٩ هـ.ق، چاپ اول.
١٤٨. معانى الأخبار، شيخ صدوق (متوفى ٣٨١ هـ.ق) تحقيق على أكبر غفارى، انتشارات اسلامى قم / ١٣٦١ هـ.ق.
١٤٩. مقاتل الطالبين، أبو الفرج الاصفهانى (متوفى ٣٥٦ هـ.ق) تحقيق أحمد صقر، مؤسسة الاعلمى، بيروت، ١٤٠٨ هـ.ق / ١٩٨٧ م، چاپ دوم.
١٥٠. مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب (ع)، على بن محمد الوسطى مشهور به ابن مغازلى (متوفى ٤٨٣ هـ.ق) دار مكتبة الحياة، بيروت.
١٥١. منتخب الأثر في الإمام الثانى عشر، لطف الله صافى گلپايگانى، مؤسسة السيدة المعصومة، قم، ٤١٩ هـ.ق / ١٩٩١ م، چاپ اول.
١٥٢. مناقب آل أبى طالب، محمد بن على بن شهر آشوب، تحقيق يوسف البقاعى، دارالأضواء، بيروت، ١٤١٢ هـ.ق / ١٩٩١ م، چاپ دوم.
١٥٣. مروج الذهب و معادن الجواهر، على بن الحسين بن على السمعودى، تحقيق عبدالامير المهنا، مؤسسة الاعلى بيروت، ١٤١١ هـ.ق / ١٩٩١ م چاپ اول.

۱۵۴. منهج الدعوات و منهج العبادات، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (متوفی ۶۶۴ هـ) مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۴ م چاپ اول.
۱۵۵. الموضوعات، علی بن الجوزی (متوفی ۵۹۷ هـ) تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية، مدینه منوره، چاپ اول، ۱۳۸۶ هـ
۱۵۶. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، مجمع معهد تحقیقات باقر العلوم - ۴ - منظمة الاعلام الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ.
۱۵۷. میزان الاعتلال فی نقد الرجال، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی (متوفی ۸۰۷ هـ) دارالفکر، بیروت.

- ن -

۱۵۸. النجم الثاقب فی أحوال الإمام الحجة الغائب، شیخ حسن طبرسی نوری، تحقیق یاسین الموسوی، انتشارات انوار الهدی، قم، ۱۴۱۵ هـ چاپ اول.
۱۵۹. نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، مؤمن بن حسن الشبلنجی، تحقیق عبدالوارث محمد علی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۷ م چاپ اول.